

آیت جهاد و اجتهاد...

تاریخ تشیع پیوسته نظاره‌گر مظلومیت مجاهدانی است که همواره در سایه اندیشه و عمل، این مشعل فروزان را بر فراز جای رفعت آدمی، روشن نگاه داشته و با بذل هستی خویش، این سترگ مذهب مبارزه را سرافراز و باشکوه، بر تارک تاریخ نشانده‌اند. شهید آیت‌الله محمدباقر صدر، ستاره فروزانی است که در این هم‌آوردگاه دشوار، تنها به اندیشیدن و نظریه‌پردازی بسنده نکرد و جان بر سر راه آرمان خویش نهاد و تمامی هستی خویش را نثار راهی کرد که جز به مدد همت بزرگمردانی جز او، در جهانی سراسر ظلمت و جور، گشوده نخواهد شد و نیز گشوده نخواهد ماند. سرگذشت شهید صدر، سرگذشت غربت اسلام است در عصر ناجوانمردیها و ستمها. در این نبرد نابرابر، مصلحان واقعی جز درد و رنج و شکنجه و شهادت، راهی فراروی خویش ندارند و این روایت دیرپای تشیع است که با اندیشه می‌شکفتد و با شهادت می‌بالد. شهید آیت‌الله محمدباقر صدر، با روحی نواندیش، در عرصه‌ای سراسر حقد و تنگ‌نظری، والاترین پیامها را در گوش جان مشتاقان زمزمه کرد و با پشتوانه عظیم فکری و نبوغی بی‌همتا، در فرصتی اندک، تأثیری شایسته رفعت روح و والایی اندیشه خویش را بر جان جستجوگران حقیقت باقی نهاد. او پیوسته در اندیشه اصلاح بود و رخوت و انفعال حوزه علمیه نجف، روحش را می‌آزرد. اسلام را به نیکی می‌شناخت و بر تمامی جنبه‌های آن احاطه‌ای شگفت‌آور داشت، از همین رو از سویی مورد حقد کسانی بود که آن همه شایستگی را در یک جوان برنمی‌تافتند و از سعایت و کینه‌ورزی، لحظه‌ای نمی‌آسودند و از سوی دیگر آماج ایادی امپریالیسم انگلیس و آمریکا بود که پیوسته، بیش و پیش از تمامی داعیه‌داران شناختن این بزرگان، شایستگیهای ایشان را ارزیابی می‌کنند و در پی نابودی آنانند، زیرا به درستی می‌دانند که در آوردگاه خرد و اندیشه، یارای مواجهه با آنان را ندارند و تنها کسانی که پایه‌های استعمار را متزلزل خواهند ساخت، جز عالمان نواندیش و نستوه، نیستند.

شهید صدر، با شیوه‌ای متقن، متین، استوار و سبکی نو، به باز بینی کلام، عقاید و معارف اسلامی همت گماشت و با موشکافی عالمانه و دقتی محققانه، به شایستگی از عهده پاسخگویی به پرسشهایی که مقتضیات زمانه ایجاب می‌کردند، برآمد. آگاهی از علوم جدید، همراه با تفسیر نوینی از معارف دینی، حتی دانشمندان منصف غیر مسلمان را نیز به تحسین و تکریم وی واداشت. وی زمان شناس بود و آگاه به تکلیف در عصر خویش. کاستیهای حوزه‌ها را نیک می‌شناخت و با تیزبینی عالمانه، حوزه‌های علوم دینی را آسیب‌شناسی کرد و به حوزویان آموخت که در عصر جدال ایمان و کفر، چه رسالت سنگینی را بر دوش دارند و جز به مدد تلاش و زمان آگاهی و علم، قادر نخواهند بود پاسخگوی مؤمنان ژرف‌اندیشی باشند که چشم امید به آنان دارند.

زیرکی وی در امر سیاست، دشمنان را به هراس واداشت و بارقه‌های

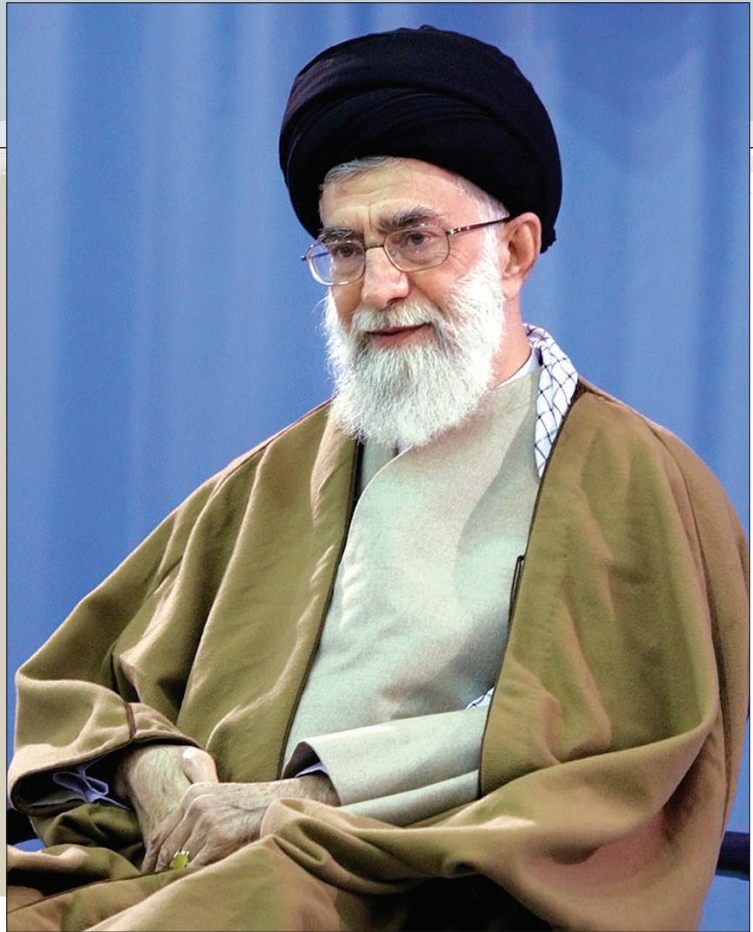
امید را در دل دوستان، برافروخت. حیات کوتاه او، سراسر مشحون از آثار گرانبگی است که هر یک به تنهایی، بسیاری از شبهات و ابهامات را پاسخگو هستند و زمان بسیار باید سپری شود تا دگر باره مادر گیتی همچو او فرزند بزاید و خردورزان، رفعت اندیشه‌های وی را دریابند.

این یادمان هدیه‌ای است در حد بضاعت گردآورندگان آن در تجلیل از شخصیت سترگی که بسیاری از ابعاد شخصیت وی ناگفته و مبهم مانده‌اند. مادر این یادمان به جد کوشیده‌ایم تا تمامی ابعاد زندگی وی را به شایستگی بررسی کنیم و اگر در این مقال، کاستی دیده می‌شود، بی‌تردید از عدم دستیابی ما به اسناد

و مدارک بیشتر ناشی می‌شود، و گرنه بسیاری از نکات و به‌ویژه اسناد و تصاویر ارائه شده در این ویژه‌نامه، از تازگی قابل اعتنایی برخوردارند و قطعاً مخاطبان منصف، این نکته را تأیید خواهند کرد. باشد که این مختصر، مرضی خاطر آن نابغه دوران باشد که حضورش، اندیشه‌اش و آثارش، مایه فخر و مباهات عالم تشیع است.

● سردبیر





جوهره علم و تحقیق و ذخیره تمام نشدنی حوزه های علمیه...

شهید صدر در آئینه توصیف رهبر معظم انقلاب

شماست. پس از شهادت مرحوم آیت الله صدر، شما در آن شرایط سخت در نجف زندگی کردید؛ بعد هم شوهران این دختر خانمها شهید شدند و هر کدام به نحوی گرفتار شدید؛ اما همه اینها را تحمل کردید. واقعاً صبر شما برای ما خیلی ارزش دارد. بدانید من دورادور همیشه شما را دعا می کردم و می دانم که چه مشکلات و زحماتی را تحمل کرده اید. خداوند ان شاء الله درجات آن شهید عزیز و مرحوم شهید سید محمد صدر و همچنین دامادهای شما و پسران شهید صدر (رضوان الله تعالی علیهم) را عالی کند. این خانمهایی که در آن محیط ارباب و خفقان صبر کردند و در دوره جوانی، شوهرهایشان به شهادت رسیدند و بچه هایشان مانده اند، پیش خدای متعال خیلی ارزش دارند. صبری که شما کردید، نزد خدای متعال خیلی ارزش دارد. ان شاء الله خداوند چشم شما را با اجر خودش روشن خواهد کرد؛ هم در دنیا و هم در آخرت.

من سال ۱۳۳۶ به عراق رفتم و آقای سید محمدباقر صدر را آنجا دیدم. ایشان خیلی جوان بود؛ حدود بیست و پنج سالش بود و همان وقت هم معروف به فضل بود. آن موقع من جوان تر از ایشان بودم؛ حدود هجده سال داشتم. الحمدلله سایر اعضای خانواده شما هم صاحب استعدادهای بالا و خوب بودند؛ مثل مرحوم آقای آقا رضا، آقای آقا موسی. اول انقلاب وقتی خبر شهادت آیت الله صدر به ما رسید، ضربه بسیار سنگینی بود. ایشان برای نظام اسلامی و جامعه اسلامی واقعاً عمود فکری بودند. از قبل از انقلاب، ما از کتابها و فعالیتهای بسیار بارزشی که ایشان داشتند، مطلع بودیم. بعد هم که انقلاب پیروز شد، ایشان پیامهای بسیار خوبی دادند. به آقای صدر خیلی امید بود. خدا لعنت کند صدام را. الحمدلله ریشه اینها کنده شد.

مرحوم آقای صدر به معنای واقعی کلمه یک نابغه بود. ما در زمینه مسائل فکری و اسلامی و در زمینه فقه و اصول و بقیه چیزها آدمهای پیشرفته زیاد داریم؛ منتها نابغه خیلی نادر است. ایشان جزو نادرهایی بود که حقیقتاً نابغه بود. ذهن و فکر ایشان فراتر از کارهایی که دیگران می کنند، حرکت می کرد. ایشان بحمدالله شاگردهای خوبی هم تربیت کرده بود.

بیانات در دیدار با خانواده شهید

آیت الله سید محمد باقر صدر / خرداد ۸۲

صلوات و درودی از اعماق جان بر آن روح مطهر و خواهر شهیده مظلومه اش بنت الهدی می فرستم و رحمت و علودر جات برای آنان و توفیق رشد و تربیت فضلی جوان حوزه ها بدان سان را از خداوند متعال مسئلت می کنم. همچنین از خداوند متعال می خواهم که شما فراهم آورندگان این مجمع علمی و انقلابی را پاداش نیک دهد و این اقدام را مبارک و پراثر فرماید. والسلام و علیکم ورحمه الله

سید علی خامنه ای
پیام به کنگره شهید آیت الله سید محمد باقر صدر
دی ماه ۷۹

□ □ □

ما اولاً به شما و بقیه خانمها، مخصوصاً به صبا و آقا زاده های محترمتان خوشامد عرض می کنیم. ما هم به وجود مرحوم



استعداد خارق العاده و پشتکار کم نظیر او از وی عامل ذوفنون و ژرف نگری پدید آورده بود که دید نافذ و ذهن جستجوگرش در آفاق علوم متداول حوزه ها محصور نمی ماند و هر آنچه را که برای یک مرجع بزرگ دینی در دنیای متنوع امروز سزاوار است، به حیطة تحقیق و مطالعه می کشید و سخنی نو و فکری بکر و اثری ماندگار در آن می آفرید.

شهید آیت الله سید محمدباقر صدر و به شخصیت علمی و جهادی و فکری ایشان افتخار می کنیم. ایشان مایه افتخار همه ما بودند. و هم به شما افتخار می کنیم؛ چون شما در بیست و چند سال گذشته زحمات زیادی را متحمل شدید و سختیهای فراوانی کشیدید؛ اما صبر کردید. شما از خانواده بزرگی هستید و صبر و کرم و بزرگواری، سجدیه خانواده

در میان چهره های برجسته حوزه های علمیه در دهه های اخیر، مرحوم آیت الله شهید سید محمدباقر صدر (قدس الله روحه) یکی از ممتازترین و شگفت انگیزترین آنهاست. هر مجمع علمی حق دارد که به فرآورده های انسانی بزرگی چون این عالم بزرگوار به خود ببالد. او بی شک یک نابغه و یک ستاره درخشان بود. از جنبه علمی، جامعیت و تحقیق و نوآوری و شجاعت علمی را یکجا در وجود خود داشت. در اصول، در فقه، در فلسفه و در هر آنچه که با این دانشها ارتباط دارند، در زمره بنیانگزاران و صاحبان مکتب محسوب می شد. استعداد خارق العاده و پشتکار کم نظیر او از وی عامل ذوفنون و ژرف نگری پدید آورده بود که دید نافذ و ذهن جستجوگرش در آفاق علوم متداول حوزه ها محصور نمی ماند و هر آنچه را که برای یک مرجع بزرگ دینی در دنیای متنوع امروز سزاوار است، به حیطة تحقیق و مطالعه می کشید و سخنی نو و فکری بکر و اثری ماندگار در آن می آفرید.

بی شک اگر این جوهره علم و تحقیق و این ذخیره تمام نشدنی انسانی، با دست پلید جنایتکاران، از حوزه علمیه ربوده نمی شد، جامعه شیعی و اسلامی می توانست در آینده ای نزدیک، شاهد اوج دیگری در قلمرو مرجعیت و ریاست علمی و دینی باشد. توفیق و مدد الهی، آمیختگی این فضیلتهای بزرگ را با رتبه والای جهاد فی سبیل الله رقم زد. در هنگامی که حوزه کهن نجف در بوته آزمایش مواجهه با امواج بیداری اسلامی و انقلابی قرار گرفت، این شخصیت بیدار و آگاه، قدم در راه مجاهدتی علمی و سیاسی نهاد و درخشش معنوی خود را مضاعف ساخت. بینش عمیق او نیاز زمان را حس کرد و در راهی که اجداد طاهرینش به روی پیروان و جانشینان خود گشوده بودند، گامی استوار نهاد و چه زود پاداش این فداکاری عظیم، یعنی محنت و سپس شهادت در راه خدا را دریافت کرد. شهید آیت الله صدر برای طلاب و فضلاء جوان، بی شک یک اسوه و نمونه است. درس انسان پروری او با شهادت جانگدازش خاتمه نیافته است. آثار علمی و شیوه تحقیق او اکنون پیش روی فضلاء جوان حوزه های علمیه قرار دارند و انگشت اشاره او، آنان را به راه عظمت و مجد علمی، همراه با روشن بینی و جهان نگری هدایت می کند. حوزه های علمیه امروز نیز محتاج شهید صدر و هر عنصر با همت و پرتوانی هستند که راه علمی و اسلام شناسی و جهان نگری او را دنبال می کنند.

● ۱۳۵۶. مجلس ترحیم شهید سید مصطفی خمینی در نجف.

از مفاخر حوزه علمیه، از مراجع دینی و متفکران اسلامی....

■ شهید صدر در آئینه توصیف امام(ره)



شهادت این بزرگواران که عمری را به مجاهدت در راه اهداف اسلام گذرانده‌اند به دست اشخاص جنایتکاری که عمری به خونخواری و ستم‌پیشگی گذرانده‌اند؛ عجیب نیست. عجیب آن است که مجاهدان راه حق در بستر بمیرند و ستمگران جنایت‌پیشه، دست خبیث خود را به خون آنان آغشته نکنند. عجیب نیست که مرحوم صدر و همشیره مظلومه‌اش به شهادت نائل شدند؛ عجیب آن است که ملت‌های اسلامی و خصوصاً ملت شریف عراق و عشایر دجله و فرات و جوانان غیور دانشگاه‌ها و سایر جوانان عزیز عراق از کنار این مصیبت بزرگ که به اسلام و آل بیت رسول‌الله (ص) وارد می‌شود، بی تفاوت بگذرند و به حزب ملعون بعث فرصت دهند که مفاخر آنان را یکی پس از دیگری مظلومانه شهید کند و عجیب‌تر آنکه ارتش عراق و سایر قوای انتظامی، آلت دست این جنایتکاران واقع شوند و در هدم اسلام و قرآن کریم به او کمک کنند. من از رده‌های بالای قوای انتظامی عراق مأیوس هستم، لکن از افسران و درجه داران و سربازان مأیوس نیستم و از آنان چشمداشت دارم که یا دلاورانه قیام کنند و اساس ستمکاری را برچینند؛ همان سان که در ایران واقع شد و یا از پادگانها و سربازخانه‌ها فرار کنند و ننگ ستمکاری حزب بعث را تحمل نکنند. من از کارگران و کارمندان دولت غاصب بعث مأیوس نیستم و امیدوارم که خداوند متعال بساط ستمگری این جنایتکاران را در هم پیچد.

اینجانب برای بزرگداشت این شخصیت علمی و مجاهد که از مفاخر حوزه‌های علمیه و از مراجع دینی و متفکران اسلامی بود، از روز چهارشنبه به مدت سه روز، عزای عمومی و روز پنجشنبه را تعطیل عمومی اعلام می‌کنم و از خداوند متعال خواستار جبران این ضایعه بزرگ و عظمت اسلام و مسلمین هستم.

والسلام علی عبادالله الصالحین

روح‌الله الموسوی الخمینی

پیام به مناسبت شهادت آیت الله سید محمد باقر صدر

اردیبهشت ۵۹

که با این اعمال ضد اسلامی، به دست خود، گور خودش ورژیم تحمیلی غیر انسانی و غیر قانونی بعث را می‌کند. پیام به مناسبت قطع رابطه با آمریکا و جنایات صدام فروردین ۵۹

□ □ □

انالله و انا الیه راجعون

با کمال تأسف، حسب گزارش جناب آقای وزیر امور خارجه که از منابع متعدد و مقامات کشورهای اسلامی به دست آورده است و حسب گزارشاتی که از منابع دیگر به دست آمد، مرحوم آیت الله شهید سید محمدباقر صدر و همشیره مکرمه مظلومه



شهادت این بزرگواران که عمری را به مجاهدت در راه اهداف اسلام گذرانده‌اند به دست اشخاص جنایتکاری که عمری به خونخواری و ستم‌پیشگی گذرانده‌اند؛ عجیب نیست. عجیب آن است که مجاهدان راه حق در بستر بمیرند و ستمگران جنایت‌پیشه، دست خبیث خود را به خون آنان آغشته نکنند.

او که از معلمین دانش و اخلاق و مفاخر علم و ادب بود؛ به دست رژیم منحط بعث عراق با وضع دلخراشی به درجه رفیع شهادت رسیده‌اند. شهادت ارثی است که امثال این شخصیت‌های عزیز از موالیان خود برده‌اند و جنایت و ستمکاری نیز ارثی است که امثال این جنایتکاران تاریخ از اسلاف ستم‌پیشه خود می‌برند.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیت الله آقای حاج سید محمدباقر صدر دامت برکاته - نجف اشرف

پیشامدهای اخیر یکی پس از دیگری موجب تأسف است. انتظار آن نبود که با جنابعالی، شخصیت علمی و اسلامی، چنین رفتاری شود؛ چنانچه انتظار نبود و نیست که مأمورین دولت عراق در سرحدات رفتاری کنند که مخالف حسن همجواری است.

ملت ایران که با نهضت اسلامی خود امید دارد دست اجانب را از جمیع ممالک اسلامی کوتاه کند و استقلال را به آنها برگرداند؛ همچنین انتظار دارد که همان نحو که ملت‌ها با نهضت عظیم اسلامی ایران موافق و پشتیبان آن هستند؛ دولت‌ها نیز پشتیبان آن باشند. حوزه علمیه نجف اشرف که در خدمت اسلام و مسلمین است، در طول تاریخ، حافظ استقلال عراق، بلکه سایر کشورهای اسلامی بوده است؛ انتظار ندارد که مورد اهانت واقع شود و یکی از شاخص‌ترین بزرگان آن مورد تهاجم واقع شود.

من به دولت عراق نصیحت می‌کنم که این دژ محکم را که حافظ کیان مصالح کشور است، حفظ کند. این نصیحتی بود که من در دوران گذشته به شاه مخلوع دولت ایران کردم. از خداوند تعالی عظمت اسلام و استقلال کشورهای اسلامی را خواهانم

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

روح‌الله الموسوی الخمینی

پیام به شهید آیت الله صدر

تیرماه ۵۸

□ □ □

صدام حسین همچون شاه مخلوع چهره قبیح غیر اسلامی و انسانی خود را نشان داد و به هدم اسلام و حوزه مقدسه نجف اشرف کمر بست و برای رضای کارتر، با مسلمانان مظلوم آن کرد که مغول کرد و با علمای اسلام، خصوصاً حضرت آیت الله آقای سید محمدباقر صدر، آن کرد که رضاخان و محمدرضا پهلوی با علما و روحانیون و سایر طبقات کردند. او باید بداند





وحشیانه، در ۲۲ جمادی الاول ۱۴۰۰ق / ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ به شهادت رسید و تحت نظر شدید مأموران امنیتی در آرامگاه خانوادگی شرف الدین در نجف اشرف به خاک سپرده شد. پس از چند روز که خبر شهادت آیت الله صدر قطعی شد، امام خمینی، طی پیامی که در ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹ صادر کرد؛ از وی به عنوان «شخصیت علمی و مجاهد که از مفاخر حوزه های علمیه و از مراجع دینی و متفکران اسلامی بود» یاد و به همان مناسبت از روز ۳ اردیبهشت سه روز عزای عمومی اعلام کرد. آیت الله سید محمدباقر صدر در اغلب رشته های علوم اسلامی



در بغداد از او خواستند تا چند کلمه ای بر ضد انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی بنویسد تا از مرگ حتمی نجات یابد، اما او آشکارا این تقاضا را رد کرد و بر راه مستقیم و خلل ناپذیرش تأکید کرد.

تبحر داشت. وی معتقد بود که باید در دروس حوزه های علمیه تحولی پدید آید و طلاب و روحانیون نباید فقط به درسهای معمول فقه و اصول اكتفا کنند، بلکه باید با مسائل علمی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جدید آشنا شوند. به نظر وی کتابهای درسی مرسوم در حوزه ها به ویژه در مبحث فقه و اصول، پیچیده و ناهماهنگ با شرایط روز بود و قدیمی هستند. در این کتابها مسائلی مطرح شده اند که امروزه به کلی منسوخ و متروک هستند. وی در این زمینه دست به تألیفاتی زد و ضمن ساده نویسی مطالب کتابهای قدیمی، آنها را در طرحی نو و روشی جدید برای طلاب فقه و اصول به نگارش در آورد و بدین وسیله توانست تحول عظیمی را در حوزه های علمیه به وجود آورد. وی این کار را با دو تألیف الفتاوی الواضحه (در فقه) و دروس فی علم الاصول (در اصول) انجام داد. آثار دیگر او از این قرارند: فذک فی التاریخ، غایه الفکر فی علم الاصول، فلسفتنا، اقتصادنا، المعالم الجدیدة لاصول، الانس المنطقیة فی استقراء، بحوث فی شرح عروه الوثقی، المدرسه الاسلامیه، بحث حول المهدی، بحث حول الولاية، الاسلام یقود الحیاه، دور الاثمه فی الحیاه الاسلامیه، نظام العبادات فی الاسلام.

* محقق تاریخ معاصر ایران و مؤلف دایره المعارف علمای مجاهد.

عراق در آمد و رفت و آمد به خانه وی ممنوع شد، حتی از ورود سفیر ایران به منزل وی جلوگیری به عمل آمد. آیت الله صدر به منظور روشنگری سیاسی، درس تفسیر قرآن تشکیل داد که در آن گروه زیادی از عموم طبقات مردم شرکت می کردند. این درس تا چهارده جلسه ادامه یافت. رژیم بعث عراق که از تشکیل چنین جلسه ای به شدت هراس داشت، بسیاری از نمایندگان آیت الله صدر و دیگر افراد مؤمن و انقلابی را که تعداد آن به هزاران نفر می رسید، در سراسر کشور دستگیر کرد. آیت الله صدر به منظور اعتراض به این اقدام ضد انسانی، در روز ۱۶ رجب ۱۳۹۹ق. را اعتصاب عمومی اعلام کرد. به دنبال آن بازارهای عراق تعطیل شدند و مردم نجف به سمت خانه

آیت الله صدر شتافتند. فردای آن روز، آیت الله صدر دستگیر شد و به بغداد انتقال یافت، اما بر اثر تظاهراتی که در نجف، کاظمین و دیگر شهرها به طرفداری از او بر پا شد، رژیم بعث به ناچار او را آزاد کرد و در روز ۱۸ رجب، مردم نجف گروه گروه برای دیدار و بیعت با وی به منزل او رفتند. رژیم بعث عراق که با وجود آیت الله صدر، پایه های قدرتش را در خطر جدی می دید، در صدد قلع و قمع آیت الله صدر و هواداران او برآمد، از این رو خانه اش در نجف محاصره شد که مدت نه ماه به طول انجامید. در طی این مدت، برخی از نمایندگان حزب بعث با او ملاقات کردند و تصمیم رژیم را مبنی بر همکاری با آن و یا شهادت وی، به اطلاعش رساندند. رژیم از او خواست تا از تأیید انقلاب اسلامی و امام خمینی دست بردارد، با صدور بیانیه ای از مواضع حزب بعث حمایت و عضویت در حزب الدعوه را تحریم کند و فتوای تحریم حزب بعث را پس بگیرد، اما او شهادت را بر تسلیم در برابر چنین شرایط ننگینی ترجیح داد.

در ۱۹ جمادی الاول ۱۴۰۰ق / ۱۶ فروردین ۱۳۵۹، بار دیگر آیت الله صدر در نجف اشرف دستگیر و به بغداد منتقل شد. در بغداد از او خواستند تا چند کلمه ای بر ضد انقلاب اسلامی ایران و امام خمینی بنویسد تا از مرگ حتمی نجات یابد، اما او آشکارا این تقاضا را رد کرد و بر راه مستقیم و خلل ناپذیرش تأکید کرد، در نتیجه پس از سه روز شکنجه های

نگران بود، در صدد تخطئه انقلاب اسلامی ایران برآمد، اما آیت الله صدر با آگاهی از اهداف بعثیهای عراق، در نامه ای که به امام در پاریس نوشت، از قیام شکوهمند و شجاعانه مردم مسلمان ایران به رهبری امام تجلیل کرد و با تمام اخلاص و شجاعت، آمادگی خود را برای همکاری با رهبر انقلاب و امت قهرمان ایران اعلام داشت. پس از آن نیز نامه هایی به شاگردان و مریدانش در ایران نوشت و به آنان دستور داد که با مردم انقلابی ایران همگام شوند و از فداکاری در راه پیروزی انقلاب اسلامی دریغ نورزند و خود را در اطاعت از امام خمینی فانی سازند، همانگونه که او خود، در راه تحقق اهداف و آرمانهای اسلامی ذوب شده است. در فتوایی نیز شهادت انقلاب اسلامی را همچون شهادت قیام امام حسین (ع) دانست. این فتوای مهم، تبلیغات سوء و مغرضانه رژیم بعثی را بر ضد انقلاب اسلامی خنثی کرد و موجب اظهار همدردی مردم مسلمان عراق با مردم ایران شد.

در فردای پیروزی انقلاب اسلامی ایران، (۲۳ بهمن ۱۳۵۷)، آیت الله صدر که بسیار شادمان بود، در میان انبوهی از مردم و طلاب انقلابی در مسجد جواهری نجف سخنرانی کرد. او پس از شکرگزاری از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، بر پیروی از اوامر امام خمینی و آگاهی از توطئه های دشمن انقلاب اسلامی تأکید کرد و از مردم خواست که به نشانه همبستگی مردم عراق با انقلاب اسلامی ایران، فردای آن روز تظاهراتی را در شهرهای عراق برگزار کنند و متعاقب آن، تظاهرات باشکوهی در شهرهای کربلا و نجف و سایر شهرها به راه افتاد. آیت الله صدر، طی پیامی به امام خمینی، پیروزی انقلاب اسلامی ایران را تبریک گفت و در پیامی دیگر به ملت ایران، از قهرمانیها و فداکاریهای آنان ستایش و به ادامه تبعیت از امام سفارش کرد. مدتی بعد نیز به مناسبت شهادت آیت الله مطهری، مجلس ختم باشکوهی در مسجد جواهری نجف برگزار کرد و گروه کثیری از طبقات مختلف مردم در آن شرکت کردند.

در ۱۳۵۸، آیت الله صدر، رساله «الاسلام یقود الحیاه» را به عنوان مقدمه ای برای قانون اساسی نوشت و نماینده ای را به عنوان رابط میان خود و امام خمینی تعیین و روانه ایران کرد. در همان سال طی فتوای مشهور و تکان دهنده ای، مردم عراق را به براندازی رژیم بعثی عراق دعوت کرد و نوشت:

«بر همه ملت مبارز و مسلمان عراق، واجب کفایی است که به قیام مسلحانه بر ضد حزب بعث و سردمداران آن، اقدام و مسئولان این حزب کافر را ترور کنند تا خود را از چنگال این دژخیمان خونخوار نجات دهند.»

به دنبال آن، خانه آیت الله صدر به محاصره مأموران امنیتی



روشنگر طریق جهاد و اجتهاد...

■ درنگی در حیات سیاسی شهید آیت الله العظمی سید محمد باقر صدر

دکتر محمد حسن رجبی *



فلسفه را نیز نزد شیخ صدرا باادکوبه‌ای آموخت و فلسفه‌های متأخر اروپایی را نیز به دقت مطالعه کرد.

سید محمدباقر صدر در بیست سالگی به تدریس کتاب کفایه الاصول پرداخت و در بیست و پنج سالگی، تدریس دوره خارج اصول و در بیست و هشت سالگی دوره خارج فقه را بر اساس کتاب عروه الوثقی آغاز کرد و نوآوری‌هایی را در هر دو حوزه فقه و اصول ارائه داد. در کنار تألیف و تصنیف در اغلب رشته‌های علوم اسلامی، به تعلیم و تربیت شاگردان فاضل و متعهد، توجه خاصی مبذول داشت. وی فقیهی دانشمند، آگاه به مسائل و نیازهای فکری و سیاسی جهان اسلام و شجاع و پرهیزگار بود. در سال ۱۳۳۷/ ۱۹۵۸ که ژنرال عبدالکریم قاسم، رژیم سلطنتی عراق را برانداخت و حکومت جمهوری را در آن کشور اعلام کرد، کمونیست‌ها با استفاده از آزادی عمل سیاسی که قاسم برای آنها به وجود آورده بود، موجی از تبلیغات الحادی و ضد اسلامی را در عراق به راه انداختند. از این رو گروهی از علمای شیعه عراق برای رویارویی با این هجوم تبلیغاتی، «جماعه العلماء نجف» را تأسیس کردند که هر چند سید محمد باقر عضو آن نبود، لکن نقش رهبری اصلی جمعیت را بر عهده داشت. جماعه العلماء برای مقابله با حرکت‌های کفرآمیز حکومت عراق، به صدور بیانیه، اعلامیه و انتشار نشریات سیاسی و ایدئولوژیک اقدام کرد. مجله الاضواء که در ۱۹۶۱ منتشر شد؛ از آن جمله و سرمقاله‌های پنج شماره اول آن با عنوان «رسالتنا» به قلم شهید صدر بود.

وی به پیشنهاد آیت الله سید محسن حکیم و به منظور رد مکتب فلسفی کمونیسم و طرح مکتب فلسفی اسلام و برتری‌های آن، کتاب فلسفتنا (فلسفه ما) را در سال ۱۳۷۹ ق. و پس از آن برای معرفی نظام اقتصادی اسلام و امتیازات آن نسبت به نظام‌های اقتصادی سوسیالیستی و سرمایه‌داری، کتاب اقتصادنا (اقتصاد ما) را در سال ۱۳۸۱ ق. تألیف و منتشر کرد.

در ربیع الاول ۱۳۷۷ ق.، گروهی از علمای آگاه و مجاهد عراق در صدد برآمدند تا حزبی را بر اساس ایدئولوژی اسلامی تأسیس کنند و آن را «حزب الدعوة الاسلامیه» (حزب دعوت اسلامی) نامیدند. آیت الله صدر علاوه بر تأیید آن حزب، برنامه و اساسنامه آن را نیز تدوین کرد، اما اعتقاد داشت شأن روحانیون ایجاد می‌کند که در تشکیلات و سازمان‌های سیاسی وارد نشوند و از جایگاه والای معنوی روحانیت، ایفای نقش کنند و خود نیز به توصیه آیت الله حکیم، از حزب کناره گرفت.

بعد از تبعید امام به ترکیه، با امام ابراز همدردی کرد و پس از تبعیدشان به نجف اشرف در ۹ جمادی الثانی ۱۳۸۵ ق.، به همراه گروهی از علمای نجف از امام به گرمی استقبال کرد و طی اقامت سیزده ساله امام در عراق، روابط نزدیک و دوستانه‌ای با ایشان داشت.

پس از رحلت آیت الله حکیم در سال ۱۳۴۹، دوران مرجعیت آیت الله صدر آغاز شد و بسیاری از مردم عراق از او تقلید کردند. در همان سال‌ها وی کوشید تا اهداف و سازمان مناسب و شایسته‌ای، متناسب با تحولات فکری و اجتماعی جامعه ایجاد کند و جلسات منظمی را نیز بدان منظور تشکیل داد. از نظر او

حکومت آرمانی در عصر غیبت، حکومت اسلامی بود که بر دو پایه ولایت فقیه و شورا قرار داشت. وی پس از رسیدن به مقام مرجعیت، در فتوای تاریخی خود، حزب بعث را تکفیر کرد. متن این فتوا چنین است:

«به اطلاع عموم مسلمانان می‌رساند که پیوستن به حزب بعث، تحت هر عنوانی، شرعاً حرام است و هر گونه همکاری با آن به منزله یاری ظالم و کافر و دشمنی با اسلام و مسلمین است.»

حدود دو سال بعد که رژیم بعث عراق از فعالیت‌های حزب الدعوة و دیگر گروه‌های مبارز به وحشت افتاد، بسیاری از مبارزان و مجاهدان را به زندان انداخت و در ماه رجب سال ۱۳۹۲ ق.، سید محمدباقر صدر را که در بیمارستان نجف بستری بود، دستگیر و به بیمارستان کوفه منتقل کرد، اما به علت اعتراض گسترده مردم و علما و ناگزیر شد او را آزاد کند. رژیم عراق برای ارباب آیت الله صدر و دیگر مجاهدان در سال ۱۳۹۴ ق. پنج تن از شاگردان وی را دستگیر و اعدام کرد. در اربعین ۱۳۹۷ ق.، به دستور آیت الله صدر، تظاهرات دهها هزار نفری عزاداری حسینی در شهرهای کربلا و نجف، به تظاهراتی بر ضد رژیم بعثی تبدیل شد. روز بعد مأموران امنیتی رژیم عراق، تعداد زیادی از تظاهرکنندگان را دستگیر، زندانی و شکنجه کردند. آیت الله صدر نیز برای دومین بار دستگیر و پس از چند ساعت شکنجه جسمی و روحی آزاد شد.

رژیم بعثی عراق برای خنثی کردن فعالیت‌های آیت الله



پس از پیروزی انقلاب، وی طی نامه‌هایی، به شاگردان و مریدانش در ایران دستور داد که با مردم انقلابی ایران همگام شوند و از فداکاری در راه پیروزی انقلاب اسلامی دریغ نورزند و خود را در اطاعت از امام خمینی فانی سازند، همانگونه که او خود، در راه تحقق اهداف و آرمان‌های اسلامی ذوب شده است.

صدر، گروهی از روحانی نمایان را به عنوان امام جماعت و واعظ مساجد شهرها فرستاد، اما این بار نیز آیت الله صدر طی فتوایی این حرکت رژیم را ناکام گذارد و اعلام داشت:

«به اطلاع عموم مسلمین عراقی می‌رساند که شرکت در نماز جماعت کسانی که از سوی مراجع مسلمین تعیین نشده‌اند، از نظر شرع مقدس اسلام، حرام است.»

با اوجگیری انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی در ۱۳۵۷، رژیم عراق که از ایجاد انقلاب مشابهی در عراق به شدت

● ۱۳۵۴، پس از آزادی در کنار استاد.



اینها الگو باشند. در برخورد هایشان، در تواضعشان، در رفت و آمدهایشان، با اساتید، با اقران خودشان، خیلی با ادب بودند و این ادب را سعی می‌کردند نشان بدهند. خلاصه از هر جهت سعی داشتند طرف را تربیت کنند. مسائل سیاسی هم که بحث می‌شد، خیلی مفصل وارد می‌شدند. در باره برخورد رژیم با حوزه و آقای حکیم و این مباحث، با حساسیت برخورد می‌کردند. قبل از آمدن بعثتها، مرحوم آقای حکیم در اغلب استانها، کتابخانه بزرگ اسلامی یا کتابخانه حکیم را ایجاد کرده بودند. این کتابخانه برای دانشجویان و علمایی که آنجا بودند، به عنوان یک مرکز محسوب می‌شد. عنوانش کتابخانه بود، ولی در آنجا کلاسهای تشکیلی می‌شدند و بچه مسلمانها و جریانات جدید اسلامی در آنجا جلسه می‌گذاشتند و کارهای تبلیغاتی هم می‌کردند. سالی یک بار هم در نجف یا کربلا، کنگره بسیار بزرگی را تشکیل می‌دادند. در نجف در روز سوم شعبان و درباره امام حسین (ع) و در کربلا در روز سیزدهم رجب و درباره امیرالمؤمنین (ع) کنگره برگزار می‌شد. از قبل هم دعوت می‌شد که علمای جهان اسلام مقالاتی بنویسند. هم کتابهایی تألیف می‌شدند و جایزه داده می‌شد، هم اجلاس بسیار عظیمی برگزار می‌شد و علمای زیادی می‌آمدند. معمولاً طبقه فضلا و اساتید دانشگاهها و علمای نجف می‌آمدند که هر کدام جایگاه خاصی هم داشتند. اجلاس در نجف در مرکز علمی برگزار می‌شد و در کربلا در حسینیه تهرانیها. هر دو هم در کنار حرم بودند و کل شهر هم آذین بندی می‌شد و وضعیت عجیبی بود.

مثل نیمه شعبان در اینجا.

بله مثل نیمه شعبان در ایران، ولی خیلی باشکوه تر. تمام شهر مثل حجله عروس می‌شد. همه خیابانها با بهترین پارچه ها پوشیده می‌شدند. خیلی با عظمت بود. آقای صدر یکی از مؤسسين این دو جریان بودند. بعد هم خودشان معمولاً یک سخنرانی در اجلاس داشتند و مقاله مفصلی می‌نوشتند. این

تطبیقی را برای شاگردان خود می‌گذاشتند. مثلاً در ماه مبارک رمضان بحثهای فقهی معاملات و تطبیق آنها با مباحث جدید حقوق روز که آقای سعدونی و امثال اینها در کتابهایشان نوشته بودند؛ تدریس می‌شد. ایشان هم شاگردان را تحریض و ترغیب می‌کردند که بروند و این کتابها را بخوانند، هم از مباحث آن کتابها نقل می‌کردند. افق ذهن شاگردان خود را گسترش می‌دادند و توجه آنها را از بحثهای سنتی حوزه به مسائل مورد نیاز روز جلب می‌کردند. درباره مسائل فقهی مربوط به مسائل حکومتی بحث می‌شد. درباره احکام فقهی کلان مربوط به جامعه بحث می‌شد. علاوه بر این در یکی از روزهای هفته، احتمالاً چهارشنبه، مباحث خاص فلسفه اسلامی از دیدگاه جدید خودشان را مطرح می‌کردند. بعد از بحث استقراء، نسبت به مبانی فلسفه اسلامی بر اساس منطق استقراء، تحولی در ایشان ایجاد شده بود و بحثهایی را هم آماده کرده و نوشته بودند و اینها را در آن

جلسه خصوصی به هفت هشت نفر از شاگردان خاص خود که مورد اعتماد و آشنا به تفکرات ایشان واهل نظر و دقت بودند، القا می‌کردند. متأسفانه این جلسات هم هم تکمیل نشدند و خوردند به مسائل انقلاب و جمع شدند. این هم کاری بسیار اساسی بود که ایشان شروع کرده بودند. مبدأ و شروع جلسات بحث استقراء از بحث اصول بود که خارج از دروس حوزه، توسعه داده شد و از خلال بحثهای این چنینی آن نتایج حاصل آمد. در این بحث فلسفه، مسائل فلسفه روز هم به شکل مفصل مطرح می‌شدند. مثلاً ایشان آخرین نظریات فلسفه روز درباره افکار فلسفی هگل را در آخرین متون شرق و غرب دنبال می‌کردند.

اواخر کتاب مفصلی از ترجمه دقیق ترین افکار فیلسوف معروف دیالکتیک، هگل، تهیه کرده بودند که مبانی مارکس هم از آن گرفته شده است. مارکس و انگلس شاگردان هگل بوده اند و بحث دیالکتیک را از او گرفتند و وارد مباحث تاریخی کردند. منشأ بحث دیالکتیک و جدل، متعلق به هگل است. او در بعد فلسفی مطرح می‌کند، این دو در تفسیر تاریخ و جامعه. هگل افکار دشواری دارد و چندان برای همه قابل فهم نیست. ایشان این آرا را دنبال می‌کردند. در این اواخر کتاب قطوری را به ایشان داده بودند که یکی از شاگردان فلسفه هگل در زمان خود او تنظیم کرده بود و کتاب معتبری هم بود. اینها را مطالعه می‌کردند، خیلی وقتها هم حاشیه می‌زدند و در این بحثها می‌آوردند، یعنی سعی داشتند ذهن شاگردان خود را باز کنند. علاوه بر اینها جلسات روزمره و گعده و مجالس استفتاء هم که بود و همه آنها علم و فکر و نظریه پردازی و سؤال و جواب بود. جلسات عادی ایشان هم کلاس درس بود. کل این مجموعه، شاگرد را از جهات مختلف تربیت می‌کرد. برخورد اخلاقی ایشان هم خیلی عجیب بود. بسیار متواضع بودند. دائماً دنبال این بودند که افراد را هم تربیت کنند، هم امتحان کنند، هم تذکر بدهند، هم خودشان برای

رابطه هم برنامه ریزی کرده بودند. البته ما ابتدا متوجه نمی‌شدیم و بعدها برایمان مشخص شد که ایشان برای هر چیزی برنامه ریزی کرده بودند. غیر از درسهای سنتی فقه و اصول که هر روز صبح و عصر داشتند، با همان روشهای سنتی حوزه، برنامه های بسیار مهمی را هم تنظیم کرده بودند که انسان متوجه نمی‌شد و بعدها می‌فهمید که این برنامه ها در شناخت و تربیت او چه نقش عجیبی داشته اند. به عنوان مثال در حوزه ها معمولاً تعطیلی زیاد است. در هر وفات و تولدی، حوزه تعطیل است. ایشان در تمام این تعطیلات، به استثنای مواقعی چون عاشورا و اربعین، از فرصت استفاده و شاگردان خود را با تاریخ ائمه و تاریخ اسلام و نگرشها و بیسنهایی که باید عالم امروز از تاریخ اسلام و ائمه داشته باشد، آشنا و به تناسب تولد یا وفات امامی که حوزه به آن مناسبت تعطیل بود، درباره این موضوعات، صحبت می‌کردند. مجموع این بحثها شاید بیش از صد سخنرانی شده باشد.

ضبط نشدند؟

چرا ضبط شدند و برخی چاپ هم شده اند. بعضی از طلبه های لبنانی ضبط می‌کردند. خود ایشان هم گفته بودند که ضبط و تدوین کنند و بدهند ایشان بازنگری کنند که متأسفانه این کار نشد. ایشان تقریباً در باره زندگینامه و حیات تمام ائمه بحثهای مفصلی داشتند. عرض کردم که ذهن سیستماتیکي داشتند و لذا در هر محبتی، بنایی تنظیم و زندگی و حیات ائمه را بر اساس آن، به چند مرحله تقسیم کرده بودند و عمدتاً هم سعی داشتند نقش سیاسی ائمه در رهبری جهان اسلام، حفظ میراث پیامبر و مقابله با تحریفها و تبلیغاتی که از بیرون و داخل جهان اسلام انجام می‌شوند و نیز تثبیت خط انبیا و ائمه اطهار را تبیین کنند؛ البته این تعابیر را قبلاً هم مطرح کرده بودند. بیشتر بحثهای ایشان در این زمینه بود و چون اطلاعات خوبی هم در تاریخ داشتند، غالباً روایات و مستندات و نقلهای تاریخی را از منابع معتبر می‌آوردند و خیلی هم بحثهای زیبا و زنده ای بودند. درباره امیرالمؤمنین (ع) سه چهار سخنرانی داشتند که یکدیگر را تکمیل می‌کردند. درباره



طلبه های عرب و لبنانی از مرجعیت ایشان استقبال کردند. البته عده ای از طلبه های ایرانی هم که در اخراجها به ایران آمدند، به ایشان معتقد بودند. ایشان تا قبل از تصدی مرجعیت، از نظر علمی مورد قبول همه بودند و اکثر شاگردان ایشان هم ایرانی بودند. آنهايي هم که نمی‌آمدند، حسرت درس ایشان را می‌خوردند، ولی می‌گفتند ما می‌ترسیم بباییم، چون رژیم بعث نسبت به ایشان حساس بود.

صلح امام حسن (ع)، درباره قیام امام حسین (ع)، فلسفه آن صلح، فلسفه این قیام، علت اختلاف در ادوار ائمه مباحثی را مطرح و این ادوار را به چهار مرحله تقسیم کرده بودند و این سؤال را مطرح می‌کردند که چرا ادوار اینها یکسان نبودند و علل و ریشه ها و موجبات این اختلاف ادوار را خیلی زیبا تنظیم کرده بودند. این یکی از برنامه هایی بود که خیلی آرام در کنار برنامه های رسمی حوزه انجام می‌گرفت. یکی دیگر از برنامه های ایشان برنامه برای تعطیلهای ممتد مثل ماه مبارک رمضان یا تعطیلی تابستان بود. ایشان در این تعطیلات به عنوان دروس تفریحی، برنامه هایی چون درسهای فقه



درآمد

سخن گفتن از شهید صدر شاید تنها سوژه ای باشد که رئیس قوه قضائیه را به رغم رویگردانی از مصاحبه مطبوعاتی، در انتهای یک روز پر مشغله کاری به گفت و گو متقاعد می کند. آیت الله هاشمی شاهرودی در محل قوه قضائیه و با خلق و بیان لطیف خود، بیش از دو ساعت با ما سخن گفتند. اشراف ایشان بر سیره استاد تا بدان پایه است که در باب هر یک از مقاطع زندگی وی می توانند ساعتها سخن بگویند و پرده از ناگفته های بی شمار بردارند. پیش از این گفت و شنود گمان می بردم که ایشان در مواجهه با پاره ای از پرسشهای حساس، احتیاط پیشه کنند که اینگونه نشد و اینک بر این باورم که خواننده نیز در شادی حاصل از صراحت ایشان، با من شریک خواهد بود. هر چند زمان طولانی این مصاحبه نیز مجال طرح تمامی سئوالات را به ما نداد، اما بی تردید این گفت و گو در میان اسناد تاریخ شفاهی شهید صدر جایگاهی ویژه خواهد داشت. با سپاس فراوان از حضرت استاد که مصاحبه با ما را پذیرفتند.

«ناگفته هایی از حیات فرهنگی و سیاسی

شهید صدر» در گفت و شنود شاهد یاران با

آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی

■ محمد رضا کائینی

سخن گفتن از او آسان نیست ...

و رابطه استاد شاگردی، رابطه ای مهم و اساسی است. این مسئله باعث شد که ما با بعد فقهی و حوزوی ایشان هم آشنا شویم و لذا من سطح را که تقریباً تکمیل کردم؛ به درس ایشان رفتم. این که عرض می کنم در سال ۱۳۷۸ قمری بود. البته قبل از رفتن به درس ایشان، به جلسات و گردهمائی که در نجف، بین علما و فضلا، زیاد هم هست، می رفتم و خدمت ایشان رسیده بودم و ایشان هم ما را به سبب ابویمان می شناختند. ابوی از علمای سریع الفوت نجف بوده و در جوانی و در سن چهل سالگی فوت کرده بودند و همه از فوت ایشان بسیار متالم شده بودند. ایشان اولین تقریرنویس آن دوره نجف بودند و فقه و اصول آقای خوئی را نوشته بودند. آقای صدر هم شاگرد آقای خوئی بودند و از این روی به ایشان علاقه داشتند. مرحوم ابوی بنده در دوره قبل از ایشان، شاگرد آقای خوئی و مورد توجه ایشان بودند. خب، آقای صدر وقتی مرا شناختند، خیلی اظهار علاقه کردند و ایشان و دیگران که می دانستند ابوی بنده در جوانی فوت کرده بودند، معتقد بودند که ما این راه را ادامه بدهیم و عنایت خاصی هم به بنده داشتند. لذا قبل از حضور در درس ایشان هم، من با ایشان ارتباط پیدا کرده بودم، ولی وقتی در درس ایشان حاضر شدیم، این ارتباط خیلی قوی شد. عرض کردم رابطه استاد و شاگردی در حوزه ها رابطه بسیار عمیقی است، یعنی استاد در حوزه نسبت به شاگرد، هم مربی است، هم پدر است، هم مذهب است و اساتیدی که در حوزه ها مؤثر هستند، در همه امور شاگرد، حالتی این چنینی دارند. ایشان هم جاذبه های خیلی قوی داشتند و جاذبه شخصیتشان فوق العاده بود. اخلاق خیلی فوق العاده ای داشتند. محبت بسیار زیادی نسبت به همه و مخصوصاً نسبت به شاگردانشان داشتند. واقعاً شاگردان ایشان احساس می کردند که ایشان از پدر به آنها نزدیک تر و در زندگیشان مؤثرتر و برایشان دلسوزتر است. واقعاً هم همین جور بود، یعنی ایشان خیلی به شاگردان خود علاقه داشتند و سعی می کردند آنها را از هر نظر تربیت کنند و چون تفکرشان سیستماتیک بود و با برنامه کار می کردند، برای این

گفتنیها را در باره زندگی فرهنگی و علی الخصوص سیاسی ایشان صلاح ندانستم.

چه زمینه هایی سبب شدند که این درجه از نزدیکی با افکار و اندیشه ها و شخصیت شهید آیت الله صدر برای جنابعالی حاصل شود؟

من در دبیرستان بودم و شهید صدر در عراق به عنوان یک چهره فقیه نوپای جوان، با فکر و اندیشه های جدید مخصوصاً در سطح دانشجویها و نسل جوان مطرح شده بود؛ به ویژه کتابهایی مثل «فلسفتنا» و مقالاتی که در نشریه الاضواء می نوشت، از او در میان جوانها چهره بسیار محبوبی ساخته بود. ما بعد از دبیرستان وارد حوزه شدیم. تا قبل از آمدن به حوزه، ایشان را به عنوان یک چهره متفکر اسلامی می شناختیم. بعد که وارد حوزه شدیم، بعضی از اساتیدی که خدمتشان در سهای سطح و به خصوص سطح عالی را مشغول شدیم، از شاگردان ایشان بودند و با ایشان ارتباط داشتند و همین ارتباط، قهراً به ارتباط با ایشان انجامید، چون نظام حوزه



دستگاه آقای خوئی به تدریج از کنترل ایشان خارج شد و کاملاً مشخص شد که افق فکری باز یک مسئله است و مدیریت یک مسئله دیگر و ایشان نتوانستند اطرافیان خود را مدیریت کنند. آقای صدر از این جهت به تدریج مأیوس شدند و لذا با بیت ایشان قطع رابطه کردند، ولی با خود ایشان بعضی وقتها سلام و علیکی داشتند. بیت آقای خوئی هم دیگر رابطه شان با ایشان قوی نبود.

ما برای تدوین بهینه این یادمان، تمامی ویژه نامه هایی را که درباره شهید صدر منتشر شده اند مطالعه کرده ایم و با عنایت به اینکه جنابعالی بیش از بسیاری در جریان زندگی و اندیشه های آن شهید بزرگوار هستید، اما تاکنون در این باب سخنی نگفته اید و خاطرات شما درباره ایشان، در واقع حلقه مفقوده پژوهشهای کسانی است که در این زمینه به تحقیق و پژوهش پرداخته اند، به عنوان نخستین پرسش بفرمایید که چرا تاکنون در این باره سکوت کرده اید؟

بله. سؤال جالبی را مطرح کردید. علت این سکوت آن است که اولاً صحبت کردن درباره تمام ابعاد شخصیت انسانهای بزرگ کار آسانی نیست. ثانیاً چون ایشان دارای بعد سیاسی و اجتماعی هم بود، بیشتر کسانی که درباره ایشان قلم زدند و نوشتند، دنبال این بودند که به نوعی خود را به ایشان، متصل و ایشان را جزو جناح سیاسی خودشان قلمداد کنند، عین مسئله ای که در مورد امام (ره) اتفاق افتاده است. من نخواستم وارد این عرصه شوم، چون اگر کسی بخواهد وارد این میدان شود، قهراً باید بعضی از نکات را نفی و بعضی را اثبات کند و این شاید خوشایند آن جریانات نباشد، مخصوصاً در آن شرایط سالهای اول پس از شهادت ایشان که شرایط خاصی بود؛ شرایط جنگ با عراق و مبارزه علیه رژیم صدام بود، لذا احساس کردم هر چه کمتر در این زمینه وارد شوم، شاید برای کل جریان مبارزه اصلح باشد و در این قسمت، چندان درگیری و اختلافی مطرح نشود، ولی همان طور که اشاره کردید تا امروز، یک اثر جامع و مانع درباره ایشان گردآوری و منتشر نشده است. حقیقت ابعاد شخصیت ایشان واقعاً تاکنون بررسی نشده است. عرض کردم که هم سختی کار مانع از این امر می شود، چون این شناخت، کار ساده ای نیست و هم تنشها و چالشهایی که در میان برخی از چهره ها و گروهها وجود داشتند، مانع می شد و نیز مشغله های دیگر سبب شد که ما سعی کنیم وارد این گود نشویم. قطعاً اگر وارد می شدیم؛ همان طور که عرض کردم اگر قرار بود نکاتی را نقل و نقد کنیم، بحث شروع می شد. این بود که بیان برخی از



آقای خوئی طوری بودند که هر کس با ایشان می نشست؛ از نظر فکری مجذوبشان می شد. می گفتی حکومت اسلامی، می گفتند بله حکومت اسلامی لازم است، می گفتی اقامه حدود، می گفتند بله لازم است. هر کس که این فکر را می دید، خیال می کرد ایشان به محض اینکه مرجع شوند، این فکر را به منصفه ظهور می رسانند و اولین کارشان این است که حکومت اسلامی را برقرار کنند.

آمدند و بیرونش کردند که به ایران آمد. اصل ایشان شوشتری بود و با برخورد بدی هم ایشان را بیرون کردند. بیت آقای خوئی به دست کسانی افتاد که واقعاً خیلی معتقد به مسائل مبارزاتی و اجتماعی نبودند، بلکه برعکس. و لذا این به نظر من یک علت بود.

عامل دیگر هم فشار مردم به آقای صدر برای تصدی مرجعیت بود. ایشان از نظر فکری، بحثهای سیاسی و اجتماعی در کل عراق بی نظیر و در جهان اسلام کم نظیر بودند. کتابها و مقالات و صحبتهای ایشان عمق عجیبی داشتند. چه از داخل چه از خارج عراق، ارتباطات زیادی با ایشان برقرار می شد. ایرانیهایی که در خارج بودند به آنجا یادت و آمد می کردند. مبارزانی بودند که بعضی از آنها قوم و خویش ایشان هم هستند، مثل آقای صادق طباطبایی و اعضای انجمنهای اسلامی که می آمدند و می رفتند. آقای یزدی و امثال اینها، هم به لبنان و نزد آقا موسی صدر می رفتند و هم در نجف نزد ایشان می آمدند و جذب افکار و آرای علمی و سیاسی ایشان می شدند. آقای صدر در همه بخشها امتیازات فوق العاده ای داشتند، بی نظیر بودند. در هر جلسه ای هر کسی سؤالی داشت، به محض اینکه ایشان لب به سخن می گشودند، مخاطب مجذوب ایشان می شد. خیلی فوق العاده بودند. ایشان به هر حال درس اصول گفته بودند، فقه گفته بودند و شاگردانی را تربیت کرده بودند که در کشورهای عربی، مخصوصاً داخل عراق و لبنان رفت و آمد داشتند و اینها به تدریج اصرار داشتند که از ایشان تقلید کنند. همینها مثلاً حاشیه ای را که ایشان بر عروه و یا منهاج الصالحین نوشته بودند، در صدها نسخه استنساخ می کردند. نزد خلیفها علمیت ایشان ثابت شده بود و می خواستند از ایشان تقلید کنند و آن روحیه و شرایط انقلابی و عشق و علاقه هم مزید بر علت می شد. این موج، مخصوصاً در جوانها به شدت به راه افتاده بود و در بعضی از علما، مخصوصاً علمای بزرگ در استانهای عراق هم دیده می شد، از جمله آسید میر محمد قزوینی در بصره که از فضلا و مجتهدین بودند و دفاتر بحث فقه ما و امثال اینها را خواسته بودند، اینها را خوانده بودند و بحثهای فقهی را با بحثهای کتابی آقای خوئی که خلیفهایشان از جمله التحقیق چاپ شده بود؛ تطبیق می دادند و همین طور مستمسک آقای حکیم، ولی چون زمان حیات آقای حکیم بود و اعتقاد به علمیت آقای حکیم پیدا کرده بودند، می گفتند از لحاظ شرعی مکلفیم و نمی توانیم به کسی غیر از ایشان ارجاع بدهیم، اما آقای آسید محمد قزوینی، دو سه بار پسرهایشان و عشایر بصره را نزد آقای صدر فرستادند و این نمایانگر تمایل عمیق آنها به آقای صدر بود. بعد از فوت آقای حکیم، بعضیها با ایشان برخورد

ایران آمدند، به ایشان معتقد بودند. ایشان تا قبل از تصدی مرجعیت، از نظر علمی مورد قبول همه بودند و اکثر شاگردان ایشان هم ایرانی بودند. آنهايي هم که نمی آمدند، حسرت درس ایشان را می خوردند، ولی می گفتند ما می ترسیم بیاییم، چون رژیم بعث نسبت به ایشان حساس بود. مثل مرحوم آقای حکیم که به ضدیت با رژیم شهرت داشتند. بحث حزب الدعوه و مسائل حزبی هم بود. اینها یک مقدار حالت توقف در طلبه ها ایجاد می کرد، ولی همان طور که عرض کردم اغلب شاگردان ایشان طلبه های ایرانی بودند و فضلاء اصلی پیرامون ایشان هم ایرانی بودند. در میان طلبه های لبنانی کسی به فضل طلبه های ایرانی نبود. خود ایشان هم توجهشان بیشتر متوجه ایرانیها بود. سپس موضوع تصدیگری و بحث رساله به میان آمد. بعد هم که بین تشکیلات آقای خوئی و تشکیلات امام (ره)، درگیری خیلی شدید شد. تعداد زیادی از طلبه های ایرانی علمیت آقای خوئی را نسبت به امام (ره) قبول نداشتند و این خودش اولین



جدایی بود که شکل گرفت. آقای صدر سعی کردند این جدایی را با رفت و آمد خدمت امام (ره) و استقبال از بحث ولایت فقیه و سفارش کتاب ایشان به طلبه ها، حل کنند. ایشان اعتقاد داشتند که این کتاب نقطه عطفی در تاریخ مرجعیت است و خیلی از این کتاب تجلیل کردند. ایشان سعی می کردند پیش آقایانی که نزد ایشان می آمدند، یک مقداری وضعیت را جبران کنند. بعد هم بخش سنتی تشکیلات آقای خوئی که مبارزه به این شکل را قبول نداشت، از ایشان جدا شد و حوزه به این معنا از ایشان کناره گرفت. البته هر دو طرف، جنبه های علمی و فقهی و فکری ایشان را قبول داشتند، اما برای تشکیلات آقای خوئی سؤال ایجاد شده بود که چطور ایشان در ابتدا همه را به آنها ارجاع می داد و حالا نمی دهد و لذا خیلی شدید برخورد می کردند. همین آقای فقیه ایمانی، داماد آقای خوئی که الان کسالت دارند و کارهای تشکیلات دست او بود، با آقای صدر جلسه مفصلی داشت که شما چطور آن روز آن طور عمل کردید و حالا این طور عمل می کنید؟ اینها قبلاً با هم رفیق بودند. آقای فقیه ایمانی اصفهانی است. برادرشان آقای کمال وکیل امام (ره) بود و ایشان که آقا جلال است، وکیل و داماد آقای خوئی بود. آن موقع که نجف درس می خواند، با آقای صدر رفیق بود و خیلی گلایه داشت که با وجود علاقه ای که به استاد

کردند و چون ایشان شناسنامه کوییتی داشتند، به آنجا فرار و همان جا هم فوت کردند. الان هم یکی از پسرانشان در آنجا قاضی هستند و امامت جماعت مسجد را به عهده دارند. به هر حال، ایشان بارها پسرهایشان را نزد آقای صدر فرستادند و هر چه هم ایشان می گفتند که من متصدی نیستم و آنها را به بقیه مراجع، از جمله آقای خوئی ارجاع می دادم، قبول نمی کردند. آنها از جلسه که بیرون می آمدند، دوباره مطالب ایشان را می گرفتند و استنساخ می کردند و یا استفتا می کردند و ایشان مجبور می شدند جواب بدهند. این دو عامل دست به دست هم داده بودند و واقعاً خواست عمومی مردم عراق بود، مخصوصاً جوانها و طلبه ها و کسانی که از مراتب علمی ایشان اطلاع پیدا کرده بودند که تعدادشان کم هم نبود. این شرایط و وضعیت بیت آقای خوئی، سبب شدند که ایشان مرجعیت را بپذیرند؛ ولی فوق العاده با احتیاط این کار را کردند. ایشان مثلاً اجازه ندادند حاشیه شان بر منهاج الصالحین را در عراق چاپ کنیم. من به لبنان رفته بودم و اولین کتاب تقریرات اصول ایشان را چاپ کردم. اولین کتاب اصول را که در واقع جلد آخر تعارض الادله است؛ در سال ۱۳۹۲ هجری قمری در لبنان چاپ کردم. آقای آقا موسی آنجا بودند و خیلی هم به ما کمک کردند که بتوانیم آن را در دارالکتاب اللبنانی چاپ کنیم که از انتشارات بسیار معتبر لبنان بود و کتابهای مدرسه و دانشگاهها را چاپ می کرد و کتابهای دیگر را قبول نمی کرد، ولی مسئول آنجا که آقای بود به نام حسن الزین، از مریدان آقا موسی صدر و به بیت صدر علاقه داشت. آقا موسی سفارش کردند و او هم کتاب را به شکلی بسیار شکیل چاپ کرد. در آقای صدر در لبنان هم شاگردان زیادی داشتند. از همان جا برایشان نوشتم که در اینجا شاگردان شما دارند حواشی شما را استنساخ می کنند؛ بنابراین اجازه بدهید اینها را چاپ کنیم. باز هم ایشان یک جواب مثبتی ندادند، ولی بالاخره ما آنجا با طلبه های لبنانی و یک آقای به نام شمس الدین جمع شدیم و این را چاپ کردیم. اولین حاشیه ایشان بر منهاج الصالحین را در انتشارات دارالتعارف که متعلق به آقای عزیزی بود و حالا هم هست، چاپ کردیم. من این را چاپ کردم و در انبار آنجا گذاشتم و به نجف آمدم و به ایشان گفتم، «بالاخره این کتاب چاپ شده، شما صریحاً نگفتید چاپ نکنید و ما هم فصولاً چاپ کردیم. اگر نمی خواهید همان جا در انبار باشد، هر وقت تصمیم گرفتید پخش شوند و به تدریج به کتابخانه ها بیایند، پخش می کنیم.» بعد گفتیم که هر کسی آمد مجانی به او می دهیم و نمی فروشیم. می خواهم عرض کنم که به این شکل و با کمال بی رغبتی پذیرفتند. شرط هم کرده بودند که روی کتاب هیچ لقبی برایشان نگذاریم و فقط بنویسیم، «سید محمدباقر صدر». ایداً القاب حجت الاسلام و آیت الله را نپذیرفتند. عین همان حالتی جوانی امام (ره)، امام (ره) هم قبول نمی کردند که رساله شان چاپ شود تا آقای مشکینی چاپ کردند و بعد هم دستور داده بودند که القاب روی جلد را سیاه کنند. هنوز هم آن نسخه ها هستند. به هر حال، چون نیاز به تدریج زیاد شد و از نظر بحثهای سیاسی و اجتماعی مبارزاتی، فاصله ایشان با آقای خوئی زیاد شد و میان مردم مورد توجه قرار گرفتند، این اتفاق افتاد و ایشان به رغم میل خود و با احتیاط بسیار زیاد، مرجعیت را پذیرفتند.

تحلیل برخی از شاگردان و نزدیکان ایشان این است که مرجعیت ایشان عمدتاً از سوی جوانان دانشگاهی و طلبه های جوان، به ویژه طلبه های لبنانی و عشایر عراق مورد استقبال قرار گرفت، اما از طرف حوزه علمیه نجف بنا بر دلایلی از جمله به گفته برخی از آگاهان، به دلیل حسدهایی که وجود داشت، چندان مورد اقبال واقع نشد، نظر شما چیست؟ بیشتر طلبه های عرب و لبنانی از مرجعیت ایشان استقبال کردند. البته عده ای از طلبه های ایرانی هم که در اخراجها به

● ۱۳۵۶ نجف، از چپ، اول شیخ محمدرضا نعمانی، دوم سید عبدالعزیز حکیم، سوم آیت الله هاشمی شاهرودی، چهارم شهید آیت الله صدر، ششم آیت الله مستجابی، هشتم شهید آیت الله سید محمد صدر.



می دانستند، ولی آقای خوئی مالک نمی دانستند و فتاوی آقای خوئی در این قسمت، خیلی عجیب است. در این قسمتها افکارشان بلند بود. مطالعات عمومیشان هم خیلی خوب بود. حافظه خیلی خوبی هم داشتند و آقای صدر هم که سالها شاگرد ایشان بودند؛ گمان می کنم این بحثها هم بینشان ردوبدل می شد و خیلی به آقای خوئی خوش بین بودند و به خصوص بعد از دوران آخر مرجعیت آقای حکیم که چالش با حکومت زیاد شده بود، آقای صدر تصور می کردند آقای خوئی می توانند همان راه آقای حکیم را ادامه بدهند و با این امید بر رجوع به ایشان تأکید کردند و با خود ایشان هم در ابتدای کار قول و قرار می گذاشته بودند. این آقای حکمی که بعداً به اینجا آمد و در دیوان عدالت اداری قاضی شد و فوت کرد، خدا رحمتش کند؛ ایشان داماد آقای خوئی بود و آن وقت کار فرهنگی می کرد. قبل از مرجعیت آقای خوئی در دانشکده کلیه الفقه در نجف که متعلق به آقای مظفر بود، درس می داد. بعد از مرجعیت آقای خوئی، تدریس را رها کرد و در بیرونی آقای خوئی بود. ایشان هم آدم فرهنگی، امروزی، مطلع و خوش قلمی بود. خود ایشان قول و قرارهایی با آقای صدر و با ما داشت مبنی بر اینکه سعی شود وکلای آقای حکیم که مبارز و با صدام مخالف هستند، تأیید شوند و کسانی که با دولتند و یا آدمهای مشکوکی هستند، وکالت به آنها داده نشود. قول و قرارها هم محکم و استوار گذاشته شده بودند و لذا آقای صدر خیلی امید داشتند. آقای صدر بعد از مدتی دیدند که این کار انجام نمی شود یا عکس آن انجام می شود و حتی به کسانی وکالت داده شده که سابقه کمونیستی داشتند، سابقه ضد دینی داشتند و یا در بصره و امثالهم، شهرتهای خاصی داشتند. ایشان هم خیلی ناراحت شدند. دستگاه آقای خوئی به تدریج از کنترل ایشان خارج شد و کاملاً مشخص شد که افق فکری باز یک مسئله است و مدیریت یک مسئله دیگر و ایشان نتوانستند اطرافیان خود را مدیریت کنند. آقای صدر از این جهت به تدریج مأیوس شدند و لذا با بیت ایشان قطع رابطه کردند، ولی با خود ایشان بعضی وقتها سلام و علیکی داشتند. بیت آقای خوئی هم دیگر رابطه شان با ایشان قوی نبود و امید ایشان تبدیل به یأس و افسردگی شد. دو سال طول نکشید که یکدفعه وضع به این شکل عوض شد. حتی خود آقای حکمی را هم که آدم خوشفکری بود، پسران آقای خوئی از جمله آسید عباس

کفر شاه را صادر کردند. ایشان بود که نیمه های شب به سراغ آقای حکیم رفت و گفت آقای خمینی را گرفته اند و ممکن است اعدام کنند. در آن موقع آقای خوئی مرجع نبودند و مثل خود امام (ره)، در حوزه استاد بودند و شأن بالایی داشتند و فضایی زیادی در درسشان حاضر می شدند. ایشان در آن وقت نسبت به مراجع قبل هم انتقاد داشتند و می گفتند برای خدمت به اسلام و پیشبرد اهداف اسلامی می شود از مرجعیت استفاده های بسیاری برد و حتی به شکلی تحقق منویات کلان اسلامی و اجرای احکام اسلامی را مطرح می کردند. فتاوی ایشان در بسیاری از مسائل به این شکل است. ایشان فتاوی حکومتی خوبی هم دارند، علت هم همین آزادی فکر ایشان است. اندیشه آقای خوئی قبل از اینکه به مرجعیت برسند؛ در این عرصه ها خیلی باز بود. هر کس با ایشان صحبت می کرد؛ به این نتیجه می رسید که ایشان اطلاعات حقوقیش خیلی زیاد است، مسائل مفهومی اسلامی را خیلی کامل می دانستند، اسلام را به عنوان یک نظام، قبول داشتند. مثلاً ایشان تمام حکومتهای غیر اسلامی را نامشروع می دانستند و فتوایشان این بود که از نظر اموال هم، آنها را مالک نمی دانستند و لذا کارمندانی که حقوق می گرفتند، دچار مشکل می شدند، چون حقوق آنها را مشروع نمی دانستند و می گفتند تا حکومت اسلامی نباشد و مشروعیت آن از طرف شارع امضا نشود، مشروع نیست. تمام مقلدین ایشان مشکل پیدا کرده بودند، چون ایشان می گفتند این حکومتها شرعی نیستند. در حالی که امام (ره) که بحث حکومت اسلامی را بیشتر هم مطرح کرده بودند، این حکومتها را مالک



● ۱۳۵۶. نجف، از راست، اول شهید صدر، سوم آیت الله هاشمی شاهرودی.



من از آغاز به دنبال تقویت رابطه امام و شهید صدر بودم. این از اول به دل من افتاده بود که این نزدیکی به نفع هر دو بزرگوار است، هم به نفع امام (ره) و هم به نفع آقای صدر در عراق. واقعاً وقتی ایشان به آقای خوئی ارجاع دادند، از کسانی که به شدت مخالفت کرد، من بودم. با من مشورت نکردند. اگر می کردند، من رأی مخالف می دادم.

هم کارهای سیاسی و اجتماعی بود که ایشان انجام می دادند. منظورم این است که ایشان سعی می کردند شاگردان خود را آرام آرام و بدون تعجیل و سر و صدا و در یک جریان فکری متین و موثر، تربیت کنند. این نوع خصلتها وقتی در استادی با آن همه عاطفه و محبت همراه می شوند، بدیهی است که شاگردان را شیفته او می کند. واقعاً ایشان جاذبه خاصی داشتند.

هر چند دانسته های حضرتعالی از تلاشها و مکانت علمی شهید صدر بسیار مهم و ارزشمندند، اما به دلیل ضیق وقت و سمت و سوی تاریخی این گفت و گو و با اجازه شما از آن صرفنظر می کنیم. در بررسی واپسین فصول سیاسی حیات ایشان، بهتر است بحث را از این نقطه آغاز کنیم که پس از رحلت آیت الله العظمی حکیم، با توجه به احترام و علاقه آیت الله شهید صدر، علت ورود ایشان به عرصه مرجعیت را چه می دانید؟ آیا مرجعیت رشیده ای که مد نظر ایشان بود، محقق نشده بود و لذا ورود به این عرصه را ضروری تشخیص دادند یا علل دیگری در این تصمیم، دخیل بودند؟ دو عامل در این تصمیم مؤثر بودند. در ابتدا ایشان به دنبال همان مرجعیت رسمی حوزه بودند و مخصوصاً بیشتر آقای خوئی را تأیید می کردند، چون اعتقاد به اعلمیت ایشان داشتند و شاگردشان هم بودند. دو مسئله عامل این تصمیم شد. یکی تصویری شبیه به تصور امام بود که به آیت الله بروجردی داشتند. می دانید که یکی از پایه گزاران آمدن آیت الله بروجردی به قم، امام (ره) بودند. از ایشان حمایت کردند، ولی به تدریج مشاهده کردند که این مرجعیت با تمام امتیازاتی که داشتند، در اثر فضایی که برایشان ایجاد شده بود، آن اهداف بلندی را که امام (ره) دنبال می کردند، نه تنها پیگیری نمی کردند، بلکه وضعیت داشت

برعکس هم می شد. در مسائل مربوط به فدائیان اسلام و شهید نواب صفوی و مبارزه با رژیم و امثال اینها، امام (ره) می دیدند که ایشان خیلی وارد نمی شوند، البته احترام آیت الله بروجردی، همچنان از جانب امام (ره)، قویاً مراعات می شد. همین وضعیت هم در عراق برای آقای صدر، پیش آمد. ابتدا خیلی به آقای خوئی امیدوار بودند. نمی دانم چقدر در مورد تاریخچه آقای خوئی اطلاع دارید. ایشان از لحاظ شخصی و صرفنظر از اطرافیان، مرجع بسیار آزاده و خوشفکری بودند. در پانزده خرداد، آقای خوئی فعال ترین مرجع نجف بودند. تسلیحات الخطیره را نوشتند و شاه را تکفیر کردند. حکم



وقتی آمدم ایران، شاید اول فروردین ۵۸ بود؛ چون در انتخابات جمهوری اسلامی شرکت کردم. امام (ره) قم بودند. خدمت ایشان رفتم. خیلی تعجب کردند و من گفتم که جریان از چه قرار است و به ایشان گفتم که آقای صدر در وضعیت خطرناکی هستند و بعثیها، ایشان را می‌کشند. امام (ره) نظرشان این بود که مرجع را نمی‌کشند. جنگ هم که هنوز شروع نشده بود و امام (ره) تصور نمی‌کردند صدام در این حد جنایتکار باشد.

قول من بگویند که ایشان راضی نیست کسی برود. «آقای صدر آمدند به نجف و این را گفتند و فردای آن روز دفتر آقای خوئی تکذیب کرد. اسید جمال گفت که پدر من این را نگفته. و آقای خوئی رفتند انگلستان و اگر مقاومت امام (ره) و مقاومت مرحوم آیت‌الله شاهرودی نبود، حوزه از دست رفته بود. در عین حال خیلیها به قم رفتند. فضایی حوزه علمیه نجف ایرانیه بودند. در میان عربها کمتر طلبه فاضلی پیدا می‌شد. لبنانیها هم محدود بودند. اجمالاً اینکه ماجرای اخراجها بود، تنشهای حوزه هم بود.

از ارتباطات مرحوم آیت‌الله صدر و حضرت امام (ره) خاطراتی را نقل کنید.

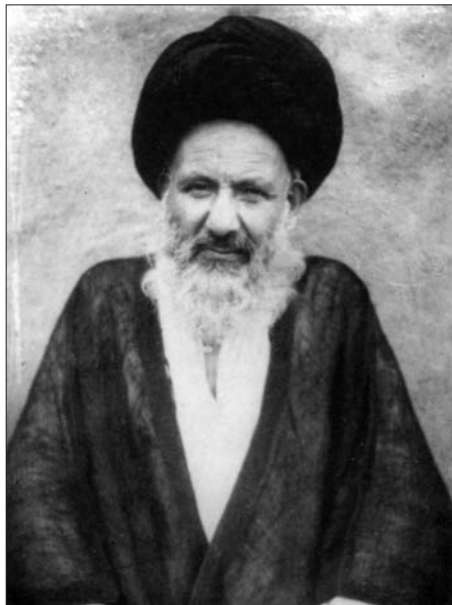
ایشان از دو طریق با امام (ره) ارتباط داشتند. یکی از طریق مرحوم اسید احمد آقا که خودشان هم در درس آقای صدر شرکت می‌کردند، یکی هم افرادی که از خارج می‌آمدند و همچنین طلبه‌هایی که با آنها ارتباط داشتند. مثلاً آقای دعائی خیلی نقش داشتند و با انجمنهای اسلامی و خارج از کشور ارتباط داشتند و حقاً خیلی هم نقش برجسته‌ای داشتند. در بحثهای سیاسی و اجتماعی، ارتباط آنها به این نحو بود. خود آقای صدر هم به هر مناسبتی دیدن امام (ره) می‌رفتند. بارها در خدمت ایشان به دیدن امام (ره) رفتم و امام (ره) هم خیلی به ایشان احترام می‌کردند، مخصوصاً اواخر که امام (ره) را در منزل، محصور کردند، تنها کسی که به دیدن امام (ره) رفت، آقای صدر بودند. هیچ کس نرفت. می‌ترسیدند. روز بعد هم که امام (ره) رفتند مرز کویت و بعد

خانواده ایشان بود و آقای صدر شوهر خاله‌اش می‌شد. یک وقتی ایشان به من گفت ما به امام (ره) گفتیم این بحثهایی که در مسائل اسلامی مطرح می‌کنیم، تقریباً به ته کشیده است. می‌خواهیم ادامه بدهیم. به چه کسی مراجعه کنیم؟ امام (ره) دوبار ما را به آقای صدر ارجاع دادند و گفتند از افکار ایشان استفاده کنید. امام (ره) به ایشان امیدوار بودند. جریانات بعد از وفات آقای حکیم و ارجاع، اوضاع را به هم زد. آقای موسی هم در لبنان در طبقه‌بندی، امام (ره) را بعد از آقای خوئی قرار دادند و آن حرکت هم تأثیر گذاشت. این دو حرکت بسیاری از آقایان را ناراحت کرد. حق هم داشتند ناراحت شوند. اینها در حقیقت تا حدی تحت تأثیر روابط استاد-شاگردی و رفاقت عمل کردند. یک مقداری هم جنبه فکری باز آقای خوئی در اینها ایجاد شبهه کرد. عرض کردم آقای خوئی طوری بودند که هر کس با ایشان می‌نشست؛ از نظر فکری مجذوبشان می‌شد. می‌گفتی حکومت اسلامی، می‌گفتی اقامه حدود، می‌گفتند بله لازم است. اصلاً فتوا داده بودند که اقامه حدود، مختص به زمان امام معصوم نیست و از بدیهیات اسلام است و در هر زمانی باید اقامه شود. فکر آقای خوئی خیلی باز بود. هر کس که این فکر را می‌دید، خیال می‌کرد ایشان به محض اینکه مرجع شوند، این فکر را به منصف ظهور می‌رسانند و اولین کارشان این است که حکومت اسلامی را برقرار کنند. مخصوصاً با آن تکفیری که شاه را کردند و حکومتها را نامشروع و اموالشان را مجهول‌المالک دانستند و مالکیت آنها را شرعی نمی‌دانستند. کسی که این طور شفاف در فتاوی‌ای فقهی و شرعی مواضع خود را اعلام کند، انتظار این است که اگر مرجع شود، قهراً یکی از طلایه‌داران برگزاری حکومت اسلامی می‌شود، در حالی که درست عکس این شد و به آقای صدر افسردگی دست داد. یک لطمه بزرگی خوردند. قضایا درست ۱۸۰ درجه عکس شد. حتی در حدی که آقای حکیم هم تصدی اجتماعی می‌کردند؛ آقای خوئی انجام ندادند. بعد هم به خاطر ایرانی بودن شاگردان ایشان و قضایایی که در اطرافشان روی داد، قضایا عکس شد و خیلی لطمه خوردند و دیگر جبران این مسائل، خیلی سخت بود. بعد هم که پشت سر هم مسائل پر تنش ایجاد شدند. مسئله اخراج ایرانیه پیش آمد و آقای خوئی رفتند به انگلستان که آقای صدر به شدت ناراحت شدند و تا بغداد خدمت ایشان رفتند که آقا کجا دارید می‌روید؟ در دفتر شما در نجف می‌گویند هر که می‌خواهد به ایران برگردد، برود. حوزه دارد از هم متلاشی می‌شود. آقای خوئی گفتند، «شما بروید از

به پاریس رفتند. در سه چهار روز آخر، تمام اطراف خانه امام را گرفته بودند و هیچ کس اعم از عرب و دیگران، به دیدن امام (ره) نرفت و فقط آقای صدر می‌رفتند. قبل از تصمیم برای رفتن به کویت، امام یک هفته ای در منزل محصور بودند. قبلاً هم برخورد آقای صدر همین طور بود. در وفات مرحوم حاج آقا مصطفی، ایشان سه چهار بار به دیدن امام (ره) رفتند. امام (ره) هم خیلی به ایشان اظهار لطف می‌کردند. اواخر داشت خیلی چیزها جبران می‌شد، ولی متأسفانه دیر شده بود، یعنی زمینه‌زبانی نمانده بود. امام (ره) دچار مسائل ایران و غلبانی که در کشور شده بود، شدند. در آنجا هم بحث بعثیها بود و برخوردهای بدی که کردند و کسانی را اعدام کردند. مرحوم حاج آقا مصطفی، خدا رحمتشان کند، در ابتدا خیلی به آقای صدر علاقه داشتند. بعد از این جریان اعلام مرجعیت آقای خوئی، یک مقداری دلگیر شدند، هم از آقای موسی صدر و هم از ایشان که این را هم ما به تدریج با رفت و آمدها و با تبیین اینکه این مربوط به تاریخ است و مرحله‌اش گذشته است، جبران کردیم، ولی حوادثی که رخ دادند؛ انسان را به شدت پکر می‌کردند. انسان تا می‌خواست فکری بکند، حادثه‌ای رخ می‌داد یا شاگردان ایشان و یا شاگردان امام (ره) اخراج می‌شدند. همین آقای آمیرزا جواد آقای تبریزی را در راه کربلا گرفتند. یک شبانه‌روز آنها در خانه به نام خان نیمه که از خانهای شاه‌عباسی و بین کربلا و نجف است، نگه داشتند. آنجا نه اتاقی دارد و نه چیز دیگری. فقط یک سایه‌بان دارد. آنها را آنجا نگه داشته و یک مشت خرما خشک جلویشان ریخته بودند. واقعاً برای آمیرزا جواد آقا و آمیرزا کاظم تبریزی و آقای کوبی و دیگرانی که آمدند این طرف، سنگین بود. خیلی از زعمای حوزه آمدند این طرف و صدام به همین ترتیب، حوزه را از بین برد و آنجا را از فضلا و علما، خالی کرد. ایرانیه هم که فقط تک و توکی ماندند. بقیه هم، آدمهای درستشان، چه عرب، چه لبنانی، همه رفتند یا به زندان افتادند. یک مشت بعثی ماندند. یعنی صدام چنان ضربه‌ای به حوزه زد که هنوز هم قد راست نکرده است. با این که چهار پنج سال است که صدام رفته، ولی هنوز هم که طلبه‌ها می‌روند، می‌گویند حوزه، حوزه نیست. یعنی ریشه را در آورد.

یکی از جلوه‌های تصمیم آقای صدر برای ترمیم این رابطه، فرستادن حضرت‌تعالی به ایران بود.

یک بعد قضیه نامه‌ای است که ایشان به نوفل‌لوشاتو برای حضرت امام (ره) فرستادند. بسیار نامه جالب و در واقع توجیه عظمت این انقلاب بود.



آیت‌الله العظمی سید محمود شاهرودی.



آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی.



آیت‌الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی.



جامعیت خاصی هم داشتند. مثلاً مرحوم مطهری که خدا رحمتشان کند؛ در بحث فلسفه و جامعه نظرات خیلی خوبی دارند و آقای صدر هم خیلی به ایشان علاقه داشتند، ولی در مبحث فقه نه کتابی دارند، نه شاگردی را تربیت کرده اند. مواردی فقهی شهید صدر در حال حاضر هم محل مراجعه اهل دقت است. الان طلبه‌های فاضل قم می‌گویند در درس خارج تا کسی متعرض نظریات شهید صدر نشود، می‌گویند این درس کاملی نیست. تقریرات چاپ شده و بحثهای ایشان دارد حالت تسلط پیدا می‌کند و مثلاً در مسائل اصولی و بحثهای خارج فضا و اساتید قم که دارند جای پیرمرد را می‌گیرند، بحثهای ایشان دارد سایه می‌اندازد. شاگردان خوب آقای آملی‌زاد جواد آقا تبریزی که حالا در قم درس خارج می‌دهند، اگر متعرض نظریات شهید صدر نشوند، شاگردها جمع نمی‌شوند و می‌گویند این حرفهای جدید را هم بگویند. شبیه بحثهای خود آقای خوئی در فقه و در رجال، چون در معجم و امثالهم در این قسمت کار کرده و اگر کسی بخواهد بحث رجالی کند، اگر نظریات آقای خوئی در معجم را نگوید، از او علت را می‌پرسند. یا مثلاً شرح عروه آقای خوئی، انصافاً هر کس از اساتید که بخواهد درس بدهد، یکی از این کتاب زیر بغلش است و نمی‌تواند نگوید. عین همین وضعیت درباره اصول آقای صدر ایجاد شده، البته فقه را زیاد بحث نکرده‌اند، غیر از همان سه چهار جلد طهارت که چاپ شده، ولی اصول کامل است، چون ایشان دو دوره اصول گفتند و بعد هم چاپ شد. آقای صدر یک حالت جامعیت خاصی داشتند. بالقوه این آمادگی از نظر پذیرش حوزه‌ها در ایشان خیلی زیاد بود، ولی جریانات سیاسی، تقدیر ایشان را جور دیگری رقم زد که از جنبه‌های علمی واقعاً جای تأسف دارد، ولی از جنبه جهاد و ایثار و شهادت، خداوند این را برای ایشان تقدیر کرده بود که از مقامات خیلی عالی است.

شهید صدر از لحاظ اندیشه تصدی اجتماعی و سیاسی، قاعدتاً از نظر فکری به امام(ره) نزدیک‌تر بودند تا به اساتید و رفقای سابقشان. این مسئله از این جنبه مهم است که ما در تحلیل روابط، چندان به ورطه بررسی رابطه استاد و شاگردی افراد نسبت به یکدیگر نیفتیم. از اولین گرایش‌های شخصی ایشان نسبت به امام(ره) چه خطراتی دارید؟ من خیلی تمایل داشتم که این تقارب هر چه بیشتر بین این دو نفر انجام شود. این از اول به دل من افتاده بود که این نزدیکی به نفع هر دو بزرگوار است، هم به نفع امام(ره) و هم به نفع ایشان در عراق. واقعاً وقتی ایشان به آقای خوئی ارجاع دادند، از کسانی که به شدت مخالفت کرد، من بودم. با من مشورت نکردند. اگر می‌کردند، من رأی مخالف می‌دادم. پس شما در جریان نبودید؟

خیر، یک نفر از لبنان آمد، این ارجاع را گرفت و رفت. برادر این آقای شمس‌الدین.

این سخن شما بسیار نکته مهمی بود.

بله، بعد که منتشر شد، دیدم. به ایشان گفتم چرا این را دادید؟ گفتند ایشان استاد ماست. بعد هم من دیدم وحدت کلمه در مناطق عربی اقتضا می‌کند که بیشتر به ایشان ارجاع داده شود. من همان وقت هم گفتم این مصلحت نبود که شما این را دادید. هنوز مشخص هم نبود که تشکیلات آقای خوئی کارش به کجا بکشد. اطرافیان‌شان را عرض می‌کنم. خود آقای خوئی شخص بزرگواری بودند. به خود مراجع ما خیلی عرضی نداریم.

همان طور که گفتید آقای صدر خیلی به امام(ره) نزدیک بودند. امام(ره) در همان اوایل، در زمان آقای حکیم، آقایان مبارزی که از اروپا و جاهای دیگر می‌آمدند، به آقای صدر ارجاع می‌دادند. من یادم هست که به اتفاق آقای صادق طباطبایی که می‌آمد با آقای صدر زیاد گفتم می‌کردیم. ایشان از آلمان که می‌آمد، به خانه ایشان می‌رفت، چون محرم

هفته‌ای بیشتر نبود که خانه را گرفته و اثاث مرتب و خوبی درست کرده و خانواده‌شان را هم آورده بودند. گفتند فردا بچه مرا، خانواده مرا یا خودم را بگیرند بفرستند، خانواده‌ام اذیت می‌شوند. اینها وحشی هستند. اینجا کسی نمی‌تواند بماند و لذا کوچ کردند و برگشتند. مقصودم این است که چنین شرایطی بود و اینها از این ابزار اخراج، خیلی استفاده کردند، به این شکل که فلانی، درش حساس است و اگر کسی آنجا برود، او را می‌گیرند. یا بحث سیاسی بودن آقای صدر که می‌گفتند خیلی دقیق است، خیلی فاضل است، خیلی ملاست، ولی سیاسی است. سیاسی هم در آن جو سنتی نجف، به خصوص در میان طلبه‌های ایرانی، غیر از آنهایی که در اطراف امام(ره) بودند، چیز غریبی بود و خیلی از این



آقای صدر هم به هر مناسبتی دیدن امام(ره) می‌رفتند. بارها در خدمت ایشان به دیدن امام(ره) رفتیم و امام(ره) هم خیلی به ایشان احترام می‌کردند، مخصوصاً اواخر که امام(ره) را در منزل، محصور کردند، تنها کسی که به دیدن امام(ره) رفت، آقای صدر بودند. هیچ کس نرفت. می‌ترسیدند.

مسئله، وحشت داشتند و خلاف شأن حوزه می‌دانستند که فرد وارد بحثهای سیاسی شود. معتقد بودند دین از سیاست جداست و مخصوصاً حوزه باید از سیاست جدا بماند. این خیلی معمول بود و از این اهرم، علیه ایشان خیلی استفاده می‌شد. این حالت در طلبه‌های لبنان اثر نمی‌کرد، چون اهل آنجا بودند و درگیر بودند. جوامع هم که اساساً مبنایشان مبارزه و این صحبت‌هاست. آقای صدر بالقوه پتانسیل بسیار بالایی برای مرجعیت داشتند، چون هم از نظر فقهی بسیار روشن بودند، هم از نظر مسائل فکری خیلی مسلط بودند.

داشتید و آن سوابقی که من می‌دانم، چرا این کار را کردید؟ یک خاطره جالبی هم آقای صدر برای ما نقل می‌کردند. می‌گفتند آن وقتی که این آقا جلال تازه از ایران آمده بود و هنوز ازدواج نکرده بود، درس مرحوم آشیخ حسین حلی می‌رفت. آقای حاج حسن آقای سعید و بعضی از طلبه‌های ایرانی که اینها درس آقای خوئی می‌رفتند، در درس ایشان هم شرکت می‌کردند. آقای حاج شیخ حسین حلی هم از علمای زاهد، عابد و بی‌ادعای درویش مسلک، ولی فاضل و از شاگردان مرحوم میرزای نائینی بود. قبل از آمدن امام(ره)، درس مهم بعد از درس آقای خوئی، درس ایشان بود. بعد که امام(ره) آمدند، درسشان، درس مفصلی شد، ولی تا آن وقت، درس آقای حاج شیخ حسین از درسهای مهم بود و طلبه‌های فاضلی داشت. اینها هم خیلی علاقه داشتند و ایشان هم نزد مرحوم میرزای نائینی درس خوانده بود و مثل ایشان فارسی درس می‌داد، طلبه‌های ایرانی خیلی به درس ایشان می‌رفتند. اوایل آقا جلال چند جلسه‌ای درس آقای خوئی را می‌رود و بعد دیگر نمی‌رود. آقای صدر از او می‌پرسند که چرا دیگر درس آقای خوئی نمی‌آیی؟ پاسخ می‌دهد که حاج شیخ حسین دقیق‌تر و بهتر است. آقای صدر می‌گویند خب حالا هر دورا برو. می‌گوید که نه، این کافی است. مدتی از این ماجرا گذشت تا بحث مصاهرش با آقای خوئی شروع شد و بعد هم انجام گرفت و به درس ایشان می‌آمد. آقای صدر می‌گفتند یک بار به شوخی به او گفتم، «معلوم شد یکی از ادله اعلی‌ت، مصاهره است. آن موقع، این همه به تو می‌گفتم این درس بیا نمی‌آمدی، حالا که داماد شدی می‌آیی؟» و درس حاج شیخ حسین را هم ترک کرد. خلاصه ایشان آمد عراق و خیلی حساس بود که شما چرا این کار را کردی و آقای صدر هم پاسخهایی به ایشان دادند. مقصودم این است که جریان حوزه با ایشان، یک جریان سیاسی بود، وگرنه یک مبنای اصولی نداشت. طلبه‌های ایرانی هم که آنجا بودند؛ از اخراج می‌ترسیدند و دو سه بار، همه را اخراج کردند. آقای سلطانی آمده بودند می‌خواستند بمانند. خانه هم گرفتند. می‌دانید که باجناب آقای صدر بودند. خود آقای صدر چقدر زحمت کشیدند تا خانه‌ای برای ایشان تهیه کردند؛ ولی همان شبش بعمیها شروع کردند بین کربلا و نجف عده‌ای را گرفتن و بعد هم آنها را به مرز فرستادند. من و آقای صدر با هم در خانه جدید آقای سلطانی به دیدنش رفته بودیم. ایشان گفتند اینها وحشی هستند و من نمی‌توانم اینجا بمانم. شاید دو سه



آنچه در پی می آید پاسخهایی است که آیت الله علامه سید محمد حسین فضل الله به پرسشهای شاهد یاران در باره شهید آیت الله صدر اظهار داشته است. جناب فضل الله به دلیل حضور دیرین در حوزه نجف، شاهد بروز نبوغ و ابتکارات علمی شهید صدر از آغازین دوران نوجوانی وی بوده است و از ادوار گوناگون حیات او، گفتنیهای بسیار دارد. وی فقدان آن شهید گرانمایه را در عرصه های مختلف دین پژوهی به ویژه در زمینه پاسخگویی به نیازهای زمانه، بسیار محسوس می داند و بر این باور است که شیوه او از محدود روشهای قابل اقتباس است.

۱

«شهید صدر در بستر اندیشه و عمل» در گفت و شنود شاهد یاران با
علامه سید محمد حسین فضل الله

او به شکلی طبیعی در جایگاه مرجعیت قرار گرفت....

مبتنی بر خط ائمه (ع) تاکید می شد و این مسئله، سرآغازی برای تشکیل «حزب الدعوه الاسلامیه» شد. شهید صدر نقش بزرگی در تدوین پایه های فکری و اندیشگی و به طور ویژه، فقهی این تشکل داشت و غنای محتوایی این حرکت، مخصوصاً از جنبه فکری و فرهنگی، بیش از هر کسی در گرو تلاشها و رهنمودهای علمی ایشان است. بی تردید موفقیت های سالهای آغازین حزب الدعوه نیز مرهون رهبری فکری شهید صدر است. همین رهبری فکری بود که باعث شد طیف گسترده ای از طلاب، دانشگاهیان، فضلا و اندیشمندی که در انتظار برپائی یک جنبش اسلامی در سطح عراق بودند، برای رویارویی با افکار الحادی و التقاطی، به این تشکل جذب شوند و همکاریهای بسیار سازنده ای با این جریان داشته باشند.

شهید صدر زمانی وارد عرصه مرجعیت شدند که مراجع دیگری نیز در نجف حضور داشتند. با توجه به سن کم ایشان در این مقطع، به نظر شما چه عواملی سبب گردیدند که ایشان عهده دار این منصب شود؟

برای شخصیتی در سطح شهید صدر طبیعی بود که در مظان مرجعیت باشد. سابقه درخشان در نوآوری در عرصه های فقهی و اصولی و فلسفی و توانمندی کم نظیر و درخشان در پاسخگویی به نیازهای جامعه، به طور طبیعی و بدون اینکه کسی برای او تلاش و مرجعیتش را تثبیت کند، او را در چنین جایگاهی قرار داده بود. برخی از افراد، اطرافیان و سازمانی دارند که برای ایجاد مرجعیت آنها تلاش می کنند، اما برای شهید صدر، این نقش را فکر پویا و خلاقیت و توانمندی وی در پاسخگویی به نیازهای روز انجام داد. ایشان درس خارج را خیلی زود آغاز کرد. استاد بزرگ او، مرحوم آیت الله خوئی رحمه الله علیه، توجه ویژه ای به او داشت و او را از بقیه طلاب خود برتر می دانست و هنگام درس با دقت به نقطه نظرهای او گوش می داد و در مواردی هم اشکالات او را برای طلاب تقریر می کرد و با روش علمی به آنها پاسخ می گفت. از این رو، بسیاری از طلاب حوزه، گرد او جمع می شدند. به نظر برخی از این فضلا و برتر از مراجع موجود بود و همین اندیشه موجب شد که برخی برای تقلید از ایشان، به شکلی زود هنگام به وی مراجعه کنند. علاوه بر اینها شهید صدر مشاهده می کرد که مراجع تقلید معاصر، به رغم خلوص و تلاشی که در حد بینش خود انجام می دهند؛ پاسخگوی مشکلات زمان خود نیستند. از این گذشته، تأکيدات مرحوم آقای خوئی بر جایگاه علمی آقای صدر که در خلال درس و نیز خارج از محافل درسی ابراز شده بود، موجب شد که مرجعیت شهید صدر ابتدا در سطح و گستره محدودی آغاز شود. اعلام مرجعیت آقای صدر موجب گردید که مواضع پیچیده ای از سوی اطرافیان بعضی از مراجع، به ویژه دوستان و علاقمندان استادش، مرحوم آیت الله خوئی مطرح شوند. تدبیری که شهید صدر در این باره اندیشید این بود که مرجعیت خود را به شکل آشکار اعلام نکرد، زیرا وضعیت سنتی موجود در حوزه نجف با وجود آیت الله خوئی که البته شهید صدر هم احترام زیادی برای ایشان قائل بود؛ امکان گسترش وسیع

علم اصول با ایشان و برخی از طلاب برقرار بود، به ویژه پس از آمدن امام موسی صدر به نجف که منش و رفتار خود آقاموسی، زمینه های مناسب برای مراد به شهید صدر را فراهم می کرد. قطعاً می دانید که شهید صدر و آقای سید موسی صدر غیر از رابطه خویشاوندی، با یکدیگر هم مباحثه هم بودند و طبیعتاً طلاب جسجوگر و عمیق در نجف علاقمند بودند که در حلقه مباحثات و گفت و گوهای این دو حضور داشته باشند و من هم از این اتفاق بهره بردم. از سوی دیگر، من رابطه نزدیکی با برادر ایشان، مرحوم حجت الاسلام سید اسماعیل صدر داشتم و بیشتر محتوای این ارتباط، سلسله مباحثاتی در باره اصول فقه با ایشان بود. ما به دیدار یکدیگر می رفتیم و در این ملاقاتها، تعظیم و تقدیر ایشان از برادرشان را مشاهده می کردم. مرحوم سید اسماعیل، گذشته از علائق برادری، به آینده این نوجوان سختکوش و اندیشمند، امیدوار بود و در بسیاری از موارد، او را می ستود و نظریاتش را نقل می کرد.

در باره نقش شهید صدر در بستر سازی برای ایجاد سازمانهای فرهنگی و حزبی و نقشی که ایشان در تکوین و تکامل این سازمانها داشت، چه خاطراتی دارید؟

شهید صدر در آغاز به جنبش اسلامی به عنوان یک سازمان سیاسی توجه نداشت، ولی دیدارهایی که ایشان با برخی از شخصیت های اسلامی که عهده دار ایجاد این جنبشها در سطح جامعه بودند، داشت و نسبت به تشکیل یک حرکت سازمان یافته در آینده، امیدوار بودند؛ روزنه ای را به سوی ایجاد یک تشکل و سازمان، در ذهن باز کرد. از جمله این شخصیتها می توان به شهید سید مهدی حکیم، شهید سید عبد الصاحب دخیل، شهید استاد محمد هادی سیبیتی و شهید مرحوم شیخ عارف بصری و دیگران اشاره کرد. در دیدارهای ویژه ای که این افراد با آقای صدر داشتند، در مورد لزوم تشکیل یک سازمان اسلامی و وحدت بخش

جناحیالی از چه مقطعی با شخصیت شهید آیت الله صدر آشنا شدید و به اعتقاد شما شخصیت ایشان از چه برجستگیهایی برخوردار بود؟

ما با شخصیت آقای صدر از صحبت های رایج در محافل حوزه که پیرامون یک طلبه اهل علم و جوان و صاحب هوشی سرشار برای فراگیری دروس و تحقیقات حوزوی وجود داشت، آشنا شدیم. ظاهر ایشان در محافل اهل علم، بحث های جالبی را مطرح می ساخت و همانها موجب شده بود که قدرت نبوغ و درک او بر اهل حوزه آشکار شود و از این جهت، کم کم به شهرت دست یابد. ایشان به خاندانی منتسب بود که اکثر افراد آن به فضل و کمال اشتغال داشتند و در برهه ای که داریم در باره آن صحبت می کنیم، تعداد بی شماری از فضلا و علمای حوزه نجف از شاگردان مرجع بزرگوار، مرحوم آیت الله شیخ محمد رضا آل یاسین، دانی ایشان بودند. به هر حال در همان سنین نوجوانی و جوانی ایشان، برای ما مسلم شده بود که به دلیل هوش و فراست سرشارش و حضور در چنین محیط و خاندانی، دارای توانمندی فکری و نبوغ فوق العاده ای است. البته در آن مقطع، ما هنوز تماس شخصی با ایشان نداشتیم.

فعالیت های فرهنگی ایشان از چه مقطعی آغاز شد و شما از آن مقطع چه خاطراتی دارید و اساساً شاخصه های نگرش فرهنگی ایشان کدامند؟

شهید صدر در دوران نوجوانی و بخشی از جوانی، بخش اعظم تلاش خود را متوجه پژوهشها و تحقیقات علمی می کرد و فعالیت فرهنگی اسلامی گسترده ای نداشت. ایشان به تدریج در علم اصول، تحقیقات عمیق و ارزنده ای را انجام داد و به دلیل همین نگاه اصولی، از بسیاری از همدوره های خود تمایز داشت. این مسئله موجب شد که به شکلی زود هنگام، کتابی در علم اصول تالیف کند. به خاطر دارم در مقطع تحصیل کفایه الاصول، با برخی از همدوره های خود، در مورد حاشیه مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی با دقتی اصولی که ناشی از احاطه بر فلسفه است، بحث می کرد. مسلماً گرایش عقلی و فلسفی آقای صدر در نگاه اصولی منسجم و قوی ایشان تأثیر به سزائی داشت. ایشان تحصیلات فلسفی خود را نزد مرحوم شیخ صدرا بادکوبه ای آغاز کرد و پس از مدتی، افقهای فلسفی مطلوبی در اندیشه های وی پدیدار شدند. شهید صدر در بحث های اصولی، از توشه های فلسفی خود، فراوان استفاده می کرد. مسلماً در میان فرآورده های فکری و آثار شهید صدر، نگاه فلسفی وی جایگاه ویژه ای دارد. یکی از این ویژگیها، تلاش برای پیراستن فلسفه قدیم از حشو و زوائد و آماده سازی و تقویت آن برای پاسخگویی به نیازهای زمان است.

همکاری و فعالیت علمی و فرهنگی شما و شهید صدر در چه عرصه هایی بود؟

در مقطعی که ایشان به عنوان یک نوجوان و جوان تحصیل می کرد؛ همکاری مستقیمی در عرصه های علمی و فرهنگی پیش نیامد، اما دیدارها و گفت و گوهای علمی، به خصوص در زمینه



سابقه درخشان در نوآوری در عرصه های فقهی و اصولی و فلسفی و توانمندی کم نظیر و درخشان در پاسخگویی به نیازهای جامعه، به طور طبیعی و بدون اینکه کسی برای او تلاش و مرجعیتش را تثبیت کند، او را در چنین جایگاهی قرار داده بود. برخی از افراد، اطرافیان و سازمانی دارند که برای ایجاد مرجعیت آنها تلاش می کنند، اما برای شهید صدر، این نقش را، فکر پویا و خلاقیت و توانمندی وی در پاسخگویی به نیازهای روز انجام داد.



محاصره کردند، فعال بود، ولی بعد رابطه قطع شد. به عنوان سؤال آخر در باره نامه‌ای است که ایشان برای آخرین بار برای شما نوشتند و منتشر هم نشده و شبه وصیتنامه است. در این مورد نکاتی را ذکر بفرمایید. وصیتنامه نیست. شبیه آن سه پیامی است که در نوار برای ملت عراق داده اند. آن را برای عامه مردم گفته اند، این نامه را برای خواص و شاگردانشان نوشته و گفته اند بعید است اینها بگذارند من زنده بمانم و من هم تصمیم به شهادت گرفته‌ام. ایشان سابقاً بحثهای تاریخ کربلا را که می‌گفتند، نظریه شهید جاوید را قبول نداشتند و رد می‌کردند و نظریه دیگری غیر از شهید جاوید را قبول داشتند و عین همان را در مورد خودشان صادق می‌دیدند و این اواخر می‌گفتند مثل اینکه من هم تکلیفم دارد مثل او می‌شود و همین طور هم شد و هم خودشان و هم خواهر مظلومه‌شان مثل آن مسائل شدند. خداوند، این را برایشان قسمت کرد و بعد توصیه می‌کنند و می‌گویند که مثلاً با چه کسانی مدارا کنید، از چه کسانی استفاده کنید و چه بکنید. من هم دیدم این نامه، بیشتر جنبه شخصی دارد و اگر بخواهم آن را اعلام کنم، صحیح نیست. من ابا دارم که چیزهایی را که در ارتباط با ایشان است، مطرح کنم، چون درست نمی‌دانم که کسی این‌گونه مطرح کند که ما می‌خواهیم از وجود ایشان استفاده شخصی کنیم. آن نامه، بیشتر اینگونه است. مثل اجازه اجتهاد ایشان برای بنده است. به تنها کسی که ایشان خطی اجازه اجتهاد دادند، من بودم، ولی من این را هیچ‌جا مطرح نکردم. یک نفری پنج سال پیش آمد و پنهانی آن را گرفت که ببیند، بعد برده و داده بود به آقایان کنگره شهید صدر و آنها منتشر کرده بودند. هفت هشت سال قبل هم آقای حائری می‌خواستند برای جلد اول کتاب اصول، مقدمه‌ای درباره آقای صدر بنویسند. به من گفتند می‌خواهم این را ببینم. من نشانشان دادم و دیدم در پاورقی نوشته اند. من خوشم نمی‌آید چیزی را مربوط به خودم است، در تبلیغات بیاورم و کار بعضی از افراد را که حتی نامه‌های خصوصی را هم منتشر می‌کنند، قبول ندارم.

هنگامی که می‌خواستند کتاب فلسفتنا را ترجمه کنند، از آقای صدر کسب اجازه کرده بودند، ایشان تلفن شما را داده و گفته بودند شما تأیید کنید، کافی است. از این مسائل زیاد بود. از بس که انسان از این خسارت بزرگ، از فقدان ایشان محزون می‌شود، دلش نمی‌آید درباره ایشان چیزی بگوید.

خودشان هم در مسجد ایستادند. این نوع کارها در نظر بعضیها، مقابله با آنها محسوب می‌شد. دوستان ایشان از جمله خود ما متوجه این قضایا بودیم و می‌خواستیم به نوعی ایشان را از این معرکه بیرون بیاوریم. این زمینه در ذهن خواص بود. حالا چه طور شد که این سر از خبرگزاری و روزنامه در آورد، نمی‌دانم. این که درج شد، امام (ره) این را دیدند و آن نامه را نوشتند. امام (ره) معتقد بودند که ایشان را نمی‌کشند. وقتی این خبر اعلام شد، حساسیت رژیم بعث نسبت به ایشان زیاد شد. تصور می‌شد که این حساسیت، ایشان را حفظ کند، در حالی که بر عکس شد. بعد از شروع جنگ کاملاً مشخص شد که صدام برای تثبیت خودش، حاضر است همه ملتش را هم بکشد. این حور حسابها را قبول نداشت.

وقتی ایران بودید، چقدر توانستید رابطه‌تان را با ایشان برقرار کنید؟

زیاد، چون ما در منزل خودمان تلفنی را گذاشته



ایشان در تأیید انقلاب اسلامی ایران و نوشتن نامه‌های رسمی، از جمله نامه اعتراضی به خاقانی و فاتحه گرفتن برای شهید مطهری و این نوع حرکتها، پیگیر بودند. این نوع کارها در نظر بعضیها، مقابله با آنها محسوب می‌شد. دوستان ایشان از جمله خود ما متوجه این قضایا بودیم و می‌خواستیم به نوعی ایشان را از این معرکه بیرون بیاوریم. این زمینه در ذهن خواص بود. حالا چه طور شد که سر از خبرگزاری و روزنامه در آورد، نمی‌دانم.

بودیم و یک کسی آنجا بود، می‌رفت خبر می‌داد. این تلفن هم تلفن معروفی نبود. تلفن یک خانه معمولی در نجف بود. آنجا تلفن می‌زدیم و مستقیم حرف می‌زدیم. دو سه بار خانواده را فرستادیم. خانواده ما، قبل از شروع جنگ دو سه باری رفت نجف و نامه گرفت آورد. کارهای پرخطری بودند، ولی انجام می‌شدند. اما آن خط تلفن تا وقتی که ایشان را

خاطره شخصی خود را از آمدن به ایران و صحبتهایی که با ایشان داشتید، در مقطعی که به نمایندگی از آقای صدر در ایران بودید، بیان کنید.

شب فرار شاه، آقای صدر درس نگفتند و با حال و بیان عجیب و سحرآمیز و لحن حماسی درس را شروع کردند. ادبیات عجیبی داشتند.

خیلی عجیب بودند. هم قلم عجیبی داشتند، هم بیان خارق‌العاده‌ای. بعد از گفتن بسم‌الله گفتند، «الیوم تحقق آمال الانبیاء» امروز آرزوها و خواب انبیا در تاریخ محقق شد. این قدر ایشان خوش‌بین بودند. بحثها و تظاهرات شروع شدند و من به ایشان گفتم این وضع قطعاً منشاء تحول بزرگی در منطقه می‌شود و حالا که صدام می‌بیند که رژیم شاه موفق نشده، شما را آسوده نخواهد گذاشت و هر جور که هست شما باید از عراق بیرون بیایید. ایشان گفتند فعلاً شما برو. شما خودتان تصمیم گرفتید بیایید یا آقای صدر گفتند؟ ایشان هم گفتند، من هم که معتقد بودم که کلاً بایستی رفت. چون من سه چهار سال قبل از آن، چهل روزی گرفتار بعضیها شده و به زندان آنها رفته بودم. در آن قضایای اخراجها، یک اربعین یعنی چهل روز در زندان صدام بودم.

در کجا؟

در بغداد. از نجف ما را گرفتند و بردند در بغداد و خلاصه یک چله را آنجا بودیم. آنجا من فهمیدم که اینها چه جرثومه‌های فسادیه هستند. به همین دلیل به آقای صدر گفتم اینها شما را نمی‌گذارند و بالاخره آماج اصلیشان، رأس این جریانات، یعنی خود شماسست. و لذا به محض اینکه این مسئله شروع شد، من سریع رفتم. خود ایشان هم گفتند سریع برو تا بعد با تماسهایی که می‌گیریم ببینیم چطور می‌توانم بیایم. خود ایشان هم بی‌میل نبودند، چون اوضاع واقعاً خطرناک بود.

پس خود ایشان هم مایل بودند بیایند؟

بله، اول این میل را داشتند. گفتند شما بروید و ارتباط را برقرار کنید تا ببینم جریانات به کجا می‌کشند. من هم شاید اگر یک هفته تأخیر می‌کردم، دستگیر می‌شدم. رفتم کویت و از آنجا آمدم ایران. شاید اول فروردین ۵۸ بود؛ چون در انتخابات جمهوری اسلامی شرکت کردم. امام (ره) قم بودند. خدمت ایشان رفتم. خیلی تعجب کردند و من گفتم که جریان از چه قرار است و به ایشان گفتم که آقای صدر در وضعیت خطرناکی هستند و بعضیها، ایشان را می‌کشند. امام (ره) نظرشان این بود که مرجع را نمی‌کشند. جنگ هم که هنوز شروع نشده بود و امام (ره) تصور نمی‌کردند صدام در این حد جنایتکار باشد. گفتند بعید است که ایشان را بکشند. نکته مهم این است که چه کسی به امام (ره) گفته بود که آقای صدر می‌خواهند به ایران بیایند؟

ظاهراً اول خبرگزاری فارس بود که این را اعلام کرد و بعد هم چند تا از روزنامه‌ها نوشتند و این موجب شیوع این خبر شد.

چون می‌گفتند آقای صدر در ابتدا نمی‌خواستند بیایند. بله، اوایل آمدنشان مطرح نبود. این را اینجا لو دادند. من نمی‌دانم علتش چه بود. آقای داعی سفیر ایران در بغداد بودند و با واسطه با آقای صدر ارتباط داشتند. ایشان آمدند و به من گفتند عکس آقای صدر را نداری؟ گفتم چرا، می‌خواهید چه کار کنید؟ گفتند می‌خواهم یک گذرنامه ایرانی برای ایشان درست کنم؛ شاید بشود ایشان را بیاوریم. من عکس را دادم و ایشان هم این کار را کردند. هر حرکتی در عراق می‌شد، به پای آقای صدر می‌نوشتند. ایشان هم در تأیید انقلاب اسلامی ایران و نوشتن نامه‌های رسمی، از جمله نامه اعتراضی به خاقانی و فاتحه گرفتن برای شهید مطهری و این نوع حرکتها، پیگیر بودند. تنها مجلس فاتحه‌ای که در نجف برای آقای مطهری گرفته شد، توسط ایشان بود و



● در آمد

«از آغاز سالیان تحصیل در حوزه، بازناسی جوانب گوناگون شخصیت اندیشمند فرزانه آیت‌الله سید محمدباقر صدر (قده)، همراه برای صاحب این قلم جذاب و دلنشین بوده است، از این رو همیشه مصاحبت با شاگردان و معاصران آن عالم یگانه را به نیت برگرفتن توشه‌ای از خرمن فیاض اندیشه و عمل او مغتنم شمرده‌ام. آنچه در پی می‌آید پاره‌ای از گفت‌وگوهایی است که در مکانها و مناسبت‌های مختلف با شهید سعید مرحوم آیت‌الله سید محمدباقر حکیم (ره) در باب سیره فکری و عملی شهید صدر انجام داده‌ام. بخش مهمی از این گفت‌وگو در حاشیه برگزاری کنگره بین‌المللی بزرگداشت شهید آیت‌الله صدر که در دی و بهمن سال ۱۳۷۹ در تهران و در محل سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی برگزار شد، انجام گرفت. بخش‌های دیگر نیز به ویژه پاره‌ای از سئوالات را که صیغه اندیشگی و شبهه‌زدایی دارد، پس از برخی از ملاقات‌های هفتگی آن شهید در قم و نیز یکی دو مورد حضور ایشان در حوزه علمیه آیت‌الله مجتهدی مطرح ساخته‌ام. بخش اخیر به نوعی پاسخگوی نکات و شبهاتی است که در یک دهه اخیر پیرامون نظریه سیاسی اسلام یا دیدگاه‌های حکومتی شهید صدر مطرح شده اند. در مقام تدوین این گفت‌ووشنود و برای حفظ امانت، دیگر گفتارها یا گفت‌وگوهای شهید حکیم در باب اندیشه و عمل شهید صدر مورد بازبینی قرار گرفته و در مواردی نیز از آنها استفاده شده است. اینک این گفت‌ووشنود در شرایطی نشر می‌یابد که سومین سالگرد شهادت آیت‌الله حکیم را پشت‌سر نهاده‌ایم. امید می‌برم که ارائه این اثر، موجب شادی روح این شهید گرانمایه و استاد بزرگ برازنده او باشد.

۲

«شهید صدر در بستر اندیشه و عمل» در گفت‌و شنود

منتشر نشده‌ای با شهید آیت‌الله محمدباقر حکیم

محمدرضا کائینی

رابطه ام پدر و فرزندی بود...

حکیم (قده) هستند، من در هر شرایطی، چه در سختی و چه در راحتی و آسایش نسبیشان، در کنار ایشان بودم. نسبت من با شهید صدر، نسبت شاخه با درخت است که هر گاه درخت رشد و نما یافت، شاخه آن نیز چنین خواهد شد؛ از این رو فعالیتها و تلاشهای ما هم از سرچشمه فیاض شهید صدر جریان یافته است.

اشاره کردید به امتیازات شهید صدر در مقام تدریس. تصور می‌کنم بیان آنها برای اساتید جوان حوزه و دانشگاه مفید خواهد بود.

بله، من سعی می‌کنم فهرست‌وار به برخی از آنها اشاره کنم. اولین ویژگی که به امانتداری علمی و تواضع ایشان برمی‌گشت، این بود که در مقام تدریس کفایه با دقت و سعی فراوان سعی می‌کردند نظر مرحوم آخوند را به درستی و با مراعات امانت، به شاگردان منتقل کنند و حال آنکه ما می‌دانستیم ایشان به بسیاری از مباحث کفایه اشکال دارند، ولی چون تدریس این کتاب را بر عهده گرفته بودند؛ بر خودشان لازم می‌دیدند که مطالب کتاب را به شایستگی تبیین کنند، گویا مرحوم آخوند بر مسند تدریس نشست بودند و از مطالب خود دفاع می‌کردند.

این در مقام تدریس مطالب یک کتاب بود. آیا ایشان در مقام نقد مطالب دیگران هم همین شیوه را داشتند؟ در آن مقام هم دقیقاً به همین شیوه عمل می‌کردند. می‌دانید که برخی از اساتید وقتی می‌خواهند قوی را رد کنند، آن را به صورت نارسا و حتی مخدوش به مخاطبین منتقل می‌کنند، اما ایشان اول ماهیت و جوهره قول مورد نقد را به خوبی روشن می‌کردند، به گونه‌ای که اگر کسی نمی‌دانست، در آغاز کار

از خصائل ارزنده شهید صدر این بود که رابطه استاد و شاگردی را به یک دوستی و رفاقت صمیمانه بدل می‌کرد. می‌دانید که اساتید بر دو گونه‌اند. برخی تنها مرجع علمی شاگردانشان هستند، اما سلوک و کردار آنها مورد قبول و پذیرش شاگردان قرار نمی‌گیرد، اما عده‌ای از اساتید از لحاظ خلیات ارزشمند و کمالات فردی و اجتماعی، الگوی شاگردانشان می‌شوند. آقای صدر از دسته دوم بودند. من پس از مدت کوتاهی به خودی خود شاگرد، دوست، معاون و مشاور ایشان شدم. روابط ما، مانند پدر و فرزند بود و هنوز هم این احساس را دارم که ایشان پدر دوم من پس از آیت‌الله العظمی



من پس از مدت کوتاهی به خودی خود شاگرد، دوست، معاون و مشاور ایشان شدم. روابط ما، مانند پدر و فرزند بود و هنوز هم این احساس را دارم که ایشان پدر دوم من پس از آیت‌الله العظمی حکیم (قده) هستند. من در هر شرایطی، چه در سختی و چه در راحتی و آسایش نسبیشان، در کنار ایشان بودم. نسبت من با شهید صدر، نسبت شاخه با درخت است که هر گاه درخت رشد و نما یافت، شاخه آن نیز چنین خواهد شد.

کدامین ویژگی در شهید صدر برای طلاب و اصحاب فکر و اندیشه جذابیت بیشتری داشت؟

در میان ملازمین و علاقمندان آیت‌الله صدر، به کمتر کسی برخورد کرده‌ام که در ارتباط و دوستی با ایشان از عواطف و احساسات خود متأثر باشد، بلکه بر عکس هنگامی که انسان می‌شنید مدرسی جوان، دروس عالی حوزه را تدریس می‌کند، در آغاز به دیده دقت و بررسی به او می‌نگریست و به دنبال آن بود که ببیند آنچه که شنیده، چقدر صحیح است. در واقع این نبوغ و گستره دانش آن شهید سعید بود که تردید آنها را به یقین و ارادت شدید مبدل می‌کرد.

خود شما چگونه با ایشان آشنا شدید؟

تصور می‌کنم در سال ۱۳۷۶ قمری بود که من جلد اول کفایه را می‌خواندم. یکی از طلاب که از مرتبطین با ایشان بود، نزد من از مقام علمی آقای صدر تمجید و ستایش زیادی می‌کرد. این تعریفها در مجموع مرا تحریک کرد که از نزدیک جایگاه علمی ایشان را بسنجم. ایشان در آن روزها در مسجد هندی نجف کفایه می‌گفت. پس از یک جلسه شرکت در درس دیدم که این استاد جوان، تمامی ویژگی‌هایی را که یک مدرس نمونه باید داشته باشد؛ دارد، لذا از همان روز مرتباً در درس ایشان حاضر شدم. البته از آنجا که احساس می‌کردم درست نیست درسی را که با استاد اولم داشتم ترک کنم، کماکان در درس او هم حاضر می‌شدم. استاد اولم هم عالم و توانا بود، ولی مزایا و ویژگی‌های شهید صدر را در تدریس نداشت. پس از اتمام جلد اول کفایه، دیگر به طور کامل در درس شهید صدر حضور می‌یافتم.

این ارتباط تا کجا تداوم و تعمیم پیدا کرد؟



با بررسی آثار شهید صدر، به ویژه مطالبی که ایشان با عنوان «الاسلام یقود الحیاه» نوشته، در می یابیم که ایشان برای حکومت اسلامی، اعم از دولت اسلامی در ایران و حکومتی که قرار بود در آینده در عراق به وجود آید، برنامه ریزی کلی کرده بود؛ چون اصول اساسی اسلامی قابل تغییر نیستند و برای همه شرایط، یکسانند.

وقوع انقلاب اسلامی در عراق و رویدادهای مشابه با ایران بود. مردم عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به رغم اختناق و فشار شدید، جرئت اندیشیدن به این مسئله را یافتند که امکان تغییر شرایط در آنجا هم وجود دارد و شیوع این فکر و قوت گرفتنش، با توجه به حضور عالم نواندیش و تحول گرانی چون شهید صدر، بی تردید رژیم عراق را نگران می کرد. آیا الگوی شهید صدر برای حکومت اسلامی عراق با توجه به شرایط اقلیمی و سیاسی و فرهنگی و مذهبی عراق طراحی شده بود؟

با بررسی آثار شهید صدر، به ویژه مطالبی که ایشان با عنوان «الاسلام یقود الحیاه» نوشته، در می یابیم که ایشان برای حکومت اسلامی، اعم از دولت اسلامی در ایران و حکومتی که قرار بود در آینده در عراق به وجود آید، برنامه ریزی کلی کرده بود؛ چون اصول اساسی اسلامی قابل تغییر نیستند و برای همه شرایط، یکسانند. البته شهید صدر در نظریه پردازی خود در مورد دولت اسلامی، کاملاً مستقل بود و طبیعتاً اگر حیات وی ادامه پیدا می کرد؛ ممکن بود به راهکارهایی متفاوت با آنچه که حکومت جمهوری اسلامی بر مبنای آن پایه ریزی شده است؛ دست یابد. به هر حال در جهان معاصر، سیر تغییرات به قدری شتابان است که یک عالم دینی باید پیوسته در جریان آخرین تحولات باشد تا بتواند دیدگاه اسلام را در باره موضوعات مختلف استنباط کند. شهید صدر با علم به تفاوت های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران و عراق، در کلیات و اصول کلان، بین آنها تفاوتی قائل نبود. طرح پیشنهادی وی برای ایران و عراق، حاصل اندیشه ای متقن و والا برای تشکیل حکومتی اسلامی است.

به نظر شما آثار شهید صدر غیر از تأثیری که بر نظام نوپای ایران

مرجعیت فرد دیگری را میسر نمی ساخت. راهبرد هوشمندانه شهید صدر در این مقطع به این شکل بود که در حین حفظ احترام آیت الله خوئی به عنوان استادش، تلویحاً اعلام می کرد که در صدد ایجاد اخلاق در روند مرجعیت ایشان نیست و در کنار همه اینها، بسیار هوشمندانه تلاش می کرد نیازهای زمانه را به شکل دقیقی پاسخ دهد و به ویژه نیازهای دانشجویان و طلابی را که به دنبال جوابهای عمیق تری بودند، برآورده سازد. این راهبرد به رغم اینکه توانست بخشی از آثار تخریبی اعلام مرجعیت او را از بین ببرد، اما به طور مطلق کارساز نبود و آثار مخرب برخی از حسادتها همچنان و تا هنگام شهادت ایشان ادامه داشت. استقبال از مرجعیت شهید صدر در چه حد بود و در کشورهای شیعه نشین چه آثاری داشت؟

مرجعیت شهید آیت الله صدر، عراق و توسط برخی از شاگردانش که وی را از نظر علمی برتر از بقیه مراجع می دانستند، مطرح شد. شاگردان و مروجین افکار ایشان در مقابل برخی از مخالفتها اظهار می کردند که بسیاری از شاگردان بوده اند که براستاد خود برتری داشته اند. البته حزب الدعوه هم نقش بسیار زیادی در روی آوردن بسیاری از مردم به تقلید از شهید صدر و پایبندی به مرجعیت ایشان داشت؛ زیرا این حزب به شکلی فراعزیزی و با اندیشه ای نسبتاً باز، نیازهای جامعه را می دید و اعتقاد داشت که اجتهاد و شیوه بررسیهای شهید صدر در فقه و اصول و فلسفه، می تواند منشاء تأثیرات بسیار مثبتی در کل جهان اسلام باشد. علاوه بر اینها، نفس تلاشهای روشنگر و مفید آقای صدر، مدتها قبل از این تاریخ، موجب شده بود که به خودی خود، مرجعیت ایشان توسط بسیاری از افرادی که با شیوه های سنتی مرجعیت که در طول تاریخ وجود داشته، مخالف بودند، پذیرفته شود. کتابهای ارزشمند ایشان، از جمله «فلسفتنا»، «اقتصادنا»، «الاسس المنطقی لا الاستقرا» و همچنین دیگر کتابهای اصلی و فقهی و تقریراتی که بعدها از چاپ شد، این زمینه را بیش از پیش تقویت کرد؛ بنابراین شاید بتوان ادعا کرد که مرجعیت آقای صدر، واجد یک ویژگی کمیاب بود و آن این که به جای اتکا به تبلیغ مریدان و علاقمندان، بیشتر منوط به پذیرش توانمندی وی در تصدی فکری و نظری جهان اسلام از سوی اندیشمندان مسلمان و عرب بود.

دیدگاه شهید صدر در باره انقلاب اسلامی بر چه پایه هائی استوار بود و علت این موضعگیری را چه می دانید؟ موضع ایشان نسبت به انقلاب اسلامی، پشتیبانی مطلق و بی چون و چرا بود. این موضوع به ویژه در تأیید شخصیت امام خمینی (ره) کاملاً روشن و آشکار بود. ایشان به رغم اینکه عالم و مرجعی مستقل بود و طبعاً به شخصیت دیگری اتکا نداشت؛ اما در سخن مشهور خود گفت، «در امام ذوب شوید، همان گونه که امام در سخن ذوب شده است.» ایشان تحقق آرزوی بزرگ و دیرینه خود را در انقلاب اسلامی که بعد به حکومت اسلامی تبدیل شد، می دید، زیرا از دیر زمان و از سالها قبل، بر خلاف کسانی که احتمال تشکیل یک دولت اسلامی را در عصر حاضر، دور از واقعیت می پنداشتند، وی آن را اندیشه ای واقعی می انگاشت. در واقع یکی از فرقه های اساسی آقای صدر با دیگر فقها این بود که آنها در محدوده یک سلسله مفاهیم و موضوعات نظری و ذهنی محصور مانده بودند، بماند که آن مفاهیم هم ربط چندانی به اجتماع و امت اسلامی نداشتند و بیشتر بر جنبه های فردی تکیه می کردند. شهید صدر از همان ایامی که در صدد برآمد مبنای فکری و اقتصادی اسلامی را تبیین کند، معتقد بود که دین برای ساختن اجتماع آمده و طبیعتاً هر آنچه که فقها در طول تاریخ تبیین کرده اند، باید به شکل کلان در جامعه اجرا شود، به همین دلیل نسبت به حرکت اسلامی در ایران، بسیار خوش بین بود و همه نوع مساعدتی کرد تا این حرکت در مسیری صحیح پیش برود. شاید تأیید مطلق او از انقلاب اسلامی و نیز پیام امام خمینی (ره) خطاب به وی موجب گردید که رژیم خودکامه عراق، او را خطر بزرگی برای موجودیت و دوام خود تلقی کند. متأسفانه این مسئله، موجب بروز تحولاتی منفی علیه وی در عراق شد و فشارها را علیه او تشدید کرد و سرانجام به بازداشت و شهادتش منجر شد. طبیعتاً این اقدام ناشی از ترس رژیم خودکامه عراق از

گذاشتند؛ از نقطه نظر رویارویی با اندیشه های الحادی و التقاطی در کشورهای اسلامی و عربی چه تأثیراتی داشتند؟ کتابهای فلسفتنا و اقتصادنا به طور مشخص تأثیرات فراوانی در تقویت مبانی اسلامی در برابر مارکسیسم و نیز نظریه های فرهنگی و اقتصادی سرمایه داری موجود در آن زمان داشتند و از جمله نخستین کتبی بودند که تئوریهای مذکور را به شکلی جدی به چالش کشیدند و با آنها به مقابله پرداختند. قبل از انتشار این کتابها تقریباً هیچ تجربه موفقی در این زمینه وجود نداشت. متأسفانه تحولات سیاسی و امنیتی آن دوره در جهان اسلام که بعدها هم تداوم پیدا کرد؛ مانع از نوآوریهای اندیشمندان اسلامی شد و جز معدودی از متفکرانی که در خط شهید صدر بودند، در آثار دیگران نشانه ای از نوآوری و خلاقیت نبود و پس از وی به جز چند تن از اندیشمندان شاخص اسلامی در ایران و عراق، کسی رانمی شناسیم که این قافله نوآوری و پاسخگویی به نیازهای زمان را پیش برده باشد و این واقعاً اسباب تأسف است. از دیدگاه جنابعالی، مراکز علمی و دانشگاهی کشورهای اسلامی تا چه حد می توانند از عقاید و اندیشه های شهید صدر بهره برداری کنند؟

ما براین باوریم که مراکز علمی و پژوهشی جهان اسلام باید در حرکت فرهنگی خود از افکار خلاقانه و نوآوریهای شهید صدر استفاده کنند. البته این اندیشه ها محصول چالشها و شرایطی هستند که در دوره تولیدشان در عراق و کشورهای همجوار وجود داشته اند. بدیهی است که در حال حاضر شرایط جدیدی به وجود آمده و نوع مشکلات تغییر کرده است. آنچه که ما توصیه می کنیم، نه تکرار همان حرفها که به کارگیری شیوه ای است که شهید صدر در مواجهه با این امواج فرهنگی اتخاذ می کرد. این سخن بدان معناست که اندیشه هر متفکری را باید در چهارچوب شرایط زمانی و مکانی خود بررسی کرد و نباید در چهارچوب آن تفکر، محصور ماند. اندیشه هر متفکری واجد ظرفیتهای و تجربیاتی است که می توان بخشهایی از آن را که متناسب با شرایط زمانی و مکانی هستند؛ اقتباس کرد و ضرورتی در به کارگیری کلیت آن نیست. شهید صدر افقه های جدیدی را در جهان اندیشه و تفکر اسلامی به روی اندیشمندان پس از خود گشود. این متفکران باید این راه را به گونه ای بیمایند که پاسخگوی تحولات در اندیشه معاصر و چالشهای تئوریکی که پس از تاسیس حکومت اسلامی ایران پدید آمده اند، باشند؛ زیرا ما برای ایفای وظایف دینی و اجتماعی خود در شرایط جدید، به نقد تجربه های گذشته و بهره برداری از آنها به تناسب وضعیت فعلی نیازمندیم.

به هر حال به اعتقاد من، فقدان شهید صدر، ضایعه بسیار سنگینی است؛ زیرا این مرد بزرگ با اندیشه خلاق خود می توانست از بسیاری از معضلات گره گشائی کند و با نوآوریهای راههای جدیدی را فراروی اندیشه اسلامی بگشاید. سلام علیک یوم ولد و یوم مات و یوم یبعثاً حیاً.



۱۳۵۰. نجف، مسجد شیخ طوسی، شهید صدر در حال تدریس.

● ۱۳۵۲. نجف، یکی از جلسات مشورتی آیت‌الله صدر، شهید حکیم در کنار وی دیده می‌شود.



ایشان بود. در مورد مختصات این تحقیق چه گفتنی‌هایی دارید؟

بله، ایشان توانستند پایه‌های استقراء را در منطق استوار کنند. استقراء همان دلیلی است که دانشمندان علوم تجربی در آزمایشگاه‌های خود برای روشن شدن مجهولات خود از آن بهره می‌گیرند. آقای صدر پس از تدوین پایه‌های استقراء توانستند از آن در عرصه‌های مختلف علمی بهره گیرند. از جمله در فقه و اصول و کلام. ایشان حتی در مقام استدلال بر وجود خداوند هم از همین شیوه که دانشمندان علوم تجربی در آزمایشگاه‌ها از آن استفاده می‌کنند و آثار طبیعی خود را با آن به ثبت می‌رسانند، بهره‌گیری کردند. بله، حقیقتاً این بالاترین کشف علمی آیت‌الله صدر بود.

شیوه‌ای که ایشان در مسئله بررسی احتمالات به آن رسیدند تا چه حد بدیع و ابتکاری است؟

حساب احتمالات مسئله‌ای فطری است و قبل از آقای صدر کم و بیش بررسی شده بود. بحث‌های آقای صدر هم حول این نکته است که چگونه می‌توان از طریق تجربه و بررسی احتمالات به یقین رسید. این روند هم دو بعد دارد: یک بعد ریاضی که غربیها کم و بیش به آن پرداخته‌اند و دوم، بعد احتمالات که آقای صدر آن را معتبرتر می‌دانند. در مورد بعد اول، ایشان ابتکارات خوبی دارند و بررسی در مورد دوم هم که کلاً ابتکار ایشان است.

چرا کتاب «الاسس المنطقیه» هنوز جایگاه خود را در حوزه‌های علمیه و محافل علمی ما پیدا نکرده است؟ محافل علمی ما بیشتر تعریف این کتاب را شنیده‌اند تا اینکه با محتوای آن آشنا باشند. شاید یکی از دلایل این مسئله، کمبود کسانی است که بتوانند به درستی مطالب این کتاب را تدریس کنند. تدریس این کتاب احاطه علمی بالایی می‌خواهد، چون دقایق و ظرفیتهای فراوانی دارد. پیشینه اندیشه و عمل سیاسی شهید صدر به کدام مقطع زمانی باز می‌گردد؟

شواهد نشان می‌دهند که ایشان از بدو ورود به عرصه بررسیهای علمی، مبنای روشن سیاسی داشته‌اند. دلیل آن هم این است که تمامی آثارشان چه در فقه و اصول و چه در فلسفه و تفسیر تاریخ، در بستر کلان‌نگریهای اجتماعی پدید

را به عمل اجتماعی پیروان اهل بیت (ع) وارد می‌کرد و آنها را بر این باور می‌رساند که آن بزرگان به دلیل محدودیتهای، به وظایف اجتماعی خود عنایتی نداشته‌اند. ایشان در خلال یک سلسله محاضرات نشان دادند که به‌رغم دشواریهایی که هر امام در مقطع حیات خویش با آن روبه‌رو بوده، به خوبی رسالت اجتماعی خویش را به انجام رسانده و عمل هر یک، مکمل تلاش ائمه قبلی و زمینه‌ساز جهاد ائمه بعدی بوده است. در واقع به‌رغم اختلاف راهبرد هر یک از ائمه، تمامی آنان در توجه به مسئولیت و پیگیری آن به شکلی یکسان عمل کرده‌اند. آقای صدر به مسائل مورد اختلاف شیعه با دیگر مذاهب اسلامی به گونه‌ای می‌پرداختند که کمترین واکنش متعصبانه‌ای را در طرف مقابل و نیز خودیها بر نمی‌انگیخت. سر این مسئله چه بود؟

شهید صدر در این مباحث تنها بر مدار پژوهشهای علمی مشی می‌کردند نه انتقامجویی و طعن به دیگر مذاهب. زبان ایشان چون زبان علم و فطرت بود، هرآنچه که می‌گفتند و می‌نوشتند برای همه از شیعه و

سنی و یا حتی غیر مسلمانها هم قابل فهم و قبول بود. شما اگر به همین تحقیقی که ایشان در سن ۲۴ سالگی در مورد مسئله فدک نوشته‌اند نگاه کنید، می‌بینید که ایشان در چه پایه‌ای از دقت و توانمندی فکری، زوایای نامکشوفی از این مسئله را نشان داده‌اند. حداکثر معنایی که از حدیث «لا نورث ما ترکنا صدقه» استفاده می‌شود این است که پیامبران مال و ثروتی ندارند که به ارث برده شود، نه اینکه لزوماً از خود ارثی نمی‌گذارند، ضمن اینکه توضیح می‌دهند خود خلیفه اول هم به صحت این حدیث اعتماد نداشته و تحت فشار دیگران به آن استناد کرده است.

به اذعان همگان تحقیقی که شهید صدر در مورد «حساب احتمالات» و نحوه رسیدن آن به علم انجام داده‌اند، شگرف‌ترین نوآوری فکری



برخی از روشنفکران می‌گویند مگر می‌شود یک اصل اساسی اسلام مثل ولایت فقیه را که مثلاً «مقبوله عمر بن حنظله» درباره یک نزاع جزئی صادر کرده است، ثابت کرد و حال آنکه شهید صدر معتقد بودند که دیدگاه اسلام در مورد مسائل کلان را باید از متن همین‌گونه روایات به دست آورد.

معضلات زمانه خویش را به مدد برخی از روایات وارده در مسائل جزئی حل می‌کردند و در واقع با تیزبینی و ژرفکاوای از متن آنها، در مورد مسائل مهم و کلی، دیدگاه اسلام را استنتاج می‌کردند. امروزه می‌شنویم که برخی از روشنفکران می‌گویند مگر می‌شود یک اصل اساسی اسلام مثل ولایت فقیه را که مثلاً «مقبوله عمر بن حنظله» درباره یک نزاع جزئی صادر کرده است، ثابت کرد و حال آنکه شهید صدر معتقد بودند که دیدگاه اسلام در مورد مسائل کلان را باید از متن همین‌گونه روایات به دست آورد. در همین کتاب «اقتصادنا» مشاهده می‌کنیم که ایشان به مدد همین روش، نظریه اقتصاد اسلام را تبیین کرده‌اند. محل نواندیشی، همین عرصه‌های ناپیموده‌ای هستند که در بررسی متون و منابع دست اول دینی باقی مانده‌اند. نوگرایی مقبول، به دست آوردن دیدگاه دین در برابر پدیده‌های نوظهور فکری است. البته این روند از یک طرف نیازمند ورزیدگی در شناخت اسلام و از طرف دیگر آگاهی دقیق از مکاتب جدید است. همان چیزی که امام خمینی (ره) هم تحت عنوان توجه به زمان و مکان در اجتهاد عنوان کردند. شهید صدر در بررسی تاریخ حیات ائمه (ع) نیز نکات ارجمند و ارزنده‌ای را استنباط کردند. از جمله اینکه مجموعه حیات ائمه را به شکل منسجم و واحد بررسی کردند نه فردی و جزئی. مناسب است قدری به ضرورت و فواید این نگاه بپردازید. متأسفانه یک باور عمومی در میان شیعیان وجود دارد و آن این است که امامان در طول زندگی تنها مظلومانی بوده‌اند که از منصب حکومت کنار زده شده‌اند و همواره با محرومیت و ستم دست به گریبان بوده‌اند. بی شک تداوم این عقیده، آسیب‌هایی





شهید صدر اعتقاد داشتند که مقایسه مکاتب بشر ساخته با اصول و مبانی اسلام مثل مقایسه انسان با خداست و باید از این رویکرد انفعالی پرهیز کرد. در آثار ایشان هم می‌بینید که بیش از تخطئه اندیشه‌های وارداتی، به تبیین عالمانه اندیشه اسلامی پرداخته‌اند تا خود خواننده به شکل ضمنی متوجه این شکاف عمیق بشود.

نیز هستند. چه چیز موجب شد تا این دو اثر چنین جایگاهی پیدا کنند؟

درک شرایط آن روز برای طلاب جوان امروز که در شرایط گسترش اندیشه و عمل دینی به سر می‌برند، دشوار است. شهید صدر در شرایطی این دو اثر را چمنند را عرضه کردند که عرصه فکر، جولانگاه مادپرایی و ماتریالیسم دیالکتیک بود. علی‌الخصوص در عراق، کمونیست‌ها جولان زیادی می‌دادند. در جبهه خودی نیز کاری در خور برای نقد این مکاتب انجام نشده بود. این دو کتاب نه تنها در عراق، بلکه در کشورهای همسایه هم نقاط ضعف این ایدئولوژی‌ها را به خوبی نشان دادند. به نظر من یکی از عوامل مهم تأثیر آنها، دوری نویسنده از پیش فرض‌ها و تعصبات و مشی بر مدار انصاف بود. ظاهراً خود جنابعالی هم در تدوین این دو اثر مشارکت

تصور می‌کرد که ایشان می‌خواهند همین قول را اثبات کنند و پس از تبیین کامل آن نظریه، به شکل مرحله به مرحله و کاملاً علمی و مستدل و در عین حال مؤدبانه آن را رد می‌کردند. ایشان در مقام تدریس چگونه روحیه نقادی را در شاگردانشان پرورش می‌دادند؟

اتفاقاً این نکته یکی از امتیازات درس آقای صدر بود. مسلماً شاگردان از لحاظ عدم تسلط کامل بر مفاد درسی که می‌گیرند، نمی‌توانند اشکالات خود را به آن، به شکل فنی و علمی بیان کنند و اشکالات آنها معمولاً در قالبی ساده و ابتدایی بیان می‌شوند. اما آقای صدر ابتدا اشکال شاگردان را به شکل فنی مطرح می‌کردند و می‌پروراندند، به گونه‌ای که در عرض نظریه، مورد نقد قرار می‌گرفت، سپس در مورد وارد بودن یا نبودن آن انتقاد سخن می‌گفتند. این شیوه، مشوق شاگردان در بیان اشکالاتی بود که به نظرشان می‌رسید. علاوه بر آن، شجاعت آنها را نیز در ورود به عرصه نقد آرای بزرگان بالا می‌بردند و در عین حال می‌آموختند که چگونه باید مناقشه خود را تقریر کنند.

آقای صدر در مواجهه با اشکالات شاگردان تا چه میزان سعی در «اقتناع» آنها داشتند؟

سؤال خوبی است. اتفاقاً همین مسئله یکی از امتیازات بارز ایشان بود. مسلماً استاد با توجه به گستره دانش و توانایی خود، حداقل در قیاس با شاگرد، می‌تواند او را ساکت کند، اما فرق است بین سکوت و اقناع. ناقد در حالت سکوت همچنان دغدغه دارد، اما وقتی اقناع می‌شود به طمأنینه می‌رسد. این نکته در تدریس آقای صدر به خوبی نمایان بود که ایشان می‌خواهد که شاگرد اقناع شود و مطالب را با جان و دل بپذیرد. در عین حال تلویحاً به مخاطب یاد می‌دادند که راه پذیرش صحیح و اقناع کدام است و یک محقق چگونه می‌تواند به حقیقت مسائل دست پیدا کند. البته همه کس نمی‌تواند در مقام الفاء، شیوه اقناعی داشته باشد. استاد باید توانایی علمی ممتازی داشته باشد که به ساکت کردن شاگردان متوسل نشود و با سعی و زحمت، آنها را قانع کند. مثلاً ایشان در تفهیم پیچیدگی‌های کتاب کفایه، توانمندی و ورزیدگی خاصی داشتند، لذا نیازی نبود که به شیوه‌های غیر علمی متوسل شوند.

شیوه تدریس ایشان تا چه حد در نوشتن منظم و صحیح دروس به شاگردانشان کمک می‌کرد؟

ایشان از لحاظ اینکه در تدریس کتب یک بار دیگر مفاد درس را از خارج کتاب بیان می‌کردند و نیز به هنگام بیان برخی از نکات درس را جابه‌جایی کردند تا موضوع آسان‌تر تفهیم شود، زمینه بسیار خوبی را برای نوشتن درس ایجاد می‌کردند. خودشان هم دوست داشتند که شاگردان، درس را بنویسند و هر زمان که تقریرات دروس به ایشان داده می‌شد با دقت مطالعه می‌کردند و نکات لازم را تذکر می‌دادند. اساساً شیوه تدریس ایشان نوعی احاطه بر دروس را در شاگردان ایجاد می‌کرد. به یاد دارم که خود من در آن ایام به راحتی می‌توانستم بدون مراجعه به کفایه از آغاز تا پایان درس را بنویسم. بی‌تردید شهید صدر از مدافعين شاخص اندیشه دینی در عصر حاضرند. شیوه مواجهه ایشان با اندیشه‌های وارداتی چگونه بود؟

شهید صدر اعتقاد داشتند که مقایسه مکاتب بشر ساخته با اصول و مبانی اسلام مثل مقایسه انسان با خداست و باید از این رویکرد انفعالی پرهیز کرد. در آثار ایشان هم می‌بینید که بیش از تخطئه اندیشه‌های وارداتی، به تبیین عالمانه اندیشه اسلامی پرداخته‌اند تا خود خواننده به شکل ضمنی متوجه این شکاف عمیق بشود. به نظر من امروز هم این شیوه بسیار مؤثر و مفید است. اگر برخی از ایده‌های بیگانه مجال ظهور پیدا کرده‌اند، به این علت است که در طرح و تبیین اندیشه دینی کوتاهی شده است.

مسلماً دو کتاب «فلسفتنا» و «اقتصادنا» صرف‌نظر از جایگاه و وزن علمی خود، نقاط عطف و پدیده‌های تاریخی در خوری

داشته‌اید؟

بله. یکی از مواردی که همواره به آن افتخار می‌کنم، همکاری من در نگارش این دو کتاب است. شرکت من در روند تدوین این کتابها به عنوان شاگردی از شاگردان ایشان بود. ما این کتابها را با هم می‌خواندیم و در مورد افکار مطروحه در آن و روش نگارش آنها بحث می‌کردیم. من چه از نظر علمی و چه از نظر اخلاقی و رفتاری، از این مسئله بهره بسیار بردم. از دیگر جنبه‌های دفاع از اندیشه دینی، مقابله با «التقاط» است. شهید صدر در رویارویی با این پدیده چه رویکردی داشتند؟

البته در مقطع نقش آفرینی فکری شهید صدر، پدیده التقاط نسبت به امروز، حضور کم‌رنگ‌تری داشت، اما به هر حال وجود داشت. التقاطیون بر این باورند که دین باید پیرو جریان زندگی انسان در هر عصر باشد نه هدایت‌کننده آن. این عده اعتقاد دارند که اگر اسلام بخواهد به حیات خود ادامه دهد، لاجرم باید در هر عصر و برهه‌ای به رنگ تازه‌ای در آید. برخی از آنها این را به صراحت می‌گویند و بعضی دیگر به شکلی تلویحی. ایشان در «الاسلام یقود الحیاه» به صراحت در برابر این تلقی موضع گرفته و گفته‌اند که اگر جنبش نوگرایی بخواهد با مکاتبی غیر مرتبط با اسلام پیوند داشته باشد، این کار اساساً عملی نیست و تجربه هم نشان می‌دهد که در میان مردم پایگاهی پیدا نخواهد کرد.

ایشان چه عرصه‌هایی از معارف دینی را محل نواندیشی می‌دانستند و اساساً نوگرایی مقبول دینی از منظر ایشان واجد چه خصوصیاتی است؟

آقای صدر معتقد بودند که نوگرایان به جای اینکه در خارج از محدوده معارف موجود دینی به دنبال پاسخ سؤالات خود باشند، می‌توانند و باید زوایایی نامکشوف از معنویات دین را از لایه‌لای کتاب و سنت کشف کنند. مثلاً ایشان بسیاری از



۱۳۵۴. نجف، از چپ ردیف اول، آیت‌الله محمدباقر حکیم، آیت‌الله هاشمی شاهرودی، شهید آیت‌الله صدر، حجت‌الاسلام سید عبد‌العزیز حکیم.



آقای صدر به حرکت امام امید فراوان بسته بودند، زیرا اعتقاد داشتند که ایشان در حال برآورده کردن آرزوی تمامی فقها و مصلحان شیعه در طول تاریخ هستند. در مقطع اوجگیری و پیروزی انقلاب به شاگردان خود در ایران نوشتند که تمامی توان خود را برای توفیق تجربه جدیدی که در قالب این رویداد پدیدار شده است، به کار گیرند.

اند تا خون خود را در راه نابودی طاغوت و اقامه حکومت اسلامی و تحکیم پایه‌های اسلام در کشور محبوب عراق فدا کنند. ایشان انصافاً در این عرصه تنها بودند؛ یا به عبارت بهتر تنها گذاشته شدند. بسیاری از افراد بودند که وعده برخی مساعدتها را به ایشان دادند، اما با مشاهده فضای اختناق و سرکوبی که رژیم ایجاد کرده بود، مرعوب شدند. از برخی به طور طبیعی و از لحاظ جایگاهی که داشتند، توقع این می‌رفت که نسبت به این حرکت بی‌توجه نباشند یا حداقل در مرحله پایانی، مانع از آن شوند که صدام در مورد ایشان مرتکب چنین جنایتی شود، اما به هر حال تمام این امیدها به یأس مبدل شدند. در این میان آنچه در رفتار ایشان بسیار جالب بود، شجاعت در مبارزه بود، در حالی که تمام این عوامل می‌توانستند هر کسی را منفعل کنند. با توجه به اینکه حضرت تعالی تا مرحله پایانی مبارزه و شهادت آقای صدر در عراق و در کنار ایشان بودید، چه خطراتی از حفظ این شجاعت در مراحل پایانی حیات ایشان دارید؟ البته شجاعت ایشان از سالها قبل و در عرصه‌های گوناگونی ظهور کرده بود و پدیده جدیدی نبود. شجاعت ایشان، مبنا و زمینه اخلاقی داشت. به یاد دارم پس از این که بعثی‌ها در عراق برای ضربه زدن به مرجعیت دینی، فرزند آیت الله العظمی حکیم، یعنی حجت الاسلام سید مهدی حکیم را به جاسوسی و همکاری با کردها در شمال عراق متهم کردند، ایشان با شتاب از نجف به بغداد آمدند و اولین کسی بودند که به خانه آیت الله العظمی حکیم رسیدند.

ایشان به ما گفتند که همه باید یک‌پادداشت اعتراض آمیز با نام و امضای مشخص برای حکومت بعث بفرستیم و خودشان نیز یکی از امضاکنندگان باشند. در این تلاش، بر آن بودند که با حکومت بعث عراق به شکل آشکار درگیر شوند و مسئولیت اخلاقی این موضوع را هم به عهده گیرند. ایشان چنین فکر می‌کردند که نباید مرحوم آیت الله العظمی حکیم را در میدان تنها بگذارند و می‌دانستند که انجام چنین کاری ممکن است به مرگ ایشان بینجامد، با این حال بر این کار اصرار داشتند، زیرا می‌دانستند این عمل، اخلاقاً واجب است و این نشان از شجاعت زیادی بود که شهید

اسلامی بردارند و رابطه خویش را با امام خمینی قطع کنند. ایشان را تهدید کردند که اگر به این خواسته حکومت توجه نکنند، کشته خواهند شد، ولی شهید صدر نظر خویش را به هنگام دستگیری و تهدید، روشن و رسا بیان داشتند. ایشان گفتند که ارتباط من با امام خمینی، یک ارتباط سیاسی نیست و تنها پیوندی دینی است که از اعتقاد به مرجعیت دینی ایشان نشأت می‌گیرد. این پیوند، پیوند با مرجعیت است و هیچ قدرتی در عالم حق ندارد در این قضیه دخالت کند. ایشان این موضعگیری مشخص را داشتند و بر آن همچنان استوار ماندند تا به درجه رفیع شهادت نائل آمدند. بی‌تردید موفقیت تجربه انقلاب اسلامی در ایران تأثیر زیادی بر انگیزه شهید صدر در ایجاد زمینه قیامی مشابه در عراق گذاشت و تقریباً از همان مقطع نیز تلاش گسترده علمی و عملی ایشان در این راستا آغاز شد. از دیدگاه شما آقای صدر تا چه میزان تکرار شیوه‌های انقلابی ایرانی‌ها را در عراق میسر می‌دیدند؟

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، شهید صدر بر ضرورت قیامی همانند انقلاب اسلامی ایران در عراق تأکید می‌کردند. ایشان اصرار داشتند که باید حرکت انقلابی عراق هماهنگ و مطابق با جریان عمومی حرکت انقلابی ایران باشد و از آنجا که با انقلاب اسلامی ایران همراه بودند، هماهنگی خود را با رهبری امام خمینی اعلام کردند و همان‌گونه که گفتم، مسئولیت این اعلام را که به شهادت ایشان ختم شد، پذیرفتند، زیرا یکی از اتهامات اصلی که بر پایه آن، نظام بعث کافر در بغداد ایشان را بازخواست کرد، این بود که چرا امام خمینی را تأیید می‌کنی و با انقلاب اسلامی همکاری داری و پاسخ شهید صدر هم همیشه پاسخ قاطع و صریحی بود. ایشان می‌گفتند موضعگیری من، یک موضعگیری سیاسی صرف نیست. موضع من، یک موضع سیاسی-دینی است، زیرا امام خمینی تنها یک رئیس دولت نیستند. ایشان رهبر انقلاب اسلامی هستند و تأیید این انقلاب، تأیید ایشان به عنوان فردی است که در عالم اسلام نقش تعیین کننده دارد. اما در پاسخ به شما به طور مشخص باید بگویم که ایشان با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر عراق، هم بسیج عمومی مردم و هم مبارزه مسلحانه افراد و گروه‌ها را توأمان تجویز و این مسئله را هم صریحاً بیان می‌کردند. همه دیدند که ایشان اعلام کردند که آماده جنگ مسلحانه و درگیری نظامی هستند و همچنین آماده



صدر از آن بهره‌مند بودند.

همچنین موضعگیری شجاعانه ایشان در دفاع از حوزه علمیه به هنگام اخراج علما و طلاب ایرانی از سوی نظام، تنها موضعگیری در این زمینه بود و نیز موضعگیری شجاعانه ایشان در دفاع از شاعر حسینی که شهادت و زندانی شدن بعضی از طلاب و شاگردانشان را در بر داشت؛ نشان از شجاعت بالای این شهید بزرگوار دارد.

یکی دیگر از خاطره‌هایی که در مورد شهید صدر وجود دارد، عزمی است که ایشان بر شهادت و بر مرگ در راه خدا داشتند. در حالی که بعضی‌ها راه دیگری را در برابر ایشان گذاشته بودند. آنان می‌خواستند نظر شهید صدر را با تلاشهایشان جلب کنند و به شهید صدر گفته بودند که اگر از موضع قاطع خویش دست بکش، مرجعیت عامه‌وی در عراق را ترویج خواهند کرد و تمام امکانات رسانه‌ای، تبلیغی و فرهنگی را در اختیارش می‌گذارند. اما به رغم پیشنهادهایی که از سوی بعثی‌ها مطرح می‌شدند، شهید صدر با این که می‌دانستند نتیجه این پیگیری، مرگ است، جهاد سیاسی خود را دنبال کردند. از یکی از نامه‌هایشان می‌توان فهمید که می‌دانستند که روزهای آخر عمر خود را طی می‌کنند و تصمیم گرفته بودند به استقبال شهادت بروند و تا نفس آخر پایداری کنند و به سمت و سوی بعث نروند، هر چند که این عمل برای ایشان، گران تمام شود.

این موقف برای شهید صدر شاید از بزرگ‌ترین مواقفی باشد که بر انسان می‌گذرد، زیرا انسان، گاه شهادت را می‌پذیرد، ولی راه دیگری جز راه شهادت ندارد. ولی زمانی که برای انسان دو راه وجود داشته باشد، یکی دنیا، آن هم با آن وسعت و یکی شهادت و آن گاه شهادت را اختیار کند، این اختیار بر اخلاص و معرفت و شهادت و شجاعت بسیار او دلالت دارد. با توجه به جایگاه ویژه روحانیت در میان مردم، تحلیل شما از شهادت آیت الله صدر به دست رژیم صدام چیست؟ همان طور که قبلاً به اجمال عرض کردم، سه عامل در شهادت ایشان نقش داشت. اول اینکه در ابتدا ایشان تنها عالمی بود که به مخالفت علنی با رژیم بعث پرداخت و عضویت در آن حزب را تحریم کرد و از مریدان و دوستان خود خواست که با رژیم بعث مخالفت کنند و بسیاری از آنها هم این کار را کردند. دوم اینکه رژیم بعث از نظر سببیت و ترور و اختناق در میان تمام رژیم‌های منطقه کم نظیر بود و لذا برای دستیابی به مقاصد خود از هیچ جنایتی ابا نداشت. این رژیم که عامل مطلق استعمار و سرایا دست‌نشانده بود، سعی داشت خود را رژیمی آزاد و دموکرات نشان دهد، اما حتی سرنوشت ملت عراق هم برایش مهم نبود و از به خاک و خون کشیدن هزاران نفر از مردم بیگانه و خراب کردن شهرها و خانه‌ها خودداری نکرد. ترور و وحشت حاکم بر عراق در رژیم بعث، در هیچیک از کشورهای استعماری دیده نشده است. اگر این همه توحش و سببیت در این رژیم وجود نداشت، این احتمال بود که آیت الله صدر همچنان در زندان بماند، نه اینکه به این شکل وحشتناک به قتل برسد.

و عامل سوم اینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، امپریالیسم جهانی متوجه خطر گسترش این حرکت در کشورهای دیگر منطقه به خصوص عراق شد و لذا صدام به دستور اربابان خود، بر جنایات خود افزود و دست به اقدامی بی‌سابقه، یعنی به قتل رساندن یک مرجع زده، اما نه او و نه اربابانش این نکته را درک نکردند که این حرکت، منوط به فرد نیست و شهادت آیت الله صدر و دیگر شهیدان، روند سقوط صدام را تسریع خواهد کرد، همان طور که شهادت امام حسین (ع) به سقوط یزید انجامید. وقوع انقلاب اسلامی در عراق، اجتناب ناپذیر است. البته این بدان معنی است که با توجه به شرایط خاص این کشور، انقلابی متناسب با وضعیت آن روی خواهد داد که از نظر تئوریک با انقلاب ایران، هماهنگ، اما از نظر شیوه‌ها متفاوت خواهد بود.



اولاً مقصود ایشان این نبود که عرصه منطقه الفراق، خالی از حکم الهی است، بلکه مراد این است که در آن محدوده، شیوه خاصی از سوی شارع جعل و الزام نشد و به مکلفین واگذار شد. ثانیاً در محدوده منطقه الفراق هم انسان باید شیوه‌هایی را برگزیند که با احکام و مسلمات دین در تضاد نباشند.

احکام مصلحتی حاکم مقاومت کنند؟

در این مورد آقای صدر سخن روشنی دارند که آن را در حاشیه «منهاج الصالحین» آیت الله حکیم بیان داشته‌اند. همان طور که گفتیم ایشان اعتقاد داشتند کسانی هم که در صدور احکام حکومتی، به مصلحت گرایی اعتقاد ندارند؛ نمی‌توانند حکم حاکم را بشکنند. از طرفی حتی اگر عده‌ای هم به این اصل معتقد باشند، اما باورشان این باشد که در طی مقدمات تشخیص مصلحت، کوتاهی شده است، باز هم نمی‌توانند بر اساس ذهنیت خود، رأی حاکم را بشکنند، چون در این صورت چندگانگی، جامعه را به هرج و مرج خواهد کشید. نظریه «منطقه الفراق»، علی‌الخصوص جنبه سیاسی آن، هم اینک محلی برای مناقشات واقعی یا تصنعی است. برخی به این دلیل که می‌بایست هم یکی از احکام الهی است، آن را بلا وجه می‌دانند و برخی دیگر با استفاده ابزاری از آن، نوعی لایقیدی و رهایی در عرصه سیاسی را تجویز می‌کنند.

همه اینها به نوعی، بد فهمیدن مسئله است. اولاً مقصود ایشان این نبود که عرصه منطقه الفراق، خالی از حکم الهی است، بلکه مراد این است که در آن محدوده، شیوه خاصی از سوی شارع جعل و الزام نشد و به مکلفین واگذار شد. ثانیاً در محدوده منطقه الفراق هم انسان باید شیوه‌هایی را برگزیند که با احکام و مسلمات دین در تضاد نباشند. بنابراین در این عرصه به رغم اینکه آزادی انتخاب وجود دارد، اما مسئولیت حفظ حدود شرعی هم هست.

ابداعات و افکار نوین آقای صدر تا چه حد زمینه وحدت حوزه

آمده‌اند. فقه ایشان یک فقه کاملاً اجتماعی و حکومتی است و اساساً به فقه، نگرش فردی نداشتند، به همین علت، به عرصه‌هایی وارد شدند که تا آن زمان سابقه نداشت و بعدها پس از استقرار جمهوری اسلامی در ایران، به آن مباحث احساس نیاز شد. در عرصه فعالیت‌های سیاسی هم در دو دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی مواضع روشنی داشتند که با مواضع مرجع اعلای وقت: آیت الله العظمی حکیم (قده)، هماهنگ بود. شهید صدر از چه مقطعی اندیشه‌های خود در باب حکومت اسلامی را علنی کردند؟

همان طور که شما هم به شکل ضمنی در سؤال خود گفتید، ایشان از دیر زمان در اندیشه حکومت اسلامی بودند، اما وجود برخی از موانع، مانع از آن بود که آن را علناً مطرح کنند. وقتی امام خمینی (قده) به طرح این بحث در نجف پرداختند، ایشان بسیار خوشحال شدند و به شاگردان خود توصیه کردند که در آن درس شرکت کنند و یا جزوه‌های این درس را بگیرند و مطالعه کنند.

آقای صدر در جمع میان تمامی مذاهب در حکومت اسلامی، نظریه جالبی داشتند. قدری در مورد این ابتکار توضیح دهید؟ بله، ایشان معتقد بودند که می‌توان حکومتی اسلامی ایجاد کرد که همه مذاهب را جمع کند، همچنین می‌توان همه مذاهب را در حقوق مدنی، مسائل عبادی و احوال شخصیه به طور یکسان پذیرفت، زیرا عوامل اتحاد بین مذاهب، فراوانند: قرآن واحد، کعبه واحد، شهادت به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر و ... می‌توانند همه را به دور هم جمع کنند. ظاهراً ایشان اصل اساسی «ولایت فقیه» را هم از عوامل وحدت مسلمانان می‌دانستند.

درست است، ایشان بر این باور بودند که مسلمانان به رغم تمامی اختلافات مذهبی، همه بر این باورند که مجتهد جامع الشرایطی که آشنای به مسائل سیاسی و اداره امور امت باشد، می‌تواند سرپرست مسلمانان باشد و یا حداقل بر هر فرد دیگری ترجیح دارد. لذا این مسئله هم می‌تواند مایه وحدت مسلمانان باشد.

شهید صدر گستره نفوذ حکم حاکم را تا کجا می‌دانستند؟ ایشان معتقد بودند که حاکم می‌تواند بر اساس مصلحت عمومی، فرمان بدهد و اطاعت از آن، حتی بر کسانی که برای این مصلحت اندیشی جایگاهی قائل نیستند، واجب است. طبیعی است که موضوعات در اثر شرایط زمانی و مکانی دگرگون می‌شوند و به تبع آن، احکام و شناخت محل و مصداق این دگرگونی هم بر عهده ولی فقیه است.

در این تئوری مجتهدین دیگر تا چه حد می‌توانند در برابر

و دانشگاه را فراهم کرد؟

علاوه بر این نکته ای که شما ذکر کردید، خود ایشان هم برنامه‌های متعددی در ایجاد وحدت میان حوزه و دانشگاه داشتند. ایشان شماری از فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها را برای تحصیل علوم دینی جذب حوزه کردند؛ چنانکه برخی از شاگردان خود را برای تدریس در دانشگاه‌ها ترغیب کردند و خود من هم در راستای همین اندیشه آقای صدر به دانشگاه رفتم. علاوه بر این، جلساتی را به صورت هفتگی در منزل خود برگزار می‌کردند تا پاسخگوی سئوالات روشنفکران و تحصیلکرده‌ها باشند. مجموعه این اقدامات و عملکردها موجب شد که ایشان در میان روشنفکران جهان اسلام از مقبولیت بالایی برخوردار باشند؛ شاهد آن هم ارتباطی است که بین ایشان با مراکز علمی اطراف و اکناف جهان اسلام برقرار بود و نیز دعوتهایی که از ایشان برای حضور در کنفرانسهای فرهنگی و فکری می‌شد.

در مورد پیشینه رویکرد مثبت شهید صدر نسبت به انقلاب اسلامی در سالیهای آخر، دیدگاههای متفاوتی مطرح هستند. برخی از خاطره نویسان مدعی شده‌اند که ایشان در چند سال پایانی حیات نسبت به نهضت اسلامی نظر مساعد پیدا کرده بودند. ارزیابی شما در این مورد چیست؟ تا جایی که به یاد دارم ایشان از آغاز اولین جرقه‌های انقلاب در قم، نسبت به این حرکت، اشتیاق و تمایل شدیدی داشتند، زیرا هم از اوضاع سیاسی داخل ایران به خوبی مطلع بودند و هم در شیوه مبارزه با امام خمینی (قده) توافق داشتند. این مربوط به مقطعی است که هنوز امام دستگیر و تبعید نشده بودند. ایشان حتی در نامه‌هایی که در همان ایام به برخی از دوستان خود نوشته بودند، اقدامات امام را در مخالفت با امتیازدهیهای مکرر شاه به بیگانگان ستوده بودند. آقای صدر به حرکت امام امید فراوان بسته بودند، زیرا اعتقاد داشتند که ایشان در حال برآورده کردن آرزوی تمامی فقها و مصلحان شیعه در طول تاریخ هستند. در مقطع اوجگیری و پیروزی انقلاب به شاگردان خود در ایران نوشتند که تمامی توان خود را برای توفیق تجربه جدیدی که در قالب این رویداد پدیدار شده است، به کار گیرند. در همان روزهای آغازین پس از پیروزی انقلاب، نماینده‌ای را خدمت امام فرستادند تا به ایشان اعلام کند که حاضرند تمام توان و نیروی خود را در خدمت انقلاب و رهبری آن قرار دهند. در آن خفقان عراق، برای پیروزی انقلاب، مجلس جشن برقرار و طلاب حوزه را به تظاهرات در حمایت از نهضت اسلامی ترغیب کردند. برای شهادت شهید مطهری مجلس فاتحهای برگزار کردند که تنها مجلسی بود که برای بزرگداشت آن شهید در نجف برقرار شد. در ماههای بعد پیش نویسی را برای قانون اساسی جمهوری اسلامی نوشتند و آن را در آستانه تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی برای امام فرستادند و بعدها هم دیدیم که مجلس خبرگان به نتایجی در تدوین قانون اساسی رسید که مشابَهت فراوانی با طرح شهید صدر داشت. پس از استقرار نظام هم از شاگردان و دوستان و ارادتمندان خویش خواستند تا در امام خمینی ذوب شوند، آن گونه که امام خمینی در اسلام ذوب شده‌اند. در همین راستا، حرکتی عمومی و گسترده در همسویی با انقلاب، به صورت راهپیماییهای بیعت در نجف شروع شد که سرانجام به انتفاضه رجب و بازداشت شهید صدر منتهی شد. نامه امام خمینی به شهید صدر نیز حکایت از آن دارد که امام خمینی از شهید صدر خواسته بودند تا در نجف بمانند. نظام بعثی هم اخیراً اعتراف کرد که سبب به شهادت رساندن شهید صدر و بر پا کردن جنگ با جمهوری اسلامی، همین حرکت عمومی و گسترده بوده است. در هر صورت، شهید صدر، به رغم تهدیدات دشمن که می‌خواست ایشان را در این موضع، متزلزل کند، قاطع و استوار بر موضعگیری خویش باقی ماند، زیرا ما نمی‌دانیم در اولین مرحله‌ای که شهید صدر دستگیر شدند و ایشان را به بغداد بردند، یکی از خواسته‌های حکومت این بود که ایشان دست از تأیید انقلاب



۱۳۵۶. نجف، از چپ، اول شیخ محمد رضا نعمانی، چهارم آیت الله حکیم، پنجم آیت الله هاشمی شاهرودی، ششم شهید آیت الله صدر، هفتم جنت الاسلام سید عبدالعزیز حکیم.



به ایران آمدم و انقلاب اوج گرفت و امام خمینی رحمه الله علیه قیام کرد، ما گفتیم، «ما هم همین را می خواستیم و چیز دیگری نمی خواستیم.» و آن هدفی که حزب داشت، به شکل کامل تری در قیام ایشان متجلی شد و لذا حمایت کردیم. هم من در ایران نسبت به این جریان نظر مثبت داشتم و هم آقای صدر در عراق همه را تشویق می کرد که به کمک و حمایت این انقلاب

بیایند و دیدیم بسیاری از

اعضای حزب الدعوه به ایران آمدند و حتی بعضیهایشان در نظام جمهوری، مسئولیت گرفتند و آن عده ای هم که نیامدند، در خارج از کشور از حامیان این نظام بودند و به آن احساس نزدیکی می کردند و الان در عراق مسئول هستند و خودشان رابه جمهوری اسلامی نزدیک می دانند.

در مقطعی که مرجعیت ایشان مطرح شد، شما چقدر موید ایشان بودید؟

من هیچ وقت در مسئله مرجعیت دخالت نکرده ام. این، کار فقهاست. من مسئولیتهای دیگری را برای خودم تشخیص داده ام و همیشه هم به همانها عمل کرده ام. البته در عمده اوقات حامی آقای صدر بودم و ایشان بدون مشورت ما، معمولاً کاری را انجام نمی داد و من هم طبیعتاً حمایت می کردم. با مسئله مرجعیت خیر، به دلیل همان بنائی که دارم، دخالت نمی کردم.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در جریان فشارهای حزب بعث و



نشستیم و قانون اساسی این حزب را نوشتیم. نیمه شعبان بود و در منزل آیت الله حکیم در کربلا جمع شده بودیم. این ده یازده نفر، آدمهای با سواد و خوشفکری بودند و همگی همفکر بودیم. ما یک قسم نامه ای برای حزب درست کردیم. من فکر کردم هر کسی که اول قسم بخورد، طبیعتاً مسئولیت با اوست. آقای صدر چون می خواست به من که استادش بودم، احترام بگذارد، بالاخره غالب شد و مرا وادار کرد اول از همه قسم بخورم.

محاصره منزل ایشان، ظاهراً پیامهایی بین شما و ایشان، رد و بدل شد. مایلیم تفصیل جریان را از زبان شما بشنومیم. بار اول انتفاضه ای که در عراق اتفاق افتاد، من با چند و چون کار موافق نبودم، یعنی اعتقاد داشتم که آقای صدر نباید اجازه می داد که آمدن این هیئتهای بیعت کننده با ایشان در اطراف منزلش انجام شود و یا حداقل ادامه پیدا کند. من همیشه اعتقاد م در مقابل دشمن این بوده که ما باید تظاهر به علم بکنیم، ولی تظاهر به قدرت نکنیم، آن هم در مقطعی که با حاکمیت سبع و خونخواری مواجه هستیم. همین الان هم شما اگر نگاه کنید، نه امریکا نه اسرائیل نه کشورهای وهابی مثل عربستان سعودی هیچ کدام تمایل ندارند که یک آخوند شیعه به این شکل مرجعیت پیدا کند و محبوب مردم باشد، چون ضربه ای که از این عمامه خورده اند، اقتضا دارد که روی آن حساسیت داشته باشند. من اعتقاد داشتم که ایشان بلافاصله باید جلوی این جریان را می گرفت تا حساسیت رژیم را به حداقل برساند. به هر حال بار اولی که ایشان را در اثر آن دستجات بیعت گرفتند، من

شد که در دستگیری اول، آقای صدر را از حبس در آوردند. شجاعت فوق العاده ای داشت. طبع بسیار لطیفی هم داشت. از نظر ادبی توانا و موثر بود و توجه بسیاری از ادبا و جوانهای علاقمند به ادبیات را جلب کرده بود، رحمه الله علیها. از جمله فصول برجسته همکاری جناب عالی با شهید صدر، تعامل در ایجاد حزب الدعوه است. چه زمینه هائی برای تشکیل این حزب وجود داشت و عملکرد آن را در آن مقطع، چقدر موفق ارزیابی می کنید؟

این مسئله محتاج به بیان مقدمه ای است. همان اوایل، قیام به خدمت کردن بود و نظرم این بود که به جوانها برسم که یک بار در ماه رمضان در یک عصر تابستان، به مدرسه ای که در کاظمین داشتم، می رفتم. حالا البته آنجا را خراب کرده اند. آقا زاده سیدی، فرزند یکی از علما در آنجا به من برخورد. در آن دوره، حزب کمونیست بسیار فعال بود. هم کمونیستهای روسی و هم کمونیستهای چینی، فعالیت زیادی می کردند و وضعیت فکری عراق را خیلی آشفته کرده بودند. همه علما و مراجع از این وضع زجر زیادی می کشیدند. این بچه سید رسید به من و به نظرم در جریان حزب کمونیست چینی فعالیت می کرد. من با ناراحتی از او پرسیدم، «تو از اسلام چه دیدی که آن را ترک کردی و به حزب کمونیست پیوستی؟» در جواب من گفت، «انا مسلم و صائم.» یعنی «من مسلمانم و الان هم روزه هستم، ولی مردم حکومت می خواهند و اسلام حکومت ندارد. من فکر کردم حکومت اشتراکی بهتر است یا حکومت سرمایه داری؟ به نظرم رسید که حکومت اشتراکی، عقلاً به عدالت نزدیک تر است.» حرف این جوان مرا تکان داد. منی که در فکر جوانها هستم، شنیدن این حرف، برایم مشکل بود. فردا صبحش در مدرسه اصول الدین نشسته بودم که آقا سید مهدی حکیم با نامه ای از شهید صدر آمد. آقا صدر در نامه فقط نوشته بود که، «سید مهدی حرفهای مرا به شما می زند.» گفتم، «بفرمائید.» یادم هست ایشان موقعی که می خواست پیشنهاد آقای صدر را مطرح کند، می لرزید. او گفت، «من و آقای صدر در این فکر هستیم که باید حکومت اسلامی تشکیل دهیم. آقای صدر گفت اگر عسکری با ما موافقت کرد، ما قادریم این کار را انجام دهیم و اگر نکرد، نمی توانیم.» من با سابقه ای که از این خلاء داشتم گفتم، «برو که من برای انجام این کار پشت سرت می آیم.» به آنجا رفتم و این کار مقدمه ای شد برای اینکه همفکرهایمان را جمع کنیم و قریب ده یازده نفری شدیم.

این جریان که فرمودید، مربوط به چه سالی است؟ باید حدود سال ۱۹۵۷ میلادی باشد. بعد نشستیم و قانون اساسی این حزب را نوشتیم. نیمه شعبان بود و در منزل آیت الله حکیم در کربلا جمع شده بودیم. این ده یازده نفر، آدمهای با سواد و خوشفکری بودند و همگی همفکر بودیم. ما یک قسم نامه ای برای حزب درست کردیم. من فکر کردم هر کسی که اول قسم بخورد، طبیعتاً مسئولیت با اوست. آقای صدر چون می خواست به من که استادش بودم، احترام بگذارد، بالاخره غالب شد و مرا وادار کرد اول از همه قسم بخورم. بعد از این جریان، رفقای را که می شناخت، دعوت کرد. هم طلاب فهمیده و روشنفکر دنبال چنین چیزی بودند، هم دانشگاهیان فهمیده ای بودند که خلاء فرهنگی موجود را می فهمیدند و از وضعیت جامعه عراق، رنج می بردند. به هر حال تعداد افراد زیاد شد و گرد هم آمدند، چون واقعاً همان چیزی اتفاق افتاده بود که می خواستند. ما قرار گذاشتیم به عنوان یک دستور حزبی در قنوت بگوئیم، «اللهم انا نرغب الیک فی دولة الکریمه تعز به الاسلام و اهله تذلل به النفاق و اهله» عصر بود که ما با هم این قرار را گذاشتیم و شب که من برای ادای نماز به حرم حضرت امیر (ع) رفتم، یک نفر از مردم عامی، همین که مرا دید، گفت، «در قنوت، این دعا را بخوان.» یعنی زمینه این قدر فراهم بود و همه در انتظار بودند. انصافاً این حزب در مقطعی که ما در عراق بودیم، نیروهای خوبی را تربیت کرد. شما امروز ببینید در عراق بخش قابل توجهی از جریان مردمی که این کشور را اداره می کند، تربیت شده های همین حزب هستند. همین آقای نوری المالکی، رئیس دولت، آقای ابراهیم جعفری، برخی از اینها شاگردان دانشکده اصول الدین ما بودند و بعدها عضو همین حزب شدند. به هر حال، بعد که من

به دبی، به ناصر الخسان تلفن کردم و گفتم، «برو به آقای صدر بگو که شما از عراق بیا بیرون. در ایران، مسئولین و در راس آنها، امام خمینی برای شما احترام قائلند و از حضور شما استقبال می کنند. شما به ایران بیا، چون این وضعیتی که برای شما پیدا شده، نگران کننده است.» ایشان در جواب گفته بود، «برو به ایشان بگو که اگر من از عراق بیرون بیایم، تنکسر المقامه یعنی مقاومت می شکنم.» من حدس می زدم که واقعاً مشکل ادامه پیدا می کند و بر جان ایشان بیمناک بودم. بعد از اینکه یکی دو ماهی گذشت و این البته در مقطعی بود که فشارها بر ایشان افزایش پیدا کرده بود، دو باره پیغام فرستادم که، «آقا! بیایید ایران»، ولی ایشان باز همان پاسخ را داد. چند وقت بعد، وقتی برای دفعه سوم، این پیغام را به ایشان دادم، ایشان گفته بود که، «حق با عسکری است، اما دیگر نمی توانم بیایم، چون تمام منطقه را عوامل مخابرات و جواسیس دولتی پر کرده اند و اساساً اجازه نمی دهند که من از منزل بیرون بیایم.» ایشان این اواخر به این نتیجه رسیده بود که باید عراق را ترک کند. من بعد ها شنیدم که حتی نان به سختی به منزل آنها می رسید و نان خشک می خوردند. آقای نعمانی که اخیراً کتابش را چاپ کرده، قضیه آن روزها را نوشته و حرفهای جالبی دارد. این کتابی را که نوشته است، بخوانید. ایشان در این کتاب نشان می دهد که آقای صدر، روزهای آخر را با چه سختیهای گذرانده است. بعد هم که ایشان را بردند و شهید کردند و علی نقل الموثق، خود صدام، آقای صدر و خواهرش را با هم و شخصاً شهید کرد و البته در این مورد، هیچ وقت در دادگاه چیزی مطرح نشد، اما به هر حال صدام به عقوبت اعمالش رسید.

شما از خبر شهادت ایشان چطور مطلع شدید؟ تا چند روزی که حزب بعث، خبر را پنهان کرد و مردم، درست نمی دانستند چه اتفاقی افتاده. وقتی از بعضی از مجاری موقت این خبر رسید، ما یک مجلس فائحه ای برای ایشان در مسجد امام خمینی گذاشتیم. جناب آقای خامنه ای تشریف آوردند و کنار من نشستند و گفتند، «نگذارید این علم که شما در عراق بلند کرده اید، به زمین بیفتد.» من گفتم، «با کمک شماها انشاء الله» اما به هر حال وقایع بعدی نشان داد که نمی شود ما در ایران باشیم و بتوانیم در عراق کار چندان موثری بکنیم. در هر حال اسلام با شهادت آقای صدر خسارت زیادی دید و سالها پس از شهادت ایشان که خلاءهای فکری و نظری زیادی پدیدار شدند؛ این فقدان، آشکارتر شد. حوزه های علمیه ما واقعاً باید به فکر پروراندن استعدادهایی چون آقای صدر باشند و استعدادها را بشناسند. علمای ما باید این دغدغه را داشته باشند که بفهمند ما چند تا از این استعدادها در حوزه داریم. ما الان خیلی دشمن داریم، مخصوصاً با موفقیتیهائی که اسلام و شیعه و مکتب اهل بیت، در این یکی دو سال اخیر به دست آورده و پیرویهائی که در این یکی دو سال، حاصل شده، همه توجهات به سوی ما جلب شده است و همه دوست دارند بفهمند ما که هستیم و چه می خواهیم بگوئیم و اگر ما نتوانیم حرف جدید و جالبی را تولید و عرضه کنیم، با توجه به اینکه آنها از نظر تبلیغاتی بر ما تفوق دارند، چه ره ما را در دنیا خراب خواهند کرد. این وظیفه و تکلیف ماست که استعدادهایی مثل آقای صدر را بشناسیم و بپرورانیم.

دیدار با عالم جلیل القدر آیت الله علامه سید مرتضی عسگری بی تردید یکی از شیرین ترین خاطرات فراهم آوردگان این یادمان بود. این خردمند کهنسال که وجودش تبلور شکوه علم و مجاهدت است؛ در دیداری یک ساعته ناگفته هائی گفت از شاگرد، دوست و یار همدل خویش: شهید آیت الله صدر. علامه اما، بر خلاف آنچه در باره بیماریش شنیده بودیم، با نشاطی وصف ناپذیر با ما روبه رو شد و بارها در اثنای گفت و گو با زبان مطایبه ما را به میهمانی لطافتهای رابطه خویش با سید شهید برد. خواننده این گفت و شنود بی شبهه در خواهد یافت که گفتنیهای علامه از شکل گیری و تکوین حزب الدعوة و رویکرد شهید صدر و دیگر مراجع و علما بیش از آن است که در این فرصت بیان شد، لیکن به رغم محبت، مدارا و همراهی شادمانه و صمیمانه ایشان، به همین مختصر بسنده کردیم؛ با این امید که خاطرات حضرتشان به زودی تدوین شود و در دسترس پژوهندگان قرار گیرد. با سپاس از آقایان حجت الاسلام علی اسلامی و دکتر عسگری که این گفت و گو با یاری و همراهی آنان میسر گردید.

■ «نا گفته هائی از حیات علمی و عملی شهید صدر»
در گفت و شنود با علامه سید مرتضی عسگری



هدف ما از تشکیل حزب، برقراری حکومت اسلامی بود...

سه سالی از سن تکلیفش بیشتر نگذشته بود، با این حال من دوست داشتم که آقای خوئی این اجازه را برای ایشان بنویسد. فکر کردم اگر بتوانم در شرایطی آقای خوئی را در محظور بگذارم و به قول معروف ایشان را گیر بیندازم، شاید بتوانم این اجازه را بگیرم. در یک محفل عمومی که مردم جمع شده بودند، من جلوی همه از آقای خوئی پرسیدم، «آیا آقای صدر مجتهد است؟» آقای خوئی گفت، «بله» من بلافاصله گفتم، «پس لطف کنید اجازه را بنویسد»، آقای خوئی در محظور گیر کرد و اجازه را نوشت. البته بعد از آن من گله کردم که، «چرا این طور کردی؟» غرض اینکه ایشان در اوایل سنین تکلیف بود که مجتهد شد.

تاثیر شهید صدر را بر فضای فکری عراق و کشورهای همجوار، چقدر می بینید؟

کتابهایی که ایشان می نوشت، الحق تاثیر می گذاشتند. این اواخر در جایگاهی بود که مورد تقلید بود. من در دانشکده اصول الدین برایش تدریس گذاشته بودم. ایشان اوایل چند جلسه ای آمد و بعد نتوانست بیاید. کتابی نوشته بود به نام «المعالم الجدیدة» در تاریخ اسلام و آن را به مرحوم سید محمد باقر حکیم داده بود و او به بغداد می آمد و آن را در دانشکده ما درس می داد. ما در عمده کارها با هم بودیم. محل مشورت یکدیگر بودیم. جدائی بین ما نبود. یادم هست ایشان وقتی کتاب «فلسفتنا» را نوشت، یک نفر به ایشان پولی داد که کتاب را چاپ کند. ایشان پول را صرف سفر مکه کرد. مادر مکه به هم رسیدیم. این آقای سید محمود هاشمی شاهرودی که الان رئیس قوه قضائیه است، با ایشان بود و من یادم هست که شهید صدر از ایشان خیلی خوشش می آمد و به مقام علمی او اعتقاد داشت. ظاهراً شهیده بنت الهدی در مدرسی که تحت نظر جنابعالی اداره می شدند، همکاری و نقش داشت. در این مورد چه خاطراتی دارید؟

من شهیده بنت الهدی را مسئول اشراف بر مدارس دخترانه زیر نظر خودمان کرده بودم. او موجود منحصر به فرد و فوق العاده ای بود، یعنی در بسیاری از موارد مثل خود آقای صدر بود، علی الخصوص از لحاظ شجاعت. موقعی که برای بار اول، آقای صدر را دستگیر کردند، شهیده بنت الهدی به حرم حضرت علی (ع) رفت و با صدای بلند چند بار فریاد زد، «الظلمه... الظلمه!» و شاید همان کار او بود که حساسیت مردم را برانگیخت و باعث

روحانی، پایه می خواند. فکر می کنم تا کفایه را نزد ایشان خواند. من یک بار به نجف رفتم و آسید محمد روحانی به من گفت، «آسید اسماعیل صدر برادری دارد که وقتی انسان یک فصل از کفایه را به او درس می دهد، ده فصل باقی را خودش می خواند و می فهمد». دوره سطح و مخصوصاً کتابهای مشککش را خیلی راحت طی کرد. کفایه کتاب مشکلی است، ولی او خیلی به آسانی توانست این مرحله را طی کند. بعد به درس خارج مرحوم آقای خوئی رفت. آقای خوئی مشهورترین و مهم ترین درس خارج نجف را داشت و شهید صدر در آنجا هم خیلی سریع، خودش را نشان داد و «مشار بالبنان» بود. یک بار من در نجف نزد آقای خوئی بودم و داشتیم حرف می زدیم. من در مورد آقای صدر از ایشان پرسیدم، ایشان بلافاصله گفت که، «او مجتهد است»، آقای صدر در آن مقطع، دوسه سال از سن تکلیفش می گذشت. این مسئله را من به آقای صدر گفتم. گفت، «پس برای من یک اجازه اجتهاد از آقای خوئی بگیرید». من می دانستم که آقای خوئی فعلاً بنا ندارد برای او اجازه اجتهاد بنویسد. چرا؟

چون سن آقای صدر خیلی کم بود و هنوز زود بود که حاکم شرع شود. سنش اقتضای چنین کاری را نداشت. گفتم که هنوز دو

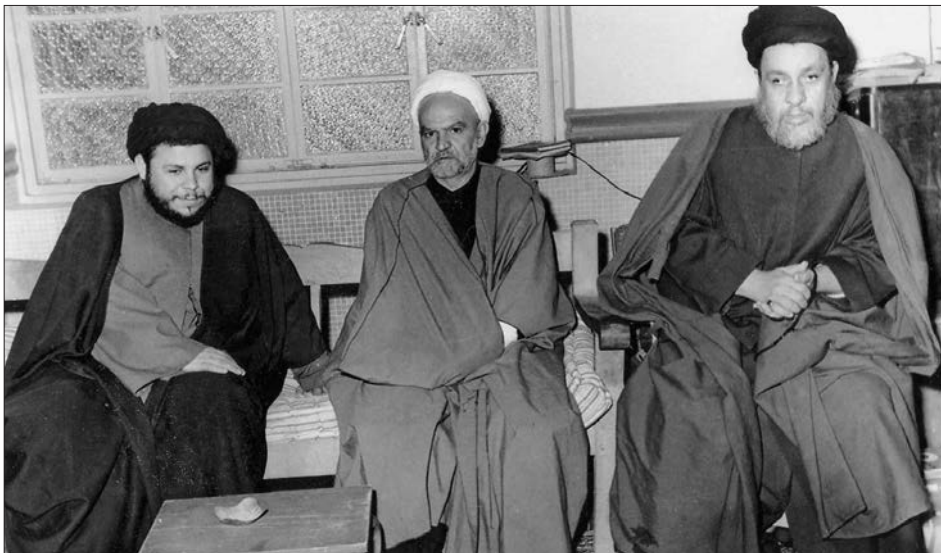


آقای صدر در نامه فقط نوشته بود که، «سید مهدی حرفهای مرا به شما می زند». گفتم، «بفرمائید». یادم هست ایشان موقعی که می خواست پیشنهاد آقای صدر را مطرح کند، می لرزید. او گفت، «من و آقای صدر در این فکر هستیم که باید حکومت اسلامی تشکیل دهیم». آقای صدر گفت اگر عسگری با ما موافقت کرد، ما قادریم این کار را انجام دهیم و اگر نکرد، نمی توانیم». من با سابقه ای که از این خلاء داشتم، گفتم، «برو که من برای انجام این کار، پشت سرت می آیم».

حضرتعالی از جمله چهره هائی هستی که از آغازین مراحل تحصیل شهید صدر، شاهد نبوغ و پیشرفت فوق العاده ایشان بودید و ارتباطتان با ایشان تا آخرین روزهای حیاتشان ادامه داشت و از نظر بیان جنبه های نا گفته ای از زندگی ایشان، کم نظیر هستید. بفرمائید شهید صدر از چه موقع تحصیل خود را در مدرسه شما شروع کردند و این تحصیل به چه شکلی ادامه پیدا کرد؟

آقای سید محمد باقر صدر را برادرش آقا سید اسماعیل رحمه الله علیه نزد من آورد. برنامه مدرسه ما آزاد بود و سال اول، کلاسهای ما مرشد داشت. ایشان را در مدرسه منتدی النشر فرعی ثبت نام کردیم و در همان سال اول، چند ماه بعد از تحصیل به کلاس دوم انتقالش دادیم. این قدر سریع پیش رفت. آخر همان سال باز مجدداً به کلاس سوم انتقال پیدا کرد. باز چند ماه بعد از این موعد، استادش آمد و به من گفت که به کلاس چهارم انتقالش دادیم. به شکل اعجاب آوری پیشرفت می کرد. از مدرسه هم که بیرون می رفت، خودش در منزل به دوستانش درس می داد. یادم هست علاوه بر این نبوغ در تحصیل، در زمینه های دیگر هم واقعا عجیب بود، از جمله در خطابه. یادم هست که در دهه اول مجرم، پشت صحن حضرت موسی بن جعفر (ع)، عصرها روضه می گذاشتند و روضه مهمی هم بود و همه از کاظمین و بغداد می آمدند. قبل از آنکه خطیب صحبت کند، من معمولاً از محصلین خودمان، کسی را به آنجا می فرستادم تا مطلبی را بخواند و این موجب شود که کم کم توانائی سخنرانی کردن پیدا کند. در یک جلسه، آقای صدر انصافاً از همه پیش برد و برنامه را تکمیل کرد. یک سال هم آسید علی صدر در کاظمین بود و برای تولد حضرت امیر (ع) یک جشنی گرفت. من کنار سید محمد صدر نشسته بودم که رئیس مجلس اعیان بود. اینها همه شان از یک اسره اند. هم ایشان، هم آسید محمد باقر و هم آقا موسی که در لبنان بود، همه شان از یک خاندان هستند. به هر حال، آسید محمد هم از سخنرانی شهید آسید محمد باقر صدر در آن مجلس، خیلی خوشش آمد و او را صدا زد و گفت، «انت عقاد الراق». عقاد یک چهره ادبی شاخص در مصر و بین همه، تمثیل است.

در هر حال در مقطعی که در کاظمین بود، یک چنین شایستگیهای را از خود نشان داد. بعد به همراه برادرش برای پیگیری تحصیلات به نجف رفت. در آنجا نزد آسید محمد



را از جوانب مختلفه، بررسی می کردند. این شمولیت و وسعت دید در اطراف مطلب، در آن حدی که ایشان بودند، یکی از مختصاتشان بود. مطلب دیگر دسته بندی کردن آن بود. به هر موضوعی که می رسیدند، تقسیم بندی و شاخه های مختلف را از هم جدا می کردند و این دسته بندی کردن، در آن سطحی که ایشان انجام می دادند، از مختصات ایشان بود. مثلاً در اصول و منطق مرحوم مظفر هم دسته بندی هست و ایشان هم خیلی خوب دسته بندی می کردند، اما در این سطحی که شهید صدر انجام می دادند، از مختصات ایشان بود. مطلب دیگر ریشه یابی بود که این مطلب از کجا ریشه گرفته و



شهید صدر تا همین اواخر در حوزه علمیه شناخته شده نبودند، فقط آیت الله خوئی و بعضی از شاگردان ایشان و خصوصاً از حوزه، شهید صدر را می شناختند. باز اینکه تا چه اندازه می شناختند هم جای تأمل دارد، اما می دانستند که ایشان شخص فوق العاده ای است. ما که درس را شروع کردیم، با وجود تفاوتی که بین این درس و سایر دروس وجود داشت، متأسفانه تعداد کسانی که در درس ایشان شرکت داشتند، در حد ده نفر و پانزده نفر و بیست نفر، محصور ماند.

به چه کیفیت تطور پیدا کرده و مراحلش چه بوده است. ایشان به یک نحو فوق العاده ای این ویژگی را داشتند. باز یکی از امتیازات درس ایشان، عبارت از این بود که وقتی وارد بحثهای خیلی مشکل شدند که یکی از آنها بحث ترتب در علم اصول بود؛ دیدگاههای متفاوتی را از بزرگان و اساتیدی چون آخوند خراسانی، محقق نائینی، محقق عراقی، محقق کمپانی و اصفهانی، به شکل جداگانه بررسی می کردند و نظریات آنها را ارائه می دادند. ایشان در این بحث، ابتدا یک یک مبانی هر یک از بزرگان اصول را بیان می کردند که مثلاً آقای آخوند خراسانی در بحث ترتب چه گفته و به چه مسائلی توجه داشته و در نهایت به کجا رسیده است و اشکالاتی را که بر نظریه مرحوم آخوند وارد بود، بیان می کردند و احیاناً اگر به نظریه مرحوم آخوند اشکالاتی وارد شده بودند که درست نبودند، آنها را هم می گفتند تا نوبت به بقیه می رسید و نظریات بزرگان متأخرین علم اصول را هم به همین نحو بیان می کردند و اشکالات آن را جواب می گفتند و به این نتیجه می رسیدند که هیچ کدام، جواب صحیحی نگفته اند. شهید صدر معتقد بودند این روشی که این آقایان در بحث ترتب اتخاذ

شاهرویی رفتند و برگشتند. گفتم چه شد و جواب چه بود؟ گفتند آقای مدرس نتوانستند جواب بدهند. بعد بنده به ایشان گفتم جواب این است. آقای شاهرویی جواب را که گرفتند، فوق العاده به بنده علاقمند شدند، چون استاد فوق العاده شان نتوانسته بود جواب این اشکال را بگوید و من جواب داده بودم. با بنده ارتباط پیدا کردند و من از مقدمات تا کفایه، برای ایشان تدریس کردم.

کل کتابهای سطح را؟

بله و کفایه را هم برایشان تدریس کردم. نیازی نبود تمام هر کتابی را تدریس کنم، همان طور که ناقص خواندیم و به خارج رفتیم، ایشان هم همین طور خواندند. در این مدت همیشه از شهید صدر می گفتم و آقای شاهرویی می خواستند پرواز کنند و زودتر به خارج برسند که خدمت شهید صدر بروند. البته چون خیلی خوش استعداد بودند، خیلی زود به این مرحله رسیدند و به مجردی هم که رسیدند، یکی از چهار پنج نفر هم مباحثه های ما، ایشان شدند، با اینکه ما سابقه داشتیم. بنده و آیت الله حائری و دو سه نفر دیگر، همگی درس شهید صدر را رفته بودیم و آقای شاهرویی هم آمدند و ملحق شدند. آقای آصفی یک روز که اینجا تشریف آورده بودند، می گفتند تو کاشف شهید صدر هستی و واقعیتش هم همین بود. شهید صدر حتی در میان طلبه های جوان عرب شناخته شده نبودند، چه رسد به ایرانیها، اما با آن نحوه ای که بنده جلسات را گرم می کردم و در خدمت استاد بودم و از ضبط صوت که استفاده از آن در آن روزها گناه بزرگی محسوب می شد، استفاده می کردم و درسهای ایشان را ضبط می کردم، مجالس درس ایشان را رونق می دادم و لذا به تدریج در حوزه عربها و ایرانیها شناخته و شاگردان ایشان زیاد شدند.

اشاره فرمودید به تفاوت شیوه تدریس ایشان در مقام تدریس سطح و خارج. این تفاوتها را بیان فرمایید.

عمده امتیاز درس سطح ایشان دو مطلب بود: یکی نپرداختن به شاخ و برگ و عمق مطلب که آیا اشکالی دارد یا ندارد، بلکه خود

سطح درس را سعی داشتند بفهمانند و دیگر که این نکته دومی در درس خارج هم بود، با ذوق خاص خودشان می دانستند که درس را به چه کیفیتی بیان کنند و چه نکاتی را متذکر بشوند که مطلبی را که شاگرد ابداً سابقه ذهنی درباره آن ندارد، متوجه شود. در روان بیان کردن مطالب فوق العاده بودند. البته این نکته دومی را در درس خارج هم مراعات می کردند. اما در درس خارج ویژگیهای متعددی داشتند. یکی از خصوصیات، شمولیت ادای مطلب بود، به این معنا که وقتی به مطلبی می رسیدند؛ آن

که ایشان با همان افراد، شاید یکی دو نفر کمتر یا بیشتر، این درس را شروع کردند. شنیده ام که ایشان یکی دو بار درس خارج را شروع کردند، منتهی شاگردانی نبودند که این درس را دنبال کنند و درس به جایی برسد. بنده محصلی بسیار جدی بودم و لذا خدمت هر استادی که می رسیدم، علاقه و ارتباط با استاد، بسیار قوی می شد. شهید صدر کسی بودند که مقام معظم رهبری درباره ایشان جمله ای را گفته اند که در خاطر من نقش بسته است. بنده بسیار به تیزبینی مقام معظم رهبری معتقدم؛ چون در درس امام هم مباحثه بودیم و ایشان را از نزدیک می شناسم. یک روز دامادم، آقای دکتر آذرشب در ارتباط با کنگره شهید صدر (که در سال ۷۹ برگزار شد) به من زنگ زد و گفت در خدمت رهبر بودیم و ایشان درباره شما و شهید صدر چیزی گفتند. در مورد شهید صدر گفته بودند که من در میان فقه های شیعه، کسی را نمی شناسم که در فقه و اصول و علوم اسلامی به حق بتوان به او نایغه گفت جز شهید صدر. بنده به چنین استادی رسیده بودم و طبیعی است که در درس ایشان، بسیار فعال بودم. نزد علاقمندان به تحصیل علم و به خصوص کسانی که دوست داشتیم به جایی و مقاماتی برسند، از شهید صدر خیلی تبلیغ می کردم و آیت الله سید کاظم حائری این داستان را در کتاب خود، در جز اول مباحث الاصول نوشته اند که بنده ایشان را به زور به درس شهید صدر بردم. آقای حائری می نویسند که من تعریف زیادی از اشکوری می شنیدم و او خیلی اصرار می کرد که به درس شهید صدر بروم تا بالاخره در بحث ترتب که از بحثهای مشکل اصول است، رفته... ایشان درسها را خیلی مرتب می نوشتند و نوشته های درس ترتب که در محضر شهید صدر یادداشت می کردند، الان نزد بنده است. ایشان نوشته اند که مدتی درس را رفته و بعد دچار سردردهایی شدم و نتوانستم بروم، اما این استاد کذا و کذاست و تعریفهایی از شهید صدر می کردند. بعدها که سردریشان کمی بهتر شد، مجدداً به درس آقای صدر می رفتند. در مورد آقای شاهرویی هم داستانی دارم.

نقل می فرمایید؟

آقای هاشمی شاهرویی در آن زمان که من با ایشان ارتباط پیدا کردم، یک نوجوان سیزده چهارده ساله بودند و دایبهای و عموهای ایشان با روحانی شدن ایشان سخت مخالف بودند، حتی یک بار ظاهر یکی از دایبهایشان ایشان را شتمت کرده بود که چرادست از درس طلبگی بر نمی داری؟ البته دایبهای ایشان روحانی بودند. الان هم یکی از آنها از روحانیون مبرز مشهد هستند. عموهای ایشان در بغداد تاجر بودند و اصرار داشتند که آقای شاهرویی به بغداد بروند و مشغول تجارت شوند. آنها اعتقاد داشتند که روحانیت لازمه اش سختی و فقر است. بنده وقتی که یک نیروی خوش استعداد می دیدم، هر چه می توانستم در خدمتش بودم که روزی به جایی برسد و برای اینکه ایشان را به خودم جذب و مرتبط به خودم بکنم؛ تلاش می کردم. ایشان در آن زمان درس مرحوم شیخ محمدعلی مدرس افغانی می رفتند که مقدمات می گفتند و بهترین استاد در این زمینه بودند. بنده در شرح سیوطی الفیه که در آن زمان کتاب درسی بود؛ بر تعریف کلمه ای اشکالی گفتم و از آقای شاهرویی پرسیدم جواب این اشکال چیست؟ ایشان گفتند نمی دانم. گفتم بروید از اساتدان بپرسید. البته آقای مدرس استاد بنده هم بودند و بسیار فوق العاده بودند. آقای





گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین سید نورالدین اشکوری از این نظر برای ما جذایبتی ویژه داشت که وی در عداد قدیمی ترین شاگردان و نزدیکان شهید صدر بوده و به تعبیر عده ای، او را «کشف» کرده است. هنگامی که درخواست مصاحبه با وی را در میان نهادیم؛ بیماری مختصری داشت و همین او را نگران کرده بود که نتواند آنگونه که شایسته است حق مطلب را ادا کند؛ اما با شروع بحث، یاد استاد، چنان او را به وجد آورد که با نشاطی زایدالوصف و به مدت دو ساعت، خاطرات خویش را در موضوع مصاحبه با ما باز گفت.

شایان ذکر است که استاد اشکوری مدیریت موسسه نشر آثار شهید صدر را بر عهده دارد و تا کنون بخش زیادی از آثار آن اندیشمند بزرگ را با هیئتی نوین و تحقیقاتی ارزنده به طالبان حقیقت عرضه داشته است.

«شهید صدر از تدریس تا مرجعیت»

در گفت و شنود شاهد یاران با

حجت الاسلام و المسلمین سید نورالدین اشکوری

با شناختن او، همه اساتیدم را فراموش کردم...

با توجه به اینکه شهید آیت الله صدر در جوانی از مدرسین مبرز حوزه نجف بودند، ویژگیهایی را که موجب شدند شما جذب تدریس و منش ایشان شوید، بیان کنید.

معمولاً اولین سئوالی که در باره شهید صدر از من می شود، همین سئوال است و بارها جواب گفته ام و چون این پاسخ در ارتباط با شناخت شخصیت شهید بزرگوار سید محمدباقر صدر اعلی الله مقامه، مفید است، تکرار می کنم، والا از تکرار خوشم نمی آید. بنده آخرین کتاب سطح، یعنی کفایه را می خواندم. در آن موقع استاد بنده، بهترین استاد کفایه نجف، مرحوم آیت الله شیخ مجتبی لنکرانی بود. سیدی لبنانی به نام سید فخرالدین موسوی با بنده دوست بود. ایشان از بنده خواست که به اتفاق نزد شهید بزرگوارمان برویم و از ایشان تقاضای تدریس کفایه کنیم. سید فخرالدین گفت که سیدی عرب است، چنین است و چنان است و بیا برویم و درس کفایه را از او بگیریم. بنده به ایشان گفتم که من در حال حاضر نزد بهترین استاد کفایه درس می خوانم و احتیاجی به استاد ندارم. ایشان اصرار کرد، بنده قبول نکردم تا بالاخره ایشان گفت حقیقت مطلب این است که من یک بار از این سید بزرگوار درخواست درس کفایه کرده ام و ایشان تدریس را شروع کرده اند، بعد من درس را ترک کرده ام و درس تعطیل شده است. برای بار دوم خجالت می کشم به تنهایی بروم و درخواست کنم. گفتم بسیار خوب، برای اینکه شما از درس این سید بزرگوار محروم نشوید، من می آیم و درخواست درس می کنم، اما این را بدان که من استاد خوبی دارم و نیازی به درس این سید ندارم؛ چند روزی درس ایشان را می آیم و بعد نمی آیم. سید فخرالدین پذیرفت. خدمت شهید صدر رفتیم، درخواست کردیم، ایشان هم اجابت کردند و درس کفایه شروع شد. اولین جلسه ای که بنده در درس شهید بزرگوار حاضر شدم، حالتی پیدا کردم که قابل وصف نیست. تعبیر عامیانه ای در این زمینه هست که شاید اندکی گویای آن حالت بنده باشد و آن اینکه با وجود آنکه محضر اساتید بزرگی چون آقای لنکرانی، آقای راستی کاشانی که مکاسب و بعضی کتابهای دیگر را نزد ایشان خوانده بودم و بسیاری از اساتید بزرگ دیگر را درک کرده بودم، در همان روز اول، همه اساتیدم را فراموش کردم. این تعبیر عامیانه حالت آن روز من است. این چنین جذب این سید بزرگوار شدم. دیدم که اصلاً قابل وصف نیست. از هر نظر که تصور کنید. البته نکته ای که بیشترین توجه مرا جلب کرد، این بود که در درس کفایه که سخت ترین درس سطح حوزه است، ایشان

مطلب را از خارج می گفتند و بعد به عبارت می رسیدند و دیگر احتیاج نبود که آن عبارت پیچیده و معقد کتاب خوانده شود. سریع عبارت را می خواندند و هرگز یاد نمی آید که قبل از آن روز درسی را آنگونه عمیق و جامع فهمیده باشم که آن روز درس ایشان را فهمیدم. طبعاً بسیار مجذوب شدم و دیگر هیچ به یاد آقای شیخ مجتبی لنکرانی نیفتادم و بسیار خدا را شاکرم که آشنایی بنده با ایشان، بر اساس یک واقعیت غیر قابل انکار بود، یعنی این طور نبود که مناسبتی پیش بیاید، عواطفی به وجود بیایند که در ارتباط با این بزرگوار دخیل باشند، بلکه من با حالت نپذیرفتن این سید به درسش رفتم و در جلسه اول شیفته ایشان شدم و بعد هم که در خدمت ایشان بودیم.



آقای آصفی یک روز که اینجا تشریف آورده بودند، می گفتند تو کاشف شهید صدر هستی و واقعیتش هم همین بود. شهید صدر حتی در میان طلبه های جوان عرب شناخته شده نبودند، چه رسد به ایرانیها، اما با آن نحوه ای که بنده جلسات را گرم می کردم و در خدمت استاد بودم و از ضبط صوت که استفاده از آن در آن روزها گناه بزرگی محسوب می شد، استفاده می کردم و در سهای ایشان را ضبط می کردم.

آیا شهید صدر در آن زمان به عنوان یک مدرس شناخته شده، مطرح بودند؟

طلاب ایرانی نجف اصلاً با ایشان آشنا نبودند و حوزه عرب هم در آن زمان هنوز آن چنان محصلین جوان گرم و پر شوری نداشت. بعدها از برکت وجود مرحوم آیت الله حکیم و شهید صدر، حوزه عربها حوزه گرمی شد، ولی آن موقع این طور نبود و لذا ایشان حتی در حوزه عربها هم چندان شناخته شده نبودند. خواص که

سابقه پدر ایشان و سابقه دایمیهای ایشان را می دانستند؛ ایشان را می شناختند؛ ولی افراد کمی بودند. همچنین افرادی از شاگردان مرحوم آیت الله خوئی که در درس ایشان، جوانی با این نبوغ را دیده بودند، ایشان را می شناختند، اما معروفیتی در اوساط حوزه، حتی در اوساط عربها نداشتند.

ویژگیهای تدریس سطح توسط شهید صدر که ایشان را از سایرین متمایز می ساختند؛ چه بودند؟

ایشان ویژگیهای متعددی داشتند. عمده ویژگی ایشان در تدریس سطح این بود که سعی داشتند مطالب کتاب به وضوح به شاگرد منتقل شود و به هیچ وجه به عمق مطلب نمی رفتند و هیچ موقع اتفاق نمی افتاد که اشکالی بر مطلبی بکنند. در سطح خود کتاب می ماندند و فقط مقصود کتاب را می فرمودند و این در سطح استادی مثل ایشان، فوق العادگی زیادی می خواست. به علاوه اینکه ایشان با آن ذوق و نبوغشان می دانستند چگونه مقدمانی را ترتیب بدهند و چه نکاتی را که از ذهن شاگرد دور است، مطرح کنند که شاگرد به راحتی به عمق مطلب برسد. کسی که با کتابهای علمی ایشان آشنا باشد، کاملاً متوجه این عرض بنده می شود که ایشان در کتابهای علمیشان عمیق ترین مطالب را با ساده ترین عبارات بیان کرده اند.

در مقام تدریس، نسبت به پیچیدگیهای متون علمی چه نقدهایی را وارد می کردند، چون ایشان در مقدمه حلقات اصول گفته اند که نویسندگان این متون چه دشواریهایی را برای مخاطب پدید آورده اند.

اساساً یکی از اخلاقیات ایشان این بود که درصدد نشان دادن برتری خود و نواقص دیگران نبودند، مگر به اندازه ای که در تربیت افراد نیاز است و مؤثر است.

شما درس خارج ایشان را هم گذرانید؟

بنده مؤسس درس خارج ایشان بودم.

پس در این زمینه خاطراتتان را نقل کنید.

ابتدا مطلب قبلی را تکمیل می کنم. ما یک مقداری از کفایه را خواندیم. ابتدائاً درخواست کننده درس خارج، بنده و سید فخرالدین بودیم. بعد مرحوم شهید سید محمدباقر حکیم هم در درس کفایه شرکت کردند. در مجموع شاید هفت هشت ده نفر شاگرد ایشان در درس کفایه بودیم. یک مقدار که کفایه را خواندیم، دیدیم نیازی به این درس نداریم و لذا با شور و مشورت همدیگر، از ایشان درخواست کردیم درس خارج را شروع کنند

اجتماعی ایشان با ما صحبت و مشورت می‌کردند و ما را راه می‌انداختند. مجالس عجیبی بودند. در آن مجالس بعد از فوت مرحوم آقای حکیم این مسئله مطرح شد که حالا چه باید کرد؟ اگر چنانچه مرجعیت آقای خوئی پذیرفته نشود، در عراق یک مرجعیت واحد برقرار نمی‌شود و مرجعیت پاره پاره می‌شود و صدمه‌اش بسیار بیشتر از آن است که آقای خوئی که اتفاقاً در آن موقع توان مرجعیت عراق را هم نداشت، مرجع نشود. از هم پاشیده شدن مرجعیت، قطعاً ضررش بیشتر بود. این مطلبی بود که شهید صدر تشخیص دادند.

آیا مرجعیت امام(ره) مطرح نبود؟

امام به هیچ وجه آماده پذیرفتن مرجعیت در عراق نبودند. رفتار و سلوک امام صدر در حد بر خلاف این بود. امام به درستی تشخیص درست داده بودند که باید با آمریکا و شاه جنگید و نباید چند جبهه را گشود و لذا در مسائل عراق مطلقاً دخالت نمی‌کردند و آقای

به روستای ما پا نگذاشته بود. این روحانیها جوانهایی بودند که بر خلاف بعضی از جوانهای روحانی ما بلد بودند که مثلاً چطور با یک پیرمرد روستایی حرف بزنند. اینها می‌آمدند و خود را نوکر کوچک پیرمردی که گاه بسیار جاهل هم بود، معرفی می‌کردند و می‌دانستند که به چه نحو بر او تأثیر بگذارند و از کجا شروع کنند.

آیا این روحانیون را از طرف حزب الدعوه می‌فرستادید یا به طور شخصی؟

خیر، خودم می‌فرستادم. آن موقع مرحوم آقای حکیم فوت کرده بودند.

مروج مرجعیت آقای صدر بودند؟

خیر، مرجعیت آقای صدر هنوز مطرح نبود. در این موقع مردم روستاها می‌آمدند و روحانی می‌طلبیدند و موقعی که برایشان می‌فرستادیم، می‌آمدند و تشکر می‌کردند. این جوانها کارهای فوق العاده‌ای می‌کردند و با نهایت خشوع، کارهایشان را به

البته برنامه شان تلاش برای آینده بود که تلاش هم کردند. در اینجا می‌خواهم از مثالی تاریخی یاد کنم. امیرالمؤمنین سلام الله علیه چقدر از اسلام را بیان کردند؟ ایشان در برهه‌ای طولانی چه کار توانستند بکنند جز اینکه پشت سر خلفا بایستند و با آنها نماز جماعت بخوانند و در مجالس خلفا ساکت بنشینند و وقتی خلیفه، در جایی درآمده شد و برای اسلام خطر داشت، در آنجا به دادش برسند و همه اینها در وضعیتی بود که ایشان کل اسلام را در دست داشتند. امیرالمؤمنین از آنچه که داشتند و می‌دانستند، چقدرش را توانستند به جامعه منتقل کنند و چند نفر را توانستند تربیت کنند؟ می‌شود گفت به نسبت آن همه آگاهی و توانائی، تقریباً هیچ، چرا؟ چون زمینه مساعد وجود نداشت. شهید صدر، بر خلاف شهید صدر ثانی رحمه الله علیه، به این مسائل خوب توجه داشتند. روی این حساب ایشان به نحوی عمل می‌کردند که تا حد امکان حساسیت برانگیز نباشد و لذا سالها بود که مطالبی را که امروز هر طلبه جوانی که اندکی مطالعه دارد، بسیار بهتر از بنده می‌داند، به ما نمی‌گفتند، برای اینکه زمینه‌اش فراهم نبود، آن هم مایی که درست در اختیار ایشان بودیم. بعد از توجه به این نکته، مشاهده می‌کنیم که شهید صدر با ارزیابی وضع جامعه، در بیان مفاهیم اسلامی و ایجاد تحول، خیلی کند پیش رفتند، البته در این کندی، بنیانهای را هم تأسیس کردند که این اساسها تحولات عجیبی را در جامعه به وجود آوردند. در اینجا باید به حزب الدعوه اشاره ای داشته باشیم؛ البته نه حزب الدعوه‌ای که در ایران بود و نه حزب الدعوه‌ای که الان در عراق حکومت می‌کند. آن حزب الدعوه‌ای که شهید صدر به وجود آورد که بنده در عراق بودم و در میان مردم بودم و می‌دانستم که حزب الدعوه دارد چه کار می‌کند. این حزب الدعوه بدون اینکه به قدر سر سوزن تماسی منفی با حوزه سنتی نجف داشته باشد؛ گاهی علمای شصت هفتاد ساله را منقلب می‌کرد. داستانهای عجیب و غریبی در این زمینه دارم. آن حزب الدعوه را شهید صدر با آن نبوغی که داشتند؛ دانستند چه طور طراحی کنند و چگونه مرحله به مرحله چگونه پیش ببرند. آیا می‌توان چنین تحلیل کرد که شهید صدر حزب الدعوه را تأسیس کردند تا کارهایی را انجام دهند و موضعی را بیان کنند که شخصاً و مستقیماً، شرایط مناسب برای انجام و بیان آنها را نداشتند؟

این تحلیل خوبی نیست. آنچه حزب الدعوه می‌گفت، فقط اندکی از چیزهایی بود که شهید صدر می‌خواستند بگویند. مبنای فعالیت حزب الدعوه، ریشه در افکار شهید صدر داشت؛ ولی همه آنها نبود. بنده هم هیچ موقع در عراق، ارتباط حزبی با حزب الدعوه پیدا نکردم، اما حزب الدعوه برای هر روحانی روشنفکری که می‌خواست قدم در صحنه اجتماع بگذارد و در میان مردم تحول به وجود بیاورد، امکانی مناسب و بال و پر روحانیت بود. در این باره داستانها می‌توان گفت. از طریق همین جوانهای حزب الدعوه، ما به دهات عرب رفتیم. من مدتی در حله بودم. به محدوده عشایر عرب رفتیم و تحرکی به وجود آمد. یادم هست که مردم در روز عید فطر آمدند و به خاطر روحانی‌ای که من به عطایح فرستاده بودم؛ از من تشکر کردند. اینها می‌گفتند در عمر جد و آبادیمان، روحانی



حکیم متصدی همه چیز بودند؛ لذا کسی که مطلقاً در هیچ امری دخالت نمی‌کند، بدیهی است که مرجعیت عراق را نخواهد پذیرفت. به هر حال آقای صدر به این نتیجه رسیدند که باید مرجعیت آقای خوئی را اعلام کنند تا کیان مرجعیت از هم نپاشد. سابقه مرحوم آقای شاهرودی از آقای حکیم هم بیشتر بود، منتهی خود ایشان و اطرافیان‌شان جوری برخورد می‌کردند که حاکی از آن بود که ایشان چندان در پی کسب مرجعیت نبودند، وگرنه از نظر سابقه، بعد از مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آقای شاهرودی باید مرجع می‌شدند. در اینجا مطلبی را از زبان خود شهید صدر نقل می‌کنم. ایشان هنگامی که می‌خواستند به معرفی اعلیت آقای خوئی اقدام کنند، بانااحتی زیادی گفتند، «می‌دانم که آقای خوئی به درد مرجعیت عراق نمی‌خورد.» یا در نظر گرفتن اوضاع عراق و ستم و تهاجم بعثیها که ضرورت داشت فردی در مقابل آنها بایستد، این موضوع را مطرح کردند. متأسفانه آقای خوئی و اطرافیان‌شان نسبت به ستمهای هولناکی که بعثیها نسبت به مسلمانان انجام می‌دادند، کوچک‌ترین واکنشی نشان نمی‌دادند و همچنان به تدریس ادامه می‌دادند. آقای صدر با علم به این موضوع می‌فرمودند اگر مرجعیت از هم پاشیده شود، بدتر است.

از ملاقات شهید صدر با مرحوم آیت الله خوئی و شروطی که گذاشتند، خاطراتی را نقل کنید.

بنده خودم یکی از مفاد این شرط و شروط بودم. من در میان طلاب جوان عراقی، لبنانی و عربها موقعیتی داشتم و بعد هم وکیل الکلای آقای خوئی شدم، به این معنا که مرحوم آقای صدر با

پیرمردها نسبت می‌دادند و به آنها می‌گفتند، «دیدید چه کار بزرگی کردید؟» این نحوه برخورد جوانهای روحانی بود. آنها در رشته‌های مختلف کار می‌کردند.

از آنجا که شما از قدیمی‌ترین اصحاب و شاگردان شهید صدر بودید، با توجه به این که پس از آقای حکیم مراجع متعددی در حوزه حضور داشتند، چه شد که ایشان مرجعیت را پذیرفتند؟ آیا به مرجعیت به عنوان ابزاری برای اصلاح جامعه می‌نگریستند؟ بنده معمولاً در مصاحبه‌ها گفته‌ام که بزرگ‌ترین امتیاز شهید صدر این بود که عبدالله بود. هر چه می‌کرد فقط حساب بندگی خدا بود. ما در تشهد هم در شان والای پیامبر اکرم(ص) می‌گوییم اشهدان محمد عبده و رسوله. کسی که با ایشان معاشرت داشت، می‌دانست که اگر می‌نوشتند نیاز اسلام بود، اگر درس می‌گفتند، نیاز اسلام بود. اگر از مرجعیت امتناع می‌کردند و با مشکلات بسیار، خود را از مرجعیت دور می‌کردند، برای خدا بود و وقتی هم که می‌پذیرفتند برای خدا بود. این نکته‌ای است که در آن مطالب بسیاری نهفته است. در نجف مرجع اعلا، مرحوم آقای حکیم بود. در آن موقع از نظر مرجعیتی مرحوم آقای شاهرودی در رتبه بعد بودند و بعد از ایشان آقای خوئی بودند. آقای شاهرودی خصوصیات داشتند که به هیچ وجه نمی‌توانستند مرجع عراق باشند. آقای خوئی خصوصیات داشتند که امکان این بود که پس از آقای حکیم به عنوان مرجع عراق معرفی شوند. آقای حکیم که فوت کردند، من در حله بودم و روزهای پنجشنبه به نجف می‌آمدم. ما شاگردان بزرگ‌تر شهید صدر، پنجشنبه‌ها ناهار خدمت ایشان بودیم و در مسائل سیاسی،



امام به هیچ وجه آماده پذیرفتن مرجعیت در عراق نبودند. رفتار و سلوک امام صدر در حد بر خلاف این بود. امام به درستی تشخیص درست داده بودند که باید با آمریکا و شاه جنگید و نباید چند جبهه را گشود و لذا در مسائل عراق مطلقاً دخالت نمی‌کردند و آقای حکیم متصدی همه چیز بودند.



شهید صدر با آن نبوغی که داشتند، درست توجه داشتند به اینکه چقدر می‌توان مطالب جدید را به خورد جامعه داد، به خصوص حوزه علمیه نجف که استخوانبندیش طلبه‌های ایرانی بودند. شهید صدر در این زمینه، بسیار فوق‌العاده بودند و می‌دانستند که از بیان بسیاری از مطالب ضروری باید صرف‌نظر کنند و نباید درباره آنها سخنی گفته شود.

می‌کردید.

من استثنا بودم. همه که این کار را نمی‌کردند. من معمولاً وقتی دنبال کاری را می‌گیرم، آن را رها نمی‌کنم و خیلی با اشتیاق و حرارت، کار را پیش می‌برم. اولاً شاگردانی که درباره درس ایشان تبلیغ کنند؛ زیاد نبودند و ثانیاً محیط اجازه نمی‌داد. یکی از نزدیکان بنده که خدا رحمتش کند یک روز به من برخورد کرد و سخنی به این مضمون گفت که، «مگر کس دیگری نبود که تو دنبال این سید عرب افتاده‌ای؟» خدا می‌داند که تمام وجود مرا چه آتشی فرا گرفت. آفازاده‌ای که پدرش از مراجع بود، یک روز در خیابان به من برخورد کرد و گفت: «تو خودت آفازاده هستی. حیف نیست که دنبال این سید عرب افتاده‌ای؟» ملاحظه می‌فرمایید که در چنین محیطی معرفی این شخصیت به جامعه علمی و حوزوی چقدر دشوار و شاید هم غیرممکن بود. در مرکز اسناد انقلاب اسلامی درباره چگونگی وضعیت حوزه نجف قبل از بروز شهید صدر و مرجعیت آیت‌الله حکیم، بحث مفصلی داشتیم و گفتیم که آنجا یک جای محصور با دیوارهای بسیار مرتفع بود که طلاب، به خصوص طلاب ایرانی، در آنجا بسیار خشک و مرتجع بار می‌آمدند. این البته بحث مفصلی را ایجاب می‌کند و در اینجا فرصت کافی نیست. نجف از نظر علمیت، از نظر تاریخی سابقه طولانی دارد. حوزه علمیه قم به برکت وجود آیت‌الله حائری رونی گرفت که ایشان یکی از طلاب حوزه علمیه نجف بودند. ما از نظر علمی هر چه در حوزه علمیه قم داریم از حوزه علمیه نجف است، اما از نظر اجتماعی و مسائل گوناگون سیاسی این چنین نیست. در سه‌دهه در نجف به طلاب ایرانی آباد بودند و اینها به هیچ وجه در جریان مسائلی که گفتم، نبودند. این مطالب را جمع‌بندی کنید و ببینید به چه نتیجه‌ای می‌رسید. لذا شهید صدر تا قبل از کودتای عبدالکریم قاسم و از بین رفتن پادشاهی عراق، به هیچ وجه شناخته شده نبودند. بعدها نام و ذکر ایشان به میان آمد؛ آن هم در سطح یک متفکر اسلامی و نه در سطح یک استاد مبرز حوزه که اهمیت و اصل مطلب در آن است و متأسفانه این همان مطلبی است که فعلاً در حوزه علمیه قم هم هست. این نکته را باید عرض کنم. شاید چندان هم صلاح نباشد گفتن این نکته، ولی مطلب را نیمه کاره نمی‌توان گفت. در حال حاضر هم گاهی در حوزه علمیه قم، وقتی فضلا و محصلین قم از مطالب شهید صدر ذکری نزد اساتیدشان می‌کنند، اساتیدشان چهره درهم می‌کشند.

این برخورد تا چه حد ریشه در مسائل گذشته دارد؟

بحث درباره این مسائل، بسیار گسترده است. ریشه تاریخی دارد یا نوعی رفتار است؟ من فقط به اشارتی می‌گذرم. حال تا چه حد مفید باشد، نمی‌دانم. حوزه نجف دو مطلب داشت. یکی

کرده‌اند، روش درستی نبوده است و اساساً باید روش دیگری را در پیش گرفت و خودشان روش جدیدی آوردند و بر اساس آن تحقیقات وسیعی کردند و نظریات فوق‌العاده‌ای را ارائه دادند. همچنین در حجیت ظهور، مطالب خارق‌العاده‌ای گفتند. این مسئله یکی از امتیازات فوق‌العاده فکری ایشان بود که ابتدا در آن سطحی که دیگران سخن گفته بودند، سخن می‌گفتند و اشکالاتی را که داشتند بیان می‌کردند و سپس در مطالب، تأسیس اساس جدید می‌کردند. سلاست و روانی ایشان در چنین بحثهای مشکلی واقعاً عجیب است. مباحث به این مشکلی را چنان روان بیان می‌کردند که ما مطالب را به راحتی درک می‌کردیم. کم پیش می‌آمد که ما مطالبی را که متعلق به یک نابغه بود، به این آسانی بفهمیم. مثلاً فرضیه نسبیت را که انیشتین، نابغه قرن، بیان کرده، چه کسانی می‌توانند به درستی درک کنند؟ اصل مطلب، دقیق است و تبیین آن کاری نیست که به آسانی امکان پذیر باشد. شروع درس خارج توسط ایشان، در حوزه نجف چه بازتابی داشت؟ ایشان غربتهایی داشتند که این سؤال شما مرا به یاد این غربتها انداخت. البته این مسئله به ایشان اختصاص نداشت. همیشه روال روزگار بر این مدار بوده که افراد بسیار برجسته، در ابتدای کارشان و اکثر آنها حتی در دوران حیاتشان، شناخته نمی‌شوند و زمان که می‌گذشت شناخته می‌شوند و غالباً هم مورد دشمنی قرار می‌گیرند. شهید صدر تا همین اواخر در حوزه علمیه شناخته شده نبودند، فقط آیت‌الله خوئی و بعضی از شاگردان ایشان و خواصی از حوزه، شهید صدر را می‌شناختند. باز اینکه تا چه اندازه می‌شناختند هم جای تأمل دارد، اما می‌دانستند که ایشان شخص فوق‌العاده‌ای است. ما که درس را شروع کردیم، با وجود تفاوتی که بین این درس و سایر دروس وجود داشت، متأسفانه تعداد کسانی که در درس ایشان شرکت داشتند، در حده نفر و پانزده نفر و بیست نفر، محصور ماند؛ حال آنکه در نجف درسهایی بودند که شرکت کنندگان در آنها، بسیار زیاد بودند.

چرا؟ مگر این نوآوریها و ویژگیها موجب نمی‌شد که دیگران هم متوجه ارزشهای جلسات درس ایشان بشوند؟

چطور باید متوجه می‌شدند؟

مثلاً از طریق شیوه‌هایی که خود شما در معرفی ایشان اتخاذ



علمیت فقه و اصول که در سطح بسیار بالایی بود و تفاوتش با قم بسیار بود. جنبه دیگر اینکه استخوانبندی حوزه نجف ایرانیها بودند و در آن زمان، ایرانیها از نظر مسائل اجتماعی و سیاسی، چندان پیشرو نبودند. مطلب دیگری هم هست که بحث مفصلی دارد و برای تبیین آن باید از نظر تاریخی بسیار عقب برویم و به زمان امام قدس الله نفسه برسیم. بنده در سینه سی و هشت، چهل شمس از نجف به قم آمدم و در درس امام و مرحوم داماد حاضر شدم. بیست ماهی اینجا بودم و باز به نجف برگشتم. در زمان مرحوم آقای بروجردی رحمت‌الله علیه، مرجعیتشان بسیار خیر و برکت داشت و مقدمه‌ای بود از برای مرجعیت قم و در نهایت بروز امام و آغاز انقلاب. مرجعیت مرحوم بروجردی باعث شد که مرجعیت از نجف به قم منتقل شود و این از مسائل اساسی بود. کم هستند اشخاصی امثال بنده که به این نکات توجه داشته باشند. فرد پانچوی است و فقط از نجف مدح و ثنایمی‌کند و یا قمی است و فقط از قم تعریف می‌کند. اما حقیقت چیست؟ حقیقت این است که مرجعیت در نجف بود. گرچه مرجعیت، ایرانی بود، ولی یک مرجعیت با پادشاهان منحرف ایران چه می‌توانست بکند؟ در زمان رضاخان، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، بزرگ‌ترین مرجع تشیع بود که تا به حال کمتر مرجعیتی به وسعت و گستردگی ایشان نیامده است، با این همه دست و بال ایشان در برابر حکومت کاملاً بسته بود. مرحوم امام سعی بر این داشتند که مرجعیت را به قم بیاورند، چون تشیع یعنی ایران و ملت ایران می‌تواند تشیع را حفظ کند. تشیع در غیر ایران هم هست، ولی چه پشتوانه‌ای می‌تواند برای مذهب باشد؟ هنگامی که مرجعیت می‌خواست به ایران بیاید، قهراً نباید آن چنان به سطح حوزه علمی حوزه نجف بر می‌خورد، چون این موجب سستی انتقال مرجعیت و مانع از بروز حوزه علمیه قم می‌شد. این نکته را هنگامی که کنار نکات دیگر بگذارید، عوامل اساسی نپذیرفتن اساتید نجف توسط این آقایان را ملتفت می‌شوید. این مشکل در حوزه قم برقرار بوده که البته مختصری بهتر شده. الان محصلین جوان قم، توجه خوبی به شهید صدر پیدا کرده‌اند و در مراحل بعدی، قطعاً وضعیت طوری خواهد شد که به فقه و اصول شهید صدر توجه بشود.

دانشگاهها هم همین طور.

در دانشگاهها که فوق‌العاده است. این نکته بسیار مهمی است که چرا باید به آثار آقای صدر رجوع کرد؟ او کسی است که طرح جامع یک نظام اسلامی را ریخت. قبلش هیچ کس نبوده و بعد از او هم، همه سر سرفه شهید صدر نشستند. شهید صدر یک نظام به هم پیوسته اسلامی را برای جامعه طراحی کرد که بر اساس فقه اسلامی صحیح و منسجم بود. ایشان معتقد بودند که حوزه باید متحول شود که اگر حوزه متحول شد، دانشگاه متحول می‌شود و روشنفکرها متحول می‌شوند. من همیشه گفته‌ام اصول شهید صدر تا به میدان نیاید، آن گرفتاریهایی که امام با برخی از مدرسین حوزه و با انقلابیون درجه یک از روحانیون و علمای بزرگ انقلاب داشت که نمی‌توانستند در مسائل سیاسی و اجتماعی، با این انقلاب بزرگ هماهنگ باشند؛ همچنان باقی خواهند ماند. **منظوراتان از اصول شهید صدر، مبانی حکومتی ایشان است یا علم اصول؟**

علم اصول. اینها به طرز عجیبی به هم مرتبط هستند. اگر با کسانی که با اصول شهید صدر آشنا می‌شوند، درباره مسائل اجتماعی و سیاسی صحبت کنید؛ می‌بینید چقدر با آنهاپی که در مکاتب دیگر اصولی، استاد درجه یک هم هستند، تفاوت دارند. هنگامی که کسی در وادی درس خارج پا می‌گذارد، آن هم در این سن و با این نبوغ، کاملاً مشخص است که در آینده در حوزه مرجعیت اعم از مرجعیت از نوعی که مردم رساله عملیه ایشان را بگیرند و به آن عمل کنند و چه حداقل مرجعیت علمی؛ جایگاه شاخصی پیدا خواهد کرد. این وضعیت، در مورد ایشان چه واکنشهای منفی را برانگیخت و در این باره چه خاطراتی دارید؟ البته مطلبی را باید روشن کرد و بعد پاسخ سؤال شما را داد و آن هم اینکه شهید صدر با آن نبوغی که داشتند، درست توجه داشتند به اینکه چقدر می‌توان مطالب جدید را به خورد جامعه داد، به خصوص حوزه علمیه نجف که استخوانبندیش طلبه‌های ایرانی بودند. شهید صدر در این زمینه، بسیار فوق‌العاده بودند و می‌دانستند که از بیان بسیاری از مطالب ضروری باید صرف‌نظر کنند و نباید درباره آنها سخنی گفته شود... تا ببینند که در آینده چه زمینه‌های مناسبی فراهم می‌شوند.



از باده مهرش بیش از عقل و حکمتش سرمستم...

آیت الله سید مرتضی مستجابی

آنچه در پی می آید نوشتاری است که عالم جلیل و مجاهد، حضرت آیت الله حاج سید مرتضی مستجابی، از دوستان و اقوام شهید آیت الله صدر برای درج در این یادمان در اختیارمان گذارده اند. آیت الله مستجابی از دوران نهضت ملی همدوش چهره هائی چون آیت الله کاشانی و شهید نواب صفوی، در عرصه مبارزات ملت مسلمان ایران حضوری فعال داشتند و در این طریق خطیر، همواره ثابت قدم بودند. علاوه بر این ایشان را سابقه ای است دیرین و صمیمانه با چهره هائی چون شهید آیت الله صدر، امام موسی صدر و شهید آیت الله سید مصطفی خمینی که گفتنیهای جذاب و شیرین این دوستیهای صمیمانه همچنان ناگفته مانده اند. با سپاس از ایشان که با لطف خویش یار یگر ما شدند.

سردبیر محترم شاهد یاران

حقیر در شرایطی نیستم که بتوانم ساعتی را با عزیزان از دست رفته خود باشم و این یادها روح را در فشار قرار خواهند داد و شاید تیر کمان قلم، بندهای دلم را پاره کند. از سوی دیگر با نهایت مهر از من درخواستی کرده اید که بی پاسخ نمی توانم بگذارم، علیهذا شرح حال منتشر نشده ای از مرحوم آیت الله العظمی شهید محمد باقر صدر را که چند سال پیش نوشته ام، عینا برای حضرتعالی ارسال می دارم تا خود اگر خواستید از آن نوشته هر قسم استفاده کنید.

سید مرتضی مستجابی
۸۶/۲/۸

فیض و مهرش بهره ها می بردم تا در آخرین سفرم که در سال ۱۳۵۶ و قبل از انقلاب اسلامی اتفاق افتاد، در صحن مطهر و در بدو ورود، مواجه با دو روحانی بزرگ شدم. آن آقایان برایم از آقای صدر گفتند. آتش شوق دیدار آن عزیز چنان اندر دلم زبانه کشید که مرا به دار اشرف صدر رهنمون شد. شتاب من تا بدان پایه بود که نتوانستم مراتب امتنان خود را از دو روحانی گرانمایه که حضرت آیت الله آقای سید محمود هاشمی شاهرودی و حجت الاسلام والمسلمین آقای محمدی دامه بقائها بودند؛ ابراز کنم. شهید صدر یک انسان به تمام معنا بود. روحی بزرگ داشت و از عواطف سرشار انسانی برخوردار بود. علم و حکمتش را از طریق تالیفات عالمگیرش هم می توانید بدانید، ولی هیچ کس نمی تواند از این آثار برجسته حدس بزند که او تا چه حد انساندوست و شیفته عواطف مفید و شخصیت انسانی بود. تواضع بی نظیر او را با خاطره ای بیان می کنم. روزی که پس از این سفر می خواستیم از خدمتش خداحافظی کنیم، آن مرد انسان، آن مرد عالم، آن فیلسوف کم نظیر، با چشم خود مشاهده کردم که آمده در خیابان و در ماشین را گرفته که ما سوار شویم. این درس پیوسته مراد از زندگی رهنمون بوده است. اینجانب از باده مهرش بیشتر سرمست شده ام تا از عقل و حکمتش، به همین دلیل می خواهم بگویم او یک انسان فوق العاده بود. فوق العادگی شخصیتی او در نشان دادن روحیه اخلاقی و معنوی اوست. او تجلیگاه یک عارف بزرگ الهی از نمونه مولایش علی (ع) بود. مردم هنوز به عظمت وجود او پی نبرده اند. تاریخ بعدها قضاوت خواهد کرد. او فدای عشق و عواطفش نسبت به مردم گردید. او شهید شد تا زجر و شکنجه را از دیگران بردارد و چگونه زیستن را به فرزندانش بیاموزد. ارتباط حقیر با آن مرد بزرگ تا روزهای آخر قبل از زندان برقرار بود و به من تلفن تکلیف کرد که تو پل شو بین ایران و عراق تا اخبار دست اول همیشه به هم برسد و اتصال پیدا کند و بشود به هر قسم توانائی به اهداف آیت الله العظمی خمینی طاب ثراه کمک کنیم و وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهیم. مشارالیه شیفته حکومت اسلامی بود.

از خداوند متعال مسئلت دارم تا روح بزرگ او را با اولیایش محشور دارد.

بسیار عالی یافتیم و متوجه شدم که از حد طلبه ای ساده به یک شخصیت علمی ممتاز تبدیل و در جوامع علمی، شناخته شده است، یعنی آن طفل، یکشنبه ره صد ساله را پیموده بود. شهید صدر از لحاظ عاطفی بی نظیر بود. در سعه صدر و استغنائی این مرد بزرگ به نقل خاطره ای ناگزیر هستم. آن روزها شنیده می شد که مرحوم سید محمد صدر، رئیس الوزراء عراق، از معظم له دعوت به تصدی یکی از مشاغل مهم قضائی را کرده بود تا از وجود علمی و محبوبیت ایشان استفاده شود و هم ایشان با اخذ حقوق، به زندگی خود سر و سامانی بدهد، ولی این دعوت با اعتدال و پاسخ منفی ایشان مواجه شد. شهید صدر که به زندگی طلبگی دل، خوش کرده بود، از عمو زاده خود، تقاضای آزادی برای ادامه فعالیتهای علمی کرده و به ایشان گفته بودند من شیفته درس و تحقیق هستم و انتظار دارم به سابقه عنایتی که در حق من دارید، مرا برای ادامه تحصیل و تکمیل معلومات، آزاد بگذارید.

باری مسافرتهای اینجانب تکرار می شدند و البته از محضر پر



او یک انسان فوق العاده بود. فوق العادگی شخصیتی او در نشان دادن روحیه اخلاقی و معنوی اوست. او تجلیگاه یک عارف بزرگ الهی از نمونه مولایش علی (ع) بود. مردم هنوز به عظمت وجود او پی نبرده اند. تاریخ بعدها قضاوت خواهد کرد.

از این حقیر خواسته شد چند جمله ای در باره ارادت نسبت به فیلسوف متفکر، شهید بزرگوار، آیت الله العظمی سید محمد باقر صدر رحمه الله علیه بنویسم. شهید فقید تا آن پایه بزرگ و بزرگوار بود که خامه ناتوان من با این واژه های محدود، قدرت تفسیر شخصیت ممتاز معظم له را ندارد. فقط برای اطاعت دستور، جسارت می کنم.

حقیر از بنی اعمام آیت الله شهید آقا سید محمد باقر صدر، به حکم تقارب سنی و شهرتی که فرزندان مرحوم آیت الله العظمی سید اسماعیل (صدر طاب ثراه) در نبوغ و کمال داشتند، شایق به زیارت آموزاده هایم بودم. آن مرحوم در کنف برادر بزرگوار خود علامه سید اسماعیل صدر برای ادامه تحصیلات خود از کاظمین به نجف اشرف آمده بودند.

رابطه معنوی و ارتباط روحانی من با شهید فقید در حدود ۵۵ سال پیش بود که برای زیارت اعیان مقدسه مشرف شدم و قصد اقامت برای تحصیل نداشتم. در اولین برخورد و معارفه، چنان مجذوب عواطف سرشار و محبتهای معظم له شدم که به مصداق شعر حافظ: چشم مسافر که بر جمال تو افتد قصد رحلیش بدل شود به اقامت

قصد اقامت در نجف برای تحصیل کردم و روزها و شبها، ضمن برخورداری از جو علمی و تحقیقی، از دیدار و مصاحبت شهید صدر برخوردار بودم.

شیفتگی آیت الله برای پیمودن مدارج علمی و آثار نبوغ و اشتغال زیاد تحقیقاتی او از همان روزهای اول، چشمگیر و جالب توجه بود. از همان ایام، علاقه آن مرحوم به تحقیق و مطالعه و بحث و محاوره، مشهور بود و دیدار نخستین او به هر برخورد کننده ای می فهماند که با مردی کاوشگر و دانش دوست رو به روست. عوائقی مانع ادامه تحصیل من شد و ناگزیر به بازگشت به ایران شدم. پس از چند سالی که موفق به عتبه بوسی آستان قدس مولای متقیان شدم، همراه خانواده و شش نفر از علما و شخصیتهای اصفهان به نجف اشرف مشرف شدم و با وجود فضلا و دانشمندان بزرگی چون آیت الله العظمی خوئی طاب ثراه، شهید صدر را مرجعی جوان و با اندیشه و صاحب رساله عملیه که در دسترس همه و بالخصوص جوانان بود و در مرتبتی



آقای خوئی شرط کرده بودند که لیست نمایندگان را که می‌خواهید برای شهرستانها تعیین کنید، باید مورد تأیید یکی از این سه نفر باشد: سید محمدباقر صدر، سید محمدباقر حکیم یا نورالدین اشکوری. این یکی از شروط رسمی بود. برای یکی دوبار، لیستها را پیش بنده آوردند. خود آقای صدر به بنده فرمودند که تو یکی از سه نفری هستی که باید وکلای آقای خوئی را تأیید کنی. در یک مورد هم بنده خود خدمت آقای خوئی رفتم. من صراحتاً به آقای خوئی گفتم که ما مرجعیت شما را قبول می‌کنیم، ولی در مسائل سیاسی و اجتماعی باید آقای سید محمدباقر صدر را در نظر داشته باشید، لکن بعدها شد آنچه که شد.

فرمودید که شهید صدر مرجعیت مشروط آیت الله خوئی را پذیرفتند. چه شد که ایشان به این نتیجه رسیدند که باید خودشان این امر را به عهده بگیرند؟

بهرتر است این طور سؤال کنیم که آقای صدر چرا مرجعیت آقای خوئی را تأیید کردند؟ پاسخ این است که چون برای حوزه علمیه، مرجعیت و مردم عراق، ضرر کمتری داشت. این معنایش این نیست که چون آقای خوئی را تأیید کرده ایم، عهده‌ای است که با خدا و پیغمبر بسته ایم و باید تا به آخر، پای آن بایستیم. این مصلحت اسلام است. وقتی ببینید که این مصلحت به بن بست رسیده است، کما این که رسید؛ باید شیوه دیگری را اتخاذ کرد. اینکه تصور شود یک جریانی آقای صدر را تحریک کرد و ایشان یکمرتبه منقلب شدند، این جور نیست. ما از زمان آقای حکیم مقلد مرحوم آقای صدر بودیم. بنده نماینده آقای حکیم در عشایر عرب بودم و مقلد آقای صدر بودم و جوانهای فرهنگی عراق، یعنی خواص، عمدتاً مقلد آقای صدر بودند؛ در زمان آقای حکیم، کمتر و پس از ایشان به تدریج بیشتر. در ابتدا زمینه مناسب نبود که شهید صدر شخصاً متصدی این امر شوند و دیگر اینکه اگر متصدی می‌شدند، مسئله از هم پاشیدگی مرجعیت پیش می‌آمد. اگر ایشان مرجع می‌شدند، قطعاً جماعت اطراف مرحوم آقای سید محمود شاهرودی ساکت نمی‌نشستند و حرفشان هم پیش می‌رفت و در نتیجه، درگیرها و اختلافات پیش می‌آمد. در اینجا ایشان باید ابتدا خود را مطرح نمی‌کردند. بعد هم که به تدریج و خواهی نخواهی مطرح شدند.

در برهه اخراج ایرانیها، واکنش ایشان چگونه بود؟
در مسئله اخراج ایرانیها، ایشان عجیب بودند. هر ایرانی‌ای که می‌خواست با ایشان خداحافظی کند و خدمت ایشان می‌رفت، شهید بزرگوار مثل زن جوان مرده گریه می‌کردند. شما هم در این مقطع اخراج شدید؟

بله، ظهر ناهار در خدمت ایشان بودم و شب مرا گرفتند. خاطره این رویداد را به تفصیل بیان کنید.

داستان از این قرار بود که من پنجشنبه‌ها به نجف می‌آمدم. این

بار نیز شب پنجشنبه به نجف آمدم. اوضاع بسیار آشفته بود. خانه شوهر همشیره ام رفتم و به آنها گفتم که مرا به زودی می‌گیرند و فکر می‌کنم آدم مهملی خواهم شد، چون مرا به ایران می‌برند و من باید از صفر شروع کنم. ظهر ناهار خدمت شهید صدر بودم. از منزل ایشان که بیرون آمدم، دیدم که در کوچه‌های نجف بگیر بگیر عجیبی است. بسیار حالت فوق‌العاده‌ای بود. به خودم گفتم اگر مرا در کوچه‌های نجف بگیرند، یک طلبه را گرفته‌اند، ولی اگر به عنوان امام جماعت حله بگیرند، ممکن است اثر مثبتی در مردم داشته باشد و لذا ماشین گرفتم که برگردم. در میانه راه متعرض بنده شدند. یک کارت استادی دانشگاه داشتم که نشان آنها دادم و از دستشان رها شدم. به حله رفتم و نماز مغرب عشا را در مسجد خواندم. خواص ما خیلی ناراحت بودند، چون می‌دانستند ایرانی هستیم. بعضی از مریدهای وفادار فکر نمی‌کردند من ایرانی باشم. یک سید ناینبایی بود که پیرمرد محترمی بود و وقتی آن شب فهمید که من ایرانی هستم،

به شدت ناراحت شد که امام جماعتان را از دست می‌دهیم. خلاصه وضعیت به این شکل بود. یک عده از روحانیون بودند که بنده متعهد آنها بودم و به آنها شهریه می‌دادم. آنها به مساجد و حسینیه‌های حله می‌رفتند و کار تبلیغی انجام می‌دادند و برمی‌گشتند به منزل بنده و شام و صبحانه‌شان را آنجا صرف می‌کردند و برنامه‌هایشان را انجام می‌دادند و به نجف برمی‌گشتند. شب جمعه بود و این روحانیون به منزل بنده آمده بودند. من آن شب از مسجد مستقیماً به منزل نرفتم و به عیادت بیماری رفتم. بعد از عیادت از بیمار، هنگامی که سرکوبه رسیدم، دیدم ماشین قرمزی ایستاده است و دو نفر به سمت منزل من رفتند و در منزل را زدند. من فهمیدم که بعثیه‌ها هستند. آنها مرا گرفتند؛ البته رفتارشان بسیار محترمانه بود. مرا به سازمان امنیت بردند تا بنا به ادعای خودشان یکی دو سؤال از من بپرسند. در آنجا مرا در اتاقی گذاشتند و رفتند. مدتی طولانی آنجا بودم و بعد داد و فریاد کردم. ماشینم را هم آورده بودم که برگردم. گفتم اگر تأخیری در کار بنده هست، این پول را به راننده‌ام بدهید که برود. پول را گرفتند و اینکه به راننده دادند یا ندادند، نفهمیدم. بعد از مدتی طولانی، مرا از راهروهای تودرتویی عبور دادند و به اتاق کوچکی بردند که در آن یک عده از ایرانیها را از مغازه‌ها و کوچه‌ها و بازارها گرفته و سی و شش نفرشان را در اتاقی کوچک جای داده بودند. وقتی مرا داخل اتاق بردند گفتم کجا بنشینم؟ ابتدای کار بود و یک صندلی برای من آوردند. بعضی از افراد، دچار جنون شده و داد و فریاد به راه انداخته بودند و گریه می‌کردند. اینها می‌دیدند که سیدی آمده و اعتراضی هم ندارد. می‌دیدند من آرام



آقای صدر با آقای خوئی شرط کرده بودند که لیست نمایندگان را که می‌خواهید برای شهرستانها تعیین کنید، باید مورد تأیید یکی از این سه نفر باشد: سید محمدباقر صدر، سید محمدباقر حکیم یا نورالدین اشکوری. این یکی از شروط رسمی بود. برای یکی دوبار، لیستها را پیش بنده آوردند.

نشسته‌ام و هیچ حرفی نمی‌زنم. سرانجام یکی از آنهاپی که از همه بیشتر ناراحت بود، به بنده تشر شدیدی زد که تو کی هستی؟ ما داریم این همه اظهار ناراحتی می‌کنیم؛ بالاخره یک حرفی بزن. یکی از مریدهای بنده که با بعثیه‌ها هم‌رفاقتی داشت؛ همراه با یکی از افراد مسجد حله آمدند و اظهار ناراحتی کردند که چطور شد که تو را گرفتند. گفتم بروید ببینید می‌توانید کاری بکنید؟ بدیهی بود که کاری از دستشان بر نمی‌آمد. خلاصه بعد از مدتی بنده را از آنجا به شهربانی بردند. شهربانی اتفاقی داشت که زمینش سیمانکاری بود. درب آن هم میل گرد آهنی بود، یعنی نه شیشه‌ای داشت و نه تخته‌ای. همه ما را آنجا ریختند. آن سال سرمای فوق‌العاده‌ای بود. خلاصه به چه زحمتی شب را صبح کردیم؛ خدای داد. صبح یک ماشین مخصوص زندانیها آمد که ما را از آنجا به بغداد منتقل کند. از در زندان که بیرون آمدم، افسری که عالی‌رتبه هم بود و مرا می‌شناخت، جلو آمد و دست مرا بوسید و مشغول گریه شد. گفتم برو کنار که ادیت می‌کنند. بنده خدا را از بین می‌بردند؛ شاید هم بردند.

بعد از اخراج، اولین تماسی که با ایشان داشتید، چگونه بود؟
نامه‌های زیادی بین ما رد و بدل شدند که الان همه آنها را دارم. ارتباط ما منحصر از طریق نامه بود. البته یک بار خانم ایشان به توصیه آقای صدر آمدند قزوین. من آن موقع قزوین بودم. یک شب هم منزل ما بودند. بعد ایشان را به قم آوردم و بعد هم با دو نفر از معتمدین قزوین، ایشان را به تهران فرستادم، چون در تهران کار داشتند. عرض می‌کردم که ما را از زندانی به زندانی بردند و خیلی زجرمان دادند. ما اولین کسانی بودم که از عراق اخراج شدیم. بعدها که عده زیادی را اخراج کردند، خیلی بدبختی کشیدند.

آیا در ایران هم مرجعیت آقای صدر را تبلیغ می‌کردید؟
خیر، برای ما شاگردهای شهید صدر، درسهای ایشان می‌آمد و در بین ما مطرح می‌شد که الان هم دفترهای آن موقع هست. ما در مدرسه فیضیه حجره‌ای داشتیم. یادم نیست کدام یک از شاگردها آن حجره را داشت، ولی تجمع ما آنجا بود و هماهنگ بودیم، اما مرجعیت آقای صدر در ایران معنا نداشت. بنده هم که بیکار نمی‌توانستم بنشینم، البته تا آن موقع، ما امام را کما هو حقه نمی‌شناختیم.

حتی وقتی نجف بودید؟

وقتی می‌گویم نمی‌شناختیم، مطلق نیست، چون من قبلاً شاگرد امام بودم، ولیکن با خصوصیتی که بعدها امام را شناختم، نمی‌شناختم. بعد با ایشان بیعت کردیم و هنگامی که پاریس تشریف داشتند، مدیریت و رهبری تظاهرات و فعالیتهای قزوین به عهده من بود. اعلامیه که از امام می‌آمد، ما هیئت علمیه‌ای بودیم؛ بنده بودم و آقای باریک بین، امام جمعه فعلی قزوین، که خیلی تند بودیم و می‌گفتیم از امام هرچه که آمد، باید در راه نشر آن بکوشیم و هر خونی ریخته بشود، ما باید وظیفه‌مان را انجام بدهیم.

و سخن آخر؟

در ارتباط با شهید صدر، به عنوان سخن آخر، دو تا مطلب هست. یکی در ارتباط با شخص شهید صدر که باید گفت عاشق قریباً مظلوماً و استشهده قریباً مظلوماً. مطلب دوم در ارتباط با افکار و آثار شهید صدر است. ایشان نظام جامعه اسلامی را از هر نظر طراحی کرده است؛ طراحی یک نابغه، طراحی که تا به حال نشده و هنوز چیز جدیدی نیامده است و هر کس هر سخنی در هر بابی از نظام جامعه اسلامی بگوید، در واقع سر سفره شهید بوده و از خوان او بهره برده است. افرادی هستند که کم و بیش این مسئله را می‌دانند، ولیکن آن نحوه‌ای که فرزندان جامعه باید با مطلب آشنا باشند، نیستند. جامعه فرزندان مسلمان دنیا البته بسیار بهتر از جامعه ایران با این آثار و افکار آشنا هستند. متأسفانه این کار در ایران، انجام نشده است. باید فکری شود که تا جایی که ممکن است افکار و آثار ایشان معرفی شوند. مدیریت نظام جمهوری اسلامی ایران، به شدت به این افکار و آثار نیازمند آنهاست، به خصوص حوزه و پس از آن دانشگاه. آنچه که انجام می‌شود، در مقایسه با آنچه که باید بشود، بسیار ناچیز است. این که چه کسی می‌تواند در این زمینه قدمی بردارد؟ نمی‌دانم، اما قدر مسلم اینکه باید قدمهایی برداشته شوند. اگر ما واقعاً برای نظام جمهوری اسلامی ایران دلسوز هستیم، باید در این زمینه، قدمهای رسا برداریم.



درآمد

همراهی و مساعدت شهید آیت الله محمد باقر صدر با انقلاب اسلامی و حضرت امام (ره)، محل تضارب آرا و افکار برخی از خاطره نویسان و شاهدان عینی رابطه امام با ایشان است. بی تردید حجت الاسلام و المسلمین سید محمود دعائی به دلیل ارتباط نزدیک با امام و نیز ایفای نقش رابط بین ایشان و شهید صدر در بسیاری از مقاطع سرنوشت ساز جنبش اسلامی ایران و عراق، اشراف کامل و جامعی بر وقایعی که منجر به شهادت ایشان شد، دارد. گفت و گو با دعائی از سوئی سهل است و از دیگر سو، ممتنع. سهل است زیرا وی به دلیل لطف و بیهوده ای که به نشریه شاهد یاران دارد، پیوسته ما را با نهایت لطف و خوشروئی پذیرا بوده و از هیچ کمکی دریغ نوزیده است و ممتنع است زیرا وی اساساً علاقه چندانی به مصاحبه با هیچ نشریه ای ندارد و آرامش را بر چالشهای رسانه ای ترجیح می دهند و کمتر مایل به گفت و گو در باره خاطرات ویژه و منحصر به فرد خویش است. شاهد یاران ضمن سپاس از این همراهی مشفقانه، امیدوار است بتواند پیوسته از آن بهره مند باشد.

■ «شهید صدر و انقلاب اسلامی ایران» در گفت و شنود شاهد یاران
با حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعائی

او از اولین حامیان امام در غربت بود...

پا به عرصه ظهور می گذارد و با پدیده ای مثل امام مواجه می شود که با درک روشن و مکتبی از اسلام، در مقابل رژیم مسلط بر ایران، می ایستد و به خاطر مخالفت با او، مجبور به هجرت اجباری و اقامت در نجف می شود؛ برخوردش با ایشان بسیار با دیگران متفاوت است. برخورد مرحوم آیت الله صدر با امام (ره)، یک برخورد همگرایی و همدلی است، به همین دلیل مرحوم صدر از همان ابتدای ورود امام به نجف، بنای ارتباط با امام، و حمایت و جانبداری از ایشان را می گذارند. اولین گامی که شهید صدر برمی دارند، این است که وقتی امام، تشکیل درس خارج خود را اعلام می کنند، ایشان به تمام شاگردان خود توصیه می کنند که در درس امام شرکت کنند و به آنها می گویند که از این درس، هم بهره ببرید و هم به آن رونق بدهید. شهید صدر معتقد بودند که شخصیتی چون امام، نباید در انزوا و در غربت بماند و به هر شکل ممکن باید مطرح و یاری شوند و ایشان از جمله یاری کنندگان اولیه امام بودند. البته در روند حضور سیاسی امام در عراق و با حضور تأثیرگذار و مؤثر مرحوم صدر، یک سری چالشها و دگرگونیهای وجود داشتند. امام به شدت مخالف رژیم شاه بودند. رژیم حاکم بر عراق، بعثیها بودند که در دورانی، با رژیم شاه درگیر شدند. چندین سال این دوررژیم با هم جنگ روانی و تبلیغاتی داشتند و حتی نزدیک بود کارشان به جنگ نظامی هم کشیده شود. رژیم بعثی عراق به دلیل ماهیت استعماری و ضد مذهبی و به خصوص ضد شیعی خود با شخصیتی تأثیرگذار و مکتبی و مؤثر چون مرحوم صدر، سر سازگاری نداشت. این رژیم، حضور امام در عراق را به عنوان مخالف رژیم شاه مغتنم می شمرد و امکانات و زمینه فعالیتهای تبلیغاتی را در مقطعی از ایشان سلب نمی کرد. این دوگانگی در تلقی رژیم بعث عراق از مرحوم صدر و مرحوم امام، جریانی بود که به هر حال به حساسیت علاقمندان و طرفداران هر دو طرف دامن می زد. علاقمندان به مرحوم صدر به این نتیجه رسیده

قدیمی مبانی دینی، سر خورده شده بودند، ارائه کرد. ایشان با مطالعات عمیقی که در این زمینه داشتند، به تدوین یک سری مبانی اصولی و اعتقادی و فلسفی اسلامی پرداختند و عمده نیاز جامعه آن روز را توجه به مبانی مکتبی اسلام دانستند، یعنی اعتقادشان این بود که اگر ما اسلام را به عنوان یک مکتب و یک الگوی عملی قابل ارائه در نظر بگیریم، می توانیم پاسخگوی نسل سرخورده جامعه شیعی و اسلامی خود باشیم. همان تلقی و برداشتی که بزرگانی چون آیت الله مطهری و یا مرحوم استاد علامه طباطبایی و شاگردان برجسته ایشان، از جمله شهید بهشتی در ایران داشتند. طبیعتاً امثال مرحوم امام به وجود این روشنفکران و این عناصر می بالیدند و نسبت به تشویق و پرورش آنها و ادامه رشد و آگاهی و اجتماعیشان همت می گماردند. هنگامی که چنین شخصیت ارجمندی در حوزه



وقتی امام، تشکیل درس خارج خود را اعلام می کنند، شهید صدر به تمام شاگردان خود توصیه می کنند که در درس امام شرکت کنند و به آنها می گویند که از این درس، هم بهره ببرید و هم به آن رونق بدهید. شهید صدر معتقد بودند که شخصیتی چون امام، نباید در انزوا و در غربت بماند و به هر شکل ممکن باید مطرح و یاری شوند.

از آشنایی خود با شهید آیت الله صدر نکاتی را ذکر کنید. من ابتدا تلقی خود را از شخصیت شهید صدر بیان می کنم. مرحوم شهید آیت الله العظمی آقا سید محمد باقر صدر یکی از معدود مراجع و شخصیت های برجسته شیعه هستند که در سنین جوانی و شاید نوجوانی به درجه اجتهاد رسیدند. از هوش فوق العاده سرشاری برخوردار بودند، فوق العاده با استعداد و پرجار بودند و مهم تر از همه روشن و آگاه بودند. ایشان یکی از معدود روشنفکران جامعه روحانیت و حوزه بودند. بینش اجتماعی ایشان و درک سیاسی شان و روشن بینیشان فوق العاده فراتر از سطح معمول حوزه های علمیه و به خصوص حوزه علمیه نجف بود. از یک خانواده عریق و روحانی و علمی برخاسته بودند و همه پیشینیان و نوادگان و بزرگان خاندان بزرگ صدر، صاحب فضیلت و علم بودند و ریشه در ایران، عراق و لبنان و عمدتاً در اصفهان داشتند. مرحوم آقا سید محمد باقر صدر عموزادگان شهید یا بهتر بگویم، زنده یاد آقا موسی صدر و مرحوم آیت الله حاج آقا رضا صدر بودند و از اخوی زادگان مرجع عالیقدر و بزرگوار اسلام، مرحوم آقا سید صدرالدین صدر و صبیبه ایشان، یعنی همشیره امام موسی صدر را هم برای ازدواج انتخاب کرده بودند، منتهی آنها در عراق می زیستند و عمدتاً به فرهنگ و جامعه عربی منسوب بودند. سطوح علمی اولیه را که همان مبانی اصلی فقهات و دانش مرجعیت است، در نجف و نزد اساتید برجسته ای به سرعت فرا گرفتند و خودشان یکی از اساتید برجسته تدریس همان مباحث شدند. در کنار آن، مطالعات سیاسی و اجتماعی داشتند و مهم تر از همه گرایش فلسفی ایشان بود. ایشان به حق تشخیص داده بودند که نیاز جامعه عقب مانده اسلامی و به خصوص شیعی ما، برداشتی نو، منطقی و به روز از مبانی دینی است و این مبانی را باید بازبانی منطقی و بیانی زیبا و مناسب روز برای جامعه، به خصوص روشنفکران جهان تشیع و اسلام که از لحن و بیان کهنه و



حجت الاسلام و المسلمین سید عبدالعزیز حکیم

یادها و یادگارهایی از استاد...

خانه‌اش تحت مراقبت و کنترل شدید قرار داشت. اتفاق جالبی که در آن شرایط سخت روی داد این بود که در ماه اول یا دوم محاصره منزل آیت‌الله صدر، آقای داعایی به نجف آمد و آشکارا قصد رفتن به خانه آیت‌الله صدر را داشت که در اثر ورود ایشان جنجالی به پا شد. مأموران سازمان امنیت بسیار برآشفته شدند و همه بی‌سیمهای سازمان به کار افتادند. همین امر نشان می‌داد که رژیم بعث چقدر از این‌گونه رشادتها می‌ترسد. آیت‌الله صدر و مردم، بسیار از این حرکت تقدیر کردند و شجاعت آقای داعایی را ستودند، اما مزدوران رژیم، ایشان را برگرداندند.

با وجود کنترل شدید، من توانستم به هر شکل ممکن با آیت‌الله صدر تماس بگیرم. غیر از چند تن از انقلابیون، هیچ کس از این ارتباط اطلاع پیدا نکرد. شهید صدر حتی در آن محاصره قوی هم، همچنان مردم را به حرکت تشویق می‌کرد. مردم عراق سالها بود که حرکت مسلحانه‌ای انجام نداده بودند و جز به فتوای مرجع مورد قبول و تقدیرشان، نمی‌شد آنها را به حرکت درآورد.

فتوای قتال و عفو حکومتی!

شهید صدر به شکلی آشکار فتوای مبارزه مسلحانه و کشتن برخی از مسئولین را طبق ضوابط معین، صادر کرد و ما این فتوای را به اطلاع مجریان امور رساندیم. همزمان با محاصره منزل آیت‌الله صدر، دستگیریها و زندانها و شکنجه‌های جوانان و مبارزان عراقی ادامه داشت. در روزهای عید بود که بعضی از مسئولین حکومتی، مسئله عفو از جانب حکومت را مطرح کردند. شهید صدر چندان به این مسئله اعتنا نکرد و بار دیگر برای مردم درباره آزادی و ایمان و اعتقاد به مکتب سخن گفت. آیت‌الله صدر همچنان بر مواضع خود استوار ماند و محاصره خانه تا ماه ربیع‌الثانی سال ۱۳۹۹ ادامه پیدا کرد.

مذاکره

دولت عراق یکی از مزدوران خود به نام شیخ عیسی خاقانی را نزد آیت‌الله صدر فرستاد تا حمایت و تأیید وی را برای رژیم بعث جلب کند. ولی شهید صدر او را رد کرد. در آن روزها، محاصره منزل اندکی رفع شد و به بعضی از مردم اجازه داده شد که وارد خانه آیت‌الله صدر شوند. حکومت بعث امیدوار بود با طولانی شدن محاصره، آیت‌الله صدر از مبارزه منصرف شود و چند تن را هم فرستاد و از وی خواست دست از حمایت از جمهوری اسلامی بردارد. همچنین از وی خواست فتوای تحریم ورود به حزب بعث را لغو و مبارزه مسلحانه را تحریم کند تا جوانان علیه رژیم بعثی فعالیت نکنند. اما در هیچ یک از این زمینه‌ها موفق نشد و آیت‌الله صدر همچنان به پشتیبانی از امام و حکومت جمهوری اسلامی ادامه داد.

سرانجام رژیم عراق نتوانست استقامت و ثبات قدم وی را بشکند و آیت‌الله صدر را همراه با خواهرش، بنت‌الهدی، بازداشت و شکنجه کرد و به شهادت رساند. گفته‌اند که صدام شخصاً آیت‌الله صدر و خواهرش را به شهادت رسانده است.

سلوک اخلاقی

آیت‌الله صدر اخلاق عالی‌ه‌ای داشت و رفتارش در برابر همه مردم، از بزرگ و کوچک، مانند انبیاء بود. یادم هست در یازده سالگی، کتاب بسیار کوچکی را درباره آموزش نماز خواندن نوشتم که بیشتر از ده صفحه نمی‌شد. در عالم کودکی فکر کردم بهترین کسی که می‌تواند کتاب مرا تصحیح کند، آقای صدر است. روزی که نزد ایشان رفتم، داشت درس خارج می‌داد. با آنکه مرتبه‌ام بسیار پایین بود، ایشان بسیار محترمانه از من استقبال کرد و کتابم را گرفت و بعد از چند روز با تصحیحاتی که بر آن نوشته بود، به من برگرداند و گفت: «اگر پدرت این کتاب را چاپ نکند، من حاضرم چاپ کنم.» کسی را ندیدم که با یک کودک این‌طور رفتار کند. او می‌توانست پیگیری کار مرا به یکی از شاگردانش بسپارد، اما این کار را نکرد و برای همیشه، خاطره‌ای بسیار دلپذیر و مؤثر را در ذهن من باقی گذاشت.

جماعت به امامت کسانی بود که از سوی مراجع انتخاب نشده بودند. این اقدام برای دولت خیلی گران تمام شد، چون حکومت بعث با تلاش پیگیر و در طی سالها توانسته بود مزدورانش را در بعضی از مساجد بگذارد و مردم را با خدعه و نیرنگ جذب کند و لذا فتوای تحریم چنین نمازی، مشکلاتی را برای حکومت بعث ایجاد کرد.

مبارزه مسلحانه

شهید صدر به تدریج با شخصیت‌های اسلامی داخل و خارج عراق ارتباط برقرار کرد و از آنها خواست که علیه رژیم کافر صدام از مرحله مبارزات سیاسی، وارد مبارزات مسلحانه شوند. در نتیجه، حرکت و شعارهای علما علیه این رژیم، صورت علنی و آشکار پیدا کرد و اعلامیه‌هایی علیه حکومت در میان مردم پخش شدند. از مهم‌ترین اقدامات شهید صدر در این مرحله، مهیا کردن طلاب و روحانیون متعهد برای شهادت بود. ارتباطات ایشان با انقلابیون به صورت خاص و مخفی و یا طی دروس عام ایشان انجام می‌شدند. کلاسهای درس ایشان ظاهراً تفسیر موضوعی قرآن، ولی عملاً درس سیاسی بود. حکومت بعث هم متوجه این جریان شده بود و بسیاری از مزدورانش را می‌فرستاد تا این جریانات را زیر نظر داشته باشند. شهید صدر در تمام جلسات خاص و گاهی در درس تفسیر قرآن، صراحتاً اعلام می‌کرد که برای شهادت آماده است و این سخن در مخاطبان وی تأثیر فراوان داشت. امام در آخرین تلگرافی که برای شهید صدر فرستادند، از وی خواستند که در عراق بماند و نجف را ترک نکند. جوانان مسلمان و مبارز عراقی، بسیار تحت تأثیر این پیام قرار گرفتند و گرد آیت‌الله صدر جمع شدند و اعلام کردند که از وی حمایت خواهند کرد. پس از این جریان، یک هفته طول نکشید که رژیم بعث، آیت‌الله صدر را دستگیر کرد.

واپسین روزها

صبح روز دوم رجب بود که مزدوران بعثی به سرکردگی «ابوسعبد»، رئیس سازمان امنیت نجف، خیابانهای منتهی به خانه آیت‌الله صدر را محاصره کردند. آیت‌الله صدر به هنگام دستگیری، درباره کافر بودن رژیم بعث با مأموران صحبت کرد. پس از بازداشت آیت‌الله صدر و دو تن از طلبه‌های وی، تظاهرات مهمی در نجف، کربلا، کاظمین و شهرهای دیگر عراق صورت گرفت و حکومت بعثی از ترس گسترش تظاهرات، پس از حدود ۱۲ ساعت، ایشان را به خانه‌اش برگرداند، اما خانه و همه کوچه‌ها و خیابانهای منتهی به آن را تحت نظر گرفت.

این وضعیت تا روز جمعه ۲۱ رجب ادامه پیدا کرد. در این روز، رژیم بعثی، حدود ۸۰ تا ۱۰۰ نفر را که در خانه آیت‌الله صدر جمع شده بودند، دستگیر کرد. این مسئله، شهید صدر را بسیار ناراحت کرد. آیت‌الله صدر در حدود نه ماه با اعضای خانواده‌اش که متشکل از پنج کودک، یک مادر پیر، خواهرش و یکی از طلبه‌هایش بود، در

من از دوران کودکی، آیت‌الله صدر را می‌شناختم و خانواده ما با خانواده ایشان رفت و آمد داشت. همیشه احساس می‌کردم که ایشان یک فرق مهمی با بقیه روحانیونی که با آنها برخورد داشتم، دارد. کسانی هم که ایشان را می‌شناختند، همیشه از تفکر و درایت و ایمان ایشان، تعریف می‌کردند. پس از رحلت پدرم، علاقه من به ایشان بسیار بیشتر شد و جزو کسانی بودم که با آیت‌الله صدر کار می‌کردند و من این را از الطاف الهی می‌دانم.

مبارزات سیاسی

آیت‌الله صدر از سال ۱۹۵۸ میلادی و پس از کودتای عبدالکریم قاسم در عراق، مبارزات خود را آغاز کرد و در همین سالها بود که دو کتاب مهم «فلسفتنا» و «اقتصادنا» را نگاشت. شهید صدر علیه مارکسیسم، فعالیت زیادی می‌کرد و چند تن از علمای نجف، به دعوت ایشان جامعه روحانیت مبارز را سازماندهی کردند و از همین رو جان ایشان هم مانند سایر علمایی که در مبارزات شرکت داشتند، در معرض خطر جدی قرار گرفت. شهید صدر در عراق صاحب موقعیت خاصی بود و لذا حکومت عراق از جانب ایشان احساس خطر می‌کرد. کتابهای شهید صدر در جوانان مکتبی و مسلمان، تأثیر فراوانی را بر جانها و بود و لذا حکومت سعی داشت ایشان را طرد کند و ما حتی از منابع موثق شنیده بودیم که کمونیسم بین الملل مطالعه کتابهای ایشان را تحریم کرده است. مبارزات آیت‌الله صدر ابتدا در سایه مرجعیت آیت‌الله حکیم و پس از فوت ایشان، همچنان ادامه پیدا کرد و همه حکومت‌های عراق، به ویژه حکومت بعث، شدیداً از طرف ایشان احساس خطر می‌کردند. به همین دلیل بارها ایشان را دستگیر کردند و شکنجه دادند و اهانت‌های بسیاری را نسبت به ایشان روا داشتند. من و بسیاری از جوانان مسلمان و مکتبی عراق اعتقاد داشتیم که آقای صدر رهبر حقیقی و تنها کسی است که می‌خواهد در عراق، دولتی اسلامی را اقامه کند.

تأثیر انقلاب ایران

شهید صدر قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، به طور محدودی از انقلاب تأثیر می‌گرفت، ولی بعد از پیروزی، این تأثیر به شکل بسیار بارزی جلوه کرد. شهید صدر پیوسته به فکر امام خمینی (ره) و مردم ایران بود. او تنها کسی بود که پس از سفر امام (ره) از نجف اشرف، درسهایش را در حوزه تعطیل و این مسئله را به شکلی واضح مطرح کرد. بعدها هم با امام و شخصیت‌های دیگر انقلاب اسلامی در پاریس، تماسهای مکرر داشت و همین امر، موجبات ناراحتی شدید حکومت بعث عراق و رژیم کافر صدام را فراهم آورد. آیت‌الله صدر همچنین به هنگام اوگیری انقلاب مردم مسلمان ایران علیه شاه، نامه‌ای نوشت و برای مردم ایران فرستاد. آیت‌الله صدر به این ترتیب در خط دفاع از اسلام و انقلاب اسلامی حرکت می‌کرد. او جوانها را خصوصاً در روزهای جمعه در مجالس جمع می‌کرد و برای آنها از انقلاب اسلامی ایران و امام امت سخن می‌گفت و از آنها می‌خواست که در این خط حرکت کنند. شهید صدر اولین کسی بود که به مناسبت شهادت آیت‌الله مطهری، در نجف اشرف مجلس فاتحه‌ای برگزار کرد و حکومت بعث به شدت از این اقدام ناراحت شد.

ایشان ورود به حزب بعث عراق را آشکار تحریم کرد. همچنین پیوسته مردم عراق را به پشتیبانی از مردم مسلمان ایران و امام امت، تشویق می‌کرد. ایشان در همان شب پیروزی انقلاب اسلامی، در مسجد جواهری نجف اشرف برای طلاب سخنرانی و خداوند را برای این پیروزی، شکر کرد. سپس عده‌ای از طلاب و نزدیکانش را به بعضی از شهرهای عراق فرستاد تا در آنجا مردم را به دفاع از خط ولایت فقیه و انقلاب اسلامی تشویق کنند.

تحریم نماز جماعت بعثیون

از فعالیت‌های مبارزاتی شهید صدر علیه رژیم بعثی، تحریم نماز



و نشانی داری و الان نشانی تو نجف است، پس نجف وطن تو می‌شود. ممکن است در شرایط دیگری، جای متغیر باشد و مثلاً ناچار شوی به سوریه بروی. هر جا که پاتوق و محل اصلی شما بود، می‌شود وطن. از آن به بعد بود که به دلیل فتوای ایشان آسوده شدم و روزه‌ام را گرفتم و نمازم را تمام خواندم. باز خاطره‌ای دارم از ایشان. در جلسه‌ای که آقای دکتر صادق طباطبایی به عنوان نماینده انجمن اسلامی دانشجویان اروپا آمده بود و آقای صدر مایل بودند که با هم جلسه ویژه‌ای داشته باشیم. این جلسه را در منزل آیت الله سید محمود شاهرودی، از شاگردان ایشان، برگزار کردیم. تابستان بود و خاطر هست که در سردابی که خنک بود، جمع شدیم. آقای شاهرودی ناهاری را تدارک دیده بودند و من و دکتر طباطبایی و آقای صدر بودیم. در آنجا صبحتهای خیلی زیبا و خوبی داشتند. در یک لحظه آقای صدر تصمیم گرفتند فارسی حرف بزنند. ایشان فارسی را خوب می‌فهمیدند، ولی صحبت کردنشان به سختی بود و لذا گفتند هفتاد، هشتاد، نه تادا! این، خاطره همنشینی زیبای ما بود. آخرینش همان مراجعه ایشان بود برای دادن آن پیام به من. آخرین پیغام ایشان هم در دورانی بود که من در

به میان می‌آید، معلوم می‌شود که چه کسی در عمق وجودش در حمایت صداقت داشته است. ما در برخی از مراحل در نجف با کسانی روبرو می‌شدیم که شاید از خود امام هم تندتر می‌رفتند، ولی در یک مقطعی توقف کردند و کارشان مصلحتی بود و در پایان امر هم نفهمیدیم سرنوشتشان چه شد، ولی مرحوم صدر این طور نبودند. ایشان درک داشتند، بینش داشتند، هدف داشتند و هدفمند حرکت می‌کردند و به تبع درک روشن و بینش اصلی که از اسلام داشتند، طبیعی بود که مواضع بسیار



مؤثر و کارسازی می‌گرفتند.

مرجعیت آیت‌الله حکیم، آن چنان که باید از جریان انقلابی و مبارزاتی امام حمایت نمی‌کردند و بعد که انقلاب اوج گرفت، به حمایت از این جریان پرداختند. آیا شما این تحلیل را قبول دارید و در صورت پاسخ مثبت علت را چه می‌دانید؟ من اعتقاد ندارم که آقای صدر در شروع نهضت به امام و این جریان اعتقاد نداشتند. آقای صدر در آن موقع هنوز در سطح عمومی نجف و در سطح زعامت حوزه علمیه، شاخص نبودند. باحضور مرحوم آقای حکیم و مرحوم آقای خوئی، مرحوم صدر به دلیل احترام به بزرگان، تابع آنان بودند و خود را به عنوان یک شاخص یا محور مطرح نمی‌کردند. این از تواضع و فروتنی ایشان بود. ایشان از نظر سنی خیلی کوچک‌تر از بسیاری از مراجع همسطح خود بودند. ممکن است از نظر بینش سیاسی و آگاهیهای اجتماعی و مسائل روز و حتی بنیانهای فقهاتی و اصولی، همطراز و حتی سرآمد مراجع عصر خود بوده باشند و چه بسا این طور هم بوده است، چون استعداد سرشار و فوق‌العاده‌ای داشتند، منتهی به دلیل تواضع و تقوی و پاکدامنی و رعایت بسیاری از شئون اخلاقی و انسانی که داشتند، دم نمی‌زدند و ادعا نمی‌کردند. بودند کسانی که از ایشان دانششان بسیار کمتر بود و به دلیل اینکه فکر می‌کردند در سطح بالایی از معلومات هستند، ادعای مرجعیت کردند و حتی با مراجع بزرگ وقت درگیر شدند، ولی مرحوم صدر از زمره آنها نبودند. انسان بسیار پایبند به اصول اخلاقی، منضبط و مبادی آدابی بودند که به خود اجازه نمی‌دادند در مقابل استادانشان و پیرهای برجسته‌ای که حالا زعامت حوزه را بر عهده داشتند، قد علم کنند و در کنار آنها موضع سیاسی بگیرند و اعلامیه بدهند؛ ولی به دلیل بینش عمیق و درک روشنی که از اسلام به عنوان یک مکتب داشتند، طبیعتاً از نهضتی که در

جنبه‌ای طبعاً از لحاظ ارتباطی که با شهید صدر داشته اید، خاطرات جالبی از ایشان دارید که شنیدن آنها در این بخش از گفت و گو برای ما مغتنم است.

من شخصاً شاهد برخورد این دو نفر با هم نبودم، ولی در ملاقاتهایی که خدمت مرحوم صدر می‌رسیدم، شاهد ابراز علاقه فوق‌العاده صمیمانه ایشان نسبت به حضرت امام بودم. در مقطعی خاطر هست که ناگزیر شدم در فتوایی به غیر از فتوای امام رجوع کنم. امام مسئله نماز و روزه مسافر را احتیاط نمی‌کردند و فتوا داشتند، من در طول هفت سال اقامتم در نجف ناچار به مسافرت مستمر بودم و هیچ وقت نمی‌توانستم قصد ده روزه بکنم. بر اساس فتوای امام، سه سال نتوانستم روزه بگیرم و امام می‌فرمودند تو نمی‌توانی روزه بگیر. تا بالاخره یک روز اصرار زیادی کردم و ایشان فرمودند در این مسئله به فرد دیگری مراجعه کن. من در نجف، کسی را روشن بین‌تر از مرحوم صدر نمی‌شناختم. رفتم خدمت ایشان و گفتم که چنین مشکلی دارم. ایشان پاسخ زیبایی دادند و فرمودند، «امیر یدور فی امارته». اگر حاکمی در مجموعه حکومتی خودش ناچار به تحرک است، طبیعتاً کثیرالسفر است و باید نمازش را تمام بخواند و روزه هم بگیرد و «ثوری یدور فی ثورته» یکی هم آدم انقلابی است که در مسیر حرکتش، ناگزیر به تحرک است و شما به عنوان یک انقلابی، ناگزیر به تحرک هستی و در نتیجه می‌توانی نمازت را تمام بخوانی و روزه‌ات را بگیر. ایشان می‌گفتند این حرف من مبنای دیگری هم دارد. شما به عنوان یک فرد انقلابی ناچار به تحرک هستی، ولی به هر حال در یک جابرای کسان و دوستان که می‌خواهند سراغ تو را بگیرند، جا



ایشان در یک بعدازظهر و بعد از اقامه نماز عصر، به بیرونی امام آمدند و مرا خواستند و متنی را به من دادند. پیامی بود که برای امام داده بودند. من متن را از طریق مطمئنی به پاریس ارسال کردم. متن این بود که، «من با تمامی آنچه که دارم، از امکانات مالی و نفوذی که در جامعه اسلامی دارم، استفاده می‌کنم...»

بغداد سفیر بودم و ایشان به صورت غیرمستقیم پیغامی را برای من فرستادند.

رابطه مرحوم صدر با حاج آقا مصطفی چگونه بود؟ مرحوم حاج آقا مصطفی در نجف موقعیتی داشتند که سعی می‌کردند جمع‌الجمعی باشند، یعنی به عنوان نماینده پدرشان و شخصی که به هر حال هر حرکتی در نجف می‌کند به پای پدرش هم نوشته می‌شود، به عنوان خیرخواه پدر، سعی می‌کردند در تمام مجامع نجف، یکسان برخورد کنند. به همه مراجع، مراجعه داشتند؛ سر درس همه مراجع شرکت می‌کردند؛ با همه یکنواخت رفتار می‌کردند و طبیعی بود که به همان نسبتی که با مرحوم آقای شاهرودی یا مرحوم آقای خوئی یا مرحوم آقای حکیم ارتباط داشتند؛ با مرحوم آقای صدر هم به همان نسبت ارتباط داشتند. البته با این اعتقاد که مرحوم آقای صدر از نوگرایانی هستند که اندیشه‌های مترقیانه‌ای دارند و صاحب قلم و کتاب هستند، به همین دلیل هم برای مرحوم آقای صدر احترام و حرمت فوق‌العاده‌ای قائل بودند. تا آنجا که من می‌دانم این بنا را داشتند. از طرفی هم نمی‌خواستند که با یک گرایش پر رنگ‌تری بایک شخصیت رابطه خاصی را نشان دهند. در ظاهر این طور بودند.

عده‌ای معتقدند که شهید صدر در شبیه‌سازی انقلاب اسلامی ایران و حرکت اسلامی عراق تعجیل به خرج دادند و همین امر هم موجبات تسریع بازداشت و شهادت ایشان را فراهم آورد. حامیان



ایران اتفاق افتاده بود، قلباً حمایت می‌کردند و بنای بر حمایت داشتند و اگر کسی از ایشان سؤال می‌کرد، حامیانه پاسخ می‌دادند، اما در موضعگیری به همان دلایلی که گفتم، خود را تحت‌الشعاع قرار می‌دادند و نمی‌خواستند که برای خودش حریمی درست کنند که من هم از جمله زعمایستم و من هم باید امضا کنم و اعلامیه و بیانیه بدهم. شاید کسانی که این تحلیل را دارند، به این نکته توجه نداشته‌اند. البته مرحوم آقای صدر به مرور درس خارج را شروع کردند، شاگرد داشتند، مرید داشتند، رساله‌شان منتشر شد، کتابهایشان منتشر شدند و به هر حال مورد توجه بسیاری از مجامع روشنفکری قرار گرفتند و آن موقع بود که از ایشان توقع می‌رفت که اظهار نظر کنند و می‌کردند و حمایت هم می‌کردند. وقتی که پای امتحان



بودند که شاید برخی از علاقمندان امام با برخی از بعضیهای مخالف مرحوم صدر ارتباط داشته باشند. برخی از ساده‌انگارهایی هم که به عنوان علاقمندان امام در نجف بودند، به تصور اینکه اینها چون با رژیم بعث مخالف هستند و شاه از آنها حمایت می‌کند، ممکن است به نوعی حامی رژیم شاه باشند، در حالی که هم امام و هم مرحوم صدر می‌دانستند چه می‌خواهند و دقیقاً افکارشان به هم نزدیک بود و دقیقاً یکدیگر را درک می‌کردند و هر دو به هم امید داشتند که بتوانند در جهان اسلام منشأ یک تحول و یک اثر بزرگ باشند. بسیاری از علاقمندان فهمیده و آگاه امام و مرحوم صدر هم به این اعتقاد رسیده بودند که به رغم اینکه در مقطعی، رژیم شاه ممکن است از آقای صدر مصلحتاً حمایت کند یا رژیم بعثی عراق مصلحتاً امکاناتی را در اختیار یاران امام قرار دهد و یا از امام به عنوان مخالف رژیم شاه حمایت کند؛ ولی در عمق معنا و در واقع امر، هیچ‌یک از این دو رژیم اصالت ندارند و راست نمی‌گویند و در نهایت اینها با هم به توافق خواهند رسید، کما اینکه رسیدند و رژیم شاه و رژیم بعثی عراق دست به دست هم دادند و آنچه که بر زمین ماند حمایت از آقای صدر بود و امام، نه بعثیها تا آخر از امام حمایت کردند و نه رژیم شاه تا به آخر حامی مرحوم صدر بود. این تحلیل دقیقی بود که می‌خواستیم از زمینه‌های فعالیت و دیدگاه علاقمندان هر دو طیف و عملکرد نظامهای حاکم بر ایران و عراق ارائه کنیم.

از روابط امام (ره) و شهید صدر خاطراتی را نقل کنید. و اما درباره روابط مرحوم امام و مرحوم آقای صدر، خود من به عنوان رابط چند بار از طرف مرحوم امام، خدمت آقای صدر رسیدم که اگر مشکلی یا پیشنهادی دارند، بگویند تا در صورت امکان رفع شود. از جمله یادم هست که در مقطعی، مرحوم امام پیشنهاد پرداخت جوهری به مرحوم آقای صدر را دادند، منتهی ایشان ضمن تشکر و قدردانی از این عنایت ویژه، قبول آن را موکول به نیاز کردند و گفتند که اگر نیازی پیش

بیاید، اعلام خواهند کرد. بسیاری از یاران امام در خارج از عراق و ایران زندگی می‌کردند و عمدتاً در اروپا بودند. آنها هر وقت که برای مشورت‌های سیاسی و مبارزاتی به نجف می‌آمدند و محضر امام می‌رسیدند، در کنار ایشان حتماً محضر آقای صدر را هم درک می‌کردند، چون افکار و آرا و اندیشه‌ها و دستاوردهای عمیق علمی و فلسفی آقای صدر مورد توجه آنها بود و خود را مستغنی از این اندیشه‌ها نمی‌یافتند و تشرف به محضر آقای صدر را غنیمت می‌شمردند. بعضی از آنها از جمله آقای دکتر صادق طباطبایی، رابطه فامیلی هم با مرحوم صدر داشتند و همسر آقای صدر، خاله ایشان بود، اما افراد دیگری هم بودند که وقتی می‌آمدند؛ حتماً محضر آقای صدر را درک می‌کردند و رهنمودهای ایشان را به کار می‌بستند. مرحوم آقای صدر در عراق پایه‌گذار حرکت سازمان یافته و مکتبی اسلامی - شیعی بودند و حتی فراتر از بنیانهای تشیع، ایشان جامعه اسلامی عراق اعم از شیعی و سنی را مورد توجه قرار می‌دادند و با بسیاری از شخصیت‌های روشنفکر، دانشمند و با بسیاری از اساتید و چهره‌های علمی عراق اعم از شیعه و سنی ارتباط برقرار و تلاش می‌کردند فعالیت‌های آنها را به سوی یک سازمان و جریان هدفمند تأثیر گذار سوق بدهند. تفکر سازماندهی، تفکر فعالیت‌های دور از پراکندگی و بیگانه از هم را تشویق می‌کردند و در اثر همین تشویق‌ها بود که تشکلهای سازمان یافته قوی در عراق پدید آمدند که بنیانهای اصلی تفکر

اسلامی همه آنها از مرحوم صدر بود و در رأس آنها تشکیلات «حزب الدعوة» قرار داشت. البته تشکیلات دیگری هم بودند که یا از حزب الدعوة جدا شده بودند و یا در کنار آن، سازمان دیگری را تأسیس کرده بودند که آنها هم عمدتاً به شهید صدر منسوب بودند و حکومت بعث عراق به شدت از اینکه مرحوم صدر و این سازمانها منشأ اثر و تحرکی بشوند، وحشت کرده بود.

به نظر شما، آیا شهید صدر در عرصه مبارزه بیشتر رویکرد فرهنگی داشتند یا سیاسی؟

مرحوم آقای صدر برای زمینه‌سازی آموزش عمومی دست به خلق دو اثر برجسته «فلسفتنا» و «اقتصادنا» زدند، چون معتقد بودند اگر جهان اسلام از یک بینش و تفکر علمی قابل اتکایی برخوردار نشود، راه به جایی نمی‌برد و اگر بنیانهای اصلی حکومتی خود را بر یک اقتصاد قابل اتکا و پویا و سالم برنامه‌ریزی نکنند، تداوم نخواهد داشت، لذا مبانی فلسفه و اقتصادی را که زیربنای تشکّل ریشه‌دار و بنیادین برای یک حکومت پایدار هستند، پایه‌ریزی کردند و این دو کتاب ارجمند را نوشتند. اندیشه‌های مرحوم صدر به قدری به اندیشه‌های مرحوم طباطبایی و مرحوم مطهری نزدیک بود که عده‌ای عجولانه قضاوت کردند که این کتابها ممکن است ترجمه «اصول و روش رئالیسم» باشند، در حالی که فقط افکار و اندیشه‌ها به هم نزدیک بودند و ابداً از هم اقتباس نمی‌کردند، بلکه ریشه و آبشخور هر دو سالم و قابل اتکا و وحیانی بود و لذا طبیعی است که هنگامی که شخصیت‌های مستعد و سالم از منشأ واحدی بهره می‌گیرند، به نتیجه واحدی هم می‌رسند. «اقتصادنا» در ایران ترجمه شد، البته ایشان از این ترجمه راضی نبودند و اعتقاد داشتند مترجمی که این کتاب را ترجمه کرده، چون به خود ایشان دسترسی نداشته، بعضی از مفاهیم را که نیاز به توضیح بیشتر داشته، با توجه به ذهنیت خودش نوشته و لذا اشتباه کرده است، معذالک به آقای اسپهبدی، مترجم

کتاب احترام می‌گذاشتند. ایشان به شدت به مرحوم آقای مطهری علاقمند بودند. خاطرم هست یک روز بعد از ظهر در بازار حبیبش که مسیر همیشگی ایشان بود، حضورشان رسیدم و دستشان را بوسیدم. ایشان گفتند، «می‌خواستم شما را ببینم و تقاضایی کنم.» «گفتم، بفرمایید.» گفتند، «می‌خواستم آقای مطهری اجازه بدهند که ما کتاب فلسفه حجابشان را در اینجا ترجمه کنیم.» کتاب فلسفه حجاب آقای مطهری جدیداً به عراق رسیده بود و مرحوم صدر به علت علاقه و آفری که به آثار ایشان داشتند؛ آنها را تهیه می‌کردند و چون فارسی خودشان چندان قوی نبود؛ با کمک همشیره و عیالشان، آنها را می‌خواندند.

شهید بنت‌الهدی فارسی می‌دانستند؟

بله، ایشان فارسیشان خوب بود. مرحوم صدر فرمودند که اگر به آقای مطهری دسترسی دارید، سلام مرا به ایشان برسانید و بگویید که اگر اجازه می‌دهند فلسفه حجابشان را در عراق ترجمه کنیم. من در همان سال، موقعی که به حج مشرف شدم، خدمت مرحوم مطهری پیغام را دادم. ایشان بسیار استقبال کردند و فرمودند اجازه بدهید چاپ سوم کتاب را که مطالبی را به آن اضافه کرده‌ام، برایشان بفرستم و بعد، آقای صدر هر طور که مصلحت می‌دانند، عمل کنند. بعد هم برای من کتاب را فرستادند که من بردم محضر آقای صدر. مرحوم صدر هم کتاب را راجع دادند به همشیره‌شان که ترجمه کنند. شاید قسمتهایی را هم ترجمه کرده بودند که جریان بازداشت و محاصره و زندانی شدن در خانه برایشان پیش آمد. مرحوم صدر و مرحوم مطهری خیلی به هم نزدیک بودند. در سفری هم که مرحوم مطهری به عراق آمدند، ساعتها پیش آقای صدر بودند و با هم صحبت کردند. این نکته هم جالب است که بسیاری از شاگردان برجسته آقای صدر به کسی غیر از



من به عنوان رابط چند بار از طرف مرحوم امام، خدمت آقای صدر رسیدم که اگر مشکلی یا پیشنهادی دارند، بگویند تا در صورت امکان رفع شود. از جمله یادم هست که در مقطعی، مرحوم امام پیشنهاد پرداخت جوهری به مرحوم آقای صدر را دادند، منتهی ایشان ضمن تشکر و قدردانی از این عنایت ویژه، قبول آن را موکول به نیاز کردند و گفتند که اگر نیازی پیش بیاید، اعلام خواهند کرد.

مرحوم صدر اعتقاد نداشتند و ایشان را سرآمد می‌دانستند، معذک به توصیه ایشان در درس امام شرکت می‌کردند.

از آخرین ملاقاتان با شهید صدر چه خاطره‌ای دارید؟

آخرین ملاقاتی که با مرحوم صدر داشتم، بعد از هجرت امام از نجف به پاریس بود. ایشان در یک بعد از ظهر و بعد از اقامه نماز عصر، به بیرونی امام آمدند و مرا خواستند و منتهی را به من دادند. پیامی بود که برای امام داده بودند. من متن را از طریق مطمئنی به پاریس ارسال کردم. متن این بود که، «من با تمامی آنچه که دارم، از امکانات مالی و نفوذی که در جامعه اسلامی دارم، استفاده می‌کنم و همه آنها را برای پیروزی راه شما، در خدمت شما قرار می‌دهم. من با تمام وجود به شما اعتقاد دارم و دنیا را روی راه شما هستم.» تعابیر بسیار زیبا و ماندگاری بودند. بعد از پیروزی انقلاب هم آن تعابیر بسیار زیبا و ماندگار را کردند و به یارانشان گفتند، «در امام ذوب شوید، همان‌گونه که ایشان در اسلام ذوب شدند و منشأ یک تحول و تأثیر عمیق در اسلام گردیدند.»

برخی معتقدند که شهید صدر در اوایل و به خصوص در دوره

همسایه‌ها مرا دیدند که به طرف خانه ایشان رفتم و همه فهمیدند که من به عنوان نماینده سیاسی رژیم جمهوری اسلامی به دیدن آقای صدر آمده‌ام.

تنها باری بود که رفتید؟

اولین بار بود و دیگر نجف نرفتم. بعد هم به منزل مرحوم آقای خونی رفتم. البته ایشان در کربلا بودند، ولی من در بیرونی منزل ایشان نشستم به عنوان فردی که به شکل عادی به منزل ایشان رفته بود، آنجا رفتم و پیامهایی را که از ایران آورده بودم، منتقل کردم.

تلگرافی که امام مینی بر عدم خروج آقای صدر از عراق دادند، به دست خود ایشان نرسید و ایشان از روابیان ایران مطلب را شنیدند. تلگراف هم به دست صدام افتاد و خود او هم این را گفت. خبر که پخش شد تظاهراتی صورت گرفت و به هر صورت این تلگراف منشأ مجموعه‌ای از تحولات شد. شما این رویداد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مرحوم آقای صدر بعد از پیروزی انقلاب پیامی برای امام فرستادند که معنی آن هجرت از عراق نبود، در عین حال حضرت امام در پاسخ به تبریک ایشان تلگراف فرستادند و گفتند که شما به عنوان یک پشتوانه و شخصیتی که باید حوزه علمیه را ارتقا دهد، در عراق بمانید. آنچه که در مورد موضوع مورد نظر شما بین امام و آقای صدر ردوبدل شد، پیغامی بود که ایشان به طور خصوصی برای من به سفارت فرستادند. این پیغام را مرحوم حائری، یکی از شاگردان بسیار خوب مرحوم آقای صدر و برادر آیت الله آقای سید کاظم حائری که در قم هستند، آوردند. ایشان از شیفتگان مرحوم آقای صدر و از خصم‌صین و اصحاب سر ایشان بودند. منزل پدر همسر ایشان که آقای جزائری باشند، در همسایگی ما در نجف بود. ایشان یک روز به طور خصوصی به سفارت نزد من آمدند و گفتند که آقای صدر برای امام پیغامی داده‌اند و آن هم اینکه آیا امام اجازه می‌دهند که ایشان به ایران بیایند یا نه و در صورت آمدن به ایران، آیا این امکان را دارند که فعالیت‌های علمی و سیاسی‌شان در اختیار خودشان باشد و آزادی کامل داشته باشند و ایشان مایل هستند که این اجازه را از امام داشته باشند و اگر امام اجازه دادند، ما از شما می‌خواهیم که برای انتقال ایشان از عراق، کمک کنید. یک پاسپورت عربی، ترجیحاً سوری برای ایشان تهیه شود و عکسی هم با لباس عربی از ایشان آورده بود. یک پاسپورت ایرانی هم برای همسرشان می‌خواستند و پاسپورتی باشد که در ایران صادر شده باشد و مهر خروج از ایران هم در آن خورده باشد و بعد در اختیار ایشان قرار گیرد و در اینجا ایشان امکاناتی دارند که روی پاسپورت مهر ورود به عراق را هم بزنند و با آن پاسپورت از عراق خارج شوند و به کشور دیگری بروند و از آنجا به ایران بیایند. عکس همسرشان را هم آورده بودند که برایش پاسپورت ایرانی صادر شود. من به همین خاطر به ایران آمدم. مرحوم امام در بیمارستان قلب بستری بودند. رفتم و پیام ایشان را عرض کردم. ایشان فرمودند که از طرف من به آقای صدر سلام برسانید و بگویید که ایران وطن شمامست و اختیار و آزادی کامل در هر نوع فعالیتی دارید و شما از نظر من شریف و عزیز هستید. پاسخ را به دکتر طباطبایی که آن موقع معاون نخست‌وزیر بود، دادم و ایشان هم سفیر سوریه را خواستند و گفتند که پاسپورتی با خودتان بیاورید که آورد و در حضور من مهر کرد و بعد هم با پلیس فرودگاه هماهنگ کردند و مهر خروج زدند و یک پاسپورت ایرانی هم صادر شد و مهر خروج زد و به وسیله همسر به دست آقای حائری رساندم و این آخرین پیغامهایی بود که بین ایشان و امام ردوبدل شد. بعد هم که مرا به عنوان عنصر نامطلوب از خاک عراق اخراج کردند که در مقابل ایران هم سفیر آنها را به عنوان عنصر نامطلوب اخراج کرد. به ایران برگشتم و چند ماه بعد خبر شهادت آقای صدر را شنیدم.

پس موضوع خروج ایشان از عراق عملی نشد؟

تا مرحله تهیه پاسپورت و ارسال برای ایشان عملی شد، ولی بعد به علت دستگیری ایشان و محاصره منزلشان عملی نشد. برخی از شاگردان و مطلعین آقای صدر معتقدند که ایشان تا آخر تصمیم نداشتند از عراق خارج شوند.

خیر، بر حسب آخرین خاطره‌ای که از ایشان دارم و برایتان نقل کردم، ایشان تصمیم گرفته بودند از عراق خارج شوند.



به محض زیارت حرم، مستقیماً به منزل آقای صدر رفتم. می‌دانستم که منزل ایشان در محاصره است. حدود ده دقیقه، هم زنگ زدم، هم به در کوبیدم و کسی در را باز نکرد. بعد از ده دقیقه دو مأمور امنیتی آمدند و گفتند کسی در منزل نیست، بفرمایید بروید. من اقدام خود را کردم و تمام کسانی که در مسیر بودند و تمام همسایه‌ها مرا دیدند که به طرف خانه ایشان رفتم و همه فهمیدند که من به عنوان نماینده سیاسی رژیم جمهوری اسلامی به دیدن آقای صدر آمده‌ام.

ندادند و چیزی را که آنها می‌خواستند علیه حکومت اسلامی فتوا بدهند، انجام ندادند و با محدودیتهای مختلف مواجه شدند. ایشان را در خانه زندانی کردند، تماسهای ایشان را با دیگران قطع کردند و سعی کردند یاران ایشان را سازمانهای مرتبط با ایشان را شناسایی و قلع و قمع کنند و دستگیریهایی بر خوردها در عراق شدت گرفتند. در همین شرایط بود که من به عنوان نماینده سیاسی ایران به سفارت ایران در عراق رفتم. یکی از مأموریت‌های من این بود که پیام انقلابیون ایران، به خصوص حضرت امام را به مرحوم آقای صدر برسانم. ایشان در خانه بازداشت بودند. در اولین سفری که ضرورت داشت از بغداد به نجف بروم و با مراجع نجف تماس بگیرم، از وزارت امور خارجه عراق اجازه گرفتم، چون تحرک سفرا در کشورها باید با اجازه وزارت خارجه باشد. وقتی که با معاون مربوطه در وزارت امور خارجه صحبت کردم، گفتم که ناگزیر از مراجعه به آقایان مراجع هستم. خدمت آقای خونی خواهم رسید. خدمت آقای صدر خواهم رسید. اینها را مراجعی بودند که ما با آنها در ارتباط بودیم و ناگزیر از ادای احترام به آنها هستیم. آنها از نظر سیاسی نهی نکردند، لذا من بعد از اینکه به نجف رسیدم، به محض زیارت حرم، مستقیماً به منزل آقای صدر رفتم. می‌دانستم که منزل ایشان در محاصره است. حدود ده دقیقه، هم زنگ زدم، هم به در کوبیدم و کسی در را باز نکرد. بعد از ده دقیقه دو مأمور امنیتی آمدند و گفتند کسی در منزل نیست، بفرمایید بروید. من اقدام خود را کردم و تمام کسانی که در مسیر بودند و تمام

ایشان از سوی دیگر معتقدند که این شرایط بر ایشان تحمیل شد. تحلیل شما از این جریان چیست؟

ایشان معتقد نبودند که آنچه که در ایران اتفاق می‌افتاد، لزوماً در عراق قابل تحقق بود، چون به هر حال جامعه اهل سنت عراق یک جامعه غیرقابل انکار و از نظر نفوذ اجتماعی و موقعیت اجتماعی با ایران متفاوت بود و برای اداره کشوری که به هر حال الان دوستان و یاران قدیم مرحوم صدر به این نتیجه رسیده‌اند که باید به صورت فدرالیسم اداره شود، ایشان احتمالاً طرح و برنامه‌ای متفاوت با ایران داشتند، البته مبانی فقهی و حکومتی امام را قبول داشتند و چه بسا به مبانی ولایت فقیه هم معتقد بودند، ولی برای پیاده کردن الگوی حکومت اسلامی در عراق، ملاحظات دیگری داشتند. مرحوم آقای صدر به عنوان روشنفکری که اسلام را به عنوان یک مکتب می‌شناسد و برای پیاده کردن این بینش و اعتقاد و برداشت از اسلام، سازمان و تشکل و چه بسا حزب ایجاد می‌کند، نمی‌توانستند نسبت به پدیده‌های نوینی که در جهان اسلام روی می‌دادند، بی تفاوت باشند. پدیده مبارکی که به اسم حکومت اسلامی در پهنه وسیعی از جهان اسلام و هم مرز با عراق اتفاق افتاده بود و هم اعتقاد و هم کیش با پیکره عظیمی از جامعه عراق بود که شیعه هستند، لذا ایشان نمی‌توانستند نسبت به این پدیده، بی تفاوت باشند و چیزی به ایشان تحمیل نشد. ایشان ناگزیر از موضعگیری بودند. حمایت ایشان یک حمایت آرمانی و مکتبی و اعتقادی بود. در کنار این، البته حمایت سیاسی هم بود. ایشان معتقد بودند که اگر در همسایگی عراق یک کشور نیرومند و قدرتمند شیعی و پناه مبارزین عراق باشد؛ طبیعتاً دولت عراق نمی‌تواند با آن قساوت و قاطعیتی که نسبت به شیعیان داشت و بنای نابودی آنها را گذاشته بود، حرکت کند. از نظر سیاسی هم اعتقاد داشتند که ایران یک پشتوانه قابل ملاحظه است و باید به آن توجه و تکیه کرد. به همان نسبتی که رژیم بعثی عراق برای تضعیف این حکومت نوپای اسلامی و برای قلع و قمع این پایگاهی که در کنار عراق ایجاد شده بود، تلاش کرد، جنگ را به راه انداخت و حمله کرد و بنای بر تضعیف ایران را داشت، مرحوم آقای صدر در مقطعی که حمایت رسمی خود را از ایران اعلام کردند، مورد غضب و کینه رژیم حاکم بر عراق قرار گرفتند. صدام حسین به ایشان تأکید کرد که از آنچه که وی در مقابل ایران ادعا می‌کند، حمایت کنند و به بهانه‌هایی، مسئله حاکمیت ارضی کشورش و مسئله شط العرب را که آیا حق عراق هست یا نه و آیا ایران تجاوز کرده است یا نه و همان ادعاهای قبل را مطرح می‌کرد و از مرحوم صدر می‌خواست که از وی حمایت کنند. طبیعی است که مرحوم صدر تن به این خواسته



۱۳۴۹. نجف، شهید صدر در مراسم تشییع آیت الله العظمی حکیم.

طلبه نوجوان و پر شور سالهای ۴۲ و ۴۳ آنگاه که به سودای دیدار پیر مراد خویش راه نجف را در پیش گرفت، همراه بر آن بود که مکانی مقتدای خویش را بر چهره های شاخص آن سامان آشکارتر سازد و زمینه ساز همراهی بیشتر آنان با او گردد. این انگیزه خالص، او را به ورطه آشنائی و صمیمیت با بسیاری از نخبگان، از جمله شهید آیت الله صدر کشانید؛ صمیمیتی که تا پایان حضور وی در نجف امتداد یافت.

حجت الاسلام و المسلمین محمد حسن رحیمیان، نماینده ولی فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران، در بعد از ظهر یکی از واپسین روزهای فروردین سال جاری با ما از خاطراتش از شهید صدر سخن گفت که حاصل آن در پی می آید.



«شهید صدر و انقلاب اسلامی ایران» در گفت و شنود شاهد یاران
با حجت الاسلام و المسلمین محمد حسن رحیمیان

خلوص شهید صدر، زمینه ساز حمایت او از انقلاب بود...

همان ابتدای امر، رابطه ما به دوستی تبدیل شود و ادامه پیدا کند و به همین دلیل، ما مکرر به منزل ایشان می رفتیم و در مقطعی هم در درس ایشان شرکت کردیم.

تدریس ایشان چه ویژگیها و مزایایی داشت؟

البته آن زمانی که من به درس ایشان می رفتم، هنوز سطح را تمام نکرده بودم. اواخر سطح بودم و کفایتین را می خواندم، اما مایل بودم در درس ایشان حاضر شوم. آن زمانی که ما به درس ایشان می رفتیم، جمعیت زیادی نداشت. شاید حدود چندده نفر بودیم، در حالی که در همان روزها که در درس امام هم شرکت می کردیم، چند صد نفری حضور داشتند. شاگردان میرز ایشان که حضور نسبتاً نمایان و جایگاه مشخصی در آن محفل داشتند، عبارت بودند از: آقای سید کاظم حائری، مرحوم آقا سید محمدباقر حکیم و همین طور آقای سید محمود شاهرودی که از جوان ترین شاگردان ایشان به نظر می رسیدند. شیوه تدریس ایشان برای من بسیار جذاب بود. من هنوز به طور رسمی وارد درس خارج نشده بودم، اما چون ایشان بیان بسیار جالبی داشت و مطالب را به شکل جذاب و بدیعی دسته بندی می کرد، درسش بسیار قابل فهم بود و به رغم اینکه به زبان عربی تدریس می شد، اما برای ما فارسیها بسیار قابل فهم بود. از این جنبه درس ایشان بسیار به درس مرحوم آیت الله علامه فانی شباهت داشت، چون ایشان هم اصفهانی بودند و هم عربیشان، عربی ادبی و کتابی بود، لذا ما فارسیها به راحتی می فهمیدیم. آقای صدر نکات جذاب و بدیعی را در درس مطرح می کردند که طبیعتاً محصول ذوق خودشان بود و جذابیت بیان و ساده و همه فهم بودن آن موجب شده بود که بسیاری از مباحث ایشان به شکلی کاملاً روشن در ذهن من باقی بماند. یادم هست که در مقوله حرمت خمر این مسئله را طرح کردند که آیا حرمت صفتی است که بر خمر حمل می شود یا بر شرب آن. ایشان در این مورد این گونه بحث کردند که ممکن است کسی خمر بخورد، اما نداند که خمر بوده و مثلاً تصور کند که شربت بوده است و این مسئله در مورد هر چیز دیگری جز خمر هم صادق است. این فرد مرتکب حرام نشده است، زیرا علم و اراده انسان باید ضمیمه بر حرمت خمر

به منزل آقای صدر برویم. چیزی که در اولین دیدار با آقای صدر برای من جالب بود، ساده زیستی ایشان بود. البته نباید از حق گذشت که در آن مقطع اکثر علمای نجف زندگی ساده ای داشتند و ایشان هم مثل بقیه مراجع، زی طلبگی را رعایت می کردند. در آن زمان در میان مراجع، سنتی وجود داشت و آن هم اینکه هر که مهم تر و مشهور تر بود، منزلش به حرم نزدیک تر بود. البته منزل امام از همه مراجع به حرم دورتر بود، اما حضور ایشان در حرم و زیارت آن، نسبت به بقیه مراجع، بسیار منظم تر و مستمرتر بود و لذا از این نظر کاملاً بارز و مشخص بودند. ایشان هر شب رأس ساعت خاصی در حرم حاضر می شدند و همین نظم و پیگیری مستمر امام، حرف و حدیثهایی را در اطرافیان سایر مراجع برمی انگیزت که شاید تقید امام در این زمینه، منجر به کوچک شدن سایر مراجع در نگاه عوام شود. به هر حال، شخصیت مرحوم آیت الله صدر بسیار جذاب بود. برخورد بسیار صمیمانه ای با طلاب و همچنین نسبت به ما داشتند که در آن دیدار اول، برای ایشان بیگانه بودیم. همین برخورد صمیمانه موجب گردید که از

گفت و گوی ما با جنابعالی حول محور نسبت شهید صدر با رویداد عظیم انقلاب اسلامی است. طبیعتاً در ابتدای امری مایلیم بدانیم که آشنایی شما با ایشان به چه شکل بود و چگونه توسعه پیدا کرد؟

من در سال ۱۳۴۶ به نجف رفتم و تا سال ۱۳۵۳ هم که مجبور به بازگشت به ایران شدم، در آنجا بودم. خاطراتی که از مرحوم شهید آیت الله صدر دارم، مربوط به همین مقطع می شود و طبعاً آنچه که بعد از این تاریخ اتفاق افتاد، هم برای تاریخ پژوهان مشخص است و هم می توانید از کسانی که در متن وقایع آن روزها حاضر بودند، پرسید. در اوایل حضور ما در نجف، طبیعتاً نام مرحوم شهید صدر به عنوان یکی از فضایی برجسته و مدرسین درس خارج و همچنین از چهره هایی که دارای نوآوریهای فقهی و فلسفی بودند؛ بسیار مطرح بود و طبعاً ما علاقمند بودیم که با چنین فردی، از نزدیک آشنا شویم و از محضرشان استفاده کنیم. از سوی دیگر به دلیل انگیزه و شور انقلابی که در آن مقطع در ما وجود داشت، می خواستیم زمینه های ارتباط و همکاری بیشتر ایشان را با جریان انقلاب و حضرت امام (قده) فراهم کنیم. چون در آن مقطع، یعنی در سالهای ۴۶ و ۴۷، حداقل ارتباط ظاهری گسترده ای را بین ایشان و امام شاهد نبودیم. آنچه که عرض می کنم به دلیل این است که به هر حال در آن مقطع، ما به امام نزدیک بودیم. در طول روز در درس ایشان حضور داشتیم و بعد که ایشان در بیت خود جلوس می کردند، به آنجا می رفتیم، در حرم هم طبیعتاً باز ایشان را زیارت می کردیم و بعید می دانم که در آن مقطع، کسی با امام مرتبط می بود و ما متوجه نمی شدیم. به همین دلیل بود که ما سعی کردیم با این ارتباط، زمینه رابطه بیشتر مرحوم آقای صدر با امام را ایجاد کنیم. مرحوم اصغر آقای کنی، از شاگردان قدیمی امام در قم و نجف بودند و قبل از نهضت با ایشان ارتباط داشتند و بسیار علاقمند بودند که جایگاه امام در نجف تثبیت و عظمت علمی و فکری ایشان در ابعاد مختلف برای علما و فضایی حوزه نجف آشکار شود. همچنین ایشان با همه علما و مراجع نجف ارتباط داشتند و همین موجب شد که ما برای اولین بار به اتفاق ایشان



شیوه تدریس ایشان برای من بسیار جذاب بود. من هنوز به طور رسمی وارد درس خارج نشده بودم، اما چون ایشان بیان بسیار جالبی داشت و مطالب را به شکل جذاب و بدیعی دسته بندی می کرد، درسش بسیار قابل فهم بود و به رغم اینکه به زبان عربی تدریس می شد، اما برای ما فارسیها بسیار قابل فهم بود.



درآمد

بی تردید واقعیت منش و سلوک هر شخصیتی، بیش و پیش از هر عرصه ای، در محدوده زندگی مشترک وی بروز پیدا می کند؛ لذا داوری همسران از یکدیگر، از واقعی ترین ملاکها برای شناخت شخصیت آنهاست. در گفت و شنودی که می خوانید: سرکار خانم سیده فاطمه صدر «ام جعفر»، به بازگویی گفتنیهای جذابی از سیره همسر والامنش خویش پرداخته است که بی تردید از اسناد مهم در پژوهش پیرامون سلوک رفتاری آن شهید ارجمند است. لازم به تذکار است که این گفت و شنود در نامه «جامعه»، نشریه داخلی موسسه جامعه الزهرا در قم منتشر شده است.

■ «یادها و یادگارهایی از یک زندگی»

در گفت و شنود با همسر شهید

همراهی با او به افراد، آرامش و ظرفیت می داد...

می کرد. ایشان بر حضور قلب در نماز مراقبت کامل داشت. به گواهی افراد خانواده هر گاه ایشان مشغول نماز می شد، خانه مالا مال از عطر معنویت می گردید و آرامش و سکوت عمیقی فضا را پر می کرد. شهید دور از چشم جمعیت به نماز شب می ایستاد، شبهای رمضان تا همه اعمال و ادعیه مربوط به آن شب را تمام نمی کرد، به دفتر کار خود نمی رفت. در سایر مناسبات دینی نیز با وجود مشغله های زیاد به همین ترتیب عمل می کرد. زمانی که منزل مابه محاصره در آمد، به خصوص در ایام نزدیک به شهادت، فرصتی فراهم شد تا ایشان به شکلی عمیق تر و بیشتر به عبادت بپردازد. فکر می کنم کم شدن ارتباطات بیرونی، زمینه ای شد برای انقطاع الی الله.

گسترده کاری علمی و تألیفات شهید بزرگوار حاکی از مداومت جدی بر این امر است. لطفاً از نحوه مطالعه و بحثهای معظم له نکاتی را بفرمایید.

ایشان برای درس و نوشتن و مباحثه پشتکار فراوانی داشت. هر شب برای مباحثه به منزل آیت الله خویی می رفت. یکی از شبها هوا بسیار سرد بود و سید مریض شده بود. من از ایشان خواهش کردم که آن شب به مباحثه نروم و در خانه استراحت کند تا بهبود یابد. در جواب گفت: «قرآن بیار تا استخاره کنم.» آیه شریفه، «اذ رء اناراً فقل لاهله امکثوا انی آنست ناراً لعلی آتیکم منها یقبس أوجد علی النار هدی» آمد. روزه من کرد و گفت، «حالا چه؟ بروم یا نروم؟» من جواب دادم، «بروید. خدا نگه دارتان باشد.»

آیت الله صدر هنگام نوشتن و به دست گرفتن قلم، تا مطلب و منظورش را به جایی نمی رساند؛ سر از دفتر و نگارش بر نمی داشت. گاهی من به ایشان می گفتم، «وحی بر شما نازل می شود که این گونه با سرعت می نویسید؟» تبسم می کرد و می فرمود، «چنین فرض کنید!» گاهی از شدت نوشتن سر انگشتانش متورم می شد. خمیری درست کرده بود و من آن را دور انگشتان ایشان می پیچیدم، اما آن هم اثری نداشت؛ ولی شهید همچنان به نوشتن ادامه می داد. زمانی که مشغول نوشتن بود، از هیچ سر و صدایی متأثر نمی شد. من سعی داشتم بچه ها را ساکت یا از اتاق پدر خارجشان کنم؛ اما ایشان می گفت، «رهایشان کن! صدای آنها مرا اذیت نمی کند.»

در زندگی شخصی ایشان چه نکته بارزی توجه شما را بیش از هر چیز جلب می کرد؟

زهد ایشان برای من همیشه عبرت آموز بود. پس از ازدواج متوجه شدم که همه لباسهای وی عبارت است از یک عبا، یک قبا و یک دشداشه سفید. پرسیدم، «باقی لباسهایتان کجاست؟» مادرشان با خنده گفتند، «نگفتم همسرت از بی لباسیت تعجب خواهد کرد؟» به ندرت لباس تهیه می کرد و به کم ترین اکتفا می کرد و می گفت، «مگر من چند جسم دارم که چندین لباس بدوزم و بخرم؟» در نهایت زهد می زیست و می گفت، «زندگی و معیشت مرجع باید مانند سایر طلبه های حوزه باشد.» پس از مرجعیت چیزی به اثاث منزل اضافه نکرد و خانه به همان شکل گذشته باقی ماند. یکی از دوستان به ایشان ماشینی هدیه داد، ولی هیچگاه از آن استفاده نکرد و دستور داد آن را بفروشد و پولش را بین طلبه ها تقسیم کنند و برای خانواده مبلغی جزئی برداشت. هرگاه کسی لباس یا چیزی را به ایشان هدیه می داد، قبول و تشکر می کرد، سپس آن را به طلبه های نیازمند می داد. این برخورد را روی تکبر و خودخواهی نبود، بلکه از زهد و تقوای ایشان سرچشمه می گرفت. بیشتر وعده های غذایی ساده و

حرم مطهر، شیخ در برابر ساعت حرم می ایستد و شاهد گریه و استغاثه ایشان می شود. زائران نیز پشت سر شهید می ایستند و گریه می کنند. یک نفر از شیخ می پرسد، «این سید چه می کند؟» شیخ می گوید، «او می داند در برابر چه کسی ایستاده است و از معنا و مضامین حقیقی زیارت، خبر دارد.»

شهید صدر بر خواندن زیارت روزانه امیرالمؤمنین (ع) نیز مداومت داشت و متن آن را حفظ بود. مطالب درسی و جزوات خود را به حرم می برد و در آنجا به مطالعه درسهای پرداخت. زمانی به علت بیماری یک هفته قادر به شرفیابی نشد، فردی به دیدن ایشان آمد و گفت، «در خواب حضرت امیر (ع) را دیدم که فرمود، «پسرم محمدباقر چند روز است که برای مباحثه و درس نزد من نمی آید!» ایشان روزهای عاشورا را بسیار متأثر می شد و درون و ظاهری حزن انگیز داشت. او پیوسته سعی می کرد آن روز را در کرپلا باشد. حتمأ در این روز زیارت عاشورا می خواند و مقتل گوش می کرد و با صدای بلند می گریست. خانواده شهید به همراه ایشان تا ظهر عاشورا از خوردن امساک می کردند و از خوردن غذاهای لذیذ در آن روز پرهیز داشتند. روز شهادت امیرالمؤمنین (ع) نیز با کسی ملاقات نمی کرد. شهید هر شب پنجشنبه، مجلس عزاداری اهل بیت (ع) را در منزل برگزار می کرد و در سالروز شهادت حضرت امام موسی کاظم (ع)، سه شب روزه می خواند. خداوند متعال به ما چند دختر عطا فرمود. من نذر کردم که اگر خدا، پسری به ما بدهد، روز شهادت امام سجاد (ع) در منزل روزه بخوانیم و شله زرد بپزیم. الحمدلله سال دیگر خدا سید محمد جعفر را به ما داد و من هنوز به این نذر عمل می کنم.

آن شهید بزرگوار از غم و اندوه خود تنها به خدا شکایت می برد و تنها با او مناجات می کرد. دردهای خود را تنها با او در میان می گذاشت و از او یاری می جست و در سختیها و گرفتاریها متوسل به ائمه اطهار (ع) می شد. چه بسیار لحظاتی که اعضای خانواده، او را در حال دعا و راز و نیاز با خدا و توسل به اهل بیت (ع) می دیدند. سید شهید، فرزندان خود را هم به این کار تشویق می کرد و به آنها می آموخت که شکایتها را تنها باید نزد خدا برد و کمک و یاری را تنها باید از او خواست.

زمانی که منزل به محاصره در آمد و اوضاع بر خانواده تنگ شد و آنها تنها ماندند، آنها را به خواندن دعا و توسل به اهل بیت (ع) دعوت



شهید صدر بر خواندن زیارت روزانه امیرالمؤمنین (ع) مداومت داشت و متن آن را حفظ بود. مطالب درسی و جزوات خود را به حرم می برد و در آنجا به مطالعه درسهای پرداخت. زمانی به علت بیماری یک هفته قادر به شرفیابی نشد، فردی به دیدن ایشان آمد و گفت، «در خواب حضرت امیر (ع) را دیدم که فرمود، «پسرم محمدباقر چند روز است که برای مباحثه و درس نزد من نمی آید!»

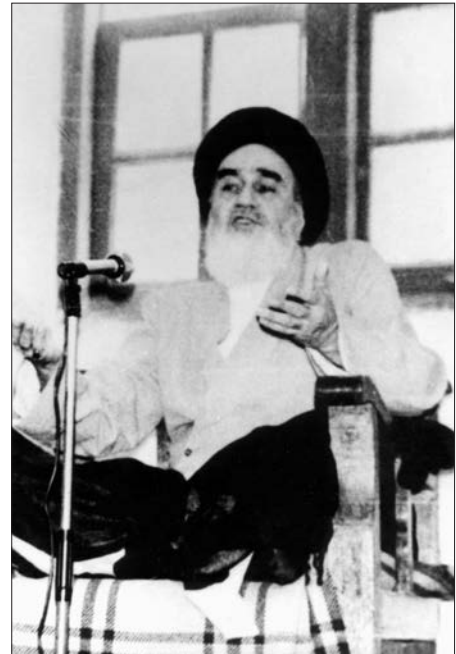
زندگی شما در عراق چگونه می گذشت؟

من پس از ازدواج از ایران به عراق منتقل شدم. دوری و فراق از خانواده و تفاوت زیادی که بین آنجا و ایران بود، مرا رنج می داد. یک روز به حرم امیرالمؤمنین (ع) مشرف شدم و درخواست نمودم تا خداوند به من قدرت و تحمل شرایط سخت زندگی را بدهد. پس از زیارت، احساس عجیبی به من دست داد. با خود گفتم، «من با یک شخصی عادی زندگی نمی کنم، بلکه با یکی از اولیای خدا و رهبری دانشمند و بزرگ ازدواج کرده ام.» پس از آن دعا و زیارت، آرامشی خاص و ظرفیتی بزرگ در برابر همه سختیها در خود احساس کردم و برای اجرای تمام اوامر ایشان با کمال رضایت و خوشحالی حاضر بودم. من متولد شهر مقدس قم هستم و تا ۱۹ سالگی در قم زندگی می کردم.

از نحوه برخورد و رفتار شهید صدر در منزل برابیان بگویید. ایشان در خانه بسیار مهربان و با عطف و قدرتوان بود. برای مادر، فرزندی نیکوکار، برای خواهر، برادری دوست و برای همسر، شوهری مهربان و برای فرزندان نیز پدری مهربان و دلسوز بود. تا آخرین لحظه زندگی مبارکش همچون فرزندی نمونه، فرمانبردار مادر بود. با ایشان مشورت می کرد و به آرای او اهمیت می داد. در کنار خواهر می نشست و نوشته های او را با او مرور می کرد و به ستوالاتش پاسخ می داد. مدتها از وقت خود را صرف کمک به خواهرش می کرد. به همسر خود احترام می گذاشت و از او قدردانی و به احساساتش توجه می کرد. همیشه می فرمود، «دوست دارم شرایط و اوضاع و مشغله های زیاد را درک کنی و در صورتی که در جایی از من کوتاهی سر زد، مرا ببخشی.»

سید شهید با اولاد خود مهربان بود و به امورشان توجه داشت. هر گاه آنها بیمار بودند، هنگام رسیدن به خانه قبل از تعویض لباس نزد فرزند می رفت و از حالش جویا می شد و دست مبارکش را بر سر او می گذاشت و به نیت شفا، سوره «حمد» را می خواند. ماهم اکنون در پیروی از او برای شفا یافتن بیمار، سوره حمد را می خوانیم. با فرزندان همچون بزرگ ترها رفتار می کرد. با آنها صحبت می کرد و هیچگاه آنها را به کاری مجبور نمی کرد. همیشه التزام به نماز اول وقت را تذکر می داد و می فرمود: «من بچه ها را کم می بینم، بنابراین کارهای اشتباهشان را نزد خودشان برای من بازگو نکنید تا مجبور به سرزنشان نشوم. دوست ندارم فرزندانم مرا در حال سرزنش یا مجازات خود به یاد آورند.» فرزندان از بازگشت پدر به منزل خوشحال می شدند، با وجود سن کم متوجه شرایط سخت پدر بودند و می دانستند هر روز که سید به سلامت به منزل باز می گردد؛ غنیمت است و جای شکر دارد.

ارادت خاص شهید صدر با اهل بیت، گواه توجه عمیق وی به مضامین عالی و جایگاه رفیع خاندان رسالت است. شما که از نزدیک شاهد این حالتها معنوی بودید، صحنه هایی از آن را برای ما بازگو کنید. ایشان شبهای جمعه به زیارت سیدالشهدا (ع) شرفیاب می شد و بر خواندن زیارت مخصوص مثل زیارت شعبانیه و رجبیه مداومت داشت و حدود ده سال به طور پیوسته به زیارت حضرت اباعبدالله (ع) می رفت؛ مگر هنگام بیماری شدید یا مشکلات امنیتی. ایشان بیشتر مواقع روزه بود. از ابتدای خواندن زیارت عاشورا چشمانش از اشک پوشیده می شد، بغضش می ترکیب و محاسن شریفش زیر قطرات اشک خیس می شد، چنان که گاهی زائران حرم متوجه می شدند. یک بار که مرحوم شیخ جواد مغنیه و سید محمود خطیب، شهید را برای زیارت حرم ابا عبدالله (ع) همراهی می کردند، پس از ورود به



شود، البته این ربطی به نجاست ذاتی خمر ندارد، بلکه حکم، عملاً به اراده و عمل انسان حمل می‌شود. این یکی از نمونه‌های ورود ایشان به مباحث و طرح آنها که نشان می‌دهد ایشان تا اعماق بحث می‌رفتند و به شکل دسته‌بندی شده و آسان، مطلب عمیقی را تدریس می‌کردند. مدت شرکت ما در درس ایشان با آنکه چندان طولانی نبود، ولی ما واقعاً استفاده کردیم.

از ویژگیهای اخلاقی شهید صدر چه خاطراتی دارید؟ رابطه ما با ایشان به تدریج نزدیک و صمیمی شد تا جایی که یک بار من از ایشان دعوت کردم برای ناهار به حجره ما تشریف بیاورند و ایشان با کمال مهربانی و تواضع پذیرفتند. برای من بسیار جالب بود که یکی از مدرسین درس خارج حوزه نجف و یکی از فضایی شناخته شده و معروف، دعوت یک بچه طلبه غریب را که از ایران آمده بود، به این سادگی بپذیرد. ما در مدرسه سید کاظم یزدی اقامت داشتیم. این مدرسه به منزل آیت الله حکیم چسبیده بود و مادر واقع همسایه ایشان بودیم و به همین دلیل هم ایشان را زیاد می‌دیدیم. البته در دوران صدام این مدرسه و اساساً از بالا سر حرم مطهر حضرت علی (ع) تا بازار العماره و منزل آقای حکیم تا آخر شهر نجف، ویران شد و این کار هم انگیزه سیاسی داشت، چون صدام نمی‌خواست اسمی از آقای حکیم و منزل و تشکیلات ایشان باقی بماند، زیرا رژیم عراق حقد و کینه عجیبی به خاندان حکیم داشت. به هر حال مادر مدرسه دوم سید کاظم یزدی، یک حجره دو در سه متری داشتیم و واقعاً جایی هم نداشتیم که بتوانیم ایشان را با دو سه نفر دیگر دعوت کنیم، لذا تنها تشریف آوردند. آن روز اصغر آقای کنی هم بودند. من در پختن برنج مهارت داشتم که به کلی با عربها متفاوت بود. عربها برنج را به صورت شفته و کته درست می‌کردند، ولی من برنج را آبکش می‌کردم. ایشان چند دقیقه‌ای به بشقاب برنجی که من مقابل ایشان گذاشته بودم، خیره شدند و برای اینکه تشویقم کنند؛ گفتند دلم نمی‌آید این برنج را بخورم و از بس جالب و خوب پخته شده است، دلم می‌خواهد به تک تک دانه‌های آن نگاه کنم. واقعاً این تواضع ایشان که به این راحتی با افراد گرم می‌گرفتند، برای ما خیلی جذاب بود.

اشاره‌ای کردید به تلاش‌تان برای ایجاد همگرایی بیشتر بین آیت الله صدر و جریان انقلاب اسلامی. وقتی از عراق خارج شدید، تا چه حد در این مسئله، موفق بودید؟ البته در ایجاد این همگرایی، عوامل متعددی نقش داشتند،

اما به طور مشخص اینکه آقای صدر می‌دانستند که ما از افراد نزدیک امام هستیم و ما را بسیار تحویل می‌گرفتند و به ما محبت می‌کردند، نشان می‌داد که ایشان زمینه این نزدیکی و ارتباط را دارند. من تا وقتی در عراق بودم، خودم شاهد ارتباط نزدیک ایشان با امام نبودم. شاید بعضی دیگر از نزدیکان امام، این را مشاهده کرده باشند. امام هم عمدتاً عادت نداشتند غیر از مراجع همسن و سال خودشان، از جمله آقای خوئی، آقای حکیم و آقای شاهرودی به دیدن کسی بروند، اما حضور جمع زیادی از شاگردان آقای صدر در درس امام که به توصیه ایشان آمده بودند، از جمله آقای سید کاظم حائری، آقای هاشمی شاهرودی و آقای آصفی و همچنین شکل گرفتن ارتباط بسیار نزدیک برخی از اصحاب آقای صدر با امام، نشان‌دهنده ایجاد و توسعه و رابطه است. برخی از شاگردان ایشان در اوایل، نسبت به جریان مبارزاتی ایران و شخص امام، بی‌مهر بودند، اما به تدریج به امام علاقمند شدند، در درسهای ایشان شرکت کردند و بعد در صف حامیان جدی انقلاب و نظام قرار گرفتند و اینک هم در سطوح مختلف، مشغول خدمت به نظام جمهوری اسلامی هستند. این نکته شایان ذکر است که



حضور جمع زیادی از شاگردان آقای صدر در درس امام که به توصیه ایشان آمده بودند، از جمله آقای سید کاظم حائری، آقای هاشمی شاهرودی و آقای آصفی و همچنین شکل گرفتن ارتباط بسیار نزدیک برخی از اصحاب آقای صدر با امام، نشان‌دهنده ایجاد و توسعه و رابطه است.

تبلیغات گسترده عناصر ساواک، در ایجاد ذهنیت سوء نسبت به جریان انقلاب ایران در نجف، بسیار مؤثر بود. حوزویان نجف در اثر این تبلیغات تصور می‌کردند تمام طلبانی که با تحمل مشقات زیاد، خود را به حوزه نجف و به امام رسانده بودند، یک عده مارکسیست اسلامی هستند و باور نمی‌کردند که بسیاری از آنها اهل تهجد و نماز شب باشند. یاد هست وقتی به یکی از آنها گفتم که دوست ما آقای ناصری که در حال حاضر امام جمعه شهر کرد هستند، یک بار که نماز شبش فوت شد، فردای آن روز، تمام مدت به شدت گریه می‌کرد، باور نمی‌کردند که در میان اطرافیان امام چنین افرادی وجود دارند. آنها تصور می‌کردند اطرافیان امام کسانی هستند که گرایش به مسائل سیاسی برایشان از هر مسئله‌ای عمده‌تر است و همین هم باعث می‌شود که به فرائض و تکالیف دینی، توجه شایسته‌ای نکنند. تلاش یاران امام در نجف برای تبیین هویت واقعی نهضت و نقش امام، موجب شد که به مرور، بسیاری از ذهنیتهای غلط از بین بروند و از همه بیشتر سلوک فردی خود حضرت امام، موجب از بین رفتن موج این شایعات شد. البته باید این نکته را هم اضافه کنم که خلوص، تدین و صفای باطن شهید بزرگوار آیت الله صدر هم زمینه بسیار مساعدی را ایجاد کرد که ایشان به تدریج در حمایت از امام و انقلاب، نقش بارزتری پیدا کنند تا وقتی که جریان انقلاب پیش آمد و بقیه وقایع که همه از آن خبر دارند.

ظاهراً شما بعد از دو دهه که از شهادت آیت الله صدر گذشت، واسطه ملاقات خانواده شهید با مقام معظم رهبری شدید.

خاطره آن دیدار قطعاً بسیار شنیدنی است.

وقتی ما نجف بودیم، به رغم اینکه به منزل شهید صدر رفت و آمد می‌کردیم، بر حسب سنت مردم نجف، با خانواده ایشان آشنایی چندانی نداشتیم تا جریان سقوط صدام پیش آمد. من در بنیاد شهید بودم و مطلع شدیم که خانواده شهید صدر به تهران آمده‌اند و در منزلی در خیابان شریعتی در حوالی زرگنده اقامت کرده‌اند. من به اتفاق آقای صفی الدین، نماینده حزب الله در تهران، خدمت همسر ایشان رفتیم. البته آقای سید حسن نصرالله که مدتی هم در نجف، شاگرد شهید صدر بود و علاقه زیادی به ایشان دارد، به دفتر حزب الله در تهران سفارش اکید کرده بود که مراقبت این خانواده باشند. همسر شهید صدر با نهایت محبت، خاطرات بسیاری را از ایشان برای ما نقل کردند. از روزهای سخت حصر و شهادت و مصائبی که بعد از شهادت ایشان متحمل شده بودند، برای ما گفتند. در مجموع جلسه بسیار خوبی بود. بعدها من از طریق برخی از مرتبیین ایشان متوجه شدم که مایل هستند خدمت مقام معظم رهبری هم برسند. طبیعتاً این پیغام را منتقل کردیم و موافقت شد. چندباری وقت تنظیم شد، ولی از سوی هر دو طرف امکان آن پیش نیامد؛ با خانواده شهید صدر مسافرت بودند و یا آقا نبودند و این هم اسباب خیر شد تا دختران شهید صدر از عراق آمدند و در روز موعود، دو نفر از دختران شهید صدر که همسر شهید بودند و همسر آقای مقتدا صدر هم بودند و به اتفاق خانواده آقای شیخ نبیل، مسئول حزب الله در جنوب لبنان، خدمت مقام معظم رهبری رفتیم، نماز را به امامت ایشان خواندیم و بعد از نماز هم، آقا جلسه مفصلی با این خانواده محترم داشتند. البته من می‌دانستم که مقام معظم رهبری اطلاعات رجالی بسیار گسترده‌ای دارند و هنگامی که وارد گفت‌وگو با خانواده شهید صدر شدند، دیدم تمام جزئیات مربوط به خاندان صدر و شخصیت‌های میرز و شاخص آن را می‌دانند. در مواردی نکاتی را از خانواده صدر و فضائل اخلاقی بزرگان آن نقل می‌کردند که حتی برای همسر



شهید صدر جدید بود. همچنین نکاتی را از باجناق‌های شهید صدر و عمو و عموزاده‌های ایشان می‌گفتند که بسیار جالب بودند. جلسه بسیار جالبی بود و ما به رغم اینکه آقای صدر را دیده بودیم، آن روز نکات تازه‌ای را درباره ایشان از زبان آقا شنیدیم. در مجموع جلسه بسیار سازنده‌ای بود. بعد هم ناهار را با آقا صرف کردیم و ایشان هم بسیار نسبت به شخصیت شهید صدر و خانواده ایشان اظهار علاقه کردند.



بعثیه‌ها از جانب ایشان برای حکومت خود سخت نگران شدند و سه بار ایشان را به زندان بردند. هر بار ایشان می‌فرمود، «در راه رفتن احساس خوشی داشتیم و امید به ملاقات خدا بسته بودم؛ ولی هنگام بازگشت، مسئولیت سنگینی را روی شانه‌های خود احساس می‌کردم.»

ایشان در سالروز شهادت امام موسی جعفر (ع) در خانه روضه خوانی داشت. یک بار یکی از مداحان شعری را در مدح شهید صدر سرود. شهید از او خواست تا ادامه ندهد. او اصرار کرد، ولی شهید صدر قسمش داد که از خواندن منصرف شود و ذکر اهل بیت (ع) را دنبال کند. هر کس برای سلام دادن یا سؤال پرسیدن به شهید نزدیک می‌شد؛ وی با روی گشاده به حرفهایش گوش می‌سپرد و فرقی نمی‌کرد که آن شخص کوچک است یا بزرگ، کاسب است یا طلبه. برای نسل جدید و جوانان باسواد اهمیت فراوانی قائل بود و احادیث دینی و اجتماعی را برای آنها بازگو می‌کرد. طلبه‌ای نقل می‌کند که زمانی جوانی با تعدادی از دوستانش برای درس خواندن به حرم حضرت امیرالمؤمنین (ع) مشرف می‌شود. یک بار که سید شهید را در حال ورود به حرم به قصد اقامه نماز صبح می‌بینند، نزدیک می‌روند و اجازه می‌گیرند تا سئوالی را مطرح کنند. شهید با خوشرویی عذرخواهی می‌کند و می‌گوید، «وقت نماز دیر می‌شود و نمی‌توانم با شما بمانم و به سئوالاتان جواب بدهم.» روز بعد، شهید ساعتی زودتر به حرم مشرف می‌شوند و بادیدن جوانان به آنها می‌گوید، «امروز زود آمدن تا سئوالاتان را ببشنوم و جواب بدهم.» سپس جوانان زیراندازی پهن می‌کنند و سید برای پاسخگویی در کنارشان می‌نشیند.

یکی از طلبه‌ها نقل می‌کرد که وقتی ۱۱ سالش بود، کتاب مختصری را درباره آموزش نماز در ده صفحه نوشت و با خود فکر کرد بهترین فردی که می‌تواند کتابش را تصحیح کند، سید صدر است. به همین منظور نزد سید که در مسجد طوسی مشغول تدریس خارج بود، می‌رود. سید با روی باز از او استقبال می‌کند، کتاب را می‌گیرد و پس از چند روز تصحیح شده آن را به همراه حاشیه‌هایی که برایش نوشته بود، به او برمی‌گرداند و می‌گوید، «اگر پدرت کتاب را برایت چاپ نکرد، آن را بیاور تا با هزینه خودم برایت چاپ کنم.» رفتار ایشان با شاگردان همچون پدری پر عطوفت بود. به گواهی خودش با تمام وجود و احساسش با آنان مهربانی می‌کرد. در آخر نوشته‌هایش با شاگردان خود از عنوان «پدرتان» استفاده می‌کرد و همواره می‌گفت، «دوست دارم فرزندانم از پدرشان و کارهایی که این پدر به خاطر آنها انجام داده، راضی باشند.»

از شهیده عالی‌مقام، بنت الهدی صدر برایمان بگوئید. بنت‌الهدی، اسم مستعار ایشان است. وی آمنة نام داشت. خواندن و نوشتن را بدون آنکه وارد مدرسه رسمی شود، فرا گرفت. دروس نحو، منطق، فقه و بقیه معارف اسلامی را نزد برادرش سید محمدباقر در منزل خواند. ایشان در کودکی در دامان مادری مهربان و دلسوز و باصالت و صابر و برادرانی فاضل و عالم پرورش یافت و دروس ابتدایی را در منزل به اتمام رساند. بیشتر اوقات کتابهای دینی ادبی تاریخی را مطالعه می‌کرد. در ۱۲ سالگی در روزنامه دوازده صفحه‌ای به نام مجتمع، آداب و رسوم و نوع لباس و فرهنگهای مختلف و انواع عبادت اقوام را شرح می‌داد و چاپ می‌کرد. پس از مدتی شروع به تدریس کتابهای علمی و حوزوی کرد و در سالهای آخر عمر خود در منزل، کتاب «شرائع الاسلام»، علامه حلی را تدریس می‌کرد. مسئولیت مدارس دینی الزهرا (س) در کاظمین و نجف به عهده او بود. زبانی گرم و شیرین و جذاب داشت و خوشقلب و مهربان و متواضع بود. سالها با هم در یک منزل زندگی کردیم و من عملی خلاف عدالت از ایشان ندیدم. همیشه غصه دین و اصلاح جامعه را داشت و به هر نحو که می‌توانست، در ترویج اسلام و آشنا ساختن نسل جوان، خصوصاً دوشیزگان با اسلام همت می‌کرد و می‌گفت، «اسلام غریب است و دلسوز کم دارد.»

با همه وجود خود در راه این هدف پیش می‌رفت تا به درجه شهادت رسید. پس از آنکه صدام لعنت‌الله علیه، بنت‌الهدی را به شهادت

سودمند در جامعه خواهند بود.» از این رو به دختران خود توجه فراوان داشت و چنان با لطافت و عطوفت با آنها رفتار و به احساساتشان توجه می‌کرد که در عالم کودکی هر یک تصور می‌کردند که پدر، او را بیش از سایرین دوست دارد. ایشان هرگز دخترها را مجبور به انجام کاری نمی‌کرد و با تفاهم با آنها سخن می‌گفت.

به هر یک از دختران خود روزانه یک درهم می‌داد. در فصل موز که در مدرسه نیز به فروش می‌رفت و یک عدد موز را به قیمت ۶۰ قران می‌فروختند (هر درهم ۵۰ قران بود)؛ دخترها از پدر درخواست می‌کردند که ۱۰ قران بیشتر بدهد تا موز بخرند. ایشان می‌گفت، «من حرفی ندارم به شما ۱۰ قران بیشتر بدهم، ولی به من بگوئید آیا همه دخترهای مدرسه موز می‌خرند؟» وقتی پاسخ منفی دخترها را می‌شنید، می‌فرمود، «پس بهتر است شما هم مثل دخترهای معمولی از اکثریت باشید، نه از اقلیت.» یک روز پس از میهمانی در منزل، سید به همراه یکی از دخترها وارد آشپزخانه شد و گفت، «امروز مادرت بسیار خسته شد، بهتر است من و تو در شستن ظرفها به او کمک کنیم.»

همیشه این حدیث شریف امام جعفر صادق (ع) بر زبانش بود، «ولایتی لعلی بن ابی طالب خیر من بنوتی: پیروی من از علی بن ابیطالب برتر و مهم‌تر از فرزندی من نسبت به آن حضرت است.» و نیز از پیامبر اکرم (ص) این حدیث را پیوسته تکرار می‌کرد، «لا فضل لعربی علی اعجمی الا بالتقوی: نژادی بر نژاد دیگر برتری ندارد جز به تقوا.»

ایشان با همه مقام و منزلتش و به عنوان مرجع تقلید به کسی اجازه نمی‌داد تا او را مدح و ستایش کند. همواره به همه و به دختران خود گوشزد می‌کرد از اضافه کردن القاب و عناوین پرهیزند و می‌فرمود، «فقط بنویسید، «سید محمدباقر صدر، بدون هیچ اضافه‌ای.» دنیا را محل گذر می‌دانست و این از محورهای مهم اندیشه ایشان بود. در فرمایشات و سفارشاتش به دختران، انسان را مسافر و رهگذر عنوان می‌کرد و از آنها می‌خواست تا به دنیا دل نبندند و هر چه سبکبارتر، خود را برای انتقال به نشئه آخرت آماده سازند، زیرا، «ینجوا المخفقون: سبکباران نجات می‌یابند.» به تعبیر شهید، این دنیا و مایه‌تلش همه مربوط به بدن انسان می‌شود و چون بدن انسان فانی است، پس این امور هم با آن فانی می‌شود و همراه روح به آن دنیا منتقل نمی‌گردد، بلکه آنچه می‌ماند و انسان را تا سرای آخرت همراهی می‌کند، متعلقات روح است. پس باید سعی کنیم ذخیره‌های معنوی و روحی را بالا ببریم.

وقتی دخترها به سن تکلیف می‌رسیدند، وضو می‌گرفت و پیش روی آنها نماز می‌خواند و با احترام و با اقتدا به روش مولایش حسنین (ع)، اشتباهاتشان را تصحیح و آنها را به تلاوت قرآن و خواندن ادعیه و زیارت تشویق می‌کرد. به نماز اول وقت توجه خاصی داشت و بر نماز صبح تأکید ویژه می‌کرد و می‌فرمود، «در صورتی که فردی تا دیر وقت بیدار بماند و بداند که قادر به برخاستن برای نماز صبح نیست، جایز نیست بخوابد.» از مقررات خانه این بود که هر یک از دختران که برای سال اول روزه می‌گرفت، آزاد بود تا غذای افطار را تعیین کند (البته غذایی معقول) و در پایان ماه به مناسبت اتمام اولین ماه روزه داری، به او هدیه‌ای (با قیمتی معقول) می‌داد. فوق‌العاده با محبت و مهربان بود. بچه‌ها هم کاملاً مطیع پدر بودند و احترام فوق‌العاده‌ای به ایشان می‌گذاشتند.

برخورد ایشان با عامه مردم چگونه بود و چه رابطه‌ای با آنها داشتند؟ شخصی بود متواضع، گرم، لطیف، گویا و پذیرای مزاح و لطیفه‌های جالب و معقول همراه با متانت و وقار. با همه کس و حتی با ناآشنایانش در نخستین برخورد به گونه‌ای رفتار و ابراز انس و الفت می‌کرد که گویی مدت‌هاست با او سابقه آشنایی دارد. این نکته اخلاقی خیلی ارزشمند است و اثر مثبت و مفید آن در روحیه طرف مقابل محسوس بود و به یاد می‌ماند و از هر درس و بحث زبانی مؤثرتر است. در ملاقاتها گرم و خوشرو بود و از احوال همه نزدیکان او جویا می‌شد، اگر مریض می‌شد؛ از او عیادت و اگر محتاج بود؛ مساعدت می‌کرد. کمکها را شبها به خانواده‌های محترم و مستضعف می‌رساند تا کسی از این موضوع مطلع نشود. همیشه می‌فرمود، «اگر کسی از من انتقاد و بدگویی کرد، شما آن موضوع را برای من بازگو نکنید و حمل بر صحت کنید.» کسی را بر دیگری ترجیح نمی‌داد و همه اقوام را دوست داشت و احترام می‌کرد. یکی از روزهای دهه عاشورا، ایشان به مجلس تعزیه رفت. اتاقتها پر بودند. ایشان وارد اتاق شد و در حیاط نشست. صاحبخانه اصرار کرد که، «بفرمایید داخل اتاق.» ولی شهید گفت، «فرقی نمی‌کند. همه جای مجلس امام حسین (ع) تبرک است.»

رساند، بعضی به او گفته بودند، «چرا خواهر را به قتل رساندی؟» او در جواب گفته بود، «من قضیه حسین را تکرار نمی‌کنم. زینب بعد از برادرش، یزید و آل امیه را مفتضح کرد.»

بانوی شهید، بنت‌الهدی صدر، بازدهی دینی فراوانی داشت و سعی می‌کرد از طریق ارشاد و هدایت دختران جوان، پرچم اسلام را همواره برافراشته نگاه دارد. با نوشتن کتابهایی به روش معاصر و مطابق با مذاق روز جوانان، اولین زن شیعه‌ای بود که دست به این شیوه مبارزه زد. رمانهای ایشان عمدتاً الهام گرفته از واقعیت‌های عینی جامعه آن روز بودند که با مهارت و قلمی شیوا، ادبی و شوق انگیز، تشنگان ادب و هنر و دین را به سوی خود جلب می‌کردند. ایشان در این آثار با راهنماییهای آمیخته به نکات عقیدتی به آگاهی بخشی و اطلاع رسانی به دختران و پسران جوان خواننده می‌پرداخت و با آشکار کردن جنبه‌های ناپیدای زندگی به آنها، از نیات پلید حکام که خواستار نابودی دین و علم در قلب جوانان بودند، پرده برمی‌داشت. نظام بعث، این کتابها را ممنوع کرده بود؛ اما تقاضای زیادی برای مطالعه آنها وجود داشت و مردم آنها را تهیه می‌کردند و می‌خواندند. اگر خانه‌ای مورد بازرسی و یا هجوم مزدوران رژیم قرار داشت، آنها را همراه کتابهای شهید صدر در خاک باغچه پنهان می‌کرد. مجموعه داستانهای ایشان به نام «القصص الکامله» چاپ شده اند. داستانها معمولاً حاوی آیات و روایات و احادیث اهل بیت (ع) هستند و به شکلی منسجم و همگون در داستان گنجانده شده اند و با نگاهی جالب و مفید نسبت به دین و دنیا پایان می‌یابند. یکی دیگر از آثار ایشان کتاب خاطرات حج است. این کتاب شامل شرح سفر بنت‌الهدی از لحظه ورود به

فرونگاه بغداد به منظور پرواز به مکه تا لحظه بازگشت است. در زمینه ادبیات و شعر نیز ایشان در کتاب خاطرات حج قصیده‌ای را آورده است. قصیده دیگری نیز در مورد نماز دارد که در کتاب آموزش نماز بر اساس فتاوی شهید آیت‌الله صدر نوشته شده است.

در نتیجه راهنماییها و ارشادات ایشان، زنان و دختران زیادی حجاب اختیار کردند. چه بسا برخی از آنها دست از زندگی پر زر و زیور خود شستند و دیندار و یاور نیازمندان و مرشد ناآگاهان شدند. تعدادی از آنهاهی که در رکابش بودند، پیش از شهادت وی و تعدادی دیگر

بعد از شهادت او، جام شهادت نوشیدند. علویه بنت‌الهدی و برادرش شهید صدر در ماه محرم در منزل خود که نزدیک مشهد مشرف حضرت امیر (ع) قرار داشت، مجلس عزای حسینی برپا می‌کردند. همچنین در شبهای قدر با حضور زنان دیگر در منزل خود مراسم احیا و سخنرانی داشتند که به دلیل آزار و اذیت سازمان اطلاعات بعث مخفیانه برگزار و در نهایت، از حاضران باغذای خانگی به عنوان سحری پذیرایی می‌شد. ایشان از مادر پیر خود نیز مراقبت می‌کرد. ارتباط وی با برادرش، سید شهید علاوه بر ارتباط خواهر و برادری، ارتباط دوستی و بیش از آن ارتباط شاگرد و استادی بود؛ به همین علت علویه شهید، ریز و درشت موضوعات دینی، سیاسی و اجتماعی را که به ذهنش می‌رسید، با برادر در میان می‌گذاشت. افراد زیادی برای خواستگاری از ایشان می‌آمدند، اما وی بیشتر به فکر این بود که فعلاً دین به او نیاز دارد و به خاطر جو آن زمان حاضر نبود خود را در چهارچوب تنگ زندگی محدود کند. می‌گفت، «ترکیب این دوراه سخت است.» بدین ترتیب همچنان در خدمت دین حنیف اسلام باقی ماند و در مسیر برادرش قدم نهاد تا خدای خود را ملاقات کرد. از نکات دیگری که مورد توجه ایشان قرار داشت، برگزاری جشن تکلیف برای دختران تازه مکلف بود. وی دختران جوان را متوجه مسئولیت جدیدی که بر دوششان قرار می‌گرفت؛ می‌کرد و همه تلاش او صرف این معنا می‌شد که آنها را تشویق کند تا با قدرت تمام در برابر وسوسه‌های شیطانی بایستند و تواناییهای دینی و فطری خود را شکوفا سازند.





عادی بود. ایشان علاوه بر زهد در زندگی، به رعایت تساوی بین عموم مردم در خوراک توجه داشت.

برخوردر رژیم حاکم عراق پس از مرجعیت با ایشان چگونه بود؟
پس از رحلت آیت الله العظمی آقای حکیم، شهید صدر با اصرار فراوان مردم برای تقلید روبرو شد و بناگذیر رساله عملی خود را منتشر کرد. ایشان قصد داشت با توزیع رساله عملی، توجیهی در مقابل بعثیه‌ها داشته باشد. مرجعیت شهید صدر با آرا و نظریه‌های ایشان در مورد تجدیدنظر و پیشنهادات جدید و مؤثر در حوزه و دروس و بحث‌های آن و نیز توجه به وضع معیشتی طلاب، همراه بود و در این دوران با مشکلات و سختیهای فراوانی روبرو شد، ولی با توکل به خدا و صبری که از اجدادش به ارث برده بود، همه آن مصائب را تحمل کرد. با وجود فشارهای زیادی که از طرف مزدوران بعثی به شهید صدر می‌رسید، وی به راه خود ادامه داد تا به مرحله‌ای رسید که بعثیه‌ها از جانب ایشان برای حکومت خود سخت نگران شدند و سه بار ایشان را به زندان بردند. هر بار ایشان می‌فرمود، «در راه رفتن احساس خوشی داشتم و امید به ملاقات خدا بسته بودم؛ ولی هنگام بازگشت، مسئولیت سنگینی را روی شانه‌های خود احساس می‌کردم.»

پس از آنکه حکومتیها از سازش پذیری ایشان مأیوس شدند و دانستند که موضع خود را تغییر نمی‌دهد، ایشان را به همراه خانواده محکوم کردند تا در منزل اقامت اجباری داشته باشند. حق ملاقات و رفت و آمد با هیچ کس را نداشتیم. این برنامه ده ماه طول کشید. شهید در این مدت مطالب جدید زیادی را به نگارش در آورد. بعضی از سوره‌های قرآن را حفظ کرد و به عبادت پرداخت. او تلاش می‌کرد تا خانواده را تسلا دهد و آنها را به صبر و حسن عاقبت وعده می‌داد. یک بار از ایشان سؤال کردم، «اگر خدای ناکرده شما را ببرند، ما چه کنیم؟» جواب داد، «شما خدای متعال را دارید و او از همه کس بهتر است. من نیز شما را به او می‌سپارم.»

همیشه چهره‌اش خندان بود. با وجود شرایط سخت و هراس آور، با ایمان قوی و عزم راسخ به خدا توکل می‌کرد و کاملاً خود را تسلیم او کرده بود. بارها می‌گفت، «شما می‌توانید بروید. صدام و عمالش، فقط مرا می‌خواهند و کاری به شما ندارند.» با این سخنان، دوستی و پیوند اعضای خانواده نسبت به ایشان بیشتر می‌شد. در سالهای آخر ضعیف و لاغر شده بود و به خاطر بالا بودن فشار خون، از بیشتر غذاها پرهیز می‌کرد.

آخرین دستگیری آیت الله صدر چگونه بود؟

وقتی قلدران صدام برای آخرین بار ایشان را با خود بردند، می‌دانست که این بار باز نخواهد گشت، چون بعثیه‌ها گفته بودند که ایشان را با خود به بغداد منتقل می‌کنند. با وجود این، ایشان با آرامش جواب داده بود، «من خیلی وقت است که آماده شهادتم.» هنگام رفتن رو به خانواده کرد و برای تسلا می‌گفت، «هر انسانی بالاخره می‌میرد و



آیت الله صدر هنگام نوشتن و به دست گرفتن قلم، تا مطلب و منظورش را به جایی نمی‌رساند: سر از دفتر و نگارش بر نمی‌داشت. گاهی من به ایشان می‌گفتم، «وحي بر شما نازل می‌شود که این گونه با سرعت می‌نویسید؟» تبسم می‌کرد و می‌فرمود، «چنین فرض کنید!» گاهی از شدت نوشتن سر انگشتانش متورم می‌شد. خمیری درست کرده بود و من آن را دور انگشتان ایشان می‌پیچیدم، اما آن هم اثری نداشت؛ ولی شهید همچنان به نوشتن ادامه می‌داد.

مرگ دلایل متعددی دارد. ممکن است انسان به علت بیماری بمیرد یا ناگهان در بستر بمیرد، یا به هر شکل دیگری؛ ولی مرگ در راه خدا از همه مرگها بهتر و شریف تر است. اگر به دست صدام و عمالش کشته نشوم، بالاخره به خاطر بیماری یا هر علت دیگری خواهم مرد. اگر مرگ من، مصلحت یا فایده‌ای برای دین و تشیع داشته باشد، بهتر است با عزمی پایدار به سوی شهادت بشتابم... لحظه‌های آخر برای خانواده بسیار سنگین و غمگین بود.

تألیفات ایشان بیشتر به چه موضوعاتی اختصاص داشت؟ فعالیتهای علمی و پژوهشی ایشان به چه نحو بود؟ آیا در حال حاضر مؤسسه‌ای به شکل رسمی روی تألیفات و کارهای تحقیقاتی آیت الله صدر کار پژوهشی انجام می‌دهد؟

بیشترین تألیفات شهید صدر در باب مسائل عقیدتی، فلسفی، اقتصادی، منطق، اخلاق و تاریخ بود. از آنجا که گروههای فکری منحرف در جامعه مشغول کار بودند و با کلمات فریبنده فکر و عقیده جوانان را به سوی افکار انحرافی و الحادی می‌کشاندند، شخص ایشان قسم یاد کرده بود تا زنده است از اسلام دفاع کند و برای ترویج و آشنایی بیشتر با دین ناب محمدی (ص) و آشنا کردن نسل جوان با تعالیم و مفاهیم صحیح اسلام تلاش و آنها را از جنگ دشمنان دین مبین خلاص کند.

آثار علمی ایشان دو ویژگی دارد: یکی دقت فوق العاده و عمق کم نظیر و دیگری احاطه بر تمام جوانب مسئله و فراگیری همه مباحث. در هر قسمت که وارد می‌شد، آن چنان گسترده و عمیق بحث می‌کرد که مشکل بود کسی بتواند باب جدیدی را باز کند. ایشان در علوم دیگری، غیر از فقه و اصول، با همان دو ویژگی وارد می‌شد و افتقاهی جدیدی را به روی طلاب می‌گشود و مباحث بدیع و ارزشمندی را مطرح می‌ساخت.

اکنون پژوهشگاه تخصصی شهید صدر (کنگره شهید صدر) مشغول انجام تحقیقات علمی روی تألیفات معظم له است و تا به حال ۱۶ جلد از دوره بیست جلدی مجموعه آثار علمی ایشان چاپ شده که عبارتند از:

۱. فلسفتنا، ۲. الأسس المنطقية للاستقراء، ۳. اقتصادنا، ۴. البنک الاربوی فی الاسلام، ۵. الاسلام یقود الحياه؛ المدرسة الاسلامیه؛ رسالتنا، ۶. دروس فی علم الاصول (حلقة الاولى والثانية)، ۷. دروس فی علم الاصول (الحلقة الثالثة)، ۸. المعالم الجديده للاصول؛ غایه الفکر، ۱۰. بحوث فی شرح العروه الوثقی، در چهار جلد، ۱۱. الفتاوی الواضحه، ۱۲. فکد فی التاریخ التشیع و الاسلام؛ بحث حول المهدی (عج)، ۱۳. المدرسة القرآنیة؛ علوم القرآن (مقامات قرآنیة متفرقه)، ۱۴. ائمه اهل البیت (ع) و دور هم فی تحصین الرساله الاسلامیه.

دیگر آثار در دست چاپ عبارتند از: موجز احکام الحجج، تعلیقہ علی مختصر منهاج الصالحین؛ تعلیقہ علی مناسک الحج، التعلیقہ علی صلاه الجمعة من کتاب الشرائع، ۲. منهاج الصالحین، ج ۱ و ۲. برخی از بخشهای جلد ۱۵، ۱۷ و ۲۰ برای اولین بار منتشر می‌شوند. ویژگی جلد ۱۷ نیز آن است که شامل مجموعه سخنرانیهای شهید صدر درباره حوزه است. تفکرات معظم له برای ایجاد زمینه‌های رشد فکری و معنوی علمی در همین جلد تبیین شده اند. علاوه بر این مجموعه، یک جلد به عنوان درسهای رمضان شهید صدر منتشر خواهد شد که حاوی سخنرانیهای شهید صدر در ماههای مبارک رمضان سالهای ۱۳۸۰، ۱۳۸۴، ۱۳۸۹، ۱۳۹۱ ق است.

مشهور است که شهید صدر از هوش سرشاری برخوردار بودند. خاطره‌ای به یاد دارید که حکایت از این هوش سرشار داشته باشد؟
محمد علی خلیلی از همکلاسه‌های دوران مدرسه آیت الله صدر می‌گوید، «سید محمدباقر صدر بسیار باهوش و کم نظیر بود. معلمها او را به عنوان یک دانش آموز نمونه، کوشا، مؤدب و فرمانبرمی‌شناختند. شخصیتش به گونه‌ای بود که همه از دانش آموزان گرفته تا معلمان و مدیران به او احترام می‌گذاشتند. او چنان با قدرت صحبت می‌کرد که الگویی برای تمام دانش آموزان و خانواده‌های آنان شده بود. با وجود سن کم، در هیئت‌های عزاداری سازمان یافته توسط مدرسه در روز عاشورا یا سالروز شهادت ائمه اطهار (ع) روی سکویی در صحن شریف کاظمین چنان با زبان دلنشین سخن می‌گفت که مردم با شور و اشتیاق در هیئت‌های عزاداری شرکت می‌جستند.»

دوست دیگری می‌گوید، «من هر چه در مدح و ستایش وی بگویم، باز هم کم گفته‌ام. او در میان دانش آموزان همتایی نداشت، به گونه‌ای که دانش آموزان اطراف او می‌نخستند و شهید محمدباقر برایشان به آرامی سخن می‌گفت. او سرتاپا آرامش و طمأنینه بود و

همگی با شگفتی به گفته‌هایش گوش فرا می‌دادند. شور و شوق ما برای فراگیری باعث شد تا بارها به گروه وی ملحق شویم. ما تا آن زمان تنها نام چند دانشمند از جمله ادیسون، نیوتن و... را شنیده بودیم؛ اما او از مارکسیسم، امپریالیسم و دیالکتیک و واژه‌های فلسفی استفاده می‌کرد که برای ما نا آشنا بود. ما نمی‌دانستیم که بچه‌ها و کودکانی که گرد او جمع شده‌اند، آیا متوجه می‌شوند که سید باقر صدر چه می‌گوید یا نه؟! تمام هم و غمش این بود که ما متوجه سخنانش شویم و بفهمیم که از چه چیز سخن می‌گوید. انکار در آن سالها نذر کرده بود به جای بازی، آموزگار ما شود. شهید به واقع یک نابغه بود.» سید مرتضی عسکری مدیر محترم مدرسه وی می‌گوید، «ایشان در یک سال، دو کلاس را طی کرد. گاهی که به علت بیماری یا مسافرت غیبت داشت، باز هم سر جلسه امتحان، بهترین و صحیح ترین جواب را می‌نوشت. از کودکی به کتاب و دفتر و قلم علاقه داشت. چندین بار که مادر بزرگوارش به دنبال او می‌گشت، او را در گوشه‌ای از مدرسه مشغول مطالعه یا نوشتن یا تفکر می‌یافت.»

مادر شهید صدر می‌فرمود، «محمدباقر پس از آنکه مرحله ابتدایی را به اتمام رساند، معلوم شد که اصرار فراوانی برای پوشیدن عمامه دارد، یکی از بزرگان فامیل از ایشان خواست عمامه نگذارد. او می‌گفت، «زندگی طلبگی خیلی سخت و دشوار است.» شهید صدر سه روز در منزل فقط به آب و نان اکتفا کرد، از ایشان پرسیدند، «چرا این قدر کم غذا می‌خوری؟» گفته بود، «می‌خواهم به شما ثابت کنم که می‌توانم زندگی سخت طلبگی را تحمل کنم و خط اجدادم را در پیش بگیرم.»

وقتی برخی از کتابهای سخت و عمیق فلسفی و منطقی ترجمه شده از زبان انگلیسی به عربی را نزد ایشان می‌آوردند؛ ایشان از روی موضوع، ترجمه صحیح را از غلط تشخیص می‌داد و راهنمایی می‌کرد. وقتی مترجمان با دقت بیشتر به اصل متن بر می‌گشتند، متوجه می‌شدند که سخن شهید درست تر و دقیق تر است. زمانی که دکتر کریم متی قسمتی از کتاب «معرفت انسانی» برتراند راسل را برای شهید ترجمه کرد، شهید صدر در آن اشتباهی پیدا کرد و گفت، «من بعید می‌دانم که این اشتباه از راسل باشد.» مترجم به متن اصلی نگاه کرد و اشتباه خود را در ترجمه یافت. به نظر جنابعالی چه جریانی در به شهادت رساندن آیت الله صدر و خواهر بزرگوارشان نقش اصلی را داشت و چه نتیجه‌ای عایدشان شد؟

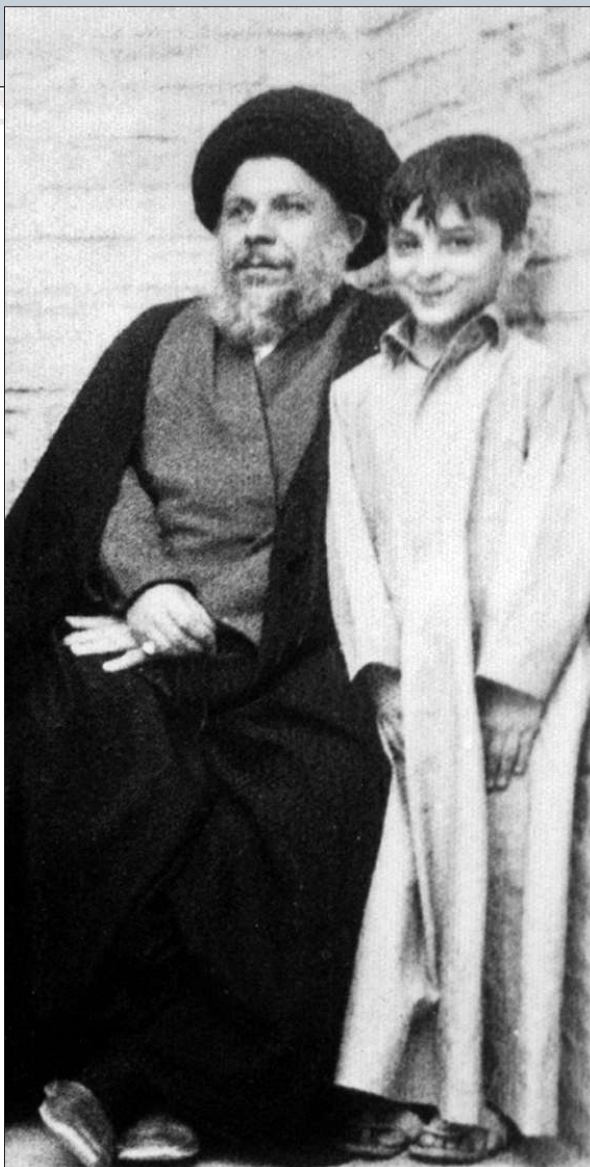
رژیم بافرستادن مأموران و مزدوران خود نزد آیت الله صدر سعی کرد او را از راهی که در پیش گرفته، منصرف کند. فشارهای زیادی به شهید صدر وارد کرد، ولی ایشان ثابت و استوار ایستاد و همچنان از انقلاب اسلامی ایران و حضرت امام (ره) و مردم انقلابی ایران حمایت کرد و هرگز به خواسته‌های رژیم خونخوار صدام گردن نهداد. همین امر موجب شد تا نظام بعث تصمیم به قتل شهید صدر و خواهر شریفش بگیرد. رژیم بعث عراق بیم داشت که مبدا شهید بن‌الهدی پس از برادرش سید محمدباقر مردم را به اعتراض و تظاهرات دعوت کند و رژیم را مفتضح سازد؛ از این رو هر دو را به هم شهید کرد.

رژیم عراق، شهید صدر را زیر فشار قرار داد تا از حمایت خود نسبت به انقلاب اسلامی ایران و رهبری این انقلاب دست بردارد، ولی شهید می‌گفت، «دفاع از انقلاب اسلامی واجب است و مرجعیت شیعه جز اقامه و بر پا کردن حکومت اسلامی هدفی ندارد. حال که آیت الله خمینی آرزوی من را تحقق بخشیده، دیگر برای من فرقی نمی‌کند، چه زنده بمانم و چه بمیرم. هیچ حرف دیگری ندارم و برای شهادت آماده هستم.»

میزان استقبال از جلسات درس شهید چگونه بود؟ چه کسانی از محضر ایشان استفاده می‌بردند؟

ایشان درس اصول خود را در سال ۱۳۷۸ ق شروع کرد. آن زمان فقط تعدادی از طلاب جوان و همسن ایشان از درس بهره‌مند می‌شدند. پس از آن شماری از طلاب لبنانی به درس ایشان ملحق شدند. این مجمع درسی، کم کم بزرگ تر و گسترده تر شد تا جایی که به اندازه درس آیت الله العظمی خویی جمعیت داشت. اکثر طلاب ایشان، لبنانی و ایرانی بودند و طلاب عراقی کمتر دیده می‌شدند. شهید صدر نسبت به تربیت فرزندان، به خصوص دختران به چه نکاتی توجه می‌کردند؟

ایشان با تأکید می‌فرمود، «دختر گل خوشبوست و رزقش را خدا می‌دهد. اگر دخترها درست تربیت شوند و حق آنها در زمینه آموزش امور دین و دنیا ادا گردد، زمینه ساز رشد و حضور فعال، مؤثر و



خانواده، معروف بود که مادرش در خواب دیده بود که در ۲۵ ذی‌العقده [که روز بزرگ دحوالارض است] صاحب فرزندی می‌شود که منزلت بزرگی خواهد داشت. همچنین سید محمود الخطیب نقل می‌کند که در روزهای آخر عمر شیخ مرتضی آل یاسین، یکی از دخترانش از او می‌پرسد، «پس از شما به چه کسی مراجعه کنیم؟» و ایشان می‌فرمایند، «بر شما باد رجوع به سید محمد باقر صدر که او حجت خدا بر شماست».

عبادات و اذکار او

شهید صدر (قدس سره) به مراتب والای قرب الهی و درجات ولایت و دوستی خداوند دست یافته بود. او نمازهایش را طول می‌داد و در اثنای نماز، نشانه‌های خشوع و تأثر در حرکاتش نمایان بود. بعد از نماز، تعقیبات می‌خواند و اکثر اوقات که فرصت می‌یافت؛ بیشتر مستحبات نماز را به جای می‌آورد.

زیارت امام حسین و تأثیر آن

سید محمود الخطیب و خانواده سید شهید نقل می‌کنند که آن شهید به زیارت امام حسین (ع) در شبهای جمعه و ایام زیارتی خاص همچون شعبانیه، رجبیه، عاشورا و عرفه مراقبت داشت و این رویه را حدود ۱۰ سال، جز زمانی که مانعی چون بیماری او را از این کار بازمی‌داشت؛ بی‌وقفه ادامه داد. او در این زمینه از زیارت ابوالفضل العباس (ع) شروع می‌کرد و سپس به زیارت امام حسین (ع) رفت و آنگاه زیارت عاشورا و زیارت وارث را می‌خواند و بالای سر حضرت می‌ایستاد. به هنگام شروع زیارت، باران اشک از چشمان و محاسنش جاری می‌شد، به طوری که توجه زائران را جلب می‌کرد. در یکی از این زیارتها که سید محمود الخطیب و شیخ محمد جواد مغنیه نیز او را همراهی می‌کردند، به هنگام ورود به حرم امام حسین (ع)، شیخ مغنیه مقابل ساعت نشست و به سید شهید که داشت می‌گریست و همگان صدای گریه او را می‌شنیدند؛ خیره شد. زوار پشت سر سید شهید ایستاده بودند و همراه با او می‌گریستند. من به شیخ مغنیه گفتم، «یا شیخ! سید چه کار می‌کند؟» شیخ گفت، «او می‌داند با چه کسی دارد صحبت می‌کند و از معنی و مضمون زیارتنامه آگاه است؟» سید شهید بر خواندن روزانه زیارت عاشورا مداومت داشت.

زندگی خانوادگی

سید شهید زندگی ساده و زاهدانه‌ای داشت و از مال و دارایی کافی برای ازدواج بی‌بهره بود؛ لذا زمانی که ازدواج کرد، پولی از بابت فروش دو کتاب «اقتصادنا» و «فلسفتنا» به دست آورد. در روزهای پس از ازدواج، یعنی در روزهای ماه عسل، آن شهید مشغول نوشتن موضوعات اصلی کتاب «الاسس المنطقیه للاستقراء» بود. در این هنگام، همسرش از ایشان می‌پرسد، «در چنین روزهایی هم مشغول نوشتن هستید؟» و او لبخند می‌زند و پاسخ می‌دهد، «من نمی‌توانم نوشتن را چه در روزهای خوشی و چه روزهای ناخوشی ترک کنم». مادر نقل می‌کرد پس از ازدواج متوجه شدم او جز یک قبا و دشداشه زیرین آن، لباس دیگری ندارد و لذا پرسیدم، «پس لباسهای دیگرتان کجاست؟» در این حال مادر ایشان خندید و خطاب به سید گفت، «به تو نگفتم همسرت از کمی لباسهای تعجب خواهد کرد؟» او در نهایت زهد زندگی می‌کرد و می‌گفت، «باید طرز زندگی و معیشت مرجع مانند یکی از طلاب حوزه باشد». پس از مرجع شدن و تقلید بسیاری از مردم از او، هیچ چیز نخرید و چیزی اضافه نکرد و وضع داخل خانه‌اش به همان شکل سابق باقی ماند. خانم والده می‌گفت خیلی به ندرت پیش می‌آمد که او لباسی بخرد

بزرگش، شیخ عبدالحسین آل یاسین (قدس سره)، برد. پس از غروب آفتاب وقتی به خانه بازگشتند؛ بوی خوشی تمام خانه را فرا گرفته بود. مادر طبق معمول برای آوردن نان به زیرزمین رفت، اما مشاهده کرد که چند تکه نان مخلوط با گوشت گرم در آنجا نهاده شده است. هیچ کس از اهل خانه نمی‌دانست این غذا را چه کسی آورده است!

ویژگی وی در کودکی، زیرکی، جدیت و رفتارهایی بود که معمولاً از کودکان دیگر سر نمی‌زند و حکایت از درک و آگاهی آن شهید داشت. مادر شهید صدر نقل می‌کنند، «زمانی که ایشان پنج ساله بود، یک بار از بیرون وارد خانه شدیم، ایشان برای جستجوی چیزی خواست بیرون بروند. پرسیدم، «دنبال چه می‌گردی؟» گفت، «دنبال قلم گمشده ام می‌گردم». گفتم، «هواسرد است. بیرون نرو. من برایت می‌خرم». اما ایشان به جستجوی خود ادامه داد تا آنکه آن را پیدا کرد. وقتی مادر آن قلم را دید؛ بسیار تعجب کرد؛ چون بسیار کوچک بود و این نشانه رفتارهای زیرکانه و درک ایشان نسبت به ارزش اشیاء بود.

در آستانه نوجوانی، استعدادهای بی‌نظیر او شکوفا شدند. هنوز تحصیلات ابتدایی خود را تمام نکرده بود که تحصیلات حوزوی را شروع کرد. او در آن سن، کتاب و مطالعه را بسیار دوست داشت و کتاب از مهم‌ترین خواسته‌ها و علائق او به شمار می‌رفت. گاهی کتابی را به امانت می‌گرفت و پس از خواندن، آن را با کتاب دیگری عوض می‌کرد و اگر قدرت خرید داشت، کتاب را می‌خرید. قسمتی از خانه را که انباری بود و معمولاً اختصاص به نگهداری لوازم منزل داشت و مرتفع و مسقف بود و «گنج» نام داشت، انتخاب کرده بود تا محل دنجی برای مطالعه و نوشتن باشد؛ در حالی که روشنایی کافی و مطلوب هم نداشت.

شروع تحصیلات حوزوی ایشان در کاظمین بود که از ده سالگی آغاز شد. در یازده سالگی منطق را نزد برادرش علامه سید اسماعیل صدر (قدس سره) و برخی دروس مقدماتی و سطوح را آموخت و در اواخر دهه دوم عمر شریفش به درجه اجتهاد نائل آمد و در همان وقت فتاوی خود را به شکل حاشیه بر کتاب بلغه الراغبین به نگارش در آورد. با درخشش نبوغ و استعداد او در دوره نوجوانی، روزی از او خواسته شد در حسینیه آل یاسین کاظمین برای مردم سخنرانی کند. او آنقدر کوچک بود که چهارپایه‌ای آوردند تا روی آن قرار گیرد و همه بتوانند او را ببینند. در همان مجلس، به مناسبت تولد امام حسین (ع) سخنرانی کرد. متن سخنرانی را خود تهیه کرده بود. سخنان او به قدری زیبا و جالب توجه بودند که حاضران را تحت تأثیر قرار داد تا جایی که داییش، شیخ راضی آل یاسین که در آن مجلس جشن حضور داشت؛ نتوانست خود را نگه دارد و برخاست و رو به او کرد و گفت، «ای سید باقر صدر!! احسنت بر تو ای سربلند کننده عراق!!»

شهید صدر در این راه مقدس به پیشرفتهای حیرت‌آورش ادامه می‌داد. یک بار در اثنای گشت وگذار با بستگان در اطراف بغداد، سید محمد صدر، فرزند سید حسن که در آن وقت نخست‌وزیر عراق بود به او پیشنهاد کرد که به تحصیلات دانشگاهی روی آورد و از امتیازات کار دولتی بهره‌مند شود؛ اما او با این پیشنهاد مخالفت کرد و گفت، «خط من همان خط پدران و نیاکانم است». شهید صدر در این زمینه می‌گفت، «در این راه، همه را مرهون لطف و همت مادرم (رحمت‌الله علیها) هستم؛ زیرا او بود که به‌رغم تمام دشواریها، دائماً مرا به ادامه حرکت در مسیر حوزوی، تشویق می‌کرد.

جایگاه و مقام بلند شهید صدر

حجت الاسلام والمسلمین شیخ مرتضی آل یاسین (قدس سره)، دایی شهید، او را بسیار دوست می‌داشت و به او می‌بالید. روزی به خواهرش (مادر شهید صدر) گفت، «در مورد او نگران نباش. من خیر فراوان برای او پیش بینی می‌کنم. در خواب دیده‌ام که او در وسط و قرآن در یک طرف و کعبه در طرف دیگرش قرار دارند».

نقل است که سید اسماعیل صدر، جد شهید صدر، وقتی به ایران سفر کرد، در خواب دید امام رضا (ع) و حضرت معصومه (ع) به استقبال او آمدند و گفتند از صلب تو عالمی به وجود خواهد آمد که شأن و منزلت بزرگی خواهد داشت. در



مادرم نقل می‌کرد پس از ازدواج متوجه شدم او جز یک قبا و دشداشه زیرین آن، لباس دیگری ندارد و لذا پرسیدم، «پس لباسهای دیگرتان کجاست؟» در این حال مادر ایشان خندید و خطاب به سید گفت، «به تو نگفتم همسرت از کمی لباسهای تعجب خواهد کرد؟» او در نهایت زهد زندگی می‌کرد و می‌گفت، «باید طرز زندگی و معیشت مرجع مانند یکی از طلاب حوزه باشد».



● درآمد

آنچه در پی می آید پاره ای از ناگفته های بدیع و جذابی است که جناب سید جعفر صدر، فرزند شهید آیت الله صدر بر پایه خاطرات خویش و مادر و خواهران محترمش و نیز بستگان و یاران آن شهید گرانمایه به رشته تحریر در آورده و برای درج در این یادمان، در اختیار ما قرار داده اند. تدوین کنندگان یادمان حاضر بر آن بودند با تنها فرزند شهید صدر، گفت و شنودی داشته باشند، لیکن ایشان با این استدلال که معمولاً آنچه نگاشته می شود، از جامعیت و اتقان بیشتری برخوردار است، به نگارش این خاطرات مبادرت ورزیدند.

■ خاطرات منتشر نشده حجت الاسلام سید جعفر صدر از پدر
ترجمه: مهرداد آزاد

برای او که پدر همه بود...

چنین نباشد که وی اخلاق قرآنی، بخشش محمدی و عدالت و قاطعیت علوی را به تمامی در خود داشت. پدرم، فرزند نبی‌کار برای مادرش بود. او را بی نهایت احترام و تجلیل می‌کرد و جایگاه او را ارج می‌نهاد و به همه اعضای خانواده دستور می‌داد که احترام ایشان را داشته باشند. او مطیع مادر بود؛ احساسات او را رعایت می‌کرد؛ نسبت به ایشان مهربان و با محبت بود و هرگز زحمات و رنجهای این مادر مهربان را فراموش نکرد.

دوران برجسته کودکی و عنایت خداوندی

■ شهید صدر «رضوان الله علیه» دوران کودکی خود را به گونه‌ای اعجاب‌انگیز گذراند و امدادهای غیبی از همان نخستین روزهای زندگی تا دوره جوانی به یاریش شتافت و وی را از هر گونه گزند مصون نگه داشت. به خاطر همین عنایتهای او که کمالات و برجستگیهای ایشان به منصه ظهور رسید، مادر فاضله ایشان نقل می‌کنند که شهید صدر در کودکی دچار بیماری سختی شد. پیش از ایشان برادرانش در سن یک سالگی یا بیشتر فوت می‌کردند. همین امر، پدر و مادر ایشان را بسیار نگران و وحشتزده کرده بود و آنان نگران بودند که او نیز به سرنوشت برادرانش دچار شود. در یکی از شبها مادر، پس از نماز به دیوار تکیه داده بود که در عالم خواب و بیداری مشاهده می‌کند که امام عصر (عج) سر مبارک خود از پنجره اتاق به داخل می‌آورند و رو به سوی محمدباقر می‌کنند و چیزی بر لب می‌رانند. مادر، بیدار می‌شود و می‌بیند که فرزندش سالم و سر حال است. مادر شهید صدر ماجرای دیگری را هم نقل می‌کنند که نشانه میزان عنایت الهی نسبت به این شهید در دوران کودکی است. زمانی که شهید صدر پنج ساله بود و پدر را تازه از دست داده بود، روزی (یک ساعت مانده به مغرب) از مادر درخواست «نان مخلوط با گوشت» [چیزی شبیه پیتزا] کرد. مادر کوشید او را از این خواسته منصرف کند؛ اما کودک این بار بر خلاف عادت همیشگی، بر خواسته‌اش اصرار ورزید. مادر، او را به خانه پدر

تعالی، در تمام ابعاد زندگی‌شان نمایان می‌شود و همه جوانب فکری و رفتار فردی و اجتماعی و علمی و عبادی آنها را در برمی‌گیرد. سیره انبیاء و ائمه اطهار و اولیای الهی شاهد و دلیل روشنی بر این مدعاست و سید شهید، مثال عینی این سیره در دوران معاصر است. وی مثال زنده‌ای از آن کمال و تعالی همه جانبه‌ای است که من شخصاً او را دیده و با وی زندگی کرده‌ام.

این مرد در خارج از منزل، استاد، رهبر، هادی، مربی، مرجع و قبل از هر چیز همراه و همکار بود. او در همه این مراتب، سمبل عظمت، کمال و تعالی و سربلندی بود. شواهد و قرائن این ادعا فراتر از شمارشند. کسانی که با او بوده‌اند؛ برای بیان این نمونه‌ها و شواهد از من سزاوارترند.

سید شهید، آن مرد ربانی، این کمال و سربلندی را تنها در خارج از منزل نداشت؛ بلکه در منزل نیز نمونه و الگوی یک فرزند، یک پدر، یک همسر و یک برادر کم‌نظیر بود و چرا



در روزهای پس از ازدواج، یعنی در روزهای ماه عسل، آن شهید مشغول نوشتن موضوعات اصلی کتاب «الاسس المنطقیه للاستقراء» بود. در این هنگام، همسرش از ایشان می‌پرسد، «در چنین روزهایی هم مشغول نوشتن هستید؟» و او لبخند می‌زند و پاسخ می‌دهد، «من نمی‌توانم نوشتن را چه در روزهای خوشی و چه روزهای ناخوشی ترک کنم.»

من نیز مانند هر مسلمان دیگری از دردها و رنجها و اندوهه مسلمانان در سرزمینهای اسلامی، ملول و اندوهناکم. با خود گفتم شاید سخن گفتن درباره کسی که رنجهای بزرگی را بر دل و جاننش داشت و با قلم و خون خود، وجودش را وقف دفاع از دین کرده بود؛ قدری موجب تسلی خاطر شود و دربردارنده عبرتها و موعظه‌های فراوان باشد؛ اما نوشتن درباره آن کوه رفیع و آن دریای بیکران، در وهله نخست به خاطر تعدد ابعاد مهم و با عظمت زندگی شریف او آسان جلوه می‌کند؛ ولی جایگاه و منزلت رفیع ایشان، این امر را دشوار می‌سازد؛ بدانگونه که نمی‌توان برخی از این ابعاد را انتخاب کرد و پیرامون آنها سخن گفت، زیرا انتخاب یک یا دو گل از باغی سراسر گل و گیاه خوشبو یا برگزیدن یک یا دو گوهر از دریایی مملو از در و گوهر و برلیان و جواهرات، کاری بس دشوار است. به هنگام نگارش این یادنامه از خود پرسیدم مخاطب از من چه می‌خواهد؟ جواب برایم کاملاً روشن بود. او از من می‌خواهد از زندگی سید شهید، گلها و گوهرهایی را انتخاب کنم که یافتن آنها از میان کتابها و درسها و معاشرت‌ها و ملاقاتهای عمومی ایشان مشکل است و آن چیزی نیست جز سخن گفتن از رفتار و سلوک و اخلاق ایشان در خانه و خانواده، اما پیش از آن، از برادران عزیز اجازه می‌خواهم که مقدمه کوتاهی را بیان کنم و امیدوارم باعث ملالتان نشود.

هنگامی که تاریخ بزرگان و نوابغ را مطالعه می‌کنیم؛ درمی‌یابیم که هر یک از آنها در یک جنبه مشخص و یا در زمینه خاصی از زندگی خود، مثلاً در جنبه علمی یا اخلاقی و یا روحی و یا اجتماعی، نبوغ و استعداد و تعالی و تکامل داشته‌اند؛ در حالی که در جنبه‌های دیگر زندگی، شخصی عادی و حتی از این سطح هم پایین تر بوده‌اند؛ هیچ فرقی هم نمی‌کند که این افراد، رهبر، سیاستمدار، عالم، اندیشمند، فیلسوف یا حکیم باشند.

اما بزرگان الهی و مردان ربانی اینگونه نیستند؛ بلکه کمال و



صفات به نامش اضافه کند. او به طلابش و حتی فرزنداناش توصیه می‌کرد که اگر خواستند نامش را بنویسند؛ فقط بنویسند: سید محمد باقر صدر، بدون هیچ‌گونه اضافات. ■ مادر نقل می‌کنند یکی از علاقمندان، شعری را در مدح ایشان سروده و آن را آورده بود تا در مجلس ختمی که سید نیز در آن حضور داشت؛ بخواند، اما سید با این کار مخالفت کرد. مرد چندبار کوشید شعرش را بخواند؛ اما با مخالفت سید روبرو شد و آخر الامر از خواندن اشعارش منصرف شد. ■ یکی از شاگردان سید، حدیثی از پیامبر اکرم (ص) به دست آورد با این مضمون که مردی از جانب عراق ظهور می‌کند که نامش باقر است و علم را می‌شکافد و یارانش ظلم و سرکوب فراوان را متحمل می‌شوند و همچون ابرهای پراکنده در فصل پاییز هستند. اما سید به خاطر تواضعی که داشت؛ مایل نبود که این حدیث منتشر و یادواره آن تحقیق و بررسی شود.

■ شهید صدر همچون پدری دلسوز و مهربان با شاگردانش برخورد می‌کرد؛ به طوری که نامه‌هایش خطاب به آنها را با عنوان ابوکم (پدرتان) امضا می‌کرد. او می‌گفت، «دوست دارم

دارد.» سید شهید گفت، «میثم بیا پیش من.» (سن او به نظرم بین شش تا هفت سال بود.) او را کنار خود نشاند و پرسید، «سؤال است چیست؟» میثم به آرامی گفت، «سؤال این است که خدا چرا راضی شد حسین (ع) کشته شود؟» سید فرمود، «سؤال بسیار قشنگ است و معنای بزرگی دارد و جوابت را خواهم داد».

*یکی از روحانیون به نام مهدی حیدری می‌گوید، زمانی که پسر کوچک بود با دوستانش در نزدیکی حرم امیرالمؤمنین (ع) جمع شده بودند تا درسهایشان را به خاطر نزدیکی به فصل امتحان مرور کنند. در آن حال سید شهید داشت به سوی حرم می‌آمد تا نماز صبح را بخواند. وی نزد سید می‌رود تا در مورد موضوعی از او سؤال کند؛ ولی سید شهید با روی خوش عذرخواهی می‌کند و می‌گوید وقت نماز دارد می‌گذرد و نمی‌توانم الان پاسخ شما را بدهم. روز بعد سید زودتر آمد و گفت، «من امروز زودتر آمدم تا به سؤالاتتان پاسخ دهم.» دوستان همه برخاستند و زیراندازی پهن کردند و او با آنان به صحبت و مباحثه مشغول شد.

■ یکی از فضلا می‌گوید زمانی که ۱۱ ساله بود؛ کتابی در ۱۵ صفحه درباره کیفیت آموزش نماز نوشت. او می‌دانست بهترین کسی که می‌تواند کتابش را بازبینی و تصحیح کند؛ شهید صدر است و لذا نزد او رفت. شهید صدر در مسجدی که در آن درس خارج می‌داد، حضور داشت. وقتی او را دید؛ به گرمی از او استقبال کرد و کتاب را با خوشرویی گرفت و چند روز بعد پس از تصحیح و توضیح، آن را به او بازگرداند و فرمود اگر پدرش کتابش را چاپ نکرد؛ او آن را با هزینه خود چاپ خواهد کرد.

■ سید شهید به رغم مقام و جایگاهی که داشت، شخصی متواضع بود و نمی‌گذاشت کسی از او تعریف و القاب و



فلسفه و منطق را از انگلیسی به فارسی ترجمه می‌کرد. ترجمه صحیح از غلط را می‌شناخت و مثلاً می‌گفت فلان کلمه نباید اینگونه باشد و به این شکل ترجمه شود و نمونه‌هایی از این قبیل. هنگامی که به کتاب اصلی مراجعه و آن را به شکلی دقیق ترجمه می‌کردند؛ می‌دیدند کلام سید صحیح و عبارت او دقیق تر است.

■ روش او در حل جدول ضرب تقریباً به روش چینی نزدیک بود که آن را بر اساس انگشتان شمارش می‌کنند. سید هیچ‌کس را بر دیگری و یا قبیله و قوم و ملیتی را بر قبیله و ملیت دیگر برتری نمی‌داد و مطلقاً از کسی بدگوئی نمی‌کرد و ایراد نمی‌گرفت.

■ سید شهید خود را وقف دروس و نوشته‌ها و مباحثات علمی کرده بود. همسرش در این باره نقل می‌کند که سید شبی که باید برای مباحثه علمی به خانه آیت‌الله خوئی می‌رفت، مریض شد. همسرش از او خواست به خاطر سردی هوا و امکان تشدید بیماریش از رفتن منصرف شود. سید به او گفت قرآن را بده تا استخاره کنم. وقتی قرآن را گرفت و استخاره کرد؛ این آیه آمد، «اذ رأی ناراً أفعالاً لأهلها امکتوا انی انست ناراً لعلی أتیکم منها بقبس أو أجد علی النار هدی» سید پرسید، «الان بروم یا نروم؟» که همسرش گفت، «برو در امان خدا».

■ سید کمال حیدری در یکی از درسهای خود از قول یکی از طلبه‌هایی که به اتفاق سید شهید در درس آقای خوئی شرکت می‌کرد، نقل می‌کند که سید شهید در یک جلسه همه آن دروس را فرا می‌گرفت و به اندازه یک ماه او پیشرفت می‌کرد.

رهبری امت

■ تمام کسانی که با سید شهید می‌زیستند؛ متفق القولند که شیوه رهبری او و تربیت امت، شیوه‌ای منحصر به فرد بود؛ همان طور که اخلاق و تواضع و مردم‌داریش متمایز و برجسته بود. ویژگیها و خصائص او همانند ویژگی انبیاء و ائمه معصومین (ع) بود.

■ سید محمود الخطیب که از شاگردان نزدیک سید بود؛ نقل می‌کند که سید با هر کسی که نزد او می‌آمد؛ چه برای عرض سلام بود و چه برای سؤال درباره یک مسئله، با گشاده‌رویی و خوشرویی برخورد می‌کرد و بدون در نظر گرفتن موقعیت سؤال کننده، میان کوچک و بزرگ و شاگرد و غیره تفاوتی قائل نمی‌شد. در برابر همه آنها سرتا پا گوش بود و توجه زیادی به آنان نشان می‌داد. او پیشوا و رهبری حقیقی برای مردم بود و موضوعات و مباحث دینی و اجتماعی را با نسل جوان در میان می‌گذاشت و راهنماییهای خود را از آنان دریغ نمی‌کرد. به یاد دارم روزی کودکی به نام میثم، فرزند شهید جواد زبیدی به اتفاق پدرش نزد سید شهید آمد. پدر کودک گفت، «جناب سید! پسر یک سؤال



در نخستین روزهای ازدواجش در لبنان و پیش از عزیمت به عراق، روزی با همسرش در باره موضوعاتی صحبت می‌کند و خطاب به مادر می‌گوید، «ای دختر عمو! ۵ نفر هستند که من در زندگی دوستان دارم و تو هم باید آنها را دوست بداری: مادر، برادرم اسماعیل، خواهرم بنت‌الهدی، برادرت سید (امام) موسی صدر و عبدالحسین.»





وقتی خبری ناگوار و یا خبر شهادت یا مرگ یکی از دوستان یا طلبش به او می‌رسید، شدیداً متأثر می‌شد و چند روز در این حالت می‌ماند؛ به‌طوری که آثار اندوه بر چهره‌اش نمایان می‌شد و خواب و خوراک او به حداقل می‌رسید. این شدت تأثر و ناراحتی و حزن تا بدان حد می‌رسید که وضع جسمانی‌اش را در معرض خطر قرار می‌داد و فشار خونش بالا می‌رفت و یا دچار سردرد مداوم می‌شد.

ساده استفاده می‌کرد تا به این ترتیب، در غذا و خوراک، خود را همدیاف عامه مردم قرار دهد. ایشان در اواخر عمر شریفش به خاطر بالا بودن فشار خونش، پرهیز غذایی خاصی داشت و پیش از شهادت بسیار لاغر و نحیف شده بود.

رابطه با مادر

او در خانه تجسم راستین مؤمن نیکوکار به خانواده‌اش بود. او تا آخرین روز حیات شریفش فرزندی نیکوکار برای مادرش بود و هرگاه قصد انجام کاری را داشت، از مادر می‌پرسید آیا راضی هستید آن را انجام دهم یا خیر و هر چه ایشان نظر می‌داد، طبق آن عمل می‌کرد.

رابطه با خواهر و همسر

او برای خواهرش دوست و برادری رفیق بود و ساعت‌های زیادی را با او می‌گذراند و به حرفه‌ایش گوش می‌داد و در درسه‌ها به او کمک می‌کرد. برای همسرش نیز شوهر بامحبت و مهربانی بود. او را تقدیر و احترام می‌کرد و به احساساتش توجه داشت. به او می‌گفت از تو می‌خواهم شرایط و کثرت مشغله‌های مرا درک کنی و اگر در کارهایی کوتاهی کردم؛ مرا ببخشی. مادر می‌گویند از همان روزهای نخست ازدواج با سید شهید احساس می‌کرد که او همسری معمولی نیست و لذا او را تقدیس می‌کرد و نسبت به او احترام و ارع و ویژه‌ای قائل می‌شد.

درباره فرزندان

سید شهید دلبستگی زیادی به فرزندان‌اش داشت و آنان را شدیداً دوست می‌داشت و توجه فراوانی به آنان نشان

و یا سفارش دوخت بدهد. به حداقل اکتفا می‌کرد و می‌گفت، «مگر من چند بدن دارم که لباسهای متعدد برای آن بدوزم و بخرم؟».

مادر از رهگذر هدایایی که به مناسبت ازدواج به او داده شده بودند؛ مقداری پول به دست آورد و با آن یخچال، کولر و جای ظرفی تهیه کرد، زیرا به هنگام ازدواج هیچ یک از این وسایل در خانه سید شهید وجود نداشت.

■ سید شهید در زمانی که دخترانش به مدرسه می‌رفتند؛ روزانه ۵۰ فلس پول توجیبی به آنها می‌داد تا هر چه می‌خواهند بخرند. در فصل موز، هر دانه موز را در مدرسه، ۶۰ فلس می‌فروختند. روزی خواهرم نزد او رفتند تا از او بخواهند ۱۰ فلس اضافه بدهد تا آنها بتوانند هر کدام یک موز بخرند. ایشان پاسخ دادند، «در دادن پول اضافی حرفی نیست، اما از شما یک سؤال دارم. آیا همه دختران مدرسه موز می‌خورند؟» گفتیم، «نه فقط عده کمی هستند که موز می‌خرند.» ایشان گفتند، «پس شما مانند اکثر دختران عادی باشید نه مانند اقلیت آنها».

■ مادر هم چنین نقل می‌کردند که یکی از دوستان سید شهید از خاندان «عطیه»، ماشینی را به ایشان هدیه کرد، ولی سید حتی یک بار هم سوار آن نشد و دستور داد آن را بفروشد و پول آن را میان طلاب تقسیم کنند و تنها مقدار اندکی از آن پول را برای خود و خانواده برداشت.

زهد و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا

■ مادر هم چنین نقل می‌کنند خانه‌ای در نزدیکی خانه شهید به معرض فروش گذاشته شد. یکی از دوستان سید شهید وقتی این موضوع را شنید؛ نزد ایشان آمد و عرض کرد می‌خواهد این خانه را بخرد و در اختیار ایشان قرار دهد تا او از این خانه قدیمی فعلی که اجاره‌ای هم بود، رها شود؛ اما سید به او گفت نیازی به خانه ملکی ندارد، ولی طلبه‌ها نیاز دارند. سید همراه او به خیابان زین‌العابدین رفتند و در آنجا قطعه زمینی خریدند و به طلبه‌ها اختصاص دادند. برنامه سید آن بود که در این زمین آپارتمانهایی برای سکونت طلاب حوزه ساخته شود؛ اما عمرش یاری نکرد و به شهادت رسید. ■ زهد و ورع آن شهید چنان بود که اگر لباس یا چیز خاصی به ایشان اهدا می‌شد؛ آن را با گشاده رویی می‌پذیرفت و تشکر می‌کرد و سپس آن را به شاگردان نیازمندش می‌داد. این رفتار نه به خاطر غرور و یا تکبر، که برخاسته از زهد و بی‌اعتنایی وی به دنیا بود. ایشان همچنین از غذاهای

می‌داد. او پدری مهربان بود. هرگاه یکی از فرزندان‌اش بیمار می‌شد، به محض ورود به خانه و پیش از عوض کردن لباسهایش به سراغ او می‌رفت و از حال و وضعیت او پرس‌وجو می‌کرد. دست مبارکش را روی سر بیمار می‌گذاشت و سوره فاتحه را به نیت شفای او می‌خواند.

او با آنان همچون آدم بزرگها رفتار می‌کرد و به کاری مجبورشان نمی‌کرد و هر وقت فرصتی پیش می‌آمد با آنان به گفت‌وگو می‌پرداخت. آنان را بدون هیچ تکبر و خودبینی در نظرات خویش سهیم می‌کرد بلکه اگر اتفاقی پیش می‌آمد یا مأموری از مأموران دولت به خانه‌شان مراجعه می‌کرد یا اگر گرفتار مشکلی می‌شدند با اعضای خانواده دور هم می‌نشستند و او آنان را در جریان امور و مسائل قرار می‌داد. او به همسرش می‌گفت کارهای من طوری است که نمی‌توانم فرزندانم را زیاد ببینم؛ لذا نمی‌خواهم از خطاها و اشتباهاتشان به من خبر بدهی تا فرصتهای اندک دیدار با آنان تبدیل به گله‌گذاری و سرزنش شود و آنان از من تنها خاطره‌ای از تنبیه و مجازات در ذهن داشته باشند، بلکه می‌خواهم در خاطرشان تصور پدری را داشته باشند که با آنان مهربانی و بازی می‌کند و آنها به او مهر می‌ورزند و او را دوست می‌دارند و از این رو مسئولیتها همگی بر دوش تو قرار دارند.

■ او هرگاه به خانه برمی‌گشت، کودکان‌ش خوشحال می‌شدند و احساس آرامش و راحتی فراوانی می‌کردند و چنان بود که انگار دشواری شرایط را درک می‌کردند و لذا هر روز که سید سالم به خانه برمی‌گشت غنیمت و نعمت بزرگی محسوب می‌شد.

■ یک بار سطح نمره یکی از دخترانش در درس ریاضیات پایین آمده بود. او به رغم تمام مشغله‌ها و مسئولیت‌هایش، آنقدر با او کار کرد و آموزش داد تا آنکه مطمئن شد آن درس را خوب فرا گرفته است.

■ در اتاق نشیمن که همه اعضای خانواده در آن جمع می‌شدند و او مشغول نوشتن بود، هنگامی که سروصدای بچه‌ها بلند می‌شد و مادر می‌خواست آنها را ساکت کند و یا از آنها بخواهد به اتاق دیگری بروند، به او می‌فرمود، «با آنها کاری نداشته باش. سروصدایشان مرا اذیت نمی‌کند و تأثیری هم بر نوشتنم ندارد.»

■ آن شهید زیاد می‌نوشت، آنقدر که انگشتانش متورم می‌شد. به خصوص انگشتان دست چپش. چرا که او چپ دست بود از اینرو برای کاهش درد و ناراحتی انگشتان مادرش نوعی خمیر درست می‌کرد و به انگشتانش می‌مالید. با این وجود او همچنان به نوشتن ادامه می‌داد.

رابطه صمیمانه با برادر و استادش

رابطه سید شهید با برادرش یک رابطه معمولی و صرفاً برادرانه نبود؛ بلکه رابطه‌ای روحی، عاطفی و علمی نیز بود. او برادرش را بسیار دوست می‌داشت و نگاهش به او همانند نگاه برادر کوچک به برادر بزرگ تر بود.

درباره برادرش می‌گفت، «من بیش از سی سال همانند یک فرزند و شاگرد و برادر با او همراه و همدم بودم و در تمام سختیها و رنجها و خوشیها و در علم‌آموزی و سیر و سلوک با او بودم و در طی این مصاحبت و همراهی، ایمانم به روح وسیع و قلب بزرگ او بیشتر شد، قلبی که محبت مردم را در خود جای داده بود اما گنجایش درد و غم دین و عقیده و شریعت را نداشت و لذا این قلب بزرگ خیلی زود از کار افتاد. آن شهید سعید به فرزندان برادر نیز مهربانی و عطوفت نشان می‌داد و به کارهایشان رسیدگی می‌کرد و می‌کوشید در زندگی یار و یاورشان باشد.

دروس و اخلاق شهید صدر

شهید صدر در هریک از ابواب علمی از هوش و نبوغی فوق‌العاده برخوردار بود. او کتابهای عمیق و پیچیده‌ای مثل



۱۳۵۴. نجف، سید جعفر صدر در کنار پدر.



در همان دوران حصر، شروع به نگارش تفسیر قرآن و نیز موضوعات اصلی کتاب «اجتماعنا» را تدوین کردند و به طور فشرده مشغول نوشتن بودند. همچنین مشغول حفظ سوره‌هایی از قرآن شدند و تصمیم داشتند سوره‌های زیاده‌تری حفظ کنند؛ اما فرصت نیافتند.

او پدری بود که قلب یک مادر مهربان و عاشق و دلسوز را در سینه داشت.

هر وقت فرصتی پیش می‌آمد؛ وقت خود را با ما می‌گذراند. گاهی با ما بازی می‌کرد و گاهی به تربیت ما می‌پرداخت. اگر از ما کار شایسته می‌دید؛ خوشحال می‌شد و از آن تعریف می‌کرد و اگر کار غیر شایسته‌ای از ما سر می‌زد؛ پیش از آنکه حرفی بزند با نگاه‌هایش ما را تنبیه می‌کرد. اگر می‌دید یکی از ما مریض شده ایم نگران و پریشان می‌شد و مرتباً از حال ما می‌پرسید. شاید درست نباشد که در توصیف رفتار او با ما به سخن ضرار درباره‌ی پیامبر استناد کنم که گفت، «به خدا سوگند، رسول خدا همانند یکی از ما بود. هرگاه از او می‌پرسیدیم؛ جوابان می‌داد و اگر نزد او می‌آمدیم؛ شروع به سخن می‌کرد. به خدا او با اینکه نزدیک ما بود و نزد ما به سر می‌برد؛ اما به خاطر هیبت و عظمت او نمی‌توانستیم با او سخن بگوییم». مانیز با او اینگونه بودیم. گاهی با ما شوخی و خوسرویی می‌کرد و ما جرئت می‌کردیم در برابر ایشان که مشغول نوشتن و مطالعه بود؛ توپ بازی کنیم. گاهی که توپ کنار ایشان می‌افتاد و ما برای برداشتن آن می‌آمدیم؛ با چهره‌ای خندان و گشاده به ما نگاه می‌کرد و ما از او احساس ترس نمی‌کردیم. اگر با نگاه عتاب‌آلودی به یکی از ماها خیره می‌شد؛ این برای تنبیه و بازداشتن ما از کارهای ناپسند کافی بود و نیازی به صحبت و تذکر نبود.

عاطفه و مهربانی او به طور یکسان میان همه بچه‌هایش تقسیم می‌شد و این طور نبود که به پسر بیشتر از دختر و یا به فرزند بزرگ‌تر از کوچک توجه کند. او که توانسته بود امت را که خانواده بزرگ او بودند؛ راهنمایی کند و آنها را از تاریکی‌های جهل برهاند و شبهات استعمارگران و کذابان را از آنان دفع کند؛ بدیهی است که در اداره و هدایت خانواده خود، توانا تر و شایسته‌تر هم بود و در این باره هیچ کوتاهی و قصوری نکرد. او بر پایبندی ما به شعائر دینی و ادای فرائض تأکید زیاد داشت و بر اقامه نمازهای پنجگانه در اول وقت اصرار می‌ورزید. بعضی وقتها که ما را مشغول بازی می‌دید؛ صدایمان می‌زد و می‌گفت، «ای جعفر، ای ... نمازتان را خوانده‌اید؟»

ایشان در ماه رمضان برنامه خاصی برای ما تنظیم می‌کرد که تدریجاً از روزه شروع می‌شد تا خواندن دعای سحر. اگر از چیزی ناراحت می‌شدیم؛ به ما توصیه می‌کرد دعا بخوانیم.

یادم می‌آید یک بار در ایام حصر، برق خانه زود به زود قطع می‌شد. این موضوع ما را کلافه کرده بود. ایشان خواندن دعای فرج را به ما توصیه می‌کرد و همراه ما می‌خواند.

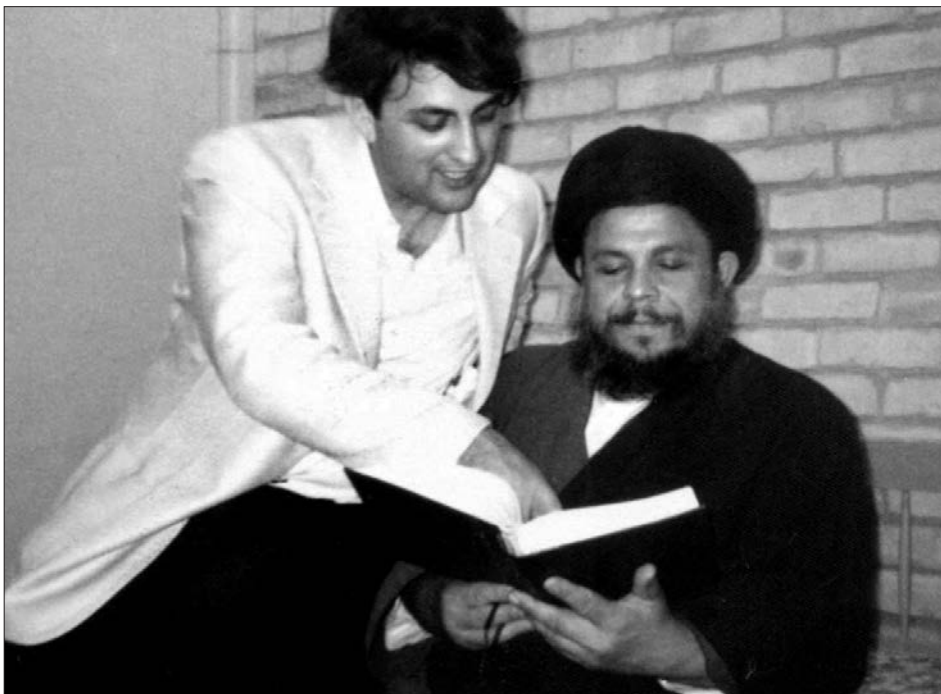
فرهنگ دینی

سید شهید جلساتی را در خانه تشکیل می‌داد و در آن به وعظ و ارشاد و راهنمایی ما می‌پرداخت و در برخی از جلسات، پیرامون داستان انبیاء سخن می‌گفت و در پایان، درسهای برگرفته از آن داستانها را که صبر و تحمل در راه خدا و جلب رضای او و رستگاری در دو جهان بود برای ما تشریح می‌کرد.

جنبه علمی

ایشان تأکید داشت که خواهرانم، حداقل آموزش ابتدایی را تکمیل کنند و اگر می‌دید که یکی از آنها توانایی و شایستگی تحصیل را دارد؛ او را به سمت تحصیل علوم حوزوی راهنمایی می‌کرد. به یاد دارم یکی از خواهرانم که هنوز ده ساله بود؛ با پدر، جلسات علمی تفسیر آیات قرآن و یا شرح احادیث شریف برقرار کرده بود و آنچه را که پدر برایش می‌گفت؛ می‌نوشت. سید او را تشویق می‌کرد و با تمجید و تعریف از او آینده درخشان علمی را برایش نوید می‌داد.

این بخش بر اساس خاطرات یکی از دختران شهید صدر به



من بارها و بارها خواندن دعای ندبه را توسط ایشان دیده و شنیده‌ام. نکته قابل توجه اینکه ایشان این دعا را فقط در روزهای جمعه نمی‌خواند؛ بلکه هرگاه دچار مشکل و دشواری می‌شد؛ آن را با حالت تضرع و توسل می‌خواند؛ به‌طوری که در ذهن من اینگونه جا افتاده بود که هر وقت دعای ندبه را می‌خواند؛ به خاطر حاجتی، ضرورتی و یا کار مهمی از کارهای مسلمین است. آخرین بار او را در اتاقش دیدم که در طبقه فوقانی خانه‌مان در نجف اشرف در محله العماره، رو به صحن امام علی، دعای ندبه می‌خواند. حزب بعث این محله را پس از شهادت ایشان به طور کامل ویران کرد. تا آخرین روزهای عمر شریفش وضعیت جسمانی و سلامتی مادرش را تحت نظر و کنترل داشت. شبهای جمعه به حضورش می‌آمد تا اجازه رفتن به زیارت ابا عبدالله الحسین (ع) را از ایشان بگیرد. پس از کسب اجازه، خم می‌شد، دستانش را می‌بوسید و او نیز با دعای خیرش فرزند را بدرقه می‌کرد. خدا می‌داند سید شهید در ایام حصر چقدر به فکر مادرش و نگران وضع او پس از شهادتش بود. اگرچه سید فردی صبور بود و به خدا توکل داشت و کارها را به خدا سپرده بود؛ اما شدت علاقه و محبتش به مادر، او را چنین نگران می‌کرد.

رابطه برادرانه

من خیلی آرزو داشتیم ه رابطه برادرانه او و برادر بزرگش سید اسماعیل صدر را ببینیم. ایشان در این باره می‌فرمود، «من همچون فرزند نسبت به پدر و شاگرد نسبت به استاد و دوست نسبت به دوست و برادر نسبت به برادر، با او همراه و همدم بودم». سید در تمام خوشیها و آرزوها و دردها و در اثنای تحصیل و سیر و سلوک با او همراه و همقدم بود. از آنجا که قصد من در اینجا این است که صرفاً مشاهدات خود را بیان کنم؛ لذا این صفحه را به آنچه خود دیده و آگاهی یافته‌ام و مربوط به رابطه او با رفیق و همدم راهش در زندگی و مرگ، یعنی شهیده بنت‌الهدی است؛ اختصاص داده‌ام: من اهتمام سید شهید به عمه بزرگوارمان و علاقه او به ایشان را به عینه می‌دیدم. از جمله چیزهایی که در این خصوص به یاد دارم؛ تکریم و احترام ایشان نسبت به خواهرش است. هر گاه جلسه خانوادگی تشکیل می‌شد؛ او را در بهترین نقطه مجلس می‌نشاند و با دقت و توجه به سخنانش گوش می‌داد. در مراجعه به نوشته‌ها و مقالات او، وقت زیادی را صرف می‌کرد. سخنان او را می‌شنید، از کارهایش تعریف یا آنها را نقد می‌کرد و یا بر آنها توضیح می‌نوشت. همه اینها را با اخلاقی خوش و چهره‌ای گشاده و توجهی فراوان انجام می‌داد تا او راضی و خوشحال از نزد برادر بازگردد.

سید شهید به عنوان یک همسر

در اینجا کافی است به گواهی همسرش درباره ایشان بسنده کنیم که گفت، «هر سال که می‌گذرد احترام و یقین و اطمینان ما به ایمان و استقامت و عدالت او بیشتر می‌شود. گوئی این صفات او حد و مرزی ندارد.» به حق می‌گوییم که من روزی را ندیدم که در آن سیدالشهدا، مادر را با سخنی، آزار دهد یا چیزی بگوید که او را خوش نیاید. روزهایی که مادر روزه بود؛ سید شهید را می‌دیدم که خود را ملزم می‌ساخت هنگام افطار در خانه باشد تا از حال مادر پرس و جو کند و همیشه او را دختر عمو صدا می‌زد. این رفتار باعث شده بود که این زن صالحه هرگاه به یاد شهید می‌افتد؛ چشمانش در حسرت و درد و داغ او پر از اشک شود؛ و لاجول ولا قوه الا بالله.

او صاحب قلب بزرگی بود که همه امت را در خود جای داده و آن اندوه‌ها و غصه‌های بزرگ را در خود جمع کرده و برای طلاب و دوستدارانش رفیق و حامی مهربانی بود. او همانند دیگر رفتارهایش، در رفتار پدرانۀ نیز، الگویی بی‌همتا بود و در اوج مهربانی و محبت قرار داشت. گزافه نیست اگر بگوییم



درباره سید شهید به آنان می‌گفت که او در صفات صبر و ایمان و شجاعت همچون امام علی بن ابیطالب است و من با او زندگی کرده‌ام و او را خوب می‌شناسم. در این هنگام سید شهید که در طبقه دوم بود و سخنان حاج عباس را می‌شنید؛ با صدای بلند گفت، «این طوری نگو حاجی! من راضی نیستم. من به تو چند بار گفته‌ام که با این جور حرفها مخالفم.»

■ سید شهید در روز عاشورا حال متفاوتی داشت و حال و روز و چهره‌اش کاملاً غمزده و برافروخته بود. در حد توان می‌کوشید به زیارت سیدالشهدا و به کربلا برود. وقتی به شروع به خواندن زیارت عاشورا می‌کرد؛ گریه‌هایش هم شروع می‌شدند تا جایی که محاسنش خیس می‌شد. او و خانواده‌اش عادت داشتند در روز عاشورا تا بعد از ظهر چیزی نمی‌خوردند. غذایشان هم در این روز برنج و ماش بود که ساده‌ترین نوع غذا بود. در روز شهادت امام امیرالمؤمنین (ع) نیز چنین وضعی داشتند. ایشان در چنین روزی با کسی ملاقات نمی‌کرد.

■ ایشان برای تسهیل زیارت عاشورا، فتوای جواز اختصار لعن و سلام را صادر کردند و مثلاً گفتن «اللهم العنهم جميعاً» به جای تمام لعنها و گفتن «السلام علی‌الحسین و علی‌بن‌الحسین و علی‌اولاد‌الحسین و علی‌اصحاب‌الحسین» به جای تمام سلامها را جایز شمردند تا همگان بتوانند این زیارت را بخوانند. ایشان در روز عاشورا، زیارت معروف عاشورا را به طور کامل و بدون اختصار می‌خواند.

زیارت اربعین

ایشان همگان را به زیارت اربعین امام حسین و حرکت پیاده به حرم حسینی ترغیب می‌کرد و خود زیارتی با این کیفیت را آرزو داشت؛ اما شرایط پیرامونش هیچگاه چنین اجازه‌ای را نداد. او نمی‌خواست زیارتی به این شکل، امنیت و سلامت شیعیان را به خطر بیندازد و لذا عادت آنان را که معمولاً در ایام اربعین از نجف با پای پیاده و در ظرف سه روز عازم کربلا می‌شدند؛ به روش دیگری تغییر داد تا سلامتی‌شان تضمین شود. بدین‌گونه که آنان تا پیش از غروب، پیاده به سمت کربلا حرکت کنند و به هر نقطه که رسیدند؛ شب به خانه‌شان برگردند و در روز دوم با ماشین به همان نقطه‌ای که دیروز پیاده رسیده بودند؛ بازگردند و راهشان را ادامه دهند و همین‌طور تا به آخر، مسیر خود را به‌پیمایند.

زیارت امیرالمؤمنین (ع)

■ در روز عید غدیر خم، ایشان شیشه‌های کوچک عطر تهیه می‌کرد و آنها را به کسانی که برای عرض تبریک خدمتش می‌رسیدند؛ اهدا می‌کرد. نقل است روزی سید در حالی که در کنار ضریح امام علی (ع) بود؛ مردی به سمت ضریح مبارک آمد و با شور و شوق و چشمانی اشکبار و با اخلاص تمام شروع به دعا خواندن کرد. سید وقتی او را دید، دست به دعا برداشت و از خدا خواست که دعای این مرد را مستجاب گرداند. همان شب مرد مزبور در خواب می‌بیند که فاطمه زهرا (س) نزد او آمدند و گفتند، «حاجت تو برآورده خواهد شد، چون فرزندم محمدباقر صدر برای تو دعا کرده است.» مرد صبح هنگام نزد سید آمد و خواب خود را تعریف

فرزندان و پسرانم (شاگردانش) از پدرشان واز کارهایی که او درباره‌ی آنها انجام داده؛ راضی باشند. او همین برخورد را در مورد فرزندان نسبی خود نیز داشت.

سید محمود الخطیب می‌گوید، «زبان خطابی میان او و شاگردانش، ویژگی و رنگ و بوی خاصی داشت و من خود شاهد بودم که در موقع خداحافظی با یکی از شاگردانش در زمان حکومت صدام که بر تبعید مخالفان تأکید داشت، شدیداً گریه می‌کرد و می‌گفت، "دوری از شما برای من سنگین است."»

■ مادر گرامیم می‌گویند وقتی خبری ناگوار و یا خبر شهادت یا مرگ یکی از دوستان یا طلائش به او می‌رسید، شدیداً متأثر می‌شد و چند روز در این حالت می‌ماند؛ به طوری که آثار اندوه بر چهره‌اش نمایان می‌شد و خواب و خوراک او به حداقل می‌رسید. این شدت تأثر و ناراحتی و حزن تا بدان حد می‌رسید که وضع جسمانی‌اش را در معرض خطر قرار می‌داد و فشار خونس بالایی رفت و یا دچار سردرد مداوم می‌شد. یک بار که خبر ناگوار شهادت یکی از یارانش به او رسید؛ او به حالتی شبیه نیمه فلج دچار شد.

■ به خاطر شدت علاقه و محبت او به دوستان و یارانش، دائماً برای آنان دعا می‌کرد و مرتب از حال و روز آنان می‌پرسید و آنها را به ترک دنیا و زهد و پارسایی و سعی و تلاش و جدیت در کسب علوم تشویق می‌کرد.

■ سید شهید زیباترین و والاترین صفات پسندیده را در دل‌های شاگردانش حک کرده بود. او میان آنها فرقی قائل نمی‌شد و یکی را بر دیگری یا قوم و قبیله و نژادی را بر دیگری ترجیح نمی‌داد. از کسی ایراد نمی‌گرفت و یا انتقاد نمی‌کرد. او براسستی در تمام ابعاد کامل بود.

■ مرحوم پدر در ابراز محبت و قدردانی از تلاش‌های اطرافیان خود، در اوج بود. هیچگاه به یاد ندارم که او به‌رغم کثرت اشتغالات و طرح‌ها و فعالیت‌هایش، از کسی عیبجویی و یا کسی را تحقیر کند. هیچگاه خوبی و احسان کسی را فراموش نمی‌کرد. در نخستین روزهای ازدواجش در لبنان و پیش از عزیمت به عراق، روزی با همسرش در باره موضوعاتی



تا آخرین روزهای عمر شریفش وضعیت جسمانی و سلامتی مادرش را تحت نظر و کنترل داشت. شبهای جمعه به حضورش می‌آمد تا اجازه رفتن به زیارت ابا عبدالله الحسین (ع) را از ایشان بگیرد. پس از کسب اجازه، خم می‌شد، دست‌اش را می‌بوسید و او نیز با دعای خیرش فرزند را بدرقه می‌کرد. خدا می‌داند سید شهید در ایام حصر چقدر به فکر مادرش و نگران وضع او پس از شهادتش بود.

صحبت می‌کند و خطاب به مادر می‌گوید، «ای دختر عمو! ۵ نفر هستند که من در زندگی دوستشان دارم و تو هم باید آنها را دوست بداری: مادر، برادر اسماعیل، خواهرم بنت‌الهدی، برادرت سید (امام) موسی صدر و عبدالله الحسین.» (عبدالحسین مرد خوبی بود و در کودکی هوای پدرم را داشت و لذا او را در ردیف مادر و برادرش قرار داده بود.)

دلبستگی به امام حسین (ع) و پیروی شایسته از ائمه

■ گروهی از دوستداران و علاقمندان شهید صدر برای دیدار ایشان به منزلش آمدند. حاج عباس ابوقحطان، خادم منزل

کرد. سید لبخندی زد و گفت، «بله، من وقتی تو را در آن حالت دیدم؛ برایت دعا کردم.»

■ حاج خضیر که یکی از افراد مورد وثوق است؛ برای ما نقل کرد که یک بار سید را در صحن شریف علوی دیدم که ایستاده و با تمام حواس و با خیال راحت و لبخند زان به گنبد شریف خیره نگاه مانده بود و چنان در آن غرق شده بود که گویا در این عالم نیست. این حالت مدتی طولانی ادامه یافت و حاج خضیر برای سید نگران شد. نزدیک ایشان رفت و سلام کرد. سید رو به او کرد و در حالی که انگار در عالم دیگری سیر می‌کرد؛ خطاب به او گفت، «حاجی خضیر! حالتی را که من در آن بودم از من گرفتی. اگر آنچه را که من می‌دیدم؛ تو هم می‌دید؛ چنین نمی‌کردی.» مقید بود که هر روز به زیارت امیرالمؤمنین برود. خادمان پاک‌باخته حرم شریف نقل می‌کنند که حتی پس از شهادت، او را در همان ساعت همیشگی در حرم می‌دیدند. آن شهید، شبهای چهارشنبه، در خانه‌اش، برای اهل بیت (ع)، مجلس عزای برپا می‌کرد.

حالت عجیب روحی در هنگام دعا و زیارت

■ خانم والده‌ام در مورد حالات روحی او در هنگام دعا و زیارت تعریف می‌کنند که آن شهید در روز عاشورا مقتل امام حسین (ع) را برای خود و با صوتی غمناک و جانسوز می‌خواند و عجیب اینکه مقتل را به زبان دعا می‌خواند؛ یعنی به شیوه‌ای که با آن دعا می‌خواند. به محض شروع مقتل، حالات او تغییر می‌کرد و همچون مادر فرزند مرده، می‌گریست تا حدی که در مورد ایشان نگران می‌شدیم. همین حال به هنگام خواندن دعای عرفه نیز به ایشان دست می‌داد؛ حتی در یکی از موارد، من نگران شدم که او در اثنای خواندن دعای عرفه دچار سکنه قلبی نشود. نزدیکشان رفتم و به ایشان دست زدم و تکانشان دادم و دیدم که در حال انقطاع کامل است. ایشان چه مقتل و چه دعا را با لحن و صوت یکسانی می‌خواند و دچار چنین حالاتی می‌شد. رابطه با امام مهدی (عج)



آنچه در پی می آید بخشی از مقاله سوم کتاب «بیم موج» نوشته آقای سید محمد خاتمی است. وی در ابتدای این مقاله، به دو تماس مهم و تاریخی غرب با دنیای اسلام اشاره می کند و سپس به توصیف مختصری از زمینه های شکل گیری لیبرالیسم و سرمایه داری می پردازد و آنگاه توضیح می دهد که در یک قرن گذشته، کشورهای اسلامی شاهد سه نوع واکنش در برابر غرب بوده اند: الف) تسلیم و پذیرش محض، ب) انکار و نفی کامل، ج) مقابله مبتنی بر خودباوری و استقلال با انکای عمیق و همه جانبه بر اسلام اصیل.

نوشتار حاضر، توضیحی است بر واکنش سوم که در ذیل آن، عملکرد کم بدیل شهید آیت الله صدر، بررسی و بازبینی شده است.

■ حجت الاسلام والمسلمین سید محمد خاتمی

درک زمان، درد دین...

اندیشه و جهانگیری و جهانخواهی در صحنه سیاست بود و پر واضح است که مقابله درست و سنجیده با این حرکت، در گرو تولد نیروی فکری و جهادی تازه و متناسب با اوضاع و احوال جدید بود تا جبهه‌داران اندیشمند، در عین خودباوری بتوانند مدافع اسلامی باشند که علاوه بر رد و نفی مبانی مادی و الحادی مکاتب نوظهور، هم سئوالات تازه‌ای را که این مکاتب مطرح می کردند و بشر عهد جدید می‌کشید با توسل به آنها، پاسخی مناسب برای آنها بیابد، بشناسند و هم با دیدی باز بکوشند تا در عین وفاداری به مبانی اصلی و مسلم دینی پاسخهای در خوری را برای پرسشهای یاد شده، ارائه کنند.

عظمت شخصیت بزرگانی چون علامه شهید صدر، نه تنها در دانش وسیع دینی و علمی و اجتماعی آنان که در زمان شناسی و تلاش ارجمندشان برای نمودن راه به حقیقت جویان و حق طلبان در هنگامه روزگار پر ماجرا و پرتیش کنونی، با زبان و اندیشه‌ای بود که تعلق به زمان کنونی و انسان امروز دارد.

گفتنی است که از همان آغاز برقراری تماس غرب با چهره و وضع جدیدش با دنیای اسلام، تلاشهای چندی برای مقابله با آن و دفاع از اسلام در برابر امواج تهاجم فلسفی و فکری و تجاوز سیاسی و اقتصادی و نظامی قدرت تازه نفس استعمار و پیشقراولان آن صورت گرفته است که هر کدام در جای خود شایسته احترام و منشأ تأثیر در جهتگیریها و حرکتهای کارساز بعدی هستند. البته در دنیای تازه، با مکتبهای گوناگون، بازار رد و نقد مکتبها توسط یکدیگر، گرم است و هر دو جناح فکری تمدن غرب، در نقض و نقد و ابطال دیگری، کتابها نوشته و مطالب مبسوطی منتشر کرده اند؛ اما نکته مهم این است که کدام نفی و نقد از پایگاه اثباتی اسلام صورت گرفته و در این مهم تا چه حد موفقیت حاصل شده است؟

همان طور که نفی مطلق غرب، مانع از نفوذ آن نشد، نقد فلسفی و علمی مکتبهای غربی نیز، هر چند سنجیده و موزون و مفید باشد، به تنهایی برای رهایی از سلطه غرب کافی نیست، مگر آنکه از سر انصاف و آگاهی صورت گیرد و در پی آن، راه حلی نیز برای مشکلات و مسائل عرضه شود. ناآشنایی با اسلام از یک سو و ناآگاهی درست از غرب (که تنوع و تجلیات گوناگون دارد) از سوی دیگر و نشناختن حساسیت و پیچیدگی موضوع و برخورد سطحی با آن، گاه در این عرصه به جهل مرکب می انجامد و حاصلی جز رها کردن خود و جامعه در طوفان حوادث سهمگین و پیاپی

مسلمانان است که جز در دورانه‌های کوتاهی از حیات تاریخی خود، همواره محکوم ستم مستکبران و ستمکاران بوده اند.

در واقع، شهید صدر مؤید حرکت دوران سازی است که از دهها سال پیش به رهبری پیشوای والانگر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی، به رغم همه مشکلات ذهنی و عینی، با هدف سرنگونی نظام طاغوت و استقرار حکومت اسلامی و وصول به استقلال و آزادی آغاز شد و با درایت پیشوا و به برکت تحولی که در جان جامعه ایران ایجاد شد، مالا به تحقق جمهوری اسلامی انجامید و امیدهای ۱۴ قرنه مجاهدان راه حق و مجتهدان فرزانه در تاریخ خونبار اسلام را به واقعیتی عینی مبدل ساخت.

تلاش ارجمند شهید صدر را کسانی قدر می دانند که از یک سو با همه وجود، معتقد به اسلام و خواستار عظمت و حاکمیت آنند و از سوی دیگر، با اوضاع و احوال پیچیده و پرتیش جهان کنونی و آنچه در عمق زندگی و زمانه ما می گذرد، آشنایند.



در مواجهه با غرب، در میان مدافعان اسلام اصیل و عزت مسلمانان، چهره بزرگوارانی چون شهید صدر و شهید مطهری در مقطع اخیر تاریخ اسلام، درخشندگی خاصی دارد و در واقع، جهاد فکری این بزرگان، باب تازه ای را در تاریخ تفکر و جهاد اسلامی گشوده است.

پیش تر به اشارتی بیان شد که تمدن و فرهنگ جدید غرب، تنها به نفی بنیادهای فکری و اجتماعی مورد باور و انس و عمل ملت‌های دیگر اکتفا نکرد؛ بلکه به صورت مکتبهای منظم و مبتنی بر بینش و اندیشه‌ای تازه، راه و رسم نظام یا نظامهای جدیدی را برای زندگی پیش روی ملت‌ها نهاد. مقتضای ذاتی حرکت جدید، جهان شمولی در عرصه

در مواجهه با غرب، در میان مدافعان اسلام اصیل و عزت مسلمانان، چهره بزرگوارانی چون شهید صدر و شهید مطهری در مقطع اخیر تاریخ اسلام، درخشندگی خاصی دارد و در واقع، جهاد فکری این بزرگان، باب تازه ای را در تاریخ تفکر و جهاد اسلامی گشوده است.

این جریان مبتنی است بر بینش وسیع و اجتهاد کارساز و متناسب با مقتضیات زمان، در راستای شناخت و شناساندن اسلام به عنوان آیینی جامع و کامل و برخوردار از قوت و متانت و قادر به تضمین سعادت انسان در دنیا و عقبی و پرورنده و اداره کننده جامعه‌ای متعادل بر پایه عدل و قسط. تأثیری که این گروه از متفکران که چندان زیاد هم نیستند، بر حیات فکری و اجتماعی جوامع اسلامی گذاشتند و می گذارند، عمیق و دیرپا و در واقع زمینه ساز تحولی اساسی در تاریخ امت است، تحولی که مسلمانان را آماده ورود به عصری تازه می کند و در پناه این تحول روحی و فکری، اسلام بستر مناسب خود را به منظور دستیابی به آفاق جدید حیات و بروز تواناییهای شگفت انگیز در تفسیر زندگی حقیقی انسانها و سیر به سوی کمال و سعادت واقعی می یابد و چشم انداز روشن و امیدبخشی را به روی اهل فکر و ذکر در جهان اسلام می گشاید.

بحث درباره شخصیت فکری و اجتهادی شهید عالیمقام، آیت الله مطهری را که از نمایندگان برجسته این جناح و جریان است، به مجال دیگری و می گذاریم و در اینجا به تناسب موقعیت، اجمالاً درباره شخصیت ممتاز یکی دیگر از چهره‌های درخشان حرکت سرنوشت ساز تفکر اسلامی، شهید بزرگوار، آیت الله سید محمدباقر صدر و مکانت والای او در حوزه اندیشه و جهاد اسلامی، مطالبی را بیان می کنیم.

شهید صدر، مجتهدی مجاهد و فقیهی توانا و شخصیتی مسلط بر فلسفه و کلام و معارف و نابغه ای است که بزرگ ترین شاخصه تلاش فکری و اجتهادی او تلاش برای ارائه نظریه‌هایی مبتنی بر روش علمی و منطقی در برابر مکتبهای پر آوازه جدید و طرح اسلام به عنوان مکتبی برتر است.

نکته برجسته دیگر در اجتهاد علمی و جهاد فکری این بزرگوار که در واقع ثمره دید اول است، اثبات توانائی اسلام برای اداره جامعه بشری و نیز مجاهدت برای استقرار نظام اسلامی به جای نظامهای صرفاً بشری و در مقطع اخیر، بنیادهای کفرآمیز غربی و شرقی، است. بنا بر باور وی، این، مبرم ترین وظیفه عالمان دین باور اسلام و مهم ترین رسالت

نگارش در آمده است:

■ ایشان دعا را در حال نشسته بر سجاده‌شان می‌خواندند و عادت داشتند به هنگام نماز، سر را با عرقچین یا دستمال یا چغیه سبز رنگی می‌پوشاند و مفاتیح الجنان مخصوص خود را در دست می‌گرفتند. ایشان سر نماز با صدای بلند چون باران بهاری می‌گریستند و اگر می‌خواستیم در آن حال بر ایشان وارد شوم، شدت توجه و انقطاع ایشان در نماز، مرا از این کار باز می‌داشت. ایشان بیشتر اوقات، دعای افتتاح را در قنوت با حال تضرع و زاری قابل توجهی می‌خواندند و در آن از غیبت امام (عج) عصر شکوه می‌کردند و ما به دعای ایشان گوش می‌دادیم. مادر من نقل می‌کنند که سید شهید می‌فرمود، «هر آنچه در مفاتیح الجنان آمده دارای سند صحیح است، زیرا شیخ عباس قمی، رجل سرشناس و محدث باتقوایی بود».

■ پدرم همیشه با وضو بودند. هرگاه از خواب بیدار می‌شدند؛ حتی اگر ده دقیقه چرت زده بودند؛ تجدید وضو می‌کردند. ایشان پس از ناهار، هر جا که نشسته بود؛ سر بر زمین می‌گذاشتند و درست ده دقیقه بعد بیدار می‌شدند. ■ مرحوم پدر در خصوص قدردانی از تلاش اطرافیان خود در اوج بودند. هیچگاه به یاد ندارم از کسی عیبجویی کرده باشند.

توسل به ائمه (ع)

■ پدرم نذر کرده بودند که هر سال به مدت سه روز جلسه روضه امام موسی بن جعفر (ع) برپا و پس از آن اطعام کنند. ایشان این برنامه را مرتباً اجرا می‌کردند.

■ ایشان نذر کرده بودند چهل شب جمعه، در حرم امام موسی بن جعفر (ع)، زیارت جامعه کبیره بخوانند و وقتی شرایط امنیتی، ایشان را ناچار ساخت از عراق خارج شوند؛ به سید کاظم حائری وکالت دادند که به نیابت از ایشان، این زیارت را بخوانند.

حصر خانه و ثبات روحی

■ ایشان و خانواده‌شان به مدت نه ماه در حصر بودند و در این مدت طولانی، شرایط سخت و ناگواری را از سر گذراندند؛ اما سید شهید، ایمانی ثابت و اراده‌ای قوی و توکلی عمیق داشتند و تسلیم خواست و فرمان خداوند بودند. در آن شرایط، ایشان در کنار خانواده می‌نشستند و با آنان شوخی و گفت‌وگو می‌کردند. ایشان چند بار این جمله را به آنان گفتند که، «شما بروید و مرا تنها بگذارید. آنان (صدام و حزب بعث) با من کار دارند و کاری به شما ندارند.» اما این جمله ایشان باعث محبت و دلبستگی بیشتر خانواده به ایشان



چهره ایشان تاکنون در ذهنم مجسم است که چگونه تا لحظه خروج از خانه، همچنان آرام و خونسرد بودند. وقتی از خانه می‌رفتند؛ بعد از ظهر بود و عمه‌ام (بنت‌الهدی)، ایشان را از زیر قرآن گذراند. ایشان قرآن را بوسیدند و آرامش و رضایت و طمأنینه در چهره‌شان نمایان بود. پس از رفتن سید شهید از منزل، مادر بزرگم (مادر سید) مفاتیح را در دست گرفت و دعای لحظات وحشتناکی بود.

می‌شد.

■ در همان دوران حصر، شروع به نگارش تفسیر قرآن و نیز موضوعات اصلی کتاب «اجتماعنا» را تدوین کردند و به طور فشرده مشغول نوشتن بودند. همچنین مشغول حفظ سوره‌هایی از قرآن شدند و تصمیم داشتند سوره‌های زیادتری حفظ کنند؛ اما فرصت نیافتند.

■ به رغم همه این فشارهای روانی، خانواده، نعمت وجود ایشان را در میان خود حس می‌کردند و هر یک روزی را که با ایشان سپری می‌کردند؛ لطف خدا می‌دانستند؛ اما ایشان، خودشان از وضعیت رقت‌انگیز خانواده و رنجهایی که در اثر فشار ناشی از حصر متحمل می‌شدند؛ متأثر و اندوهگین می‌شدند. سید شهید در آن زمان به خاطر وضعیت روحی و جسمی و بالا رفتن فشار خونشان دچار لاغری و ضعف شده بودند. در آن شرایط سخت دوران حصر برخی از دوستان کوشیدند سید و خانواده‌اش را از طریق دیوار خانه همسایگان از این وضعیت عذاب آور نجات دهند؛ اما سید شهید به خاطر رعایت حال مادرش که همراه آنان بود و بالای ۸۰ سال سن داشت و نمی‌توانست از دیوار بلند بگذرد، این درخواست را قبول نکردند.

■ وقتی مزدوران صدام بار چهارم (که در آن به شهادت رسیدند)؛ برای بازداشت سید آمدند تا ایشان را به بغداد ببرند، سید شهید با خانواده به گفت‌وگو پرداخت تا مصیبت بزرگی را که در پیش رو داشتند؛ برای آنان آسان گرداند. ایشان فرمودند، «هر انسانی لاجرم می‌میرد و مرگ

هم علل و اسباب متعدد دارد؛ یکی در بستر می‌میرد، یکی در اثر بیماری، اما مرگ در راه خدا بسیار بهتر و شرافتمندانه‌تر است. اگر به دست صدام یا دارودسته‌اش هم کشته نشوم؛ در اثر بیماری و یا علت دیگر می‌میرم.» سپس فرمودند، «اگر در مرگ من مصلحت و فایده‌ای برای دین و تشیع، ولو بعد از بیست سال مترتب باشد؛ این برایم کافی است که عزم شهادت کنم.» آنگاه در حالی که چهره‌ای بشاش و لبخندی بر لب داشتند؛ غسل شهادت و لباسهایشان را عوض کردند. ■ چهره ایشان تاکنون در ذهنم مجسم است که چگونه تا لحظه خروج از خانه، همچنان آرام و خونسرد بودند. وقتی از خانه می‌رفتند؛ بعد از ظهر بود و عمه‌ام (بنت‌الهدی)، ایشان را از زیر قرآن گذراند. ایشان قرآن را بوسیدند و آرامش و رضایت و طمأنینه در چهره‌شان نمایان بود. پس از رفتن سید شهید از منزل، مادر بزرگم (مادر سید) مفاتیح را در دست گرفت و دعای مادر در حق فرزند را برای رفع بلا از او خواند. لحظات وحشتناکی بود؛ ولا حول و لا قوه الا بالله.

■ ما یک عمر با ایشان زندگی کردیم. همیشه همچون مسافری سبکبار بودند. شعارشان دائماً این بود که امروز بگذرد و فردا روزی خودش را دارد. ایشان پیش از آنکه به همراه مزدوران بعثی از منزل خارج شوند؛ تمام امانات و حقوق و وجوهاتی را که نزد خود داشتند؛ در خانه گذاشتند و فرمودند، «آنها را به آقای خوئی تحویل دهید.» و با این اقدام با تمام وجود، همه دنیا را از وجود خود برکنندند.

□ □ □

اجازه دهید این صفحات را با این سخنان به پایان ببرم: ای ابا جعفر وای پدر آزادگان و مجاهدان! در فقدان تو، دلها بسیار می‌سوزند و جانها اندوهگینند.

ای آنکه هر دو جهاد اکبر و اصغر را گذراندی و در هر دو به شهادت رسیدی!

جهاد اکبر کردی و نفست را در راه کسب رضای خدا قربانی کردی و هر چه داشتی؛ در راه خدمت به دین و شریعت او تقدیم کردی.

جهاد اصغر کردی و خونت را نثار نمودی تا چراغ و مشعلی باشد برای روشن کردن دنیا با ارزشهای آزادی، عدالت، آزادمندی، کرامت و فریاد علیه ظلم و طغیان و کفر و استعمار.

ما امروز و در هر زمان به تو نیازمندیم. جعفر و همه امت به توجه پدران و نیاز فراوان دارند.

این امت به تو که درمانگر دردها و التیام‌بخش زخمهایش هستی؛ نیاز دارد.

این امت به تو نیاز دارد تا او را به ساحل امن و امان رهنمون گردی و از یوغ ذلت و بندگی هواهای نفسانی و طاغوت‌های بخشی، سرور من!

دلها می‌سوزد و چشمها اشکبارند؛ اما چیزی نمی‌گوییم که پروردگار را ناخوش آید. پس سلام بر تو آن روز که از این شجره تنومند علم و تقوا زاده شدی. سلام بر تو آن روز که به پاخاستی و آنان عقب نشستند و سلام بر تو آن روز که پایداری کردی و آنان پس رفتند.

سلام بر تو آن روز که با خونت خضاب کردی تا پرچم حق و عدالت برافرازی و سلام بر تو روزی که بر جدت محمد مصطفی (ص) و پدرت حسین سیدالشهدا (ع) وارد می‌شوی؛ در حالی که به رسالت خود عمل و امانت را ادا کرده‌ای.

پس خداوند به تو اجر نیکوکاران را عطا فرماید و ما را پیرو راه و آرمانت قرار دهد.

آمین یا رب العالمین
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
جعفر: فرزند محمد باقر صدر





کنونی و انسان امروز دارد.

گفتنی است که از همان آغاز برقراری تماس غرب با چهره و وضع جدیدش با دنیای اسلام، تلاشهای چندی برای مقابله با آن و دفاع از اسلام در برابر امواج تهاجم فلسفی و فکری و تجاوز سیاسی و اقتصادی و نظامی قدرت تازه نفس استعمار و پیشقراولان آن صورت گرفته است که هر کدام در جای خود شایسته احترام و منشأ تأثیر در جهتگیریها و حرکتیهای کارساز بعدی هستند. البته در دنیای تازه، با مکتبهای گوناگون، بازار رد و نقد مکتبها توسط یکدیگر، گرم است و هر دو جناح فکری تمدن غرب، در نقض و نقد و ابطال دیگری، کتابها نوشته و مطالب مبسوطی منتشر کرده اند؛ اما نکته مهم این است که کدام نفی و نقد از پایگاه اثباتی اسلام صورت گرفته و در این مهم تا چه حد موفقیت حاصل شده است؟

همان طور که نفی مطلق غرب، مانع از نفوذ آن نشد، نقد فلسفی و علمی مکتبهای غربی نیز، هر چند سنجیده و موزون و مفید باشد، به تنهایی برای رهایی از سلطه غرب کافی نیست، مگر آنکه از سر انصاف و آگاهی صورت گیرد و در پی آن، راه حلی نیز برای مشکلات و مسائل عرضه شود. ناآشنایی با اسلام از یک سو و ناآگاهی درست از غرب (که تنوع و تجلیات گوناگون دارد) از سوی دیگر و شناختن حساسیت و پیچیدگی موضوع و برخورد سطحی با آن، گاه در این عرصه به جهل مرکب می انجامد و حاصلی جز رها کردن خود و جامعه در طوفان حوادث سهمگین و پیاپی نخواهد داشت و نیز تا حاکمیت اسلام را نپذیریم، باور نخواهیم داشت که اسلام باید از عهده برآوردن نیازهای واقعی و مادی انسان روزگار برآید و در میدان زندگی بشر امروز، برنده، مکتبی است که برای سئوالات، پاسخ و برای رفع نیازها و اقناع آدمیان، راه حل ارائه دهد؛ گرچه ممکن است همه پاسخها و راه حلها، کامل و بسیاری از آنها درست نباشند.

در دنیای اسلام کسانی را داشته ایم که در باره سوسیالیسم و لیبرالیسم تأملهایی داشته و آنها را نقد و رد کرده اند؛ اما به خاطر محرومیت از ویژگیهایی که بعضی از آنها را پیش تر بر شمردم، از معضلات جوامع اسلامی چندان گره ای نگشوده اند و آنها را همچنان در تاروپود نیرومند تفکر غرب رها کرده اند.

عمل ملتهای دیگر اکتفا نکرد؛ بلکه به صورت مکتبهای منظم و مبتنی بر بینش و اندیشه ای تازه، راه و رسم نظام یا نظامهای جدیدی را برای زندگی پیش روی ملتها نهاد. مقتضای ذاتی حرکت جدید، جهان شمولی در عرصه اندیشه و جهانگیری و جهانخواری در صحنه سیاست بود و پر واضح است که مقابله درست و سنجیده با این حرکت، در گرو تولد نیروی فکری و جهادی تازه و متناسب با اوضاع و احوال جدید بود تا جهادگران اندیشمند، در عین خودباوری بتوانند مدافع اسلامی باشند که علاوه بر رد و نفی مبانی مادی و الحادی مکاتب نوظهور، هم سئوالات تازه ای را که این مکتبها مطرح می کردند و بشر عهد جدید می کوشید با توسل به آنها، پاسخی مناسب برای آنها بیابد، بشناسند و هم با دیدی باز بکوشند تا در عین وفاداری به مبانی اصلی و مسلم دینی پاسخهای در خوری را برای پرسشهای یاد شده، ارائه کنند.

عظمت شخصیت بزرگانی چون علامه شهید صدر، نه تنها در دانش وسیع دینی و علمی و اجتماعی آنان که در زمان شناسی و تلاش ارجمندشان برای نمودن راه به حقیقت جویان و حق طلبان در هنگامه روزگار پر ماجرا و پرتپش کنونی، با زبان و اندیشه ای بود که تعلق به زمان



صدر به عنوان اسلام شناس روشن بین، به صحنه دفاع از اسلام گام می نهد. او متفکری است برآمده از متن پر برکت حوزه علمی اسلامی و فقیهیه است زبردست و صاحب نظر که به سنتهای اساسی اجتهاد معتبر اسلامی سخت پایبند است، بدون اینکه در دام جهود گرفتار آید.

در مواجهه با غرب، در میان مدافعان اسلام اصیل و عزت مسلمانان، چهره بزرگوارانی چون شهید صدر و شهید مطهری در مقطع اخیر تاریخ اسلام، درخشندگی خاصی دارد و در واقع، جهاد فکری این بزرگان، باب تازه ای را در تاریخ تفکر و جهاد اسلامی گشوده است.

این جریان مبتنی است بر بینش وسیع و اجتهاد کارساز و متناسب با مقتضیات زمان، در راستای شناخت و شناساندن اسلام به عنوان آیینی جامع و کامل و برخوردار از قوت و متانت و قادر به تضمین سعادت انسان در دنیا و عقبی و پرورنده و اداره کننده جامعه ای متعادل بر پایه عدل و قسط. تأثیری که این گروه از متفکران که چندان زیاد هم نیستند، بر حیات فکری و اجتماعی جوامع اسلامی گذاشتند و می گذارند، عمیق و دیرپا و در واقع زمینه ساز تحولی اساسی در تاریخ امت است، تحولی که مسلمانان را آماده ورود به عصری تازه می کند و در پناه این تحول روحی و فکری، اسلام بستر مناسب خود را به منظور دستیابی به آفاق جدید حیات و بروز تواناییهای شگفت انگیز در تفسیر زندگی حقیقی انسانها و سیر به سوی کمال و سعادت واقعی می یابد و چشم انداز روشن و امیدبخشی را به روی اهل فکر و ذکر در جهان اسلام می گشاید.

بحث درباره شخصیت فکری و اجتهادی شهید عالیمقام، آیت الله مطهری را که از نمایندگان برجسته این جناح و جریان است، به مجال دیگری وا می گذاریم و در اینجا به تناسب موقعیت، اجمالاً درباره شخصیت ممتاز یکی دیگر از چهره های درخشان حرکت سرنوشت ساز تفکر اسلامی، شهید بزرگوار، آیت الله سید محمدباقر صدر و مکانت والای او در حوزه اندیشه و جهاد اسلامی، مطالبی را بیان می کنیم.

شهید صدر، مجتهدی مجاهد و فقیهی توانا و شخصیتی مسلط بر فلسفه و کلام و معارف و نابغه ای است که بزرگ ترین شاخصه تلاش فکری و اجتهادی او تلاش برای ارائه نظریه هایی مبتنی بر روش علمی و منطقی در برابر مکتبهای پر آوازه جدید و طرح اسلام به عنوان مکتبی برتر است.

نکته برجسته دیگر در اجتهاد علمی و جهاد فکری این بزرگوار که در واقع ثمره دید اول است، اثبات توانایی اسلام برای اداره جامعه بشری و نیز مجاهدت برای استقرار نظام اسلامی به جای نظامهای صرفاً بشری و در مقطع اخیر، بنیادهای کفرآمیز غربی و شرقی، است. بنا بر باور وی، این، مبهم ترین وظیفه عالمان دین باور اسلام و مهم ترین رسالت مسلمانان است که جز در دورانهای کوتاهی از حیات تاریخی خود، همواره محکوم ستم مستکبران و ستمکاران بوده اند.

در واقع، شهید صدر مؤید حرکت دوران سازی است که از دهها سال پیش به رهبری پیشوای والانگر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی، به رغم همه مشکلات ذهنی و عینی، با هدف سرنوشتی نظام طاغوت و استقرار حکومت اسلامی و وصول به استقلال و آزادی آغاز شد و با درایت پیشوا و به برکت تحولی که در جان جامعه ایران ایجاد شد، ملاً به تحقق جمهوری اسلامی انجامید و امیدهای ۱۴ قرنه مجاهدان راه حق و مجتهدان فرزانه در تاریخ خونبار اسلام را به واقعیتی عینی مبدل ساخت.

تلاش ارجمند شهید صدر را کسانی قدر می دانند که از یک سو با همه وجود، معتقد به اسلام و خواستار عظمت و حاکمیت آنند و از سوی دیگر، با اوضاع و احوال پیچیده و پر تپش جهان کنونی و آنچه در عمق زندگی و زمانه ما می گذرد، آشنایند.

پیش تر به اشارتی بیان شد که تمدن و فرهنگ جدید غرب، تنها به نفی بنیادهای فکری و اجتماعی مورد باور و انس و



عظمت شخصیت بزرگانی چون علامه شهید صدر، نه تنها در دانش وسیع دینی و علمی و اجتماعی آنان که در زمان شناسی و تلاش ارجمندشان برای نمودن راه به حقیقت جویان و حق طلبان در هنگامه روزگار پر ماجرا و پرتیش کنونی، با زبان و اندیشه‌ای بود که تعلق به زمان کنونی و انسان امروز دارد.

این مجمل، مقدمه‌ای بود تا به بیان ویژگی برجسته دیگری در شخصیت شهید صدر برسیم و آن این که آن بزرگوار، حرکت را از پایگاه معارف و فقه اسلامی آغاز می‌کند و با هوشیاری و درایت و انصاف به نقد مکتبهای مخالف می‌پردازد و می‌کوشد تا در نهایت، ذهن مخاطب با انصاف خود را قانع کند که اسلام، آیینی جامع و حکومت اسلامی، هدف اصلی حرکت فکری و جهادی مسلمانان راستین است. به نظر من، اندیشه حکومت اسلامی محور مطالعات و کلید فهم آرای بلند وی در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی است. در این جا لازم است به نمونه‌ای از آرای روشن و صریح ایشان در این مورد اشاره کنم.

آنچه در اقتصاد اسلامی مورد نظر شهید صدر است، نظام کامل اقتصاد اسلامی است و لازمه برخورداری از چنین نظامی به رأی ایشان، وجود حکومت اسلامی است. شهید بزرگوار در مقدمه کتاب «خطوط تفصیلیه عن اقتصاد المجتمع الاسلامی» که با عنوان «طرح گسترده اقتصاد اسلامی» به فارسی برگردانده شده است؛ چنین می‌فرماید: «این دستورات (احکام و ثروت در اسلام) از دیدگاه اسلام در

نخواهد داشت و نیز تا حاکمیت اسلام را نپذیریم، باور نخواهیم داشت که اسلام باید از عهده برآوردن نیازهای واقعی و مادی انسان روزگار برآید و در میدان زندگی بشر امروز، برنده، مکتبی است که برای سئوالها، پاسخ و برای رفع نیازها و اقناع آدمیان، راه حل ارائه دهد؛ گرچه ممکن است همه پاسخها و راه حلها، کامل و بسیاری از آنها درست نباشند.

در دنیای اسلام کسانی را داشته‌ایم که در باره سوسیالیسم و لیبرالیسم تأملهایی داشته و آنها را نقد و رد کرده‌اند؛ اما به خاطر محرومیت از ویژگیهایی که بعضی از آنها را پیش‌تر بر شمرده‌ام، از معضلات جوامع اسلامی چندان گره‌ای نگشوده‌اند و آنها را همچنان در تاروپود نیرومند تفکر غرب رها کرده‌اند.

عده‌ای تحت تأثیر نفرت از غرب سرمایه داری، برای ابطال آن به همان معیارهایی تمسک جسته‌اند که رقیب سرمایه داری، یعنی سوسیالیسم، بدانها متوسل شده است؛ هرچند ممکن است این عده در مرحله اثبات سوسیالیسم و پذیرش آن به عنوان راه نجات به توفیقی دست نیافته باشند. عده‌ای دیگر در اثر احساس خطر از جنبه الحادی سوسیالیسم مارکسیستی و متأثر از مظلالم نظامهای سوسیالیستی، به باطل نمایاندن این مکتب اهتمام ورزیده‌اند، ولی ناخودآگاه به هیئت مبلغان سرمایه داری درآمده‌اند و مگر آنان برای کوبیدن مارکسیسم که نافی مالکیت خصوصی است و به اسم دفاع از اصل مالکیت که مورد قبول اسلام نیز هست و برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم و اثبات حقانیت اسلام، به اصل عرضه و تقاضا که یک اصل علمی در اقتصاد سیاسی است و در جوامعی که اقتصاد باز دارند، صادق است، به عنوان یک معیار ارزشی در روابط اقتصادی متمسک نشده‌اند؟!

به هر حال ناآگاهی و عدم اشراف کامل بر مبانی و احکام اسلامی سبب می‌شود که گاه نظرات مارکس و گاه آرای سرسخت‌ترین بنیانگزاران لیبرالیسم اقتصادی همچون آدام اسمیت، به نام اسلام ترویج شوند.

دو قلمرو طرح می‌شوند:

۱. سیستم کامل اقتصاد اسلامی:

سیستم کامل اقتصاد اسلامی در جامعه اسلامی در پناه دولتی مسلمان، بر پایه فرامین اسلام و جانشین الهی، در پرتو شریعت آسمانی برپا می‌شود.

۲. سیستم محدود اقتصاد اسلامی:

سیستم محدود اقتصاد اسلامی، سلسله فرامینی است که به منظور تدوین دستورات اقتصادی برای فردی معتقد و مسلمان که در جامعه‌ای غیر اسلامی می‌زید؛ طرح می‌شود. در این سیستم، هدف، تثبیت نظامی اقتصادی برای جامعه اسلامی نیست؛ بلکه راهگشایی برای فردی با ایمان و معتقد به مکتب اسلام است که در جامعه‌ای ناصالح و غیراسلامی زندگی می‌کند و می‌خواهد تا حد امکان، کردار و سلوکش بر پایه اسلام باشد. میان این دو حالت، تفاوتی ژرف حاکم است و در نتیجه، اختلاف زیادی میان این دو سیستم اقتصاد اسلامی دیده می‌شود.

و آنگاه در چند بند، تفاوت‌های عمده این دو طرح بیان می‌شوند و مؤلف، کتاب یاد شده را حاصل تلاشی معرفی می‌کند که برای ارائه سیستم کامل اقتصاد اسلامی صورت گرفته و با حضور حاکم اسلامی، معنا و امکان استقرار پیدا می‌کند. همان طور که اشاره شد، کوشش ارجمند آیت الله شهید صدر، معطوف به معرفی مکتب اسلام در برابر مکتبهای دیگر است. البته امروز هم کسانی در حوزه‌های علمی و فکری هستند که هنوز بزرگ‌ترین خدمت به اسلام را رد مبانی فکری و اعتقادی نظامهای اجتماعی رایج و مطرح می‌دانند و در این راه خدماتی هم کرده‌اند؛ اما اگر سؤال شود که به جای نظام اقتصاد آزاد یا اقتصاد سوسیالیستی، چه راه و رسم و نظام فکری و ارزشی را معرفی می‌کنید که ملت و حکومت ما با تمسک به آنها، سیاست اقتصادی و بنیاد زندگی جمعی خود را مشخص کند؛ یا از دادن راه حل عاجز می‌مانند و یا مجموعه‌ای از مقررات حقوقی و قانونی و مالی اسلام را که فقه اسلام متکفل بیان آن است، معرفی می‌کنند و می‌گویند با وجود فقه غنی و پر





آیت الله سید محمدباقر صدر از نواده موسی بن ابراهیم اصغر است. موسی بن ابراهیم اعقاب فراوانی از هشت پسر خود دارد و یکی از پسران او حسین قطعی است که نسب آیت الله صدر به او می رسد. حسین قطعی نیز اعقاب و نسل فراوانی داشته و اعقاب او به ابوالحسن علی، معروف به ابن دیلمیه بن ابی طاهر بن محمد محدث بن طاهر بن حسین قطعی منتهی می شود.

سالها قبل، به مکه هجرت کرده بود. وی پس از انجام مناسک حج و زیارت رسول خدا (ص) و امامان بقیع (ع)، به زیارت عتبات عالیات عراق و سپس به زیارت امام علی بن موسی الرضا (ع) مشرف شد و از آنجا به حیدرآباد هند رفت تا از برادرش سید جمال الدین که در آنجا ساکن شده بود، دیدار کند. با اینکه حاکم حیدر آباد مایل بود که ایشان هم مانند برادرش در آنجا بماند، نمود و در سال ۱۰۶۸، بار دیگر با حجاج حیدر آباد به مکه مشرف شد تا در خدمت پدر باشد، اما متأسفانه فقط چند روزی در محضر پدر بود که او از دنیا رفت. وی بر جنازه پدر بزرگوارش نماز خواند و او را در قبرستان معلی (ابوطالب) دفن کرد. سید زین العابدین پنج سال (از سال ۱۰۶۸ که پدرش رحلت کرد تا ۱۰۷۳) در مکه معظمه بود و در همان جا وفات یافت و مانند پدرش در کنار قبر حضرت خدیجه (س) در قبرستان ابوطالب به خاک سپرده شد. او سه پسر داشت: ۱. سید حسین (۱۰۴۱-۱۰۹۸) که در سال ۱۰۶۹ به حج بیت الله مشرف شد و تا سال ۱۰۷۳ که پدرش در مکه در قید حیات بود، از محضر او استفاده کرد و پس از وفات او در سال ۱۰۷۹ به سوریه آمد و در دمشق ساکن شد و در سال ۱۰۹۸ همان جا وفات یافت.

۲. سید محمد که از دو برادر دیگر کوچک تر بود و در سال ۱۱۰۰ در جبع از دنیا رفت.

۳. سید ابراهیم شرف الدین جد پنجم آیت الله صدر و جد پنجم مرحوم سید شرف الدین صاحب کتاب «المراجعات» و جد چهارم سید حسن صدر صاحب کتاب تأسیس الشیعه. مادرش دختر عالم بزرگوار شیخ سلیمان عاملی

آن خانم به همسری سید نورالدین علی در آمد و سید علی نورالدین جد هفتم آیت الله صدر، نتیجه این ازدواج است. سید نورالدین علی جد هشتم آیت الله صدر، بیست و یک ساله بود که به حج خدا مشرف شد و در همان سفر با مفتی آن زمان حجاز یعنی ابن هجر هیشمی، صاحب کتاب «صواعق محرقة» داستانی دارد که در «روضات الجنات» از آن یاد شده است. در سال ۹۸۸ به مشهد رضوی مشرف شد و در همین سفر بود که چند نفر از علمای ایران مانند میرداماد و امیر فیض الله تفرشی، از او روایت گرفتند. صاحب معالم و صاحب مدارک و دیگران نیز از او روایت می کنند. نسخه ای از «مصباح المتهجد» شیخ طوسی در کتابخانه سید حسن صدر، صاحب «تأسیس الشیعه» بوده که شامل اجازه ای به خط همین سید نورالدین علی برای شیخ محمد بن فخرالدین اردکانی مورخ ۹۹۹ بوده است و بنابراین تا سال ۹۹۹ در قید حیات بوده و تاریخ وفات او معلوم نیست. از این بزرگوار و فرزندش صاحب مدارک، در کتاب امل الامل و ریاض العلماء و لؤلؤ البحرين امل الامل سید حسن صدر و اعیان الشیعه و فوائد الرضویه و خاتمه مستدرک الوسائل و بغیه الراغبین سید شرف الدین یاد شده است.

سید علی نورالدین بن نورالدین علی (جد هفتم آیت الله صدر) وی برادر مادری صاحب معالم و برادر پدری صاحب مدارک است و در سال ۹۷۰ در «جبع» به دنیا آمد. نزد پدرش و برادرانش صاحب معالم و صاحب مدارک تلمذ کرد. در سال ۱۰۴۰ به مکه معظمه هجرت کرد و تا پایان عمر در همان جا، در خدمت اسلام و مکتب تشیع بود و به برکت او گروهی شیعه شدند. در سال ۱۰۶۸ به رحمت الهی واصل و فرزندش، سید زین العابدین، جد ششم آیت الله صدر بر او نماز خواند و در قبرستان ابوطالب (معلی) به خاک سپرده شد. سید علیخان در سلاقه العصر گوید، «او را دیدم در حالی که سنش از نود سال گذشته بود و الناس یستعینون به ولا یستعین».

شیخ شمس الدین محمد حرفوشی حریری عاملی از شاگردان اوست که نزد او نحو، اصول فقه، فقه و معقول خوانده و سپس به دریافت اجازه ای از او مفتخر شده که در کتاب بغیه الراغبین نقل شده است.

تألیفات سید علی نورالدین

۱. غرر المجامع: شرح مختصر نافع محقق حلی است. کتاب طهارت
۲. الانوار البهیة: شرح اثنا عشریه شیخ بهایی است.
۳. الشواهد المکیه: رد فوائد مدینه استرآبادی است.
۴. غنیة المسافر: شامل مطالب گوناگون
۵. تفسیر آیه مودت
۶. جواب استفتائات
۷. اشعار
۸. ترجمه الجزیره الخضراء؟
۹. حواشی بر کتابهای فقهی و اصولی و حدیث

سید علی نورالدین پنج پسر داشت. سید جمال الدین که در حیدرآباد هند بود و در سال ۱۰۹۸ از دنیا رفت؛ سید حیدر که در اصفهان بود؛ سید علی (پدر صاحب کتاب نزهه الجلیس)؛ سید ابوالحسن که ساکن شام بود و سید زین العابدین (جد ششم آیت الله صدر).

سید زین العابدین بن علی نورالدین (جد ششم آیت الله صدر) در سال ۹۶۶ در «جبع» به دنیا آمد. مادرش دختر عالم جلیل، شیخ نجیب الدین علی بن محمد بن مکی عاملی بود. در سال ۱۰۶۴ به حج خدا مشرف شد در حالی که پدرش از

نباطی متوفای ۱۰۷۹ است.

۴. سید علی در سال ۱۰۳۰ در «جبع» که آن زمان وطن خاندان او بود به دنیا آمد و نزد پدرش سید زین العابدین و عموهایش و نیز چند نفر دیگر از علمای آن دیار درس خواند و در فقه و اصول و منطق و حکمت و کلام و تفسیر و حدیث و درایه و رجال و غیره به مرتبه ای عالی رسید. در سال ۱۰۷۸ به «شحرور» هجرت کرد و در همان سال به حج خانه خدا و زیارت عتبات مقدسه مدینه مشرف شد و در سال ۱۰۸۰ در «شحرور» به لقاء الله پیوست. سید ابراهیم شرف الدین گویا فقط یک پسر داشت و او سید محمد، جد چهارم آیت الله صدر و مرحوم سید شرف الدین و جد سوم سید حسن صدر است.

جد چهارم آیت الله صدر

سید محمد بن ابراهیم مکنی به ابوصالح، در سال ۱۰۴۹ در «جبع» به دنیا آمد. نزد پدرش درس خواند و از مجلس درس فقیه بزرگوار، شیخ احمد بن حسین عاملی نباطی که عموی جد او بود (زیرا وی برادر شیخ سلیمان پدر مادر شرف الدین ابراهیم است) استفاده و چند روز بعد از وفات پدرش، در سال ۱۰۸۰ به عراق هجرت کرد و در آنجا از درس شیخ حسام الدین طریحی نجفی، متوفای ۱۰۹۵ و چند نفر دیگر از فقهایی بهره برد. در سال ۱۰۸۳ به اصفهان رفت و با دختر محقق سبزواری، صاحب کتاب «ذخیره» ازدواج کرد و از این همسر دو فرزند داشت که هر دو با مادرشان در سال ۱۰۸۹ در اثر بیماری وبا از دنیا رفتند. محقق سبزواری نیز در سال ۱۱۰۰ از دنیا رفت. وی پس از وفات محقق سبزواری، از محضر شیخ علی نواده شهید ثانی که در اصفهان ساکن بود، استفاده می کرد. در سال ۱۰۹۹ به مشهد الرضا مشرف شد و میهمان صاحب وسائل، مرحوم شیخ حر عاملی بود. صاحب وسائل دختر خود را به همسری وی در آورد.

او در سال ۱۱۰۱ با خانواده اش خود به وطن اصلی خود، «شحرور» شام مراجعت کرد و تا پایان عمر، یعنی تا سال ۱۱۳۹ همان جا ماند. تألیفات او عبارتند از:

۱. تعلیقه بر اصول کافی
۲. تعلیقه بر نقلیه شهید اول
۳. تعلیقه بر قواعد علامه حلی
۴. کشکول شامل متفرقات از جمله شرح حال خود و تعدادی از خاندانش که این کتاب از مصادر بغیه الراغبین مرحوم شرف الدین است.

وی دو پسر داشت، یکی سید محمد که او را سید محمد ثانی می خواندند و جد سوم مرحوم سید شرف الدین است و دیگری سید صالح که جد سوم آیت الله صدر است.





■ آیت الله رضا استادی

شجره طیبه خاندان شهید صدر...

آیت الله شهید سید محمدباقر صدر، نسبش با سی و یک واسطه به حضرت امام موسی بن جعفر (ع) منتهی می شود به این ترتیب:

سید محمدباقر صدر

۱. ابن سید حیدر

۲. ابن سید اسماعیل

۳. ابن سید صدرالدین محمد

۴. ابن سید صالح

۵. ابن سید محمد

۶. ابن سید ابراهیم شرف الدین

۷. ابن سید زین العابدین

۸. ابن سید علی نورالدین

۹. ابن سید نورالدین علی

۱۰. ابن سید حسین عزالدین

۱۱. ابن سید محمد

۱۲. ابن سید حسین

۱۳. ابن سید علی

۱۴. ابن سید محمد

۱۵. ابن سید ابوالحسن تاج الدین

۱۶. ابن سید محمد

۱۷. ابن سید عبدالله جلال الدین

۱۸. ابن سید احمد

۱۹. ابن سید حمزه ابوالفوارس

۲۰. ابن سید سعدالله

۲۱. ابن سید حمزه

۲۲. ابن سید ابوالسعادات

۲۳. ابن سید ابومحمد

۲۴. ابن سید محمد

۲۵. ابن دیلمیه ابوالحسن علی

۲۶. ابن سید ابوطاهر

۲۷. ابن سید محمد

۲۸. ابن سید طاهر

۲۹. ابن سید حسین قطعی

۳۰. ابن سید موسی ابوسبحه

۳۱. ابن ابراهیم المرتضی

ابن موسی بن جعفر علیهما و علیهم السلام

در این شجره طیبه علویه فاطمیه موسویه و ثمرات و فروع آن، رجال و شخصیت های بزرگ شیعه جای دارند که تعدادی از آنان از معاریف علمای شیعه هستند. در این مقال با رعایت اختصار، به عنوان معرفی آباء و اجداد آیت الله شهید صدر توضیحاتی داده می شود.

در میان فرزندان امام موسی کاظم (ع)، دو نفر به نام ابراهیم هستند: یکی ابراهیم اکبر و دیگری ابراهیم اصغر ملقب به مرتضی، ابراهیم اصغر از دو پسر خود به نامهای موسی ابوسبحه و جعفر نواده داشته است و برخی گفته اند از سه پسر

خود، نواده داشته و موسی را اسماعیل بن ابراهیم دانسته اند. آیت الله سید محمدباقر صدر از نواده موسی بن ابراهیم اصغر است. موسی بن ابراهیم اعقاب فراوانی از هشت پسر خود دارد و یکی از پسران او حسین قطعی است که نسب آیت الله صدر به او می رسد. حسین قطعی نیز اعقاب و نسل فراوانی داشته و اعقاب او به ابوالحسن علی، معروف به ابن دیلمیه بن ابی طاهر بن محمد محدث بن طاهر بن حسین قطعی منتهی می شود.

فرزند ابن دیلمه که محمد نام داشت و کنیه او ابوالحارث است جد، آیت الله صدر و نیز جد سادات معروف به آل نورالدین در جبل عامل است و پسرش عبدالله، مکنی به ابومحمد نقیب النقباء سادات بغداد بود. صاحب عمده الطالب می نویسد: «او از بغداد به کربلا هجرت کرد و او را در آنجا اعقابی است. و نیز وی را در بعلبک لبنان و اطراف آن اعقابی است که گروهی از آنان معروف به «بنی معالی» هستند و «معالی» با دو واسطه، فرزند اوست: معالی بن علی بن عبدالله.»

فرزند دیگر ابومحمد نقیب، محمد مکنی به ابوالسعادات، مؤلف عمده الطالب گوید: «وی از احفاد امام کاظم (ع) است و اولاد او در کربلا به آل ابوالسعادات معروف هستند.» جد دیگر آیت الله صدر، احمد بن حمزه بن سعدالله بن حمزه بن ابی السعادات است. مرحوم سید شرف الدین می نویسد: «از کتاب «غایه الاختصار»، تألیف سید تاج الدین



در این شجره طیبه علویه فاطمیه موسویه و ثمرات و فروع آن، رجال و شخصیت های بزرگ شیعه جای دارند که تعدادی از آنان از معاریف علمای شیعه هستند.

حسینی، استفاده می شود که سعدالله بن حمزه، به مجد و بزرگواری مشهور بوده و خاندان او در کربلا از شریف ترین خاندانها بوده است. او احمد بن حمزه علاوه بر اینکه جد آیت الله صدر است، جد سادات معروف به نورالدین در نبطیه لبنان است و از این خاندانند سید حسین نورالدین و سید حیدر نورالدین که از علمای نبطیه لبنان بوده اند و نیز دو فقیه بزرگوار: سید محمد نورالدین و برادرش سید مهدی نورالدین و نیز عالم جلیل: سید عبدالحسین نورالدین که از هر پنج نفر

در کتاب «تکمله امل الآمل» یاد شده اند.

جد دیگر آیت الله صدر، محمد شمس الدین بن عبدالله جلال الدین بن احمد بن حمزه است که متأسفانه از شرح حال وی اطلاعی در دست نیست و یا ما اطلاعی نداریم. جد دیگر آیت الله صدر، تاج الدین معروف به ابی الحسن بن محمد شمس الدین است که گویا نام او عباس بوده است، زیرا حاجی نوری در «خاتمه مستدرک» و محدث قمی در «منتهی الامال» در شرح حال سید صدرالدین عاملی، از وی که از اجداد سید صدرالدین است، به عنوان «تاج الدین عباس بن محمد بن عبدالله بن احمد» یاد کرده اند. و این شذوق در کتاب «تحفه الازهار» ابن ابوالحسن و اولاد و نوادگان او را یاد و از آنان ستایش فراوانی کرده است. جد دیگر آیت الله صدر، محمد بن حسین بن علی بن محمد بن تاج الدین است.

عزالدین حسین بن محمد (جد نهم آیت الله صدر)
از وی در کتابها به عنوان سید حسین بن ابی الحسن یاد شده است. مرحوم سید حسن صدر گوید، «به معروف ترین جد خود که ابوالحسن تاج الدین است و جد چهارم او می باشد منسوب شده» و این گونه انتساب یعنی انتساب به جد در کتابها مرسوم و معروف است، بنابراین نباید تصور شود که ابوالحسن پدر عزالدین حسین بوده است. عزالدین حسین در سال ۹۰۶ در «جبع» به دنیا آمد و تا سال ۹۲۵ نزد پدر شهید ثانی درس خواند. در سال ۹۲۵ که این استاد فاضل از دنیا رفت، از «جبع» به «میس» منتقل شد و از محضر شیخ علی بن عبدالعالی میسی متوفای ۹۳۸ بهره برد و در «کرک نوح» نیز، نزد سید حسن موسوی متوفای ۹۳۳ تلمذ کرد و همچنین نزد شیخ شمس الدین محمد که از مشایخ شهید ثانی است، درس خواند و همین استاد، پدر همسر او بود. صاحب «امل الآمل» می نویسد، «السید حسین کان عالماً فاضلاً فقیهاً مقدماً... این سید بزرگوار و عالم جلیل القدر در سال ۹۶۳ در «صیدا» مسموم شد و به طرز مظلومانه ای از دنیا رفت و شهید ثانی که داماد وی بود با گروه کثیری از مؤمنان بر جنازه او نماز خواند و در جبع به خاک سپرده شد.

سید نورالدین علی بن سید حسین عزالدین (جد هشتم آیت الله صدر)

وی در سال ۹۳۱ در «جبع» به دنیا آمد. ابتدا از محضر پدرش استفاده کرد و سپس از درس شهید ثانی رحمه الله علیه بهره برد. او و سید علی بن الحسین الجزینی از همه شاگردان شهید ثانی فاضل تر بودند. شهید ثانی ابتدا با دختر سید حسین عزالدین (خواهر همین نورالدین علی) و سپس با خانمی دیگر ازدواج کرد و خداوند به او دختری داد که سید نورالدین علی، وی را به همسری اختیار کرد و از نتایج این وصلت مبارک، صاحب مدارک شد.

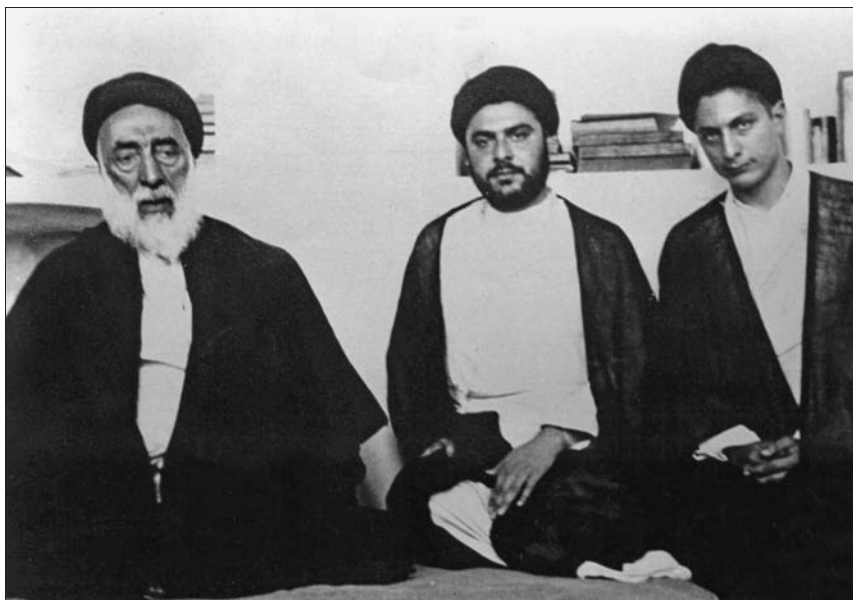
و نیز شهید ثانی با خانمی دیگر ازدواج کرد و از این ازدواج، صاحب معالم به دنیا آمد. پس از شهادت شهید ثانی،





پسر دوم سید حیدر آیت الله شهید سید محمدباقر صدر (۱۳۵۳-۱۴۰۰) است که پدر را در سه سالگی از دست داد. دختر آن بزرگوار، شهیده کریمه سیده بنت الهدی (۱۳۵۶-۱۴۰۰) است که هنوز یک سال نداشت که از نعمت پدر محروم شد. وی نزد دو برادر خود تحصیل کرد و از حیث علوم ادبی و حوزوی مانند فقه، مقام والایی پیدا کرد.

۱. از کتاب مغنی ابن هشام بهتر است.
۲. رساله در حجیت مظنه.
۳. القسطاس المستقیم در اصول فقه
۴. منظومه در رضاء
۵. اثره العتره فقه استدلالی
۶. مختصر همان کتاب به نام عتره العتره
۷. رساله در شرح مقبوله عمر بن حنظله
۸. المسترفات شامل مسائل متفرقه فقهی که فقهاء متعرض آنها نشده اند.
۹. تعلیقه بر رجال ابوعلی
۱۰. المجال فی علم الرجال
۱۱. النکت
۱۲. قوت لایموت، رساله عملیه
۱۳. اجوبه المسائل
۱۴. دیوان اشعار
۱۵. متفرقات
- سید صدرالدین چند پسر داشت:
۱. سید محمدتقی (۱۲۳۸-۱۲۴۳)
۲. سید علی (۱۲۴۰-۱۲۵۸)
۳. سید محمدعلی معروف به آقا مجتهد (۱۲۴۰-۱۲۷۴) مادرش دختر شیخ جعفر کاشف الغطاء و دخترش مادر حاج شیخ محمدرضا اصفهانی صاحب کتاب وقایه الاذهان و پسرش سید بهاء الدین (۱۲۷۰-۱۳۲۵)، داماد حجت الاسلام سید



● از چپ: آیت الله العظمی سید صدرالدین صدر، آیت الله سید رضا صدر، امام موسی صدر.

ازدواج کرد و همان طور که قبلاً گفتیم مادر سید شرف الدین، خواهر سید حسن صدر و سید محمد حسین صدر است. سید شرف الدین می فرماید، «در سال ۱۳۲۹ در خدمت سید محمد حسین صدر به مصر رفتیم و این سفر برای تأیید مذهب شیعه بسیار مفید بود (و گویا کتاب مراجعات سید شرف الدین از نتایج همین سفر است). وی در سال ۱۳۳۰ از دنیا رفت. سید محمد صادق صدر مؤلف کتاب «الاجماع فی التشریع الاسلامیه» و کتاب «حیاه امیر المؤمنین» و کتاب «الشیعیه» فرزند همین سید محمد حسین صدر است.

سید حسن صدر (۱۳۵۴-۱۳۷۲)

صاحب کتاب تأسیس الشیعیه الکرام لسائر فنون الاسلام است. در کتاب بغیه الراغبین که در آن، از شرح حال او به طور مفصل یاد و از هشتاد و سه کتاب و رساله وی در علوم مختلف نام برده شده است. سید محمد که مدتی نخست وزیر عراق بود و از دانشمندان و رجال سیاسی دوره خود است، فرزند همین سید حسن صدر است. فرزند دیگرش سید علی صدر، صاحب کتاب شجره الموسویین من آل شرف الدین است.

سید صدرالدین (جد دوم آیت الله صدر)

در سال ۱۱۹۳ در شحور در مزرعه‌ای که داشتند به دنیا آمد. هفده ساله بود که از استادش، صاحب ریاض المسائل اجازه اجتهاد گرفت و در آن اجازه یاد شده که قبل از آن تاریخ به درجه اجتهاد نائل شده بود.

اساتید او عبارتند از: پدرش سید صالح، شیخ سلیمان بن معتوق عاملی، سید محسن کاظمی صاحب کتاب محصول و وافی، شیخ اسدالله تستری کاظمی صاحب مقابیس، سید علی صاحب ریاض المسائل، سید محمد مهدی شهرستانی، سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء که پدر همسر او نیز بود. در سال ۱۲۲۶ به قم مشرف شد و از محضر میرزای قمی صاحب قوانین استفاده کرد. پیش تر در کربلا و نجف، خدمت میرزای قمی که به زیارت عتبات مشرف شده بود، رسیده و با مقام علمی آن بزرگوار آشنا شده بود و از این جهت برای استفاده از او به قم آمد. در سال ۱۲۲۷ بعد از زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) برای دیدار دو عالم بزرگوار: شیخ محمد تقی، صاحب حاشیه بعالم و سید محمدباقر شفتی، صاحب مطالع الانوار به اصفهان رفت و به درخواست آن دو بزرگوار در اصفهان ماند. یکی از پسران وی (سید بهاء الدین) با دختر حجت الاسلام شفتی ازدواج کرد و از اینجا خویشاوندی این دو بیت رفیع آغاز شد. شیخ محمد تقی، صاحب حاشیه، با دختر سید صدرالدین ازدواج کرد و از

اینجا، خویشاوندی این دو بیت علمی آغاز شد و همچنین نواده سید صدرالدین (دختر سید محمدعلی معروف به آقا مجتهد که مادرش دختر مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء بود) به همسری شیخ محمد حسین، نواده صاحب حاشیه درآمد که آقارضا، صاحب وقایه الاذهان و استاد امام خمینی (س) نتیجه این ازدواج بود. مرحوم سید صدرالدین تا سال ۱۲۶۳ در اصفهان بود و در ذیحجه این سال به عتبات عالیات مشرف و پس از زیارت کاظمین و سامراء و کربلا به نجف مشرف شد و همان جا در محرم سال ۱۲۶۴ به لقاء الله پیوست و در یکی از حجرات صحن مقدس علوی به خاک سپرده شد. تألیفات سید صدرالدین عاملی:

۱. قره العین در علم نحو. گفته شده که

محمدباقر شفتی است.

پسر دیگرش سید محمدجواد (۱۲۷۳-۱۳۴۷) صاحب تألیفاتی است. این پدر و دو پسر و نیز فرزندان آنان از علماء اصفهان و تهران بوده اند. سید آقا مجتهد تألیفات متعددی دارد، از جمله کتاب «البلاغ المبین فی احکام الصبیان و البالغین» که آن را پیش از بلوغ نگاشته است.

۴. سید ابوالحسن (۱۳۴۳-۱۳۱۴) که از عالمان ربانی و عارفان الهی بوده و اولاد و نواده و احفاد وی نیز از علما و دانشوران بوده اند.

۵. سید حسین (۱۳۲۷-۱۲۵۰) از اجلاء سادات بوده است.

۶. سید ابوجعفر (۱۲۵۲-۱۳۲۵)، مادرش دختر شیخ جعفر کاشف الغطاء بوده است. وی از محضر درس برادرش، سید آقا مجتهد و شیخ محمدباقر نجفی، فرزند صاحب حاشیه معالم و سید اسدالله شفتی، فرزند حجت الاسلام شفتی استفاده کرد و داماد همین سید اسدالله بود. این بزرگوار ملقب به خادم الشریعه بود و اولاد و نواده او به خادمی معروفند. یکی از آنان مرحوم آیت الله حاج آقا حسین خادمی اصفهانی، متولد ۱۳۱۹ و رئیس حوزه علمیه اصفهان است که چند سال قبل به لقاء الله پیوست. رحمت الله علیه. مرحوم آیت الله خادمی هشتمین و آخرین فرزند مرحوم سید ابوجعفر است که در طفولیت پدر را از دست داد.

دو فرزند روحانی او مشغول تدریس و خدمات دینی هستند. ۷. آخرین فرزند سید صدرالدین عاملی، آیت الله العظمی سید اسماعیل صدر (۱۲۵۵-۱۳۳۴)، جد آیت الله شهید سید محمدباقر صدر و آیت الله سید رضا صدر و امام موسی صدر است. وی در ۱۲۵۵ در اصفهان به دنیا آمد. نه ساله بود که پدرش از دنیا رفت و برادرش سید آقا مجتهد تربیت او را به عهده گرفت و هنوز بیست سالش نشده بود که در علوم متنوع ادبیات عرب متخصصی ماهر شد و تا پایان عمر این مهارت در ادبیات را از دست نداد. نوزده ساله بود که برادرش سید آقا مجتهد نیز به رحمت الهی پیوست و از آن تاریخ از محضر درس شیخ محمدباقر نجفی، فرزند صاحب حاشیه معالم استفاده کرد و از نظر علمی به جایی رسید که در اصفهان «ممن یشار الیه بالبنان» شد. در سال ۱۲۸۱ به عتبات عالیات مشرف شد. ورود او به کربلا مصادف شد با رحلت شیخ الفقهاء شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه. سید اسماعیل به محضر درس میرزای شیرازی رفت و نیز از درس شیخ مهدی کاشف الغطاء و شیخ راضی نجفی بهره‌ها برد. در سال ۱۲۸۷ با دختر عموی خود، خواهر سید حسن صدر ازدواج کرد که همین بانو از فرزندان اوست. قبلاً گفتیم که

خواهر دیگر سید حسن صدر مادر مرحوم سید شرف الدین بوده است. در سال ۱۲۹۱ به اصفهان رفت و در مسجد جامع اصفهان اقامه نماز جماعت کرد و مردم اصفهان و عالمان آن سامان همه در خدمت او بودند، اما او بی خبر، اصفهان را به سوی عتبات عالیات ترک کرد و هنگامی که به عراق رسید، متوجه شد که استادش میرزای شیرازی به نجف مشرف شده است. میرزا از او دعوت کرد که به سامرا برود و او هم امتثال امر کرد. تا سال ۱۳۰۸ در سامراء بود، اما به خاطر اینکه شیخ محمدحسین بن شیخ محمدباقر، پدر صاحب وقایه و مؤلف تفسیر سوره حمد (مجدالبیان) که شوهر خواهر او بود، از دنیا رفت و خواهرش با فرزند خردسال خود (یعنی



دومین پسر اسماعیل صدر، آیت الله سید صدرالدین صدر (۱۲۹۸-۱۳۷۳) است که از مراجع تقلید شیعه بود و تألیفاتی دارد، از جمله کتاب «المهدی» و کتاب «خلاصه الفصول» و غیره. مرحوم آیت الله حاج سیدرضا، صاحب تألیفات سودمند فراوان که از مدرسان بزرگ حوزه علمیه قم بود و آیت الله امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان که سالهاست همه شیعیان در انتظار پیدا شدن این گمشده مظلوم و عزیز هستند.

سید محمد بن سید محمد

مادرش، دختر صاحب وسائل، شیخ حر عاملی بود و در سال ۱۱۲۵، یعنی بیست و چهار سال پس از آمدن پدرش به «شحر» در حالی که پدرش هفتاد و شش سال داشت در آنجا به دنیا آمد. سید محمد نزد برادرش سید صالح درس خواند. آنها در سال ۱۱۵۵ با هم به عراق هجرت کردند و در کربلا و نجف از اعلام و اساتید بزرگی مانند وحید بهبهانی بهره بردند و در سال ۱۱۶۳ با هم به «شحر» مراجعت کردند و مشغول خدمات دینی شدند. در سال ۱۱۹۹ برادرش به خاطر فتنه‌ای که پیش آمده بود، مجبور به فرار و هجرت به عراق شد و سید محمد در «شحر» ماند و در سال ۱۲۱۵ در روز عرفه به لقاء الله پیوست. از سید محمد پس از وفات او فقط یک پسر ماند و او سید اسماعیل جد دوم مرحوم سید شرف الدین صاحب کتاب مراجعات است.

سید اسماعیل (جد سید شرف الدین)

نزد پدر خود ادبیات و فقه آموخت و اجازه‌ای مفصل از او داشت. وی از فضایی عصر خود به شمار می‌آمد و در عین حال به کار و تلاش برای معاش می‌پرداخت و از این راه صاحب اموال و اراضی و ثروت شد. مرحوم سید شرف الدین می‌نویسد، «کل ما فی ایدی احفاده فانما هو موروث عنه فتحن الی الآن نرقع فی نعمته و ما قد بعناه نحن و آبائنا من ترکته اضعاف مابقی». در سال ۱۲۶۶ در شحر در سن حدود هشتاد سالگی درگذشت. از وی دو پسر باقی ماند: سید جواد و سید ابو جعفر. سید ابو جعفر از اولیاء الهی بود و علماء عصر و اتقیا به او تبرک می‌جستند و ارادت خاصی به او داشتند. وی فرزند ذکور نداشت و در سال ۱۲۷۹ از دنیا رحلت کرد. سید جواد، جد شرف الدین در سال ۱۲۲۲ به دنیا آمد و با تقوی و ورع و احتیاط بسیار زیست و مورد تکریم و احترام عامه مردم و نیز علمای عصر خود بود و در سال ۱۲۹۷ از دنیا رحلت کرد و آخرین جمله او این بود: رب توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین. وی پنج پسر داشت:

۱. سید علی ۱۲۵۲-۱۲۷۳ که مقدمات علوم حوزوی را خواند و در جوانی و قبل از ازدواج از دنیا رفت.
 ۲. سید محمود ۱۲۵۵-۱۳۱۱. مقدمات را خواند و به خاطر مبتلا شدن به بیماری نتوانست برای تکمیل به نجف مشرف شود و از جوانی تا هنگام وفات بستری بود.
 ۳. سید اسماعیل ۱۲۷۰-۱۳۲۷. وی نزد برادرش، پدر سید شرف الدین درس خواند و در عین حال به کارهای اقتصادی هم پرداخت و از این راه خدمات فراوانی به مردم انجام داد.
 ۴. سید حسین ۱۲۷۵-۱۳۳۵. وی از حیث ورع و تقوی بین خاصه و عامه معروف بود.
 ۵. سید یوسف پدر سید شرف الدین
- وی در سال ۱۲۶۲ یا ۱۲۶۳ در شحر به دنیا آمد. مقدمات را

همان جا خواند. در سال ۱۲۷۵ با برادرش سید محمود به جبع رفت و در آنجا مشغول تحصیل شد و در سال ۱۲۸۵ به کاظمین عراق مشرف شد و از محضر سید ابوالحسن الهادی پدر سید حسن صدر استفاده کرد، سپس از محضر شیخ محمد حسن آل یس بهره برد. در سال ۱۲۹۰ به نجف مشرف شد و از محضر درس شیخ محمد حسین کاظمی، صاحب هدایه الانام فی شرح شرائع الاسلام و شیخ محمد کاظم خراسانی، صاحب کفایه الاصول و حاج آقا رضا همدانی، صاحب مصباح الفقیه و میرزا حبیب الله رشتی، صاحب بدائع الاصول و سید اسماعیل صدر استفاده کرد. در سال ۱۲۸۷ با دختر استادش سید ابوالحسن الهادی ازدواج کرد و نتیجه این ازدواج، علامه سید شرف الدین بود.

سید شرف الدین بن سید یوسف

در سال ۱۲۹۰ در کاظمین به دنیا آمد و در سال ۱۳۷۷ پس از دهها سال خدمت صادقانه به مکتب تشیع و تألیف کتابهای گرانقدر و ماندگار، به لقاء الله پیوست. شرح حال جامع ایشان را در کتاب بغیه الراغبین مطالعه فرمایید. رحمه الله علیه.

سید صالح بن سید محمد (جد سوم آیت الله شهید صدر و

۱. است.
۲. سید محمد علی متولد ۱۱۹۵ که جد سید حسن صدر، صاحب کتاب تأسیس الشیعه است.
۳. سید ابوالحسن متولد ۱۲۰۰
۴. سید مهدی متولد ۱۲۰۳

سید محمد علی بن سید صالح (جد سید حسن صدر)

در سال ۱۱۹۵ در جبل عامل به دنیا آمد. نزد پدرش و شیخ سلیمان بن معتوق و سید محسن کاظمی و سید علی طباطبایی و سید بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء درس خواند. با برادرش سید صدرالدین بن سید صالح همدرس و هم مباحثه بود و گویا مقام علمی او از برادرش صدرالدین بالاتر بوده؛ زیرا مجموعه‌ای دیده شده که سید صدرالدین مشکلات علمی را از او سؤال و پاسخهای او را در آن مجموعه یادداشت کرده است. وی از حیث زهد و ورع مقامی والا داشت و در مجلسی که وارد می‌شد با اینکه علمای بزرگ حضور داشتند، همگی مستمع تحقیقات و بیانات او بودند. وی برای زیارت مشهد رضوی با خانواده خود به ایران آمد و در اصفهان به منزل برادرش سید صدرالدین که در



۱۳۴۲. نجف، شهید صدر در کنار برادر و در محفل جمعی از دوستان و شاگردان.

جد دوم سید حسن صدر)

در سال ۱۱۲۲ در قریه «شحر» به دنیا آمد. پدرش هنگام ولادت او هفتاد و سه سال داشت. مادرش شاید همان دختر شیخ حر عاملی باشد. در آغاز نزد پدرش درس خواند و پس از وفات او در سال ۱۱۳۹ که وی هفده ساله بود، نزد چند نفر از علمای جبل عامل تلمذ کرد. علم طب و پزشکی را از علامه شیخ علی خاتون آبادی، متوفای ۱۲۰۸ آموخت. در جوانی به مصر رفت و چند ماهی در دانشگاه از اساتید آنجا استفاده کرد؛ سپس به حجاز رفت و دو سال از فقه‌های حرمین شریفین و محدثان آنجا بهره برد. در سال ۱۱۵۵ به عراق هجرت کرد و تا سال ۱۱۶۶ در کربلا اقامت داشت و از محضر وحید بهبهانی و عالمانی که در طبقه او بودند، مستفید شد. سپس به قریه «شحر» بازگشت و تا سال ۱۱۹۹ در آنجا مشغول به خدمات دینی علمی بود. در سال ۱۱۹۹ به خاطر فتنه‌ای که پیش آمد و شرح آن در کتاب بغیه الطالبین آمده است، مجبور به فرار شد و به عراق هجرت کرد و سپس برادرش سید محمد، دو فرزند وی را با مادرشان به عراق برد و خود به «شحر» برگشت. در سال ۱۲۱۷ در نجف اشرف از دنیا رفت و در یکی از حجرات صحن حرم امیرالمؤمنان به خاک سپرده شد. از او چهار پسر باقی ماند که همه از علمای بزرگ شیعه بوده‌اند:

۱. سید صدرالدین متولد ۱۱۹۳ که جد دوم آیت الله شهید صدر

اصفهان ساکن بود، وارد شد و در همان جا در سال ۱۲۴۱ به رحمت ایزدی پیوست. جنازه او را به نجف اشرف بردند و در حجره‌ای نزدیک باب طوسی صحن علوی به خاک سپردند. فرزندان او عبارتند از:

۱. سید عیسی، متوفای ۱۲۸۰. وی پدر سید جمال اصفهانی است که جمال زاده فرزند اوست.
 ۲. سید موسی که در تهران ساکن بود و در حدود سال ۱۲۹۰ از دنیا رفت.
 ۳. سید هادی (۱۲۳۵-۱۳۱۶) که در طفولیت همراه پدر به اصفهان رفت و پس از وفات پدر، در کفالت عمویش سید صدرالدین بود. پس از خواندن مقدمات و ادبیات از درسهای فقه و اصول او استفاده کرد. در سال ۱۳۵۲ برای ادامه و تکمیل تحصیل به نجف مشرف شد. رسائل را در خدمت مؤلفش، شیخ انصاری خواند و به مقامات علمی بسیار بالا رسید. در سال ۱۲۶۴ به کاظمین هجرت کرد و در آنجا با شیخ محمد حسن آل یس، صاحب کتاب اسرار الفقاهه به بحث در مشکلات مسائل فقهی پرداخت و هر دو برای هم احترام خاصی قائل بودند. اعقاب سید هادی از دو فرزند او: سید حسن صدر و سید محمد حسین صدر هستند.
 - سید محمد حسین صدر
- وی در سال ۱۲۸۸ به دنیا آمد. با خواهر پدري سید شرف الدین



این برادر و خواهر در ۴۷ و ۴۴ سالگی شهید شدند. با شهادت ایشان، دنیای اسلام و مسلمین، به خصوص شیعیان داغدار شدند؛ اما این شهادت مانند شهادت جدشان حضرت سیدالشهدا (ع) به نفع اسلام و مکتب تشیع بود. شرح حال این برادر و خواهر، این دو دانشمند گرانقدر، این دو نابغه و این دو معلم اخلاق و فداکار مقاله ای جداگانه می طلبد.

(۱۳۹۸، ۱۳۷۳) است که از مراجع تقلید شیعه بود و تألیفاتی دارد، از جمله کتاب «المهدی» و کتاب «خلاصه الفصول» و غیره. مرحوم آیت الله حاج سیدرضا، صاحب تألیفات سودمند فراوان که از مدرسان بزرگ حوزه علمیه قم بود و آیت الله امام موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان که سالهاست همه شیعیان در انتظار پیدا شدن این گمشده مظلوم و عزیز هستند و همسر آیت الله صدر و همسر آیت الله سلطانی پدر همسر مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج احمد آقا خمینی، فرزندان همین صدرالدین صدر هستند که شرح حال این پدر و فرزندان نیاز به مقالی جداگانه دارد.

۳. سومین پسر او سید محمد جواد (۱۳۶۱، ۱۳۶۱) است که از شاگردان پدرش بوده و در فقه و فلسفه و تاریخ و غیره استادی ماهر بوده است.

۴. پسر چهارم آیت الله العظمی سید اسماعیل صدر، آیت الله سید حیدر صدر، پدر بزرگوار آیت الله شهید سید محمدباقر صدر است. وی در ۱۳۰۹ در سامراء به دنیا آمد.

پنج ساله بود که پدرش به کربلا هجرت کرد و او را با خود به آنجا برد. از اساتید او در کربلا آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم بودند. تألیفاتی دارد از جمله حاشیه بر کفایه الاصول خراسانی و رساله در معنی حرفی و رساله در وضع و اقسام آن و رساله در تبعیض احکام به جهت تبعیض اسباب و رسائل فقهی دیگر. در سال ۱۳۵۶ به رحمت الهی پیوست و در رواق کاظمین در کنار مرقد والد ماجدش به خاک سپرده شد. سید حیدر صدر دو پسر و یک دختر داشت: سید اسماعیل صدر، شهید سید محمدباقر صدر و سیده بنت الهدی صدر که مادرش خواهر آیت الله شیخ مرتضی آل یس بود.

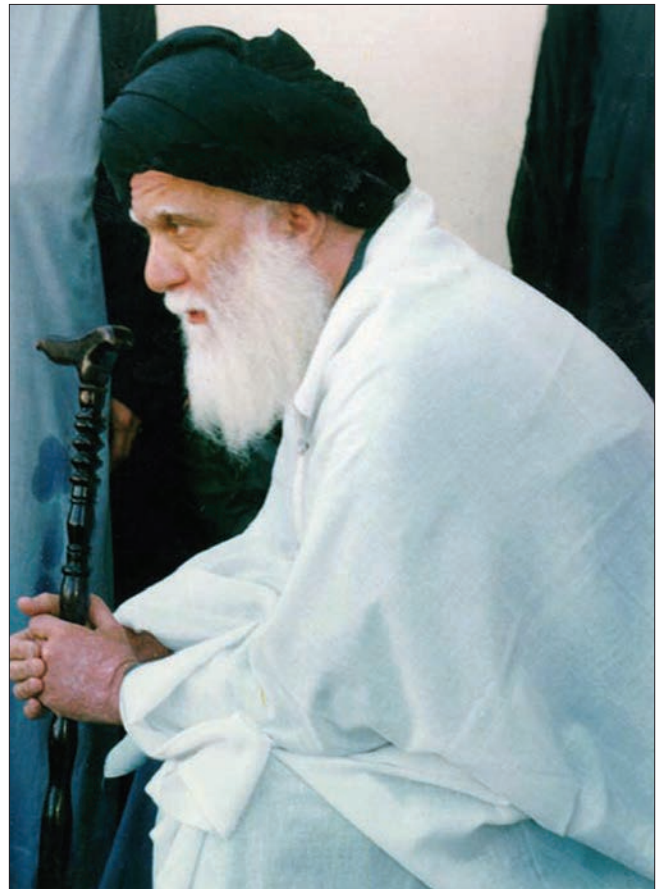
سید اسماعیل صدر (۱۳۸۸، ۱۳۴۰) (برادر آیت الله شهید صدر) در کاظمین نزد پدرش سید حیدر و عمویش سید محمدجواد صدر و غیره درس خواند و سپس به نجف مشرف شد و از محضر درس آیات الله شیخ محمدکاظم شیرازی صاحب حاشیه مکاسب و سید محسن حکیم صاحب مستمسک و سید عبدالهادی شیرازی و سید ابوالقاسم خوئی و شیخ مرتضی

آقارضا) نیاز به سرپرستی داشت، از سامراء به نجف رفت، اما بار دیگر مرحوم میرزای شیرازی رضوان الله علیه از او خواست که به سامراء برگردد تا با کمک میرزا محمدتقی شیرازی و سید محمد فشارکی، درس حوزه سامراء را اداره کنند؛ زیرا در این تاریخ میرزای شیرازی به خاطر ضعف مزاج توان تدریس نداشت و می خواست این بزرگواران، خلاء درسی او را پر کنند. سید اسماعیل در شعبان ۱۳۰۹ به سامراء بازگشت. در سال ۱۳۱۲ میرزای شیرازی به لقاء الله پیوست و در سال ۱۳۱۴ آقای صدر از سامراء به کربلا هجرت کرد و در آنجا ماندگار شد و گویا از همین تاریخ تا پایان عمر یکی از مراجع تقلید بزرگ شیعه که مورد قبول حوزه های علمیه بود، به شمار می آمد. در سال ۱۳۳۴ که برای تغییر آب و هوا و زیارت به کاظمین مشرف شد، در همان جا دعوت حق را لبیک گفت و در حرم کاظمین به خاک سپرده شد. مرحوم آیت الله العظمی سید اسماعیل صدر از حیث علم و عمل، ورع و تقوی، ارادت به اهل بیت عصمت و طهارت، ترویج دین مبین اسلام و مکتب تشیع، آیتی از آیات بزرگ الهی بود و از برکات وجودیش، اعقاب و نواده اوست که یکی از بیوت رفیع شیعه به شمار می آیند. مرحوم سید اسماعیل صدر چهار پسر داشت:

۱. سید محمد مهدی (۱۳۵۸، ۱۲۹۶)، از آثار اوست: شرح تبصره علامه و شرح شرایع الاسلام که هر دو ناتمام مانده اند و نیز تعلیقه بر کفایه الاصول خراسانی و غیره. فرزندان او سید ابوالحسن (۱۳۹۸، ۱۳۲۰) و سید محمد صادق (۱۴۰۶، ۱۳۲۲) و سید محمدجعفر معروف به حاج آغا (۱۴۰۶، ۱۳۲۵) که هر سه از عالمان و دانشوران بوده اند

و آیت الله سید محمدصدر، مؤلف کتاب «تاریخ الغیبه الکبری» و تألیفات دیگر که با فرزندان او توسط رژیم خونخوار عراق شهید شدند. فرزند سید محمد صادق بن سید اسماعیل صدر است رحمت الله علیه.

۲. دومین پسر اسماعیل صدر، آیت الله سید صدرالدین صدر



شهید آیت الله العظمی سید محمد صدر.

آل یس استفاده و خود درس خارج استدلالی را شروع کرد و گروهی از فضلا از درس او استفاده می کردند. در سال ۱۳۸۰ به کاظمین مراجعت کرد و به تدریس فقه و اصول و تفسیر پرداخت. در درس تفسیر او بیش از صد نفر از دانشگاهیان و فرهنگیان شرکت می کردند. در سال ۱۳۸۸ به لقاء الله پیوست. او از اساتید برادرش آیت الله شهید صدر بوده است. وی تألیفات فراوانی دارد به این شرح:

۱. شرح بلغه الراغبین شیخ محمدرضا آل یس (فقه است در چند جلد)
۲. تعلیقه بر کفایه الاصول خراسانی
۳. حاشیه بر عروه الوثقی با اشاره اجمالی به دلیل
۴. شرح رساله حقوق امام سجاد (ع)
۵. محاضرات فی تفسیر القرآن، جزء اول آن چاپ شده
۶. شرح نکاح عروه الوثقی
۷. حاشیه بر جلد دوم شرح لمعه
۸. فصل الخطاب فی حکم اهل الکتاب
۹. رساله در قبله متحیر
۱۰. رساله در صلاه جمعه
۱۱. حاشیه بر بلغه الراغبین آل یس (رساله عملیه)
۱۲. فروع علم اجمالی (فقه)
۱۳. رساله در معنی عدالت
۱۴. رساله در حد ترخص برای نماز مسافر
۱۵. رساله در سبب اختلاف فتاوی مجتهدان
۱۶. رساله در حکم تراجم حج و نذر
۱۷. رساله در قاعده فراغ و تجاوز
۱۸. رساله در تشخیص مدعی و منکر
۱۹. رساله در بیع صبی و احکام آن
۲۰. رساله در لباس مشکوک
۲۱. فوائد در فقه و اصول
۲۲. تقریرات درس استادش آیت الله العظمی خوئی (طهارت)
۲۳. تقریرات درس همان استاد (اصول فقه)
۲۴. تقریرات درس همان استاد (مکاسب)
۲۵. تقریرات بحث شیخ محمدرضا آل یس
۲۶. مستدرک اعیان الشیعه (شامل انتقادات)

فرزند او سید حسین متولد ۱۳۷۱ نیز از دانشمندان و صاحب تألیفاتی است مانند: شرح تبصره علامه حلی و شرح بخشی از مختصر نافع محقق حلی و شرح معالم الاصول و غیره. تا سال ۱۳۸۸ در نجف مشغول تحصیل بود و پس از درگذشت پدرش به کاظمین آمد و جانشین پدر بزرگوارش شد.

شهید سید محمدباقر صدر و بانو بنت الهدی

پسر دوم سید حیدر آیت الله شهید سید محمدباقر صدر (۱۴۰۰، ۱۳۵۳) است که پدر را در سه سالگی از دست داد. دختر آن بزرگوار، شهیده کریمه سیده بنت الهدی (۱۴۰۰، ۱۳۵۶) است که هنوز یک سال نداشت که از نعمت پدر محروم شد. وی نزد دو برادر خود تحصیل کرد و از حیث علوم ادبی و حوزوی مانند فقه، مقام والایی پیدا کرد. بسیاری از بانوان برای پاسخ به مسائل فقهی خود به او مراجعه می کردند. علاوه بر این شاعره و نویسنده ای توانا بود. کتاب «شرایع و عقائد الشیعه» را تدریس می کرد و برای بانوان به منبر می رفت و به طرز بدیعی تاریخ اهل بیت را تحلیل می کرد و بر تعدادی از مدارس ابتدایی و متوسطه و دبیرستانها اشراف و مدیریت داشت. این برادر و خواهر در ۴۷ و ۴۴ سالگی شهید شدند. با شهادت ایشان، دنیای اسلام و مسلمین، به خصوص شیعیان داغدار شدند؛ اما این شهادت مانند شهادت جدشان حضرت سیدالشهدا (ع) به نفع اسلام و مکتب تشیع بود. شرح حال این برادر و خواهر، این دو دانشمند گرانقدر، این دو نابغه و این دو معلم اخلاق و فداکار مقاله ای جداگانه می طلبد، رحمت الله علیهما رحمت واسعه.



به مناسبت سالگرد شهادت ابوالشهداء؛ محمدباقر صدر
حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی

«ام الجرائم»، حزب فاشیست بعث...

سلسله انتشارات «انقلاب فکری اسلامی» نیز تحفه‌ای گرانبها و رهاوردی از رهاوردهای انقلاب فکری این امت بود. امتی که از خواب عمیق بیدار و اکنون متوجه گنجهای عظیم اسلامی خود که طی قرنهای بیگانه و اندیشه‌های استعماری از جمله: دموکراسی و سرمایه‌داری و سوسیالیسم و کمونیسم، اندیشه‌هایی که رهاورد آنها جز رنج و بدبختی چیز دیگری نبود، غرق شده بود. اینک امت احساس می‌کند که نفسش زیر فشار این موجها قطع شده است و به‌همین دلیل، در تکاپوی رهایی از آن است. روشن است که لحظه سرنوشت‌ساز کنونی، همان فرصت طلایی است که در دست رهبران اندیشه اسلامی و نگهبانان میراث شریعت مقدس مانند شما و سرورمان آقای طباطبایی دامت برکاته، قرار گرفته است.

در پایان از خداوند سبحان مسئلت دارم که کوششهای مستمر شما را با موفقیت قرین فرماید و قلم مبارک شما را به‌مثابه ابزاری علمی پربرکت و سلاحی در خدمت اسلام و مسلمین قرار دهد و به خاطر تلاشهای شما، نیکوترین اجر مجاهدان را ارزانی فرماید.

با تشکر و سپاس و تعظیم فراوان

ارادتمند

محمد باقر صدر

نجف اشرف

پس از وصول نامه ارزشمند آیت‌الله محمدباقر صدر، روابط «قم» با «نجف» بیشتر و ارادت نگارنده به این مرد بزرگ علم و اندیشه و جهاد، افزون‌تر شد تا مطلع شدم که رهبری فکری-تشکیلاتی «حزب الدعوة الاسلامیه» هم به‌عهده ایشان هست. این حزب، با زیربنای فکری-فلسفی نیرومند، در سال ۱۳۷۷ هـ توسط آیت‌الله صدر، تأسیس و پس از تربیت کادرهای مرکزی و سازماندهی و ایجاد تشکیلات در سراسر شهرهای عراق، پنج سال بعد از تأسیس، آیت‌الله صدر، خود از رهبری حزب کنار آمد و اداره آن را به شاگردانش واگذار کرد.

من در نامه دیگری به آیت‌الله صدر نوشتم که «اقدام شما در ایجاد تشکل خاص، یک ضرورت تاریخی است، زیرا دشمن با تشکل و تشکیلات به میدان آمده و برای مقابله با او، تجهیز نیرو، یک مسئله اساسی و حیاتی است. فقط دروس حوزه‌ها و نشر رساله‌های علمیه، نمی‌تواند به نسل جوان ما در ایران و عراق رهائی بخشد. شنیده‌ام که پس از فلسفتنا، به‌زودی کتاب دیگری با عنوان «اقتصادنا» از شما خواهیم داشت واز این مژده، بی‌نهایت مسرورم و امیدوارم که به‌محض انتشار، لطف کنید نسخه‌ای برای من بفرستید و اگر خدا یاری کرد، ما هر دو کتاب فلسفتنا و بعد اقتصادنا را به‌زبان فارسی ترجمه و منتشر خواهیم ساخت».

پس از این نامه، پاسخ آیت‌الله محمدباقر صدر رسید و در اول آن، بدون آنکه تصریحی درباره حرکت اسلامی جدید در عراق کرده باشند، پس از اشاره به وظیفه بزرگی که حوزه علمیه قم به‌عهده دارد، به موضوع کتاب پرداختند:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضرت العلامة المجاهد الحجة، السید هادی خسروشاهی

با توضیحات جناب آیت‌الله شیخ علی احمدی میانجی و اینجانب، به‌عنوان دومین سالنامه «مکتب تشیع» که زیر نظر شهید دکتر باهنر و حجت‌الاسلام والمسلمین آقای هاشمی‌رفسنجانی اداره می‌شد، منتشر گردید و من یک نسخه از آن را همراه یکی دونه‌ی دیگر برای استاد آیت‌الله محمدباقر صدر فرستادم. طولی نکشید که نخستین نامه استاد محمدباقر صدر به‌عنوان اعلام وصول و در تجلیل از کتاب «شیعه» به‌دستم رسید. متن و ترجمه آن نامه چنین است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضرت العلامة الجلیل السید هادی الخسروشاهی دامت برکاته و نفع المسلمین بافاضاته.

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و بعد:

به دریافت هدیه گرانبهایی که برای من ارزانی داشتید، مشرف شدم. کتاب «عقیده الشیعه»، مرا بسیار شگفت‌زده و مشغوف ساخت. این کتاب، نقص بزرگی را که در کتابخانه تشیع وجود داشت، برطرف ساخت. تحقیقاتی که در این کتاب با استفاده از شیوه‌ای علمی و جالب توسط آیت‌الله الحجة المحقق، سید محمدحسین طباطبایی متع‌الله المسلمین بافادته صورت گرفته است، از بسیاری از واقعیتهای تاریخی و فکری و دینی شیعه پرده برداشت و این کار تا آنجا که من می‌دانم، بی‌سابقه است. البته این کار در شأن ایشان است، زیرا ایشان، الحق، منبعی است از منابع اندیشه اسلام و نمودی است روشن از نمودهای نهضت بزرگ فکری در اسلام و تألیفات ایشان سرآمد تفکر و اوج خلاقیت و تحقیق در تفسیر و فلسفه و تاریخ است.



انتشار مجله در نجف، نشانی از تحول و گام بزرگی در سیر تکاملی این حوزه علمی بزرگ و قدیمی به‌شمار می‌رفت. سرمقاله‌های «الاضواء» با عنوان کلی «رسالتنا»، در هر شماره، به‌موضوعی در راستای اهداف جهانی رسالت اسلام اختصاص داشت و از لحاظ محتوا، غنی‌تر و پرمایه‌تر از دیگر مقالات مجله بود، ولی نام نویسنده آن هیچ‌گاه در صدر یا ذیل مقاله ذکر نمی‌شد!

همچنین توضیحات و پی‌نویسهایی که جنابعالی به همراه همکار معظمتان برای کتاب مذکور تهیه کرده‌اید، از عناصر ضروری کتاب بود و مایه علمی‌پرباری برای پژوهش در مورد تشیع و جوانب مختلف آن خواهد شد. فواید و تحقیقاتی که ارائه کرده‌اید، نشانه علوم‌مقام هر دو نویسنده و گستره معلومات و اطلاعات وسیع شماست.

نیم‌قرن پیش، اولین شماره سال اول مجله «الاضواء» مورخ ۱۵ ذیحجه ۱۳۷۹ چاپ نجف اشرف، به لطف برادر مجاهد، حجت‌الاسلام والمسلمین، شیخ محمدمهدی آصفی حفظ‌الله، به‌دستم رسید. پس از آن نیز، شماره‌های این مجله «دو هفتگی» و بعد ماهنامه «النجم» مرتباً می‌رسیدند و استفاده می‌شدند. مجله «الاضواء» را «جماعه العلماء» نجف منتشر می‌ساخت و مدیر آن «شیخ کاظم حلفی» بود. «النجم» ارگان رسمی «کلیه الفقه» به‌شمار می‌رفت.

انتشار مجله در نجف، نشانی از تحول و گام بزرگی در سیر تکاملی این حوزه علمی بزرگ و قدیمی به‌شمار می‌رفت. سرمقاله‌های «الاضواء» با عنوان کلی «رسالتنا»، در هر شماره، به موضوعی در راستای اهداف جهانی رسالت اسلام اختصاص داشت و از لحاظ محتوا، غنی‌تر و پرمایه‌تر از دیگر مقالات مجله بود، ولی نام نویسنده آن هیچ‌گاه در صدر یا ذیل مقاله ذکر نمی‌شد!

در یک سفر تابستانی که جناب آقای آصفی به ایران آمده بود، در دیداری در همدان، از ایشان سؤال کردم، «نویسنده این سلسله مقالات کیست؟» پاسخ داد، «استاد محمدباقر صدر از علمای بزرگ نجف!».

این نخستین بار بود که نام «محمدباقر صدر» را می‌شنیدم. مدتی گذشت تا یکی از بزرگان حوزه علمیه قم که به زیارتش رفته بودم؛ کتاب ارزشمند «فلسفتنا» را به‌من هدیه داد و این اولین کتاب مستقلی بود که من از استاد بزرگوار آیت‌الله محمدباقر صدر می‌دیدم. (این کتاب نخستین تألیف استاد نبود. پیش از آن، کتاب «غایه الفکر فی علم الاصول» را در ۱۸۰۱۷ سالگی نوشته بود که در سال ۱۳۷۴ هـ چاپ شده بود). پس از مطالعه کتاب فلسفتنا که به‌شکلی اصولی و منطقی و در سطح بالائی، مسائل فلسفی را بررسی می‌کرد؛ نامه‌ای به آیت‌الله محمدباقر صدر نوشتم و برداشت خود را درباره اهمیت و ارزش کتاب و سلسله مقالات «رسالتنا» (رسالت ما) که قبلاً در «الاضواء» از ایشان خوانده بودم، برایشان نوشتم. در نامه نوشته بودم، «رسالتنا، بینش خاص و اخلاص ویژه شما را در مسیر پیشبرد رسالتی که در جهان امروز به‌عهده داریم؛ نشان می‌دهد و «فلسفتنا» ثابت می‌کند که روزگار برتری جوئی فلسفی ماتریالیسم به‌پایان رسیده است. این اثر بزرگ، پس از «اصول فلسفه و روش رئالیسم» استاد علامه، سید محمدحسین طباطبائی، نسل جوان معاصر را از سردرگمی فلسفی در قبال ماتریالیسم و دیگر مکتبهای مادی-فلسفی غرب یا شرق رهائی خواهد بخشید و شما در این راستا، سهم به‌سزائی دارید و بی‌شک در تاریخ حرکت فکری-فلسفی جهان اسلام، از مقام خاصی برخوردار خواهید بود».

پس از آن، آثار فکری، علمی، سیاسی شاگردان آیت‌الله محمدباقر صدر، یکی پس از دیگری در حوزه علمیه نجف، چاپ و منتشر می‌شدند و طبق قرار، حامد عزیزی، از هر کدام چند نسخه برای من می‌فرستاد که بین دوستان و فضلاء حوزه علمیه قم توزیع می‌شد.

□ □ □

در سال ۱۳۳۸، کتاب «شیعه»ی استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی





روزی در خدمت ایشان صحبت از «جامعه اسلامی» بود. گفتند، «جامعه اسلامی فقط با نفی منکرات کوچک به وجود نمی آید. تا روزی که منکرات بزرگ تر در یک کشور اسلامی وجود دارد، جامعه اسلامی راستین و پایدار به وجود نمی آید. سلطه اجنبی در رأس این منکرات بزرگ قرار دارد که ثروت مادی مسلمانان را غارت می کند و ثروت معنوی ما را که جوانان ما هستند؛ می دزدد. را که جوانان ما هستند؛ می دزدد.

اسلافهم» نوشته شده و ترجمه مستقل آن توسط برادر عزیز، مرحوم حجت الاسلام علی حجتی کرمانی بارها چاپ شده (است).

۲۶- رسالتنا (مجموعه سرمقاله های سال اول مجله الاضواء نجف، با مقدمه ای از آیت الله سید محمدحسین فضل الله، چاپ بیروت).

۲۷- اخترنالک (مجموعه مقالات متفرقه، چاپ بیروت).

۲۸- اهل البیت تنوع ادوار و وحده هدف.

۲۹- الفتاوی الواضحه (جلد اول از رساله عملیه به سبک جدید).

۳۰- تعلیق بر رساله «منهاج الصالحین» آیت الله الحکیم.

۳۱- تعلیق بر صلاه الجمعة شرائع (نسخه چاپ نشده ای از آن نزد آیت الله سید کاظم حائری موجود است).

۳۲- تعلیق بر «بلغه الراغبین»

۳۳- تعلیق بر مناسک حج آیت الله خوئی

۳۴- موجز احکام الحج.

۳۵- اطروحه المرجعیه الصالحه.

۳۶-۳۹: مباحث الاصول تقریرات درس اصول شهید صدر که توسط آیت الله سید کاظم حائری نوشته و بعضی از مجلدات آن چاپ شده است.

۴۰- المدرسه القرآنیه (مجموعه ۱۴ محاضره در مباحث قرآنی است که توسط شیخ جلال الدین علی الصغیر تنظیم و چاپ

آقای عمید زنجانی در مدرسه آیت الله بروجردی بود، دیدارهای مکرر عمومی و خصوصی با آیت الله صدر داشتم و در این ملاقاتها، ابعاد گوناگون این شخصیت بزرگ اسلامی بیش از پیش بر من آشکار شد: عظمت فکری، مقام علمی، قدرت بیان، وارستگی معنوی، تواضع و فروتنی، صمیمیت و صداقت و... تا آنجا که در منزل را خود باز می کرد و چایی را هم خود می آورد.

روزی در خدمت ایشان صحبت از «جامعه اسلامی» بود. گفتند، «جامعه اسلامی فقط با نفی منکرات کوچک به وجود نمی آید. تا روزی که منکرات بزرگ تر در یک کشور اسلامی وجود دارد، جامعه اسلامی راستین و پایدار به وجود نمی آید. سلطه اجنبی در رأس این منکرات بزرگ قرار دارد که ثروت مادی مسلمانان را غارت می کند و ثروت معنوی ما را که جوانان ما هستند؛ می دزدد. اینها منکرات واقعی در یک جامعه به شمار می روند و تا این وضع ادامه دارد، نمی توان به پیدایش یک جامعه اسلامی واقعی امیدوار بود.»

ایشان درباره حوزه های علمیه، مرجعیت و روحانیت، اداره تشکیلات و سازماندهی طلاب، نظریات و افکار خاصی داشت که بخشی از آنها را در طرح منتشر نشده خود در باره «مرجعیت» آورده است، ولی آنچه را که در اندیشه داشت و فرصت نشر آن را نیافت، خیلی بیشتر و بالاتر بود. اهمیت موقعیت خاص علمی وی را دوست و دشمن قبول دارند و به عظمت آن اعتراف می کنند.

آثار و تألیفات:

مقام شامخ علمی شهید آیت الله محمدباقر صدر را تا حدودی می توان از علم و فضل شاگردانی که تربیت کرده است؛ شناخت و به دست آورد و همچنین از آثار و تألیفاتی که در زمینه های: فقه، فلسفه، اقتصاد، تاریخ، قرآن، اصول، منطق و مسائل سیاسی - اجتماعی از خود به یادگار گذاشته است. اگر بدانیم که شهید آیت الله صدر در ۱۶ سالگی به مقام اجتهاد رسید و در ۱۷ سالگی بر «بلغه الراغبین» رساله علمیه آیت الله شیخ محمدرضا آل یاسین حاشیه زد و سپس در همان سال تألیف «غایه الفکر فی علم الاصول» را آغاز کرد، می توانیم به نبوغ و استعداد «شهید رابع تشیع» پی ببریم و اگر فاشیستهای بعثی صدام، «ام الجرائم» خود را مرتکب نشده بودند، بشریت از اندیشه های والای آن شهید، بهره بیشتری می برد؛ اما افسوس که سرکرده جنایتکاران، در اجرای توطئه امپریالیسم جهانخوار، پیشگام شد و این بزرگمرد تاریخ معاصر را از ما گرفت. آثار علمی باقیمانده از شهید عبارتند از:

۱- فذک فی التاریخ (چاپ ۱۳۷۴ه)

۲- غایه الفکر فی علم الاصول (۱۳۷۴ه)

۳- فلسفتنا (۱۳۷۹)

۵۴- اقتصادنا (۱۳۸۱)

۶- المعالم الجدیده للاصول (۱۳۸۱)

۷- البنک اللاروی فی الاسلام

۸- الانس المنطقیه للاستقراء

۹-۱۰- المدرسه الاسلامیه

۱۱- الانسان المعاصر والمشکله الاجتماعیه

۱۲- ماذا تعرف عن الاقتصاد الاسلامی

۱۳-۱۶: بحوث فی شرح العروه الوثقی (چهار جلد که جلد اول آن در سال ۱۳۹۱ چاپ شد)

۱۷-۱۹: دروس فی علم الاصول (سه جلد)

۲۰- بحث حول المهدی

۲۱- بحث حول الولایه

۲۲- العقیده الالهیه فی الاسلام (در آخر کتاب فذک آمده است.)

۲۳- المرسل، الرسول، الرساله (بحث استدلالی اصول دین که در اول کتاب الفتاوی الواضحه چاپ شده است.)

۲۴- نظره عامه فی العبادات (در آخر کتاب الفتاوی چاپ شده است.)

۲۵- التشیع و الاسلام (به عنوان مقدمه بر کتاب «تاریخ الامامیه و

شده و ترجمه فارسی آن اخیراً تحت عنوان: «سنتهای اجتماعی و فلسفه تاریخ در مکتب قرآن» منتشر شده است. ۴۱-۴۶: تقریرات اصول که در ۷ جلد توسط آیت الله سید محمود هاشمی تهیه و در بیروت چاپ شده است.

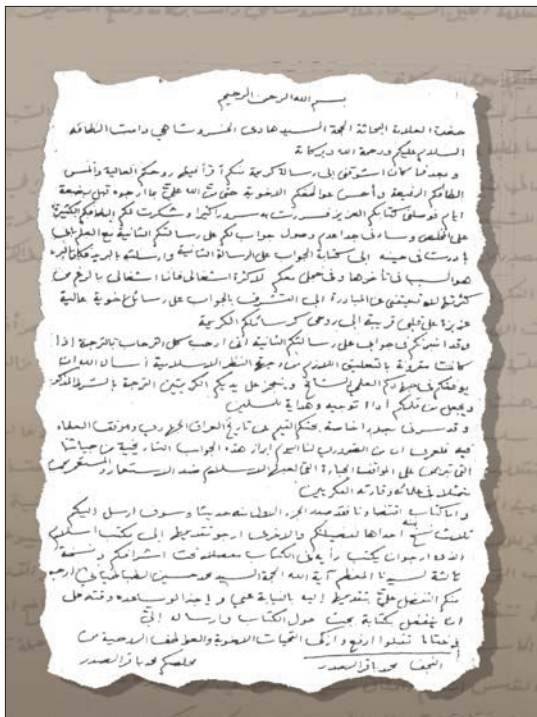
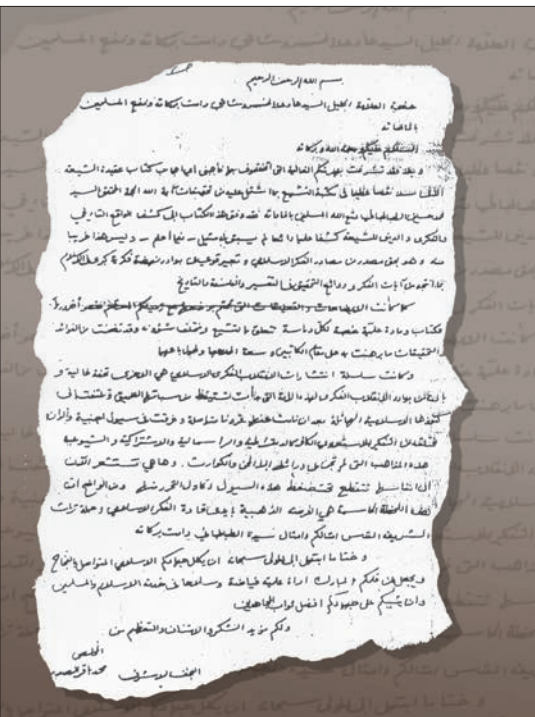
۴۷-۵۲: الاسلام یقود الحیات. این سلسله از تألیفات آیت الله شهید در ۶ جزء در سال ۱۳۹۹ هـ به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نوشته شده که عناوین آنها عبارتند از: ۱- لمحہ فقهیه تمهیدیه عن مشروع دستور الجمهوریه الاسلامیه فی ایران. ۲- صوره عن اقتصاد المجتمع الاسلامی. ۳- خطوط تفصیلیه عن اقتصاد المجتمع الاسلامی. ۴- خلافه الانسان و شهاده الانبیاء. ۵- منابع القدره فی الدوله الاسلامیه. ۶- الالاس العامه للبئک فی المجتمع الاسلامی.

□ □ □

مبارزه پیگیر و سازمان یافته جوانان مسلمان عراق که از زمان کودتای عبدالکریم قاسم و ترک تازی کمونیستها و چپ نمایان و ملی گرایان به رهبری «جماعه العلماء» و «حزب الدعوه» آغاز شده بود، همچنان ادامه یافت. جماعه العلماء پس از مدت کوتاهی، متأسفانه دچار رکود و اختلاف شد، ولی حرکت اسلامی، توسط شاگردان آیت الله صدر در میان نسل جوان عراق ریشه یافت و به رشد و تکامل مبارزاتی خود ادامه داد. نشر آثار فکری فلسفی آیت الله صدر، خلاء فکری موجود را پر می کرد و دیگر دلیلی نداشت که جوان مسلمان آگاه و تحصیلکرده در دام مارکسیسم یا اندیشه های غربی دیگر از جمله قومی گرایی، گرفتار شود، ولی توطئه های امپریالیسم جهانخوار رنگها و شکلهای مختلفی دارد. حزب بعث عقلی با کودتای دیگری بر سر کار آمد. بیگانگان که از فعالیتهای زیرزمینی و عمیق اسلامی آگاه شده بودند، توسط مزدوران بعثی به سرکردگی صدام، به مبارزه با این جریان پرداختند؛ دهها تن از بهترین و ارزنده ترین جوانان مسلمان عراقی را به شهادت رساندند؛ بارها به مرجعیت شیعه اهانت و بی احترامی کردند و آیت الله صدر، چندین بار دستگیر و زندانی شد. سرانجام با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و دفاع سرسختانه آیت الله صدر از انقلاب اسلامی و رهبری آن، دشمن، خطر را جدی تر و نزدیک تر دید و به همین دلیل، به دستور اربابان خود، برای سرکوب حرکت اسلامی، دوا را را انتخاب کرد:

۱- تسلیم کردن رهبری حرکت اسلامی

۲- تصفیه فیزیکی.



والائی باز نمی‌دارد که مانند نامه‌های گرامی شما، در قلب من عزیزند و به روح من نزدیک.

من در پاسخ نامه دوم شما اطلاع دادم که با کمال میل به ترجمه کتاب «امام علی (ع)»، اگر همراه با توضیحات لازم از دیدگاه اسلامی باشد؛ خوشامد می‌گویم و از خداوند مسئلت می‌دارم که در جهاد علمی پرشکوهرتان شما را موفق بدارد و به دست شما ترجمه را تحقق بخشد و قلم شما را وسیله آگاهی و هدایت مسلمانان قرار دهد.

بحث ارزشمند شما درباره تاریخ جهادی عراق و نقش علما در آن، من را مسرور ساخت. بی‌شک امروزه بر ما ضروری است که این بخشهای تاریخی زندگیمان را که در واقع نشاندهنده موضع‌گیریهای قدرتمندی است که اسلام بر ضد استعمار و استعمارگران در پیش گرفته و آن را در اقدام علمای اسلام و رهبران فکری آن، متبلور ساخته است؛ روشن سازیم. و اما کتاب اقتصادنا. جزو اول آن به تازگی منتشر شده و من سه نسخه برای شما خواهم فرستاد. یک نسخه برای خودتان و دیگری را به «مکتب اسلام» بدهید و امیدوارم که به‌طور مشروح دیدگاه خود را درباره آن بنویسید و نسخه سوم برای سیدنا المعظم، آیت‌الله، الحجه، سید محمدحسین طباطبائی است که شما لطف کنید و آن را از سوی من به ایشان اهداء کنید. ای کاش وقت ایشان اجازه می‌داد و بحثی درباره کتاب می‌نوشتند و برای من می‌فرستادند.

در پایان پاک‌ترین و والاترین دروذهای برادرانه و عواطف معنوی را از مخلصان بپذیرید.

محمدباقر الصدر
النجف الاشرف

□ □ □

در سال ۱۳۸۵ هجری برابر گرامی، مرحوم حجت‌الاسلام علی حجتی کرمانی در حوزه علمیه قم دستگیر شد و به زندان تهران انتقال یافت. ما با ایشان و همکاری جناب آقای هاشمی‌رفسنجانی و جناب آقای دعائی، نشریه مخفی «بعثت» را به نام ارگان حوزه علمیه قم، منتشر می‌کردیم که در دوران خفقان محمدرضا شاهی، تنها نشریه ضد استبدادی بود و در مقیاس وسیعی توزیع می‌شد. آقای حجتی در ملاقاتی، توسط همسرشان، پیام فرستادند که، «من احتمال می‌دهم موضوع نشریه کشف شده باشد. بهتر است که در قم نباشید.» پیام که رسید، من بلافاصله عازم «آبادان» شدم و چند روزی در مدرسه آیت‌الله قائمی ماندم و بعد با کمک ایشان، به‌طور قاچاق به عراق و نجف رفتم. در نجف، پس از زیارت مرقد مولا علی علیه‌السلام به دیدار حضرت امام و دیگر مراجع و آیت‌الله محمدباقر صدر شناختم. حدود دو ماه که در نجف مزاحم رسمی! حجت‌الاسلام والمسلمین جناب



**دیدارهای مکرر عمومی و خصوصی با
آیت‌الله صدر داشتیم و در این ملاقاتها، ابعاد
گونگون این شخصیت بزرگ اسلامی بیش
از پیش بر من آشکار شد: عظمت فکری،
مقام علمی، قدرت بیان، وارستگی معنوی،
تواضع و فروتنی، صمیمیت و صداقت و...
تا آنجا که در منزل را خود باز می‌کرد و چایی
را هم خود می‌آورد.**

چند هفته پیش هم هدیه نفیس شما، «کتاب شیعه و راه انقلاب فکری» را دریافت کردم و ساعاتی چند از عمر را با آن گذراندم و از بیان شیوا و اندیشه عالی و تحقیق عمیق شما، بهره‌مند شدم. خداوند به شما و آقای طباطبائی، پاداش مجاهدان نیکوکار را عنایت فرماید.

البته من دو یا سه روز پس از دریافت هدیه شما، نامه‌ای برای شما نوشتم و تشکر و اخلاص و امتنان خود را اعلام کردم و در ضمن، درباره ترجمه کتاب «جرداق» اشاره کردم که از تصمیم به ترجمه آن، با توجه به محتوای آن که گاهی با مذهب و یا اسلام منافات دارد، صرف نظر کنید و لابد تا امروز نامه به دست شما رسیده است، ولی امروز بر آن می‌افزایم که اگر شما با قلم شیوا و اندیشه استوار خود، بر موارد غیرمطلوب کتاب توضیحاتی بیافزائید، در واقع این، یک کار مهم و یک خدمت آشکار بر اسلام و مسلمانان خواهد بود.

در پایان از خدای متعال خواستارم که همواره شما را با سلامت کامل در راه جهاد پیروزمندان، قریب توفیق سازد. پاک‌ترین احترامات و دروذهای مرا بپذیرید

المخلص: محمدباقر الصدر
النجف الاشرف

در سومین نامه‌ای که من از آیت‌الله محمدباقر صدر دارم؛ سخن از نامه وصول نشده به میان آمده و تذکری در مورد ترجمه کتاب امام علی (ع): صدای عدالت انسانی تألیف جرج جرداق که اگر همراه با توضیحات و یادداشتهای ما باشد، خدمتی بزرگ بر اسلام و مسلمین خواهد بود و این نامه، در آن تاریخ که کتاب امام علی (ع) در ایران مورد حمله شدید حاکمیت طاغوتی و ارتجاع وابسته قرار گرفته بود، به نگارنده دلگرمی داد که به رغم فشار از هر طرف، به ترجمه و نشر کتاب همراه با توضیحات لازم اقدام کنم.

سومین نامه آیت‌الله شهید صدر چنین بود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضرت العلامة البهائیه الحجه السید هادی الخسروشاهی
دامت الطافه

السلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته و بعد

در شوق دریافت نامه گرامی شما بودم که در آن منویات روح بلند شما را بخوانم و الطاف والای شما را لمس و احساسات برادرانه شما را درک کنم. تا آنکه خداوند بر من منت نهاد و چند روز پیش، آنچه را می‌خواستیم عملی ساخت و نامه گرامی شما رسید و مرا بسیار شادمان و مسرور ساخت و از الطاف بی‌شمار شما نسبت به مخلص، سپاسگزار شدم.

جداً متأسف شدم که نامه من در پاسخ به نامه دوم شما نرسیده است، در حالی که من همان وقت، پاسخ نامه دوم شما را نوشتم و با پست فرستادم و در واقع پست باعث تأخیر نامه و موجب شرمندگی من شده است، نه کثرت کار من، زیرا که کارهای من به رغم کثرت، مرا از اقدام به پاسخگویی به نامه‌های برادرانه



دامت برکاته

السلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته
تحیه حب و اخلاص و تقدیر و بعد:

دیروز نامه شریفه را دریافت داشتم که نشانه عواطف و الطاف عالی شما بود و مرا مرهون این محبتها ساخت. نامه را خواندم و در لابلای سطور گرانقدر آن، بزرگمردی شما که پیش از دیدار به او علاقمند شده‌ام و قبل از ملاقات، به او اخلاص یافته‌ام، بر من آشکار شد؛ زیرا من در اندیشه و روح، در کنار شما هستم و به‌نظم این، هزار بار گرامی‌تر از دیدار فیزیکی و ظاهری است. البته نامه، محبت و اخلاص مرا افزون ساخت و من اطمینان دارم که دانشگاه اسلامی بزرگ در قم، به برکت کوشش نخبگان مجاهد و علمای محقق چون شما و امثال شما، منبع پرتوافکنی فکری بر تمامی جهان اسلام خواهد شد و رسالت بزرگی را در تاریخ ادا خواهد کرد.

در نامه شریف نوشته‌اید که از برنامه من در چاپ کتاب «اقتصادنا» آگاه شده‌اید. مطلب همان‌طور است که شنیده‌اید. من در آینده، در نخستین روزی که کتاب از چاپخانه در آمد، نسخه‌ای را برای جنابعالی خواهم فرستاد تا هم‌چنان که قبلاً در مورد کتاب «فلسفتنا» محبتهای شما را دریافت کرده‌ام، از نو با آن الطاف روبرو شوم.

ترجمه کتاب به زبان فارسی، جدافکر جالبی است و بدون تردید از تحقق این اندیشه که موجب گسترده‌تر شدن بهره‌مندی از کتاب خواهد بود، خوشحال خواهم شد.



آیت الله صدر با آرامش خاص مؤمنان گفت، «من در زندگی آرزوی جز تأسیس حکومت اسلامی نداشتم و اکنون که این آرزو در ایران، به رهبری امام خمینی تحقق یافته است، دیگر برای من مهم نیست که چند روز بیشتر زنده بمانم. به یقین، هیچ یک از شرایط صدام را نمی‌پذیرم. به او خبر بده که من در انتظار شهادت هستم».

و متفکری بی‌مانند، امام خمینی (قدس سره) ضمن اعلام عزای عمومی، پیامی به این شرح صادر کردند:

بسم الله الرحمن الرحيم

انالله وانا اليه راجعون

با کمال تأسف حسب گزارش جناب آقای وزیر امور خارجه که از منابع متعدده و مقامات کشورهای اسلامی به دست آورده است و حسب گزارشاتی که از منابع دیگر به دست آمد؛ مرحوم آیت الله شهید سید محمدباقر صدر و همشیره مکرمه مظلومه او که از معلمین دانش و اخلاق و مفاخر علم و ادب بود؛ به دست رژیم منحط بعث عراق با وضع دلخراشی به درجه رفیع شهادت رسیده‌اند. شهادت ارثی است که امثال این شخصیت‌های عزیز از موالیان خود برده‌اند و جنایت و ستمکاری نیز ارثی است که امثال این جنایتکاران تاریخ از اسلاف ستم‌پیشه خود می‌برند. شهادت این بزرگواران که عمری را به مجاهدت در راه اهداف اسلام گذرانده‌اند به دست اشخاص جنایتکاری که عمری به خونخواری و ستم‌پیشگی گذرانده‌اند؛ عجیب نیست. عجب آن است که مجاهدان راه حق در بستر بمیرند و ستمگران جنایت‌پیشه، دست خبیث خود را به خون آنان آغشته نکنند. عجیب نیست که مرحوم صدر و همشیره مظلومه‌اش به شهادت نائل شدند؛ عجیب آن است که ملت‌های اسلامی و خصوصاً ملت شریف عراق و عشایر دجله و فرات و جوانان غیور دانشگاه‌ها و سایر جوانان عزیز عراق از کنار این مصیبت بزرگ که به اسلام و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله وارد می‌شود؛ بی تفاوت بگذرند و به حزب ملعون بعث فرصت دهند که مفاخر آنان را یکی پس از دیگری مظلومانه شهید کند و عجیب تر آنکه ارتش عراق و سایر قوای انتظامی، آلت دست این جنایتکاران واقع شوند و در عدم اسلام و قرآن کریم به آن کمک کنند. من از رده های بالای قوای انتظامی عراق مأیوس هستم؛ لکن از افسران و درجه‌داران و سرپازان مأیوس نیستم و از آنان چشمداشت آن را دارم که یا دلاورانه قیام کنند و اساس ستمکاری را برچینند؛ همان سان که در ایران واقع شد و یا از پادگانها و سربازخانه‌ها فرار کنند و نگ ستمکاری حزب بعث را تحمل نکنند. من از کارگران و کارمندان دولت غاصب بعث مأیوس نیستم و امیدوارم که با ملت عراق دست به دست هم دهند و این لکه ننگ را از کشور عراق بزدایند. من امیدوارم که خداوند متعال بساط ستمگری این جنایتکاران را در هم پیچد. اینجانب برای بزرگداشت این شخصیت علمی و مجاهد که از مفاخر حوزه‌های علمیه و از مراجع دینی و متفکران اسلامی بود؛ از روز

مشخص ترسیده‌اند و به همین دلیل اصول آن را ناپود کردند تا به مجموعه‌ای مبتنی بر اجبار و شکنجه بدل شود و هرگونه هویت واقعی را از دست بدهد.

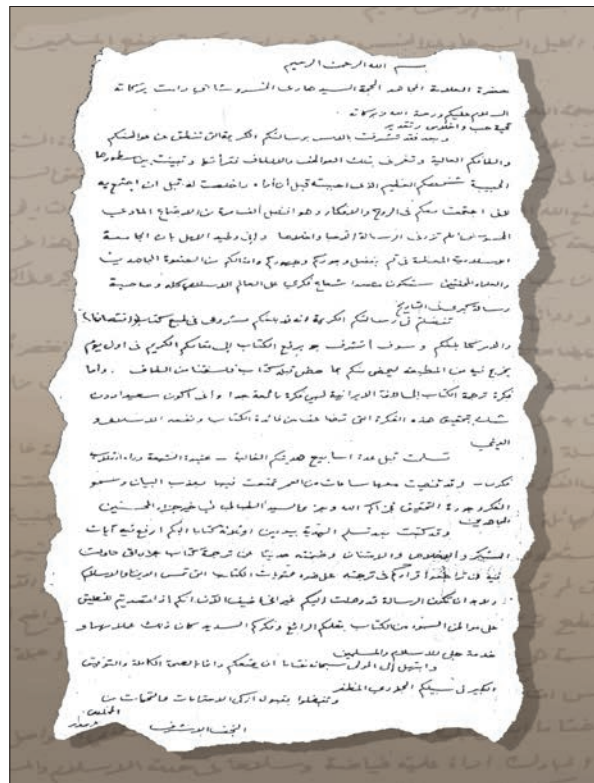
برادران و فرزندان! فرزندان موصل و بصره... فرزندان بغداد و کربلا و نجف... فرزندان سامرا و کاظمین... فرزندان عماره و کوت و سلیمانیه... فرزندان عراق در همه جا، با شما پیمان می‌بندم که من متعلق به شما و برای شما هستم و همه شما هدف امروز و آینده من هستید. باشد تا سخن شما یکی شود و صفوف شما زیر پرچم اسلام فشرده تر گردد و برای نجات عراق از کابوس این گروه ستمگر و خودکامه و ساختن عراقی آزاد و سربلند، آکنده از عدل اسلامی و ملامال از کرامت انسانی که در آن، همه شهروندان به رغم اختلاف ملیت‌ها و مذہب‌ها، احساس برادری کنید و همگی در رهبری کشورتان و ساختن میهن‌تان و تحقق الگوهای والای اسلامی برگرفته از رسالت اسلامیتان و فجر سترگ تاریخ‌تان، سهیم شوید.

محمدباقر صدر

نجف اشرف

دو پیام دیگر هم محتوایی اسلامی-انسانی دارند و در ضرورت مبارزه با ظلم و طغیان و وجوب ایجاد یک حکومت اسلامی در سرزمین اسلامی عراق فرستاده شده‌اند. این پیام‌ها که در نوار ضبط و توسط شاگردان و یاران شهید آیت الله صدر در سراسر عراق توزیع و پخش شدند، بی‌شک به دست فاشیست‌های بعثی چون «فاضل البراک» و «برزان التکریتی»، رئیس سازمان امنیت عراق می‌رسیدند و موضوع آنها به «قائد مهیب!»، سردار قادیسیه! گزارش می‌شد و سرانجام فرمانده کل «ام المعمارک» به «ام الجرائم» خود دست زد و دستور شهادت آیت الله سید محمدباقر صدر، این اسطوره علم و فضیلت و تقوی و ابوالشهداء و از تبار پاک پیامبر را صادر کرد که همراه خواهرش، «بنت‌الهدی» به شهادت رسیدند تا ثابت شود که یزیدیان در هر عصر و زمانی در برابر حسین‌پایان ایستاده‌اند؛ با این فرق که یزید پیشین «زینب» را به شهادت نمی‌رساند، ولی صدام، یزید معاصر، به «زینب» زمان، آمنة بنت‌الهدی هم رحم نکرد.

پیام امام خمینی به مناسبت شهادت آیه الله صدر پس از اعلام شهادت مظلومانه انسانی وارسته و مرجعی عالیقدر



چهارشنبه سوم اردیبهشت به مدت ۳ روز عزای عمومی اعلام می‌کنم و روز پنجشنبه چهارم اردیبهشت را تعطیل عمومی اعلام می‌نمایم و از خداوند متعال خواستار جبران این ضایعه بزرگ و عظمت اسلام و مسلمین می‌باشم.

والسلام علی عباد الله الصالحین

دوم اردیبهشت ۵۹

روح الله الموسوی الخمینی

پایان یا آغاز راه؟

شهید آیت الله محمدباقر صدر در ۲۵ ذی القعدة ۱۳۵۳ هجری قمری (۱۹۳۳ میلادی) در شهر کاظمین، در یک خاندان بزرگ روحانی به دنیا آمد. در ۱۳ سالگی به نجف اشرف رفت. در ۱۶ سالگی به مقام اجتهاد رسید؛ سپس به تألیف و تدریس پرداخت و تاروز شهادت، به وظایف الهی رسالی-جهادی خود ادامه داد و در ۲۰ فروردین ۱۳۵۹ (آوریل ۱۹۸۰)، در چهل و هفت سالگی، در بغداد به شهادت رسید.

تردیدی نیست که اعدام آیت الله شهید محمدباقر صدر، مانند غیبت امام موسی صدر و شهادت استاد شهید، مرتضی مطهری و دکتر سید محمدحسینی بهشتی، ناشی از یک توطئه بین‌المللی به رهبری «شیطان بزرگ»، آمریکاست؛ زیرا اجراکنندگان این توطئه‌ها، جملگی مزدوران حقوق‌بگیر و رسمی آن هستند.

«ام المعمارک» صدام که به رهبری وی به «ام الهزائم» جنگهای اخیر اعراب تبدیل شد و سپس قتل عام مردم غیر نظامی و بی‌پناه و مسلمان عراق، با اجازه رسمی و علنی امپریالیسم آمریکا، به خوبی نشان داد که فاشیست‌های بعثی عراق همچنان در خدمت امپریالیسم جهانی هستند و شعارهای اسلامی لائیک‌های دیروز عقلی، نیرنگی بیش نبوده است. اما مکر و حيله آنان هر چقدر باشد، سرانجام «مکر» الهی آنان را در کمین خواهد انداخت. «فمکروا و مکرالله والله خیر الماکرین»، «و ان ربک لبالمصاد».

بی‌تردید شهادت آیت الله صدر، پایان راه نبود. این آغاز معرکه‌ای بود که در نهایت «ام المعمارک» واقعی به شمار می‌رود و امپریالیسم‌ها هر غریبی را همراه مزدوران منطقه‌ای خود، به زباله‌دان تاریخ می‌افکند. این وعده الهی است و تخلص در وعده الهی راه نخواهد یافت، «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق، لیظهره علی الدین کله ولو کره الکافرون». سالگرد شهادت ابوالشهداء آیت الله صدر را گرامی می‌داریم و همراه شاعر گرانمایه، مرحوم دکتر داود العطار، از شاگردان شهید صدر، می‌گوییم:

باقر الصدر! منا سلاما

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

ای باغ سقا کجاست؟

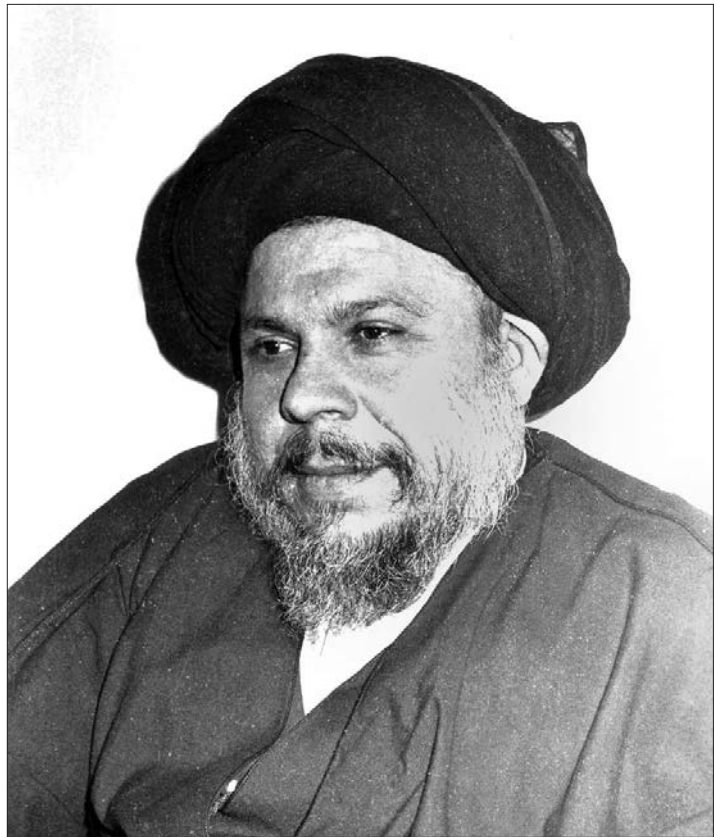
سید هادی خسروشاهی

تهران

۱. (ترجمه این دو کتاب توسط دوستان و برادران دیگر، انجام گرفت و تحقق این توفیق از نگارنده سلب گردید).

۲. اشاره به سلسله مقالاتی است که اینجانب در چند شماره از مجله «مکتب اسلام» در بررسی «نقش جهادی علمای اسلامی در عراق»، نوشته بودم.

۳. به خاطر دارم که به هنگام چاپ نخستین جلد آن، آقای هاشمی برای نظارت بر چاپ کتاب خود در بیروت به سر می‌برد و دو سه روزی در منزل برادر حامد العزیزی (سلمه الله) [مدیر دارالتعارف] در منطقه الشیخ با ایشان بودیم. اخلاص و معنویت و تواضع ایشان خاطره شهید صدر را زنده می‌ساخت.



شیعه و سنی همگی در این پیام ابوالشهداء آیت الله صدر، مورد خطاب قرار گرفته‌اند و این نشان می‌دهد که برای پیروزی در مبارزه، دوری از تفرقه و وحدت کلمه عناصر مسلمان راستین، یک ضرورت استراتژیک به شمار می‌رود.

برای درک اهمیت پیام و عظمت روحی آیت الله صدر، ترجمه آخرین پیام وی را که از نوار پیاده شده است، در اینجا می‌آوریم:

بسم الله الرحمن الرحيم
سپاس خداوند متعال را و
سلام و درود بر محمد و خاندان
و یاران گرامیش
عراق!
ملت بزرگ!

در این لحظه حساس و مصیبت بار از حیات جهادی شما، تمامی گروه‌ها و قشرها، اعم از عرب و کرد، سنی و شیعی، همگی شما را مخاطب قرار می‌دهم؛ زیرا مصیبت به فرقه یا نژاد ویژه‌ای

اختصاص ندارد. پاسخ قهرمانانه و همبستگی مبارزاتی، بایستی واقعیت تمامی ملت عراق باشد.

من از زمانی که خودم را شناختم و به مسئولیتیم در برابر این امت پی بردم، به‌طور یکسان، برای شیعه و سنی، عرب و کرد، کار و از رسالتی که همه آنان را متحد می‌کند و از عقیده‌ای که همه آنان را در برمی‌گیرد، دفاع کردم و با اندیشه و تمام هستی خودم تنها برای اسلام زیستم، که راه‌هایی و هدف همگان است. ای برادر و فرزند سنی‌ام! من با تو همراهم! به همان اندازه که با تو ای برادر و فرزند شیعی‌ام همراهم! من به همان اندازه که با اسلام باشم؛ با شما هستم و به همان اندازه که این مشعل بزرگ را برای نجات عراق از کابوس سلطه‌گری و ذلت و ستم به دوش می‌کشید؛ با شما خواهم بود. طاغوت و اربابان وی می‌کوشند به فرزندان نیکو و عزیز سنی ما چنین القا کنند که مسئله، مسئله شیعه و سنی است تا اهل سنت را از نبرد واقعی علیه دشمن مشترک جدا کنند. می‌خواهم به شما ای فرزندان علی و حسین، و فرزندان ابوبکر و عمر، هشدار دهم، نبرد، میان

برای اجرای این توطئه، «شیخ عیسی خاقانی» از سوی شخص «صدام تکریتی» دو بار به دیدار آیت الله صدر آمد و به ایشان ابلاغ کرد که یکی از چند شرط زیر را بپذیرد تا «مرجعیت ایشان» تثبیت شود!

۱- از انقلاب اسلامی ایران و رهبر آن امام خمینی پشتیبانی نکند.
۲- فتوایی در تحریم عضویت در حزب الدعوه الاسلامیه صادر کند.

۳- فتوای حرمت عضویت در حزب بعث را لغو و فسخ کند.
۴- یک مصاحبه مطبوعاتی تشکیل دهند و آیت الله صدر در آن شرکت کند.

وقتی که این پیشنهادها مطرح شدند، آیت الله صدر در پاسخ گفت، «اگر هیچ یک از این شرایط را نپذیرم چه می‌شود؟» شیخ عیسی خاقانی گفت، «سیدنا! والله لقد سمعت من لسان صدام انه قال سوف اعدمه! به خدا! از زبان خود صدام شنیدم که گفت اگر نپذیرد، او را اعدام می‌کنم!»

آیت الله صدر با آرامش خاص مؤمنان گفت، «من در زندگی آرزویی جز تأسیس حکومت اسلامی نداشتم و اکنون که این آرزو در ایران، به رهبری امام خمینی تحقق یافته است، دیگر برای من مهم نیست که چند روز بیشتر زنده بمانم. به یقین، هیچ یک از شرایط صدام را نمی‌پذیرم. به او خبر بده که من در انتظار شهادت هستم».

پیام به ملت عراق

در فاصله زمانی کوتاهی که آیت الله صدر در منزل خود در محاصره نیروهای بعثی بود و هرگونه ملاقاتی با وی ممنوع شده بود، وی سه پیام ارزشمند را خطاب به مردم عراق، ضبط کرد و برای آنها فرستاد. هر یک از این پیامها بیانگر روح بلند و عظمت و شخصیت والای این مرجع دینی و آموزگار بزرگ عصر ما، در آخرین روزهای زندگی است.

این پیامها سرشار از روح ایثار، صداقت، معنویت، شهادت طلبی و اندیشه والای تقریب میان ملیتهای مختلف و مذاهب اسلامی و درسی آموزنده برای کسانی است که می‌خواهند صادقانه در راه اسلام بکوشند.

آخرین پیام خطاب به یک گروه خاص نیست، عرب و کرد و ترک،

شیعه و حاکمیت سنی نیست.

علی برای دفاع از حکومت سنی که خلفای راشدین آن را تجسم بخشیدند و براساس اسلام و دادگری استوار بود، شمشیر به دست گرفت، آنگاه که به مثابه یک سرباز در جنگ‌ها زیر پرچم خلیفه اول (ابوبکر) جنگید و امروز، همه ما زیر پرچم اسلام در دست هر گروه مذهبی که باشد و در راه برافراشتن آن می‌جنگیم.

علمای شیعه در نیم قرن پیش، بر واجب بودن جهاد زیر نظر حکومت سنی که پرچم اسلام را به دست گرفته بود، فتوا دادند و صدها هزار شیعه وارد کارزار شدند و به خاطر حفظ پرچم اسلام و پشتیبانی از حکومت سنی که براساس اسلام استوار بود، سخاوتمندانه خون خود را بر زمین ریختند، ولی حاکمیت امروز، حکومت سنی نیست، هر چند که باند مسلط بر امور، از نظر تاریخی به تسنن منتسب باشند.

حکومت سنی به معنای حکومت فردی که از پدر و مادر سنی متولد شده باشد، نیست، بلکه به معنای حکومت ابوبکر و عمر است که امروز طاغوت‌های حاکم در عراق در همه رفتار و کردار خود آن را به مبارزه طلبیده‌اند. آنها حرمت علی و عمر را همزمان و همه روزه و در هر گامی از گامهای جنایتکارانه‌شان زیر پا می‌گذارند.



تردید نیست که اعدام آیت الله شهید محمدباقر صدر، مانند غیبت امام موسی صدر و شهادت استاد شهید مرتضی مطهری و دکتر سید محمدحسینی بهشتی، ناشی از یک توطئه بین المللی به رهبری «شیطان بزرگ»، آمریکاست؛ زیرا اجراکنندگان این توطئه‌ها، جملگی مزدوران حقوق بگیر و رسمی آن هستند.

فرزندان و برادرانم! آیا نمی‌بینید آنها شاعر مذهبی را که علی و عمر با هم از آن دفاع کردند، کنار گذاشته‌اند؟ آیا نمی‌بینید کشور را با مشروبات الکلی و چراگاه خوکان و تمامی ابزارهای فساد و تباهی که علی و عمر با هم علیه آن جنگیدند، لبریز ساخته‌اند؟ آیا نمی‌بینید آنها در برابر کلیه قشرهای ملت به خشن‌ترین ستمگریها و ددمنشیها دست می‌زنند و روز به روز بر کینه‌توزیشان نسبت به ملت و زیر پا گذاشتن کرامت مردم و دوری از آنان، بر استکبارشان می‌افزایند و در کاخهای حفاظت شده توسط نیروهای امنیتی و اطلاعاتی خزیده‌اند، در حالی که علی و عمر، همیشه با مردم و برای مردم و در میان مردم و با دردها و رنجهای آنان می‌زیستند. آیا نمی‌بینید آنها حکومت را به گونه‌ای قبیله‌ای به انحصار خود آورده و با جعل و افترا، رنگ حزب به آن داده‌اند؟ آنها دروازه‌های پیشرفت را در برابر همه مردم، به جز در مقابل کسانی که به خواری و سستی تن در داده و کرامت انسانیشان را فروخته و به بردگانی ذلیل بدل شده‌اند؛ بسته‌اند.

این سلطه‌گران حتی حرمت ظاهری حزب بعث عربی سوسیالیستی خود را هم زیر پا نهند و برای تبدیل این حزب از حزبی عقیدتی به باندی که پیوستن و عضویت اجباری را طلب می‌کند، کوشیدند و گر نه کدام حزب واقعی در جهان هست که خود را محترم بشمارد و عضویت در آن را زور تحمیل کند؟ آنها حتی از خود حزب بعث عربی سوسیالیستی که می‌گویند نماینده آن هستند و از بقای حزب به صورت واقعی و بر مبنای



اخلاق، تقوی، سیاست و مبارزه، بر روی مردم گشود. □ □ □

علامه شهید آیت الله العظمی سید محمد باقر صدر (ره) بی هیچ تردید، یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان، متفکران و نوابغ صاحب مدرسه و مکتب در عصر اخیر است. سوای رهبری فکری و روحانی و زعامت اسلامی و انقلابی آن فقیه شهید، اصولاً ابتکارات، نوآوریها، خلاقیتها و ابداعات وی نه تنها در فقه و اصول که در فلسفه عمومی و اسلامی، کلام، تفسیر، تاریخ، اخلاق، جامعه‌شناسی و دیگر علوم زنده حوزوی و غیر حوزوی، بر همگان محرز و روشن است.

آن بزرگمرد، گذشته از تربیت و تحویل فارغ التحصیلان مدرس علمی خود که امروز همه از فرزندان فقیه و فقه‌های فرهیخته و نواندیش و علمای صاحب‌نظر و رهبران راه علم و دین و از ارزشمندترین باقیات الصالحات وی هستند که شمارش آنان در این مقال کار آسانی نیست؛ آثار علمی بسیار محققانه، بل مبتکرانه و کم‌نظیر (اگر نگوییم بی‌نظیر) و تألیفات و تصنیفات سرشار از تحقیق و نوآوری و نواندیشی در تمام علوم اسلامی دارد که هر کدام بارها چاپ و منتشر و به زبانهای گوناگون ترجمه شده، تمام کتابخانه‌های شخصی و عمومی را مزین و آراسته کرده و بسیاری از افکار را دگرگون و بینش‌ها را متحول ساخته اند. گذشته از سیرت و روش مؤکد اسلامی که در وجود او مجسم و مجسد بود؛ وی یک پیکره علم و تقوی و اسلام متحرک و پویانده بود، به گونه‌ای که هر گوشه و جزئی از اعمال و رفتار وی حاکی از دستوری دینی و برنامه‌ای مذهبی بود. گذشته از این مقامات، زهد، ورع، قناعت، بی‌اعتنایی به دنیا، ساده زیستی، اخلاق و ملکات فاضله، سجایای حسنه، عبادتها، مناجاتها، تقید به اذکار و اعمال شرعی و دیگر حسنات در وی به گونه‌ای بود که در قلیل

نه تنها مرحوم آیت الله العظمی حکیم (قدس سره) که عموم مراجع عظام تقلید و اساتید و مدرسان و فضلاء و علماء و در یک کلمه حوزه نجف اشرف و دیگر حوزه‌های علمی در کربلا، کاظمین و سامرا و دیگر شهرستانها و استانهای عراق که روحانیون و اعلام آنها فارغ التحصیلان حوزه نجف و به حکم پیوندهای مذهبی، معنوی و علمی با آن حوزه و آن آستانه مقدسه در ارتباط مستمر و مستحکم بودند، مرحوم شهید صدر و خاندان اصیل و ریشه‌دار او را می‌شناختند و خود وی را نیز به علم، تقوی، اخلاق، نبوغ و استعداد فراوان و برجستگیهای فکری و علمی پذیرفته بودند.

از همه بهتر و بیشتر، استاد بزرگوار و عظیم الشان وی مرحوم آیت الله العظمی خویی (قدس سره) بود که تماس و ارتباط مستمر و مؤکد با شهید صدر داشت و به حق، او را پاره تن و فرزند علمی خود می‌دانست؛ مقامات حال و آینده آن تلمیذ محقق را ارج می‌نهاد و پاس می‌داشت و در برخی از تعبیرات خود، در مناسبتهای گوناگون، از وی به عنوان «بهترین» و یا «یکی از بهترین» تلامذه و اصحاب درس، خود یاد می‌کرد و این تجلیل و تعظیم تا آخر عمر کوتاه شهید صدر و تا پایان عمر پر برکت آیت الله خویی ادامه داشت. حتی در مقطعی از زمان حیات مبارک هر دو، برخی از دشمنان و یا دوستان که خواستند با تمهیداتی این رابطه مقدس را مخدوش و یا متلاشی کنند؛ مرحوم شهید در پاسخ به نامه‌ای که در این موضوع به محضرشان نگاشته شد؛ این شایعه را تکذیب و بر ارادت و علاقه خود را به استاد تأکید کرد و با عباراتی از قبیل «پدر و فرزند» و «استاد و تلمیذ» روابط فیما بین را به اعلان و بدین وسیله، نقشه دشمنان را نقش بر آب کرد. (صورت آن مکاتبه و پاسخ کتبی

شهید صدر در ضمن حالات مرحوم شهید صدر چاپ شده است.) پس از شروع مبارزات شهید صدر و انتشار آوازه وی که موجب احساس خطر جدی برای آن شهید شد؛ مرحوم آیت الله خویی به منظور ایجاد مصونیت قانونی و حفظ جان علامه صدر، دو پیشنهاد مؤکد را به وی ارائه کردند تا با قبول آنها و یا یکی از آنها، جایگاه و موقعیت علمی و روحانی شهید صدر تثبیت شود. یکی پذیرش امامت و اقامه جماعت در یکی از اماکن و مساجد نجف و دیگری چاپ رساله عملیه بود؛ به خصوص اینکه از همان اوان، جمع کثیری از شیعیان شهرهای عراق، به خصوص قشر جوان و تحصیلکرده و

مبارز از وی تقلید می‌کردند. آن فقیه سعید، ابتدا چاپ رساله را ترجیح داد و ظاهراً به عنوان نخستین اقدام، آرا و فتاوی خود را به عنوان حاشیه بر منهای الصالحین مرحوم آیت الله العظمی حکیم تدوین و منتشر کرد و در مقدمه مختصری که به خط خود بر آن نگاشت و اجازه عملی به آن را صادر و مهر کرد، تاریخ آن را (۲۰ ذیحجه الحرام ۱۳۹۵ هـ.ق) مرقوم و اعلام داشت و به این ترتیب، به علاوه امامت جماعت که بعداً آغاز شد، شهید صدر در سالیان جوانی، به عنوان یکی از فقه‌های عصر و یکی از رجال برجسته مذهب و یکی از مراجع مسلم تقلید و یکی از رهبران فکری، روحانی و سیاسی جهان اسلام وارد صحنه شد و درهای جدیدی از حیات فیاض خود را آغاز کرد و صفحات جدیدی از مکتب آموزنده و حماسه‌آفرین خود را در فقه و جهان،

فی ظرفه لافعلاً و هذا امر ممکن فلو فرض وجود الوصف فی ظرفه فیما بعد یکشف عن ان الموضوع کان تاماً و الحصة الخاصة حاصله و لعله الی هذا ذهب من جعل وصف المتأخر شرطاً ای الموضوع بوصف التحاقه بامر متأخر و هذا الوصف موجود فی الان و ما لا یکون موجوداً فلا یکشف عن وجود ذلک فی ظرفه و المتحصل انه لانوی اتی مانع من جعل الحکم علی النحو المذكور...

این دو سخن استاد اعظم و تهافت میان آنها را که به ذهنم خطور



حضرت حکیم مایل نبود که با دوری محمدباقر صدر از نجف و از استمرار درس و تدریس، او از جهان روحانیت و از علم و فقه فاصله بگیرد، بلکه می‌خواست سید محمدباقر در حوزه علم و فقاقت بماند تا تدریجاً مراتب استعداد علمی، نبوغ فکری و شرع‌مداری و سیاست‌مداری او آشکار گردد.

کرده بود؛ بر مرحوم شهید صدر عرضه داشتم که ضمن تأیید اجمالی، اینجانب را مورد تفقد و لطف ویژه خود قرار داد و آنچه که برای من موجب مزید خرسندی و لذت بود؛ معارفه بیشتر با آن پیکره علم و فضیلت بود. □ □ □

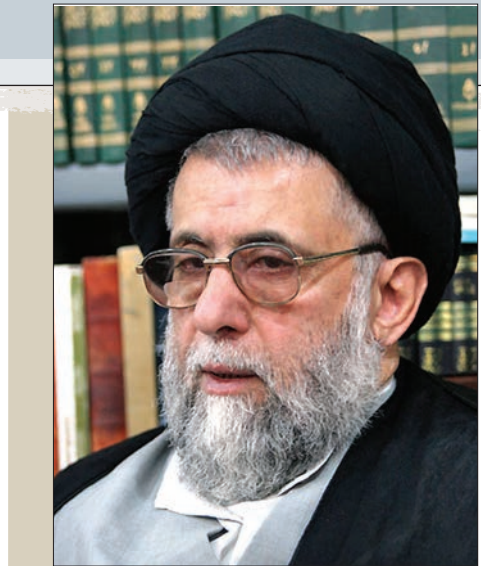
یکی از دوستان روحانی اینجانب در نجف اشرف می‌گفت، «روزی برای انجام کاری به منزل و محضر مرجع اعلی و اعظم مرحوم آیت الله العظمی حکیم (قدس سره) رفته بودم. آقای سید محمدباقر صدر نیز به عنوان یک طلبه فاضل و شاغل و جوان به حضور آن مرجع بزرگ آمده بود و اصرار می‌کرد که آن حضرت، او را به عنوان نماینده خود به منطقه (المسیب) اعزام نماید، لکن مرحوم حکیم نمی‌پذیرفت و پاسخ می‌داد که شما باید در نجف بمانید.» گویا مرحوم حکیم با آشنایی کامل به اصالت و شرافت دودمان صدر و اطلاع کامل از فضل و کمال و نبوغ و استعداد و دیگر شایستگیهای شهید صدر، آینده درخشان او را پیش‌بینی می‌کرد و نمی‌خواست او از حوزه نجف دور و نجف از وجود او محروم بماند.

گویا حضرت حکیم مایل نبود که با دوری محمدباقر صدر از نجف و از استمرار درس و تدریس، او از جهان روحانیت و از علم و فقه فاصله بگیرد، بلکه می‌خواست سید محمدباقر در حوزه علم و فقاقت بماند تا تدریجاً مراتب استعداد علمی، نبوغ فکری و شرع‌مداری و سیاست‌مداری او آشکار گردد تا صغیر و کبیر، عرب و عجم، عالم و عامی و پیر و جوان، هر چه بهتر و بیشتر او را بشناسند و در آینده‌ای نه چندان دور، همگان به این حقیقت دست یابند که سید محمدباقر صدر نه روحانی منطقه المسیب و نه حتی عالم کاظمین و یا مرجع نجف که مرجع علمی، رهبر سیاسی، زعیم فکری و انقلابی کل مردم ستمدیده عراق و شیعیان آن دیار خواهد بود.

آری، آیت الله العظمی حکیم می‌خواست شهید صدر در نجف بماند و رشد کند و دیگران را رشد بدهد تا در آینده، به عنوان یک پدر روحانی و یک زمامدار اسلامی، پرچم مبارزه علیه ظلم و ستم را برافرازد و علیه حاکمان جبار عراق به پاخیزد و مردم را به سوی حریت، استقلال، ایثار و شهادت رهنمون گردد و جامعه را به سمت اسلام ناب و دین خالص الهی فراخواند. سرانجام نیز چنین شد و پیش‌بینیهای آن مرجع حکیم و بزرگوار جامه تحقق پوشید.

□ □ □





■ آیت الله سیدعلی شفیعی *

نبوغ و فرزانی آیت الله العظمی شهید صدر...

ماندگار و از هر درس لفظی و توجیهی مؤثرتر و راسخ تر است.

□ □ □

هنگامی که پس از گذراندن سطوح عالیه (کتاب شیخ انصاری و محقق خراسانی) به درس خارج از اصول استاد اعظم آیت الله العظمی خویی (قدس سره، دوره ششم اصول استاد) حاضر شدم، طبعاً برخی از ابهامات و سئوالات خود را از فضلاء تلامذه استاد می پرسیدم و پاسخ می گرفتم و چون به تدریج ایرادات و نقدهایی به ذهنم خطور می کردند که نمی دانستم آیا واقعاً اشکالند و مایه علمی دارند و یا در اثر نرسیدن به مراد و مقصود استاد معظم، اشکال در وجود خود من است؛ لهادو نفر از اعظم تلامذه استاد را برای طرح سئوالات و رفع اشکالات خود انتخاب کردم که یکی از آن دو، مرحوم شهید صدر (رضی الله) بود که در واقع انگیزه اصلی من بر خورداری از مجالست و مؤانست و استفاده از تفقدها و ملاطفتها و بهره یابی از قیافه ملکوتی وی بود.

به خاطر دارم نخستین مورد شی از دهه عاشورا بود که در مجلس سوگواری حضرت حسین بن علی (ع) در صحن مقبره مرحوم علامه مامقانی (که در زمانهای بعد ظاهر آشپید صدر در آن ساختمان به صورت مستمر مستقر شده بود) خدمت ایشان رسیدم و در کنار معظم له نشستیم و به محضرش عرضه داشتیم که حضرت استاد (الخویی) در بحث چگونگی تصحیح شرط متأخر، سخنی از صاحب فصول بدین گونه نقل و آنرا نقد می فرمایند:

«واعجب من ذلک ما قیل فی المقام من انه لامانع من تأخر الشرط فان المانع انما هو فی مورد یكون الشیئی بنفسه شرطاً ثم یتأخر عن المشروط فیثبت المحذور واما اذا کان بوصف تأخره شرطاً فلا مانع اذا شرط لم یتأخر بل المتأخر هو الشرط» سپس استاد می فرمایند:

«و هذا الکلام فی اقصی المراحل من الغرایه اذ بعد فرض ان الشرط من اجزاء العله یكون المعنی ان المعدوم بوصف انه معدوم عله و هذا کماتری کله محذور فان المعول انما یتشرح من العله فکیف یکمن وجود الاثر مع ان المؤثر لم یوجد بعد. و لیس معنی قوله ان المتأخر بوصف بوصف تأخره شرط موی ان المعدوم بوصف العدمه عله و هذا غیر معقول.» لکن در چند درس بعد از این، کلماتی دارند که استشمام پذیرش کلام مذکور از آن می شود و مثالهایی از عرف و حتی فروعی از فقه را مطرح می کنند و آنها را بر اساس سخن صاحب فصول تصحیح می نمایند و چنین می فرمایند:

«فالحصه الخاصه تتحصص لهذا الامر المتأخر المفروض وجوده

باید کرد.»

از حسن تصادف، روزی در مدرسه مان (مدرسه بزرگ مرحوم آیت الله بروجردی، جنب بازار بزرگ نجف) به دیدن یکی از روحانیون استان خودمان (خوزستان) که به نجف آمده و در این مدرسه حجره گرفته بود، رفتم که متوجه شدم مرحوم شهید صدر با یکی دو نفر دیگر از محترمین حوزه به دیدن روحانی مشارالیه آمده اند. موقعیت بسیار مغتنم بود. لختی در آنجا ماندم و هر چند، احساس کوچکی و غریبی به من دست داده بود، اما توانستم از محضر پر فیض آن قدیس الهی و از دیدار روح افزای وی بهره ببرم و چه بسا در این فرصت کوتاه توانستم خود را به عنوان یک طلبه نیم آشنا در حافظه و در ذهن شیدای شهید صدر جای بدهم و بعضی از مسائل و لطایف ایشان را در آن محفل، برای همیشه به عنوان یادگاری از آن بزرگوار، به حافظه خود بسپارم.

آن فقیه سعید شهید، چنان که آن روز دیدم (و بعدها بیشتر تبیین و تثبیت شد)، شخصیتی بود متواضع با حسن خلق، ملاطفت و محبت آشکار و پذیرای مزاحها و لطیفه های جالب و معقول همراه با متانت و وقار و با همه کس و حتی با ناآشنایان، در نخستین برخورد به گونه ای رفتار و ابراز انس و الفت می کرد که گویی مدتهاست با او سابقه آشنایی و معارفه دارد و این خود نکته ای اخلاقی و ارزشمند است که اثرات مثبت و مفید آن در روحیه طرف مقابل بسیار ملموس و محسوس و



گاهی آیت الله سید محمدباقر صدر را در مسیر و هنگام عبور، مثلاً در صحن مطهر علوی (ع) می دیدم و با سلام به او عرض ارادت می کردم و پس از عبور به وی خیره می شدم و تا پاسی او را نظاره می کردم و این در حقیقت او بود که با جذبه های خود، مرا و نگاههای مرا به سوی خویش می کشاند.

در سال ۱۳۳۹ شمسی که به منظور ادامه و تکمیل تحصیلات حوزوی وارد نجف اشرف شدم و با اشتیاق و شور خاصی پیرامون مراجع عظام تقلید در آن دیار مقدس به فحص و پژوهش پرداختم. فقهای عظام، اساتید و مدرسان، درسها و حوزه های درسی آنان، افکار و آراء تلامذه و اصحاب، حتی زمان و مکان و بحث مورد تدریس و...

از این رهگذر اطلاع یافتیم که در میان اعلام و اساتید بارز حوزه کهن نجف اشرف، مجتهد جوانی با عمری حدود ۳۲ سال، درس خارج فقه و اصول دارد و نامش سید محمدباقر صدر و از خاندان اصیل و ریشه دار سادات صدرالدین عراق (کاظمین) است. وی چنین به من شناسانیده شد که فردی است بارز و مبرز، پر استعداد و با نبوغ، شایسته و کامل و دارای حوزه درسی مفید و تحقیقی و با آنکه خود فارغ التحصیل مکتب و مدرس علمی آیت الله العظمی خویی است، لکن در درس خود مطالب و نظرات استاد بزرگوار خود را به نقد می کشاند و حتی بر آنها احیاناً ایراد می کند که: یرد علی ما افاده، اولاً و ثانیاً و ثالثاً و رابعاً. با این اوصاف و احوال، غایباً به او دل بستم و نادیده شیفته اش شدم. استادی چنین جوان و سرشار از استعداد و ابتکار و محبوبیت و شهرت علمی و معنوی؟

در نخستین سفرم به ایران و اهواز که دو سه ماه به طول انجامید، وجود این محقق ممتاز و استاد برجسته را برای برخی از دوستان توصیف می کردم و از همین نقل و شرح هم لذت می بردم و آنان نیز از وجود چنین فردی در حوزه های علمی و قدیمی تجلیلی، تقدیر و تحسین می کردند.

□ □ □

گاهی آیت الله سید محمدباقر صدر را در مسیر و هنگام عبور، مثلاً در صحن مطهر علوی (ع) می دیدم و با سلام به او عرض ارادت می کردم و پس از عبور به وی خیره می شدم و تا پاسی او را نظاره می کردم و این در حقیقت او بود که با جذبه های خود، مرا و نگاههای مرا به سوی خویش می کشاند، لکن اینها هیچکدام برای فرو نشاندن عطش من کافی نبود، زیرا از سویی اختلاف سن میان او و اینجانب (من ۲۰ ساله و ایشان ۳۲ ساله) و از سوی دیگر اختلاف فاحش در مراتب دروس حوزوی ایشان و من (او استاد محقق و بارع درس خارج فقه و اصول در حوزه نجف بود و من یک طلبه بودم که هنوز دوره کامل سطوح عالیه فقه و اصول را به اتمام نرسانیده بودم) و برخی جهات دیگر، ما را از یکدیگر جدانگه می داشت. می بایست این مانع به گونه ای مرتفع می شد تا من می توانستم با او آشنا و از زلال فیض علم و عمل وی برخوردار شوم که، «در دل دوست به هر حیلۀ رهی



۲۳۹

آیت الله تسخیری از آن جمله شاگردان شهید صدر است که فراوان از اندیشه های استاد، به ویژه اندیشه های اقتصادی وی وام گرفته است. تقریباً در تمام سخنرانیهای او در اجلاسهای داخلی و خارجی می توان جلوه هایی از طرحهای اصلاحی شهید صدر را مشاهده کرد. وی همچنین در احیای یاد و اندیشه استاد سعی بلیغ داشته است و نمونه بارز آن برگزاری کنگره بین المللی شهید صدر در زمستان ۷۹ با حضور جمع کثیری از اندیشمندان خارجی و داخلی است. جناب تسخیری به رغم مشغله فراوان در روزهای برگزاری کنفرانس وحدت اسلامی، در دفتر مجمع تقریب بین مذاهب اسلامی با ما به گفت و گو نشست و بازگوی خاطراتی شد که برخی از آنها را برای نخستین بار می گفت. با سیاست از ایشان که فرصتی را به گفت و شنود با ما اختصاص دادند.

۱ «شهید صدر و نیازهای زمان» در گفت و شنود
شاهد یاران با آیت الله محمد علی تسخیری

آرمان او تبدیل مرجعیت به یک «نهاد» بود...

نظر من یکی از ویژگیهای مهم ایشان این است که نظریه پرداز زبردستی بود. دیگر ویژگی ایشان عمقشان بود. ایشان تعمق زیادی در ادله و ترابط بین ادله به دست می آورد و تأمل زیادی را مبذول می کرد. یکی از نکاتی که می توان به این دو ضمیمه کرد، دید اجتماعی آن بزرگوار بود. دید اجتماعی برای ایشان، سازنده نتیجه است و یکی از انتقاداتی که به برخی از ادله فقهای بزرگ داشت این بود که اینها ملاحظه نمی کنند که اسلام برای همه جوامع آمده است. این طور نیست که این آیین برای یک فرد گوشه گیر بیکار آمده باشد که هر چه از احتمالات در ذهنش می آید، به جا بیاورد و این نوع استدلال با یک دید و برداشت فردی سازگار است، ولی اگر ما آن دید جهانی و دید باز اجتماعی را در نظر بگیریم، نباید به این نوع استدلال بپردازیم. بعد اجتماعی، ویژگی دیگری از مرحوم آقای صدر بود که به همراه نکته بینی و نکته سنجی، به ایشان مقام خاصی می داد. فکرشان ویژگی عمیقی داشت و تفکرشان سازنده بود و لذا به دلیل همین ویژگیها، شاگردان مرحوم آقای صدر، ساخته می شدند. مرحوم آقای صدر نه تنها به شاگردان اطلاعات می داد، بلکه این اطلاعات، سازنده شخصیت شاگرد بود و در تمام مسیر فکریش، با او باقی می ماند. درس مرحوم آقای صدر چقدر در نجف رونق داشت؟ آیا شما جزو اولین گروهی بودید که از ایشان درس گرفتید؟ خیر، قبل از ما گروه دیگری بودند که در میان آنها آقای سید نورالدین اشکوری، آقای سید کاظم حائری، آقای سید محمود هاشمی شاهرودی، آقای سید محمدباقر حکیم، آقای عرفانیان و عده دیگری هم بودند. ما تقریباً نسل دوم شاگردان آقای صدر بودیم.

این درس چقدر رونق داشت؟

جامع آن فکر می کرد و حتی هنگامی که در مسئله ای فقهی، در باره فرعی بحث می کرد، به عموماً فوقانی آن مسئله فرعی توجه می کرد و سلسله مراتب را به ترتیب می پیمود تا جان ثنوری را که حاکم بر این مسئله فرعی و سایر امور فرعی است، به دست آورد. این روش را در اصول هم دنبال می کرد و لذا می توانم بگویم در اصول هم ایشان، تجدید نظر اساسی انجام داد. در کتاب اقتصادنا وقتی که می خواهد تئوری اقتصاد اسلامی و مکتب اقتصادی را به دست آورد، جزئیات منسجم را در کنار مفاهیم و برداشتهای اسلام گرد می آورد و از مجموع اینها یک خط مکتبی و مذهبی را به دست می آورد. این مسئله را به وضوح در بحثهای اقتصادی، قرآنی و منطقی خود به کار می گیرد. به



یک روز من با استاد روزه گارودی که یک متفکر بزرگ مارکسیستی بود و اتفاقاً مرحوم آقای صدر در یکی از کتابهایش با او مناقشه کرده بود، صحبت کردم و گفتم، «مارکسیستها مدعی هستند که مرحوم آقای صدر مارکسیست را خوب نفهمیده بود. شما نظر تان چیست؟» ایشان به من گفت که، «اتفاقاً یکی از معدود کسانی که در جهان اسلام، عمق مارکسیسم را درک کرده اند، مرحوم آقای صدر بود.»

از نحوه آشنایی خود با شهید صدر چه خاطراتی دارید؟ آشنایی ما با مرحوم آقای صدر در مقطع ورود ما به درس خارج در نجف اشرف بود که ایشان در مسجد کوچکی در نجف، عده ای از فضایی خوب را تربیت می کردند، هم اصول می گفتند و همه فقه، ما الحمدلله یک بخش خوبی از درس فقهی و درس اصولی را نزد مرحوم استاد خواندیم و وقتی که به ایران تبعید شدیم، بقیه درس اصول را بین خودمان به شیوه مرحوم صدر مباحثه می کردیم؛ تا وقتی که یک دوره کامل اصول ایشان را فرا گرفتیم و انصافاً خیلی هم از بحثهای اصول فقه ایشان استفاده کردیم. البته از کتابهای فکری ایشان هم در کنار تحصیل و تدریس فقه و اصول بهره های زیادی بردیم. در همان اثنا کتاب اقتصادنا را برای طلبه ها تدریس می کردم و شاید پنج شش دوره، این کتاب و فلسفتنا را درس دادم. به هر حال از نوشته ها و مجالس ایشان تغذیه علمی جالبی داشتیم و می توانم عرض کنم که بخش زیادی از مسیر فکری و روحی و شناخت ما از اسلام را ایشان موجب شدند. من احساس می کنم تا حالا هر چه نوشته ام؛ متأثر از تفکر ایشان و دارای صبغه ای از اندیشه های استاد شهید است.

درس ایشان در مقابل دروس فحول دیگر حوزه نجف که از نظر سنی از ایشان بالاتر و از لحاظ زمان آغاز تدریس بر ایشان مقدم بودند، چه مزایایی داشت که شما و دیگران را جذب کرد؟

مرحوم شهید هم در درسهای فقهی و اصولی و هم در سخنرانیهای عمومی و در کتابهایشان، امتیازات جالبی داشتند که من حیث المجموع، ویژگی خاصی به ایشان می داد. ایشان به تمام معنای کلمه ایدئولوگ بود، یعنی وقتی مسئله ای را بررسی می کرد، به نظریه عام آن و ایدئولوژی

محتوایی، غامض سخن گفتن و استدلال مغلق و پیچیده آوردن است که ما هم در این کتاب غالباً این منهج را مطابق عرف حوزه‌ها برگزیده‌ایم.

۴. ایجاد تحول اساسی در اسلوب و متد بحث‌های علمی و انتخاب زبان و عبارات و اصطلاحات لازم برای این منهج جدید را به فرصت دیگری که توفیق آن موکول به آینده است، واگذار می‌کنیم.

ملاحظه می‌شود که در فکر بکر و اندیشه متعالی شهید صدر یک تحول عمیق و وسیع در اسلوب تدریسی و تألیفی حوزه‌های علمیه و در گزینش اصطلاحات و عبارات هماهنگ با این اسلوب جدید وجود دارد که نه تنها از مجموع آثار و افکار وی که از همین عبارت یاد شده می‌توان پایه و مایه آن را ردیابی کرد و به دست آورد، اما ای کاش آن عالم علیم زنده می‌ماند تا حوزه‌های علمیه

لوحظ توفرها فی تلك الآراء هی ان تكون نتیجه لاجتهاد احد المجتهدين بقطع النظر عن عدد القائلين بالرأی و موقف الاكثرية منه.»

عظمت روح، اوج فکر و اندیشه، سعه صدر، بهادادن به آراء و افکار دیگران، آگاهی بر نظرات صاحب‌نظران، اجتناب از مطلق‌گرایی و خودمحوری در این سخن شهید صدر موج می‌زند و بزرگ‌ترین درس علمی و عملی را به دست‌اندرکاران پژوهش و کاوش می‌دهد تا از این بلندنظری وی بهره ببرند.

استاد شهید نه تنها در کشف معضلات علمی و استخراج گوهرهای ذیقمت از دریای بی‌کران علوم خدادادی، نابغه‌ای چیره‌دست و علامه‌ای عظیم‌الشان، بلکه امامی مطاع و پیشوایی آگاه است که در روشها و سبکها نیز فردی بی‌نظیر و با کم‌نظیر و مبتکری سازنده و معماری فکور و اندیشمند است و این ابتکار

افرادی مجتمع و متجلی می‌گردند، جز آنان که واقعاً اولیاء خدا و مقربان درگاه ربوبی و عباد صالح خداوندی هستند. محبوبیت بی‌نظیر آن شهید بزرگوار تا کنون مجامع قلوب و کرانه‌های دلها را به خود اختصاص داده است و همگان شیفته و فریفته آن رجل الهی بوده‌اند و هنوز دلها به یاد آن فقیه شهید می‌تپند و شعله‌های عشق با نام و یاد او زبانه می‌کشند و همه جا با عظمت و بزرگی از او نام برده می‌شود.

گذشته از همه اینها و بسیاری مسایل و مطالب و حقایق دیگر که از حوصله تحریر و تقریر خارج است، از جنبه علمی، فکری، روحی و سازندگی، کتب و آثار سودمند شهید صدر (ره)، آن چنان آکنده از تحقیق و افکار بکر و آرای جدید و نظرات صائبه که هر کس به اندازه وسع علمی خود از آنها بهره‌ور و به تناسب ارزش وجودی خود به این افکار و آراء نیازمند است.

کیست آنکه در یکی از علوم یاد شده تحقیقی کند، مقاله‌ای بنویسد، کتابی بنگارد، مجموعه‌ای تدوین نماید، سخنی و سخنرانی فراهم آورد که محتاج به مراجعه به کتب شهید صدر نباشد و به نظرات عمیق وی ننگردد و به یک یا چند مطلب نفیس از مطالب و آثار شریف او توجه و آنها را مطرح نکند. □ □ □

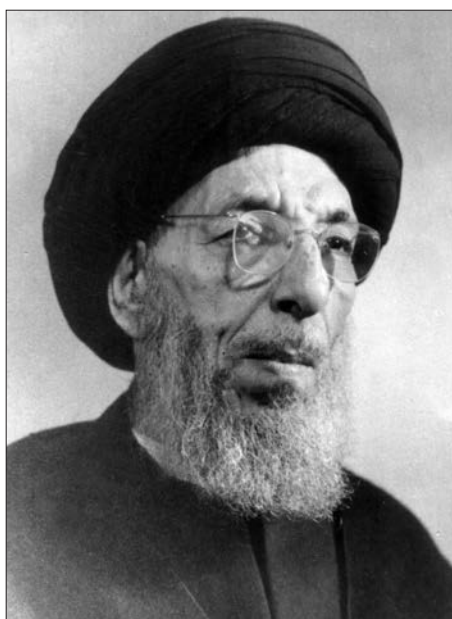
کرار آید شده است که کتابهایی پیرامون برخی از مسائل و موضوعات نوشته شده‌اند که نگارندگان آنها عنوان «از دیدگاه اسلام» یا «از نظر اسلام» و «منظر اسلام» را پسوند نام کتاب خود قرار داده‌اند. بسیاری از این نوشتارها حتی اگر جنبه شعاری و خطابی هم نداشته و بر مبنای استدلال و استناد تألیف شده باشند، اما این فقط نویسندگان آثار مذکور هستند که از مدارک و منابع مربوطه، اسلامی بودن موضوع مورد نظر خود را استنباط می‌کنند، ولی معلو نیست که نظرات آنان در واقع تا چه اندازه اسلامی هستند و این نویسندگان تا کجا به حقیقت اسلام دست یافته و آراء و افکار خود را بر اسلام تحمیل نکرده‌اند. بدیهی است که باید متناسب با هر یک از این نوشته‌ها و آثار، تحقیق شایسته‌ای صورت پذیرد.

مرحوم شهید صدر که خود فقیهی بزرگ و علامه‌ای عالیقدر و آیتی در اسلام شناسی، تحقیق، پژوهش، نوآوری و ابتکار و خلاقیت است، در همه جا و برای همه کس اسوه و الگوست. او در اکتشافات علمی و فکری خویش، خودبینی و خودمحوری نمی‌کند و خویش را حاکم بر مدارک و نصوص شرعی نمی‌بیند. چه بسا نظریه‌ای را هر چند مورد استنباط شخصی خود وی نباشد و یا خود استنباط دیگری داشته باشد، اسلامی معرفی می‌کند که فوائد این روش بر فرهیختگان و ارباب تحقیق پوشیده نیست. آن شهید سعید در کتاب اقتصادنا (ص ۱۲ و ۱۱) می‌گوید:

«الآراء الفیقه التي تعرض فی الكتاب لایجب ان تكون مستنبطه من المؤلف نفسه بل قد يعرض الكتاب لآراء تخالف من الناحیه الفقیهه اجتهاد الکاتب فی المسئله و انما الصفه العامه التي



آیت الله العظمی خوئی (قدس سره)، تماس و ارتباط مستمر و مؤکد با شهید صدر داشت و به حق، او را پاره تن و فرزند علمی خود می‌دانست؛ مقامات حال و آینده آن تلمیذ محقق را ارج می‌نهاد و پاس می‌داشت و در برخی از تعبیرات خود، در مناسبت‌های گوناگون، از وی به عنوان «بهترین» و یا «یکی از بهترین تلامذه و اصحاب درس» خود یاد می‌کرد.



را از این نوآوری و ابتکار عظیم نیز به صورت مشروح، مفصل و مستقل برخوردار و بهره‌مند می‌کرد و سبک جدید خویش را در تدریس و تألیف برای همه جوامع علمی به نمایش می‌گذاشت. □ □ □

سخن از شهید صدر و آثار و افکار و انقلاب و امامت فکری و سیاسی و علمی و معنوی وی با گفتارها و نوشتارهای کوتاه ما پایان نمی‌پذیرد، مگر آنکه ما خود برای بحث خود پایانی را جستجو کنیم.

نگارنده این مقاله می‌بخت خود را با کلام متعالی و ماندگار شهید صدر پایان می‌دهم که به ارادتمندان، مقلدان، تلامذه و کافه رهروان راه نورانی خود خطاب فرموده است:

«ذوبوا فی الامام الخمينی کاذب هو فی الاسلام.» در افکار و مقاصد و آرمانها و انقلاب حضرت امام خمینی (ره) ذوب شوید بدانسان که او خود در اسلام ذوب گردید و همه وجود خود را فدای اسلام کرد و یا اینکه در انقلاب حضرت امام خمینی ذوب شوید، زیرا آن امام کسی است که همه وجودش در اسلام ذوب و فدا شده است و کسی که چنان خویش را فدای اسلام کند، همه باید فدای او شوند که فدا شدن و ذوب شدن در او، همانا قربانی شدن و فدا گردیدن در اسلام است.

پروردگارا! خشم و نفرین و عذاب و انتقام خود را بر قاتلان شهید مظلوم آیت الله العظمی صدر صادر و نازل فرما. بارالها! روح مطهر و منور حضرت امام راحل (قدس سره) و روان ملکوتی آیت الله العظمی شهید صدر (قدس سره) را با ارواح طیبه و نورانی اولیاء اسلام محشور فرما و ما را پیرو راستین آنان قرار ده.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين. * از دوستان شهید صدر و نماینده استان خوزستان در مجلس خبرگان رهبری.

و سازندگی، خود یکی از مؤثرترین ابزارها و وسایل دست‌یابی به آفاقی جدید و نورانی از علم و دانش است. وی در مقدمه کتاب فقهی ارزشمندش (بحوث فی شرح العروه الوثقی - چاپ دوم - ص ۱) می‌نویسد:

«...ان هذا الجزء من هذا الكتاب يعبر فی بحوثه عن ممارسته علمیه... تناولت عدداً من مسائل المباح من العروه الوثقی بالشرح والاستدلال باساليب البحث العلمی السائمه و بنفس صیغه التي تعارف علیها علما ثنا الابرار انسجاماً مع الظروف التدریسیه العامه. و واضح لدی و انا الاحظ بحوث هذا الكتاب ان اتمنیه بحاجه الی تطوير اساسی يعطی البحث الفقهی ابعاده الكامله و پس از چند سطر چنین می‌افزاید:

«...ان الكتاب كما ذكرنا ممارسه تدریسیه قد خضعت لنفس الاعراف المتبعه فی مجال التدریس السائمه من ناحیه المنهج و لغه البحث و التوسع فی الشرح و التوضیح و اتجهت الی تعمیق المحتوی و المضمون کما اتیح لها ذلک تارکه تطوير المنهج و لغه البحث الی حین تتوفر الظروف الموضوعیه التي یطتیها ذلک...»

آری از این سخن جاودانه شهید صدر (ره) و مفهوم آن به خوبی فهمیده می‌شود که:

۱. کتاب نامبرده استوار است بر روشهای رایج در حوزه‌های علمی برای بحث و تحقیق و بر اساس همان الفاظ و اصطلاحاتی که میان عالمان بزرگوار دین در محدوده تدریس حوزوی موجود و متداول است. مفهوم این کلام آن است که اسلوب یاروشهای دیگری نیز برای افاده همین مقاصد و مباحث وجود دارند. تا هنگامی که طریقه متداول و الفاظ و عبارات معمول، تغییر اساسی نیابند و متحول نشوند، مباحث فقهی، ابعاد و جوانب کامل خود را باز نمی‌یابند.

۳. عرف و منهج متداول موجود، متوجه و متمایل به طرح عمیق

آمیزی از ایشان ندیدم و این حاکی از روحیه والای ایشان بود. نکته دیگر زندگی ساده ایشان بود. تا آخر عمر با آنکه پیوسته امکانش برای ایشان فراهم بود که خانه بخرند، ولی پیوسته اجاره نشین بودند. در مورد تربیت فرزندان نیز شیوه های جالبی داشتند، از جمله به همسرشان گفته بودند که اگر من یک وقت با بچه ها تندی کردم، شما با آنها رثوف باشید. شهید صدر اهل برنامه ریزی بود، چه در فکرش، چه در رفتار سیاسی و اجتماعی و چه در رفتار فردی با خانواده.

پس از بازگشت به ایران، رابطه خود را با ایشان چگونه ادامه دادید؟

از راه مکاتبه و از راه مباحثه در سهای ایشان، از راه تواصل داشتن تماس نزدیک با همه شاگردان ایشان. ارتباط روحی و فکری ما با آقای صدر ادامه داشت و الحمدلله آن فتره برای ما فتره سازندگی شخصیتمان به حساب می آید. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و زمانی که دوران فشار و حصر رژیم بعث بر ایشان آغاز شد، آیا شما تلاشی برای تسهیل وضعیتشان کردید؟ آیا با ایشان تماسی داشتید؟ نه، من نتوانستم با ایشان تماس برقرار کنم. فقط مکاتبه داشتیم و از ایشان نامه هایی دریافت می کردم که برای تقویت روحی و بسیار روح بخش بود، اما پس از آمدن، تماس مستقیم با ایشان نداشتیم.

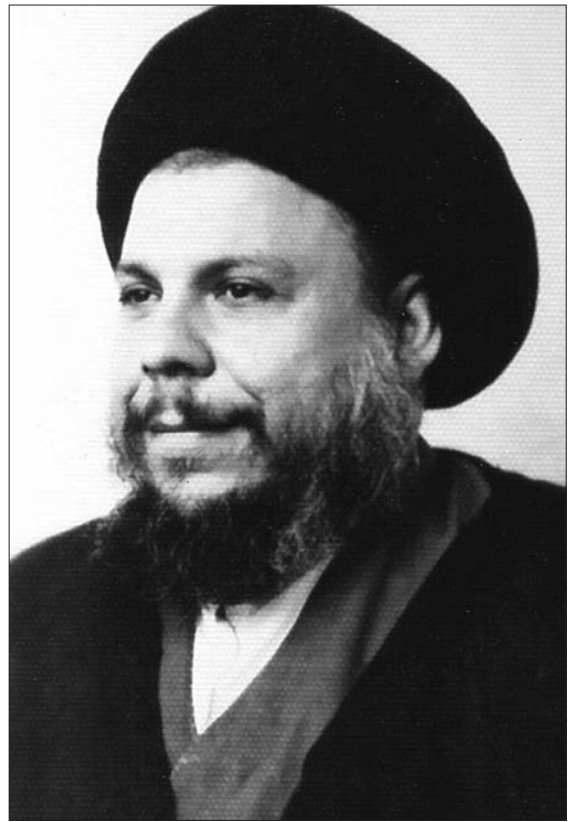
اینک شخصیت فکری و معنوی خود را تا چه حد مرهون آموزه های شهید صدر می دانید؟

کل شخصیت و کل مسیر فکریم، به مقدار دریافتی، از روح و فکر بزرگ ایشان متأثر است و احساس می کنم هر چه تولید کرده ام، اگر چیز صالحی باشد و هر مسیری که طی و هر خدمتی که به انقلاب اسلامی و به اهداف بزرگ مرحوم حضرت امام (ره) کرده ام و حتی مسیرم در ارتباط با مرحوم آیت الله مطهری و مسیرهای درسی و شخصی و فکری، همگی متأثر از هدایات و ارشادهای ایشان بوده است. در مقامی که هستم، چقدر برای اشاعه افکار شهید صدر تلاش کرده ام؟

به مقدار توانم سعی کرده ام اولاً در ارتباط با فعالیتهای سیاسی، خط سیاسی ایشان را دنبال و منویات سیاسی ایشان را محقق کنم. حرکت در خط انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را مرهون هدایای ایشان می دانم. تفکر ایشان را در محافل بین المللی و خصوصاً در مجمع جهانی فقه اسلامی مکرراً مطرح کرده ام، به طوری که بعضی می گفتند مگر شما چیز دیگری ندارید؟ اما من معتقدم خط سالم و سازنده، همین خط است. همچنین سعی کردم اجلاس بزرگی با حضور متفکرین جهانی از جمله همین آقای احمد محمدعلی، رئیس بانک اسلامی و متفکرین دیگر برپا شود و آن نحوی که دیگران آقای صدر را فراموش کردند، ما سعی کردیم این کنفرانس یادآور این شخصیت باشد و کنفرانس بسیار جالبی بود و کتابهای ایشان احیا و مقاله های زیادی در این زمینه نوشته شد و موجی فکری به وجود آمد، ولی وقتی که مسئولیتهای دیگر بر عهده ام قرار گرفتند، نتوانستم آن کنفرانس را دنبال کنم. من معتقدم کل حرکت اسلامی در عراق، انعکاسی از شخصیت آقای صدر است. منظورم آن حرکت اصیل است و نه حرکت غوغایی و شلوغی و بی برنامه. حرکت با برنامه اسلامی و منطقی و بیداری اسلامی در جهان اسلام، تا حد زیادی معلول افکار ایشان است. من نمی خواهم نقش دیگران را نفی کنم. امام رهبر بیداری اسلام در جهان هستند و هنر بزرگشان هدایت حرکت اسلامی به سوی افقهای منوری بود که آقای صدر در تبیین آنها نقش بزرگی داشت.

می ساخت. زهد ایشان و ارشادات ایشان، تأثیرات زیادی در عمق و روح ما به جا گذاشت. طرحهایی را هم به ما سپرد که ما در مقابل لطف ایشان، ارزشش را نداشتیم. مثلاً یک روز به من و برادری دیگر دستور داد که بیاوید یک تفسیر جامع جیبی بر اساس دیدگاه اهل بیت و بر اساس یک دید اجتماعی، برای قرآن کریم بنویسید که هم جیبی باشد، یعنی قابل حمل باشد و هم کسی که آن را می خواند، دید جامع اجتماعی اسلامی را به دست بیاورد. از آن زمان شروع کردم، ولی متأسفانه به علت کم کاری و مشغله های زیادی که خصوصاً بعد از انقلاب داشتم و مسئولیتهایی که به من سپردند، نتوانستم کار را به خاتمه برسانم، گو اینکه تقریباً به جزو بیست و پنج رسیده ام و امیدوارم خداوند یاری بفرماید که پنج جزو باقیمانده را هم تکمیل و به روح پاک مرحوم شهید تقدیم کنم. طرحهای کوچک تر دیگری هم به ما دادند که انجام دادیم، اما مهم ترین طرحی که به ما سپردند، همین بود که عرض کردم. البته مأموریهایی تبلیغی به ما می دادند. مأموریتی به قطیف عربستان برای چند سال، مأموریتی برای لندن که انجام نگرفت و مأموریهایی دیگری هم بود که موفق نشدیم. از اخلاق علمی ایشان چه نکات بارزی را به خاطر دارید؟

مسائل و خاطرات فراوانی از شهید صدر وجود دارند که فرصت بیان همه آنها نیست و فقط به پاره ای از آنها اکتفا می کنم. شهید صدر عادت داشتند در مسیر خانه و مسجدی که در آن درس می گفتند، مباحث آن روز و نیز چگونگی عرضه و بیان آن را در ذهن خود مرور می کردند؛ به همین جهت گاهی می آمدند از جلوی در مسجد عبور می کردند و دور دیگری می زدند و بعد وارد مسجد می شدند. معلوم می شد که هنوز مطلب را به طور کامل مرور نکرده اند. برخی از دوستان که با ایشان بودند تعریف می کردند که گاهی این طرف و آن طرف را نگاه می کردیم و شهید صدر اعتراض می کردند که چرا قدر لحظاتی را که در هنگام راه رفتن در اختیار شماست نمی دانید؟ از این فرصت برای حل یک معضل اجتماعی، فکری و یا فقهی استفاده کنید. نکته دیگر اینکه شهید صدر به هیچ شاگردی حتی اگر سؤال نامناسبی می پرسید، تندی نمی کرد و فقط اگر می دید اشکال وارد نیست، درس خود را ادامه می داد. من در دوره ای که شاگرد ایشان بودم، هرگز تندی یا برخورد توهین



اساس این مرجعیت نهاده شده، خدمت بیشتری به رهبریت جامعه بشود. ایشان برای تحقق این طرح وارد عمل شد و تا حد زیادی هم موفق بود که متأسفانه دشمن مهلت نداد.

طرح مرجعیت آقای صدر چه در داخل و چه در خارج عراق، چقدر مورد استقبال قرار گرفت؟

به اعتقاد من در داخل عراق، مرجعیت مرحوم آقای صدر، شانه به شانه مرجعیت مرحوم آقای خوئی بود و آینده بیشتری برای ایشان پیش بینی می شد و می توانست به مراحل بالایی برسد، ولی به نظرم آقای صدر در زمینه تفکر اسلامی، اثرات عظیم تر و بیشتری از مرجعیتش باقی گذاشت. دکتر احمد محمدعلی به من می گفت وقتی که کتاب «اقتصادنا»ی مرحوم شهید صدر منتشر شد، در تفکر اسلامی انقلابی به وجود آمد. ایشان طراح و مجدد بود و ابتکارات جالبی را در سطح تفکر اسلامی و حصول نظریه اقتصادی مکتب اسلام مطرح و روشی را طی کرد و در کتابش فرمود که این روش اجتهادی است از من و مایلیم که دیگران این راه را طی کنند و شاید به نتایجی بهتر و کامل تر و حتی غیر از این برسند و مایل بود در این زمینه بابتی باز شود، ولی من طبق مطالعاتم در تفکر اقتصادی اسلامی، به رغم توسعه ای که در این تفکرات به وجود آمده است، کتابی یا اثری ندیده ام که در این زمینه، نظریه بهتری را ارائه کرده باشد. بحثهای اقتصادی جنبی بوده و در زمینه هایی، مسائلی مطرح شده اند، ولی ارائه یک طرح جدید، با این روشی که ایشان طرح کرد، در خلال مطالعاتم و با آنکه اطلاع نسبتاً وسیعی از تفکر شیعه و تفکر سنی دارم، چیز جدیدی ندیده ام.

از روابط شخصی خودتان با آقای صدر و اموری که ایشان به شما محول کردند، خاطراتی را نقل کنید.

ارتباط شخصی من با ایشان در حد عشق بود. مرحوم آقای صدر، تمام مسیر تکاملی ما را اعم از فکری و عملی



کل شخصیت و کل مسیر فکریم، به مقدار دریافتی، از روح و فکر بزرگ ایشان متأثر است و احساس می کنم هر چه تولید کرده ام، اگر چیز صالحی باشد و هر مسیری که طی و هر خدمتی که به انقلاب اسلامی و به اهداف بزرگ مرحوم حضرت امام (ره) کرده ام. همگی متأثر از هدایات و ارشادهای ایشان بوده است.



به اعتقاد من در داخل عراق، مرجعیت مرحوم آقای صدر، شانه به شانه مرجعیت مرحوم آقای خوئی بود و آینده بیشتری برای ایشان پیش بینی می شد و می توانست به مراحل بالایی برسد، ولی به نظرم آقای صدر در زمینه تفکر اسلامی، اثرات عظیم تر و بیشتری از مرجعیتش باقی گذاشت.

کتاب مجتمعا را به دیگران موکول کردیم». پس ملاحظه می کنید که ایشان امید داشت که بتواند در بیداری اسلامی اثر بگذارد. ایشان در تبیین جایگاه بسیاری از نهادها و مؤسسات اجتماعی دنیای امروز تلاش با ارزشی کرد. به یاد دارم در جریان یکی از سفرهای تبلیغی به کویت، جمعی از تجار کویتی اعلام کردند که تصمیم دارند یک بانک اسلامی تأسیس کنند و از من خواستند درخواست آنها مبنی بر ارائه طرح یک بانک اسلامی توسط آقای صدر را به ایشان ابلاغ کنم. ایشان به سرعت این طرح را نوشت. در مقطعی که این طرح ارائه شد، مادر کویت بودیم و به چاپ آن کمک کردیم. یعنی این طرح بانک غیر ربوی که ایشان نوشته اند، معلول این درخواست بود؟

بله، برای تأسیس همان بانک در کویت نوشته شد و جالب اینجاست که قبل از این، طرح بانک اسلامی در جهان اسلام نبود.

پژوهشی هم نبود.

نه پژوهشی بود و نه تجربه عملی. طرح بسیار ساده ای بود که مهندسی مصری آن را از عمان گرفته بود و در دهی در مصر به نام «بیت خمر» آزمایش کرد که خیلی هم موفق نبود، ولی بعد از طرح آقای صدر و پژوهشهای اقتصادی، امروز ما

در آغاز، در آن مسجد کوچک، شاید هشتاد تا صد نفر بودیم. ولی وقتی که به مسجد مرحوم شیخ طوسی که از مساجد بزرگ نجف است، منتقل شدیم، تعداد شاگردان زیاد شد و فضایی بیشتری ملحق شدند.

شواهد نشان می دهند که ایشان با اندیشمندان و مراکز اسلامی به ویژه اهل سنت، ارتباطات خوبی داشتند و این هم یکی از ویژگیهای منحصر به فرد ایشان به عنوان یک مرجع تقلید بود. به نظر شما چه عاملی موجب شده بود که اولاً ایشان این قدر راحت با آنها ارتباط داشته باشند و ثانیاً از تعاملات ایشان با مراکز علمی و فرهنگی خارج از عراق، اعم از شیعه و سنی چه خاطره ای دارید؟

دید وسیع و جهانی مرحوم آقای صدر، تأمل اجتماعی و شناخت آینده امت اسلامی و طراحی برای این آینده، ایشان را وادار می کرد که با متفکرین جهان اسلام رابطه برقرار کند. او طبق طراحی خود، زمینه های برپایی جامعه اسلامی نمونه را فراهم می کرد و معتقد بود اولاً زیر بنای فلسفی و اعتقادی این جامعه اسلامی باید به طور جامع و شامل تأمین شود. ایشان معتقد بود که اگر بناسط نظام اسلامی برپا شود، باید زمینه های آن را فراهم کرد و بر این اساس، با نوشتن، «فلسفتنا»، این زمینه اعتقادی را فراهم کرد و بدیهی است که وقتی زمینه های اعتقادی، محکم و صحیح پایه ریزی شوند؛ برداشتهای و مفاهیم اسلام بر اساس آن، درست تنظیم می شوند و پس از آن، مرحله ساختن عواطف و احساسات پیش می آید و رهبران جامعه باید این احساسات را بر اساس آن زیربنای اعتقادی و مفهومی، تربیت کنند، یعنی برداشتهای اسلام از زندگی، مفهوم تقوا، مفهوم شرافت و امثالهم باید تبیین شوند. پس از ساختن عواطف، رفتار به طور طبیعی ساخته می شود، زیرا رفتار انسانها محصول اراده آنهاست و در اراده انسان، شوق و احساسات قوی، کاملاً مؤثرند و احساسات هم هنگامی که از عقیده برخاسته باشد، شخصیت و مسیر زندگی انسان کلاً ساخته می شود. ایشان برای بنای چنین جامعه ای «فلسفتنا» را و سپس «اقتصادنا» را برای تنظیم مکتب اقتصادی اسلامی و شناخت این مکتب، نوشت و بنا داشت پس از آن، کتاب «مجتمعا» را بنویسد و روابط اجتماعی را تبیین کند، ولی دشمن مهلت نداد و منقول است که ایشان در این اواخر فرموده بودند، «تالیف

شاهد ۱۶۸ بانک اسلامی در دنیاهستیم که چرخش پولی آنها به سطح چهارصد میلیارد دلار در سال می رسد و شاهد رسیدن به طرحهای پخته تری هستیم. به نظر من طرح بانکداری اسلامی بدون ربا در ایران، تا حد زیادی از آقای صدر گرفته شده است و با آنکه این حرکت در مجموعه تفکرات آقای صدر، حرکتی جزئی بود، ولی بسیار در سطح بانکداری اسلامی بدون ربا، پر برکت بود، پس نتیجه می گیریم هنگامی که ایشان به فکر جامعه اسلامی بود، به طور طبیعی با متفکران عالم ارتباط داشت و یادم هست پس از دریافت کتابهای آقای صدر: «فلسفتنا»، «اقتصادنا» و «الاسس المنطقیه» که در آنجا نظریه منطقی بسیار پیشرفته ای مطرح شده است، یکی از متفکران و فیلسوفان بزرگ و معروف مصری می گفت، «من سه ستاره بزرگ آسمان تفکر اسلامی را یافته ام که یکی از آنها سید محمد باقر صدر است. و تشکر کرد. یک روز من با استاد روزه گارودی که یک متفکر بزرگ مارکسیستی بود و اتفاقاً مرحوم آقای صدر در یکی از کتابهایش با او مناقشه کرده بود، صحبت کردم و گفتم، «مارکسیستها مدعی هستند که مرحوم آقای صدر مارکسیست را خوب نفهمیده بود. شما نظرتان چیست؟» ایشان به من گفت که، «اتفاقاً یکی از معدود کسانی که در جهان اسلام، عمق مارکسیسم را درک کرده اند، مرحوم آقای صدر بود.» گمان می کنم آقای صدر با متفکرین جهان اسلام ارتباطاتی داشت و نامه هایی بین آنها ردوبدل می شد. این نکته را هم اضافه می کنم که وقتی مرحوم امام قدس سره، انقلاب اسلامی را به ثمر رساندند و حکومت اسلامی را برپا کردند، مرحوم آقای صدر احساس کرد کل امیدهایش در اینجا محقق شده است. ایشان واقعاً پس از این رویداد، از خود بی خود شد و نامه ای خدمت حضرت امام (ره) نوشت که ما و مرجعیت ما در خدمت شما قرار دارد و از تمام شاگردان و پیروانش خواست که در خط امام ذوب شوند و کلاً در خدمت این حرکت باشند، همچنان که خود امام در خط اسلام ذوب شده است.

بعد از رحلت مرحوم آیت الله العظمی حکیم، مراجع بزرگی در نجف بودند که بعضاً از اساتید مرحوم صدر هم بودند. چه شد که ایشان به رغم احترامی که برای اساتیدشان قائل بودند به عرصه مرجعیت وارد شدند؟ آیا احساس می کردند آن مرجعیت رشیدی که می گفتند، وجود ندارد یا می خواستند به مرجعیت موجود کمک کنند یا اساساً طرح نوئی برای مرجعیت داشتند و احساس می کردند وضعیت کنونی جوابگوی دنیای تشیع نیست؟

مرحوم آقای صدر پس از فوت آقای حکیم، مرجعیت آیت الله العظمی آقای خوئی را تأیید کرد و مطمئن بود که خیر الموجودین در آن زمان، مرجعیت ایشان است. پس از پیشرفت کار، احساس کرد موج بیداری عظیمی به وجود آمده است که البته خودش و آثارش و حزبی که زیر نظر ایشان تشکیل شد، یعنی همان حزب الدعوه، تأثیر زیادی در ایجاد این موج داشت. ایشان احساس کرد که عده زیادی از جوانان مایلند ایشان را به مرجعیت برسانند و احساس ضرورت کردند و پس از تأملات زیادی، این مسئله را پذیرفتند تا مقدمات مرجعیت درست شود و اصلاحات مورد نظر خود را انجام دهند. یکی از ویژگیهای ایشان تجدید نظر در ساختار مرجعیت است از طریق طرح مرجعیت رشیده، بدین معنا که می خواست مرجعیت را بنیادین کند، یعنی این طور فردی نباشد. نهادینه کردن مرجعیت یعنی به جای اینکه یک فرد، خودش را تربیت کند و به کمال برسد و بعد مرجع شود و یک سال و دو سال مرجع باشد و به رحمت خدا برود و دوباره کار از صفر شروع شود، مرجعیت نهادینه شود و بر





● گفتگو

آشنائی عمیق دکتر صباح زنگنه با شهید صدر و اندیشه های او، نمونه ای از رفتار آن اندیشمند گرانمایه با پژوهشگران جوان روزگار خویش است. ارتباط زنگنه با شهید صدر، هر چند بیش از سه سال به طول نینجامید، اما عمق این رابطه موجب گردیده است که وی از سلوک علمی، اجتماعی و سیاسی آن بزرگوار خاطرات ارزنده ای داشته باشد که برخی از آنها را در گفت و گو با شاهد یاران با ما در میان گذاشته است.

۳ «شهید صدر و نیازهای زمان» در گفت و شنود

شاهد یاران با دکتر صباح زنگنه

نیازهای عصر، او را ناگزیر از پذیرش مرجعیت کرد...

غیر از رابطه ایشان با حضرت امام (ره) که جداگانه درباره آن بحث خواهیم کرد، ایشان در حوزه نجف از سوی علما و مراجع دیگر، چقدر حمایت می شدند؟

علما و مراجع نجف در مورد مبارزه، تأملاتی داشتند، البته مرحوم آیت الله حکیم، مرجع بزرگ آن زمان، قائل به مبارزه فکری بودند و درباره مبارزه سیاسی معتقد بودند که هنوز زمان آن فرا نرسیده است، اما با توجه به وجهه و رتبه آیت الله حکیم، حزب بعث عراق تلاش کرد مرجعیت ایشان را مخدوش کند و محدودیتهای زیادی را هم برای ایشان ایجاد و عملاً با محاصره منزل ایشان، ارتباطشان را با جامعه، قطع کرد و حرکت آیت الله حکیم نیمه کاره ماند. شهید صدر با آیت الله حکیم مرتبط بودند و سعی می کردند شیوه های آن زمان را شناسایی کنند؛ مسیر حرکت های سیاسی را درست بشناسند تا از نقاط ضعفها پرهیز کنند و به تقویت نقاط قوت بپردازند. آیت الله خوئی معتقد به مبارزه به این شکلها نبودند، تنها در مواردی که مسائل بسیار شاخص و روشنی از قبیل تهاجم جریان کمونیسم و مارکسیسم به اسلام به عنوان خطر مطرح می شدند، فتوا می دادند و در مقابل اقدامات حزب بعث هم موضعگیری می کردند و در موضوعاتی که جنبه الحادی داشتند، بیانه هایی می دادند، اما در این فتواها و بیانه ها اقدامات علنی علیه حاکمیت را بیان یا تبلیغ نمی کردند، لذا نوعی تأمل در شیوه دیگر علما و مراجع هم داشتند. شهید صدر، هم در دوره ای شاگرد آیت الله خوئی بودند و هم زمانی که نزد آیت الله خوئی و دیگران تلمذ می کردند، احترام مراجع را حفظ و همیشه با تکریم با آنها رفتار می کردند و سعی داشتند فاصله ای ایجاد نشود که حزب بعث عراق از این فاصله ها سوء استفاده کند.

شهید صدر علاوه بر حمایت از تشکلهای فرهنگی و دینی در امر مبارزه، در مقاطعی قائل به مبارزه مسلحانه هم بودند. در این زمینه چه خاطراتی دارید؟

به آمادگی قائل بودند، اما من در این زمینه نه فتوایی از ایشان دیدم و نه بحث مفصلی را شنیدم که نشان بدهد به مبارزه مسلحانه قائل هستند. به آمادگی برای دفاع از نسل و احیاناً نفوذ در مراکز سیاسی و دولتی قائل بودند، اما اینکه بروند و عملیات مسلحانه و ترور انجام بدهند، نسبت به این شیوه ها

آموزش داد و آموزش این فرهنگ از طریق شبکه ای از طلبه های جوان که دست پرورده ایشان بودند و آنها را به روستاها و شهرها، اعزام می کردند، میسر می شد و نیز از طریق ارائه درسهایی درباره سیره ائمه معصوم (ع) و شیوه های متفاوت مبارزاتی آنها، این فرهنگ را گسترش می دادند و این دروس در دانشگاهها و مجامع علمی و فرهنگی مختلف، به شکل گسترده ای تدریس می شدند. شیوه دیگر ایشان تأکید بر تحول حوزه های علمیه به دست یک مرجعیت رشید بود. مرجعیت رشید از نگاه ایشان مرجعیتی بود که به مسائل اجتماعی و سیاسی می پرداخت و توانایی حل مشکلات روز مردم و پاسخگویی به مقتضیات زمانه را داشت و علاوه بر آن به تشکلهای هیئت ها در مساجد و تشکلهای سیاسی گوناگون هم عنایت داشت و از آنها هم حمایت می کرد و از سوی دیگر با مراجع، از جمله حضرت امام در دورانی که ایشان در نجف تشریف داشتند، چه به صورت مستقیم و چه از طریق شاگردان خاصشان ارتباط و نوعی هماهنگی بین مبارزات علما و افراد فعال دانشگاهها، برقرار می کرد.



از آنجا که فضای حوزه، فضایی سنتی بود و نمی توانست پاسخگوی سئوالات و نیازهای زمان باشد، کم کم به عرصه مرجعیت وارد شدند و موضعگیری های علنی کردند که طبعاً باعث برخی از حسادتها و رفتارهای ناپسند شد، منتهی این رفتارها در دایره های بسیار محدودی بودند و چندان گسترده نبودند و نمی توانستند در جریان کلی تمایل همگان به مرجعیت ایشان، خدشه ای وارد کنند.

در ابتدا از آشنایی خود با شهید آیت الله سید محمد باقر صدر خاطراتی را نقل کنید.

در سال ۱۳۴۷ با کتابهای ایشان و به ویژه کتابهای فلسفتنا و اقتصادنا آشنا شدم و اشتیاقی پیدا کردم که از نزدیک با ایشان گفت و گویی داشته باشم. در آن موقع دانش آموز دبیرستان بودم.

در عراق؟

بله و بالاخره توفیقی حاصل شد و به مقصود رسیدم. در آن روزها جریانات مختلف فکری و سیاسی، به ویژه در میان روشنفکران وجود داشتند. از سویی مارکسیست ها فعالیت گسترده ای را آغاز کرده بودند و از سوی دیگر گرایشهای ناسیونالیستی در کشورهای عربی قوت گرفته و جوانان بی شماری را به خود جلب کرده بودند. همه این نحله های فکری، سئوالات متعددی را در ذهن نوجوان من برمی انگیزتند که شهید صدر با نهایت تواضع، صبر، حوصله و دقت عملی به من که هنوز یک نوجوان دبیرستانی بودم، به آنها پاسخ دادند و از این به بعد بود که با توجه به اعتمادی که ایشان به بنده پیدا کردند، کم و بیش مباحث سیاسی را نیز مطرح می ساختند و در جلسات مباحثه ای که با امثال من برگزار می شد، به تدریج ذهنیت ما را نسبت به شرایط و وضعیت کشورهای اسلامی و به ویژه عراق و حاکمیت آن، روشن ساختند. وضعیت مسلمانان در عراق و ایران آن زمان و نقدهایی که بر مسائل گوناگون داشتند، مطرح می شدند. من سعی می کردم در اغلب جلساتی که ایشان برگزار می کردند، شرکت کنم و اگر هم توفیق پیدا نمی کردم، سعی داشتم نوارهای سخنرانیها و جلسات مذکور را به دست بیاورم و پیوسته در جریان بحثها و نقطه نظرات ایشان باشم. شما تا چه سالی در عراق بودید و با شهید صدر رابطه داشتید؟

تا سال ۱۳۵۰ با ایشان ارتباط دائمی داشتم و از فیض وجود ایشان بهره مند بودم.

شهید آیت الله صدر در مواجهه با حاکمیت عراق، چه شیوه های مبارزاتی را تجویز می کردند و آیا این نگاه در سیر مبارزاتی ایشان، تطور پیدا کرد یا نه؟

ایشان معتقد بودند که در مجموع باید یک فرهنگ مبارزاتی عمیق و گسترده را در میان اقشار مختلف جامعه مطرح کرد و



شهید آیت الله محمد باقر صدر در پاسخگویی به نیازهای زمانه، همواره از مشاورت و همراهی یاران خویش برخوردار بوده است تا آرا و افکار او را در جامعه و در میان اقشار مختلف آن از جمله نخبگان، روشنفکران و دانشگاهیان اشاعه دهند. حجت الاسلام والمسلمین محمد مهدی آصفی از جمله کسانی است که توفیق حضور در دروس رسمی شهید صدر را نیافت، ولی با ممارستی مستمر، به تمامی جوانب اندیشه ها و آثار ایشان اشراف پیدا کرد و از مقطع حضور در نجف تا کنون، مروج افکار و آثار شهید صدر بوده است.

۲

■ «شهید صدر و نیازهای زمان» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین محمد مهدی آصفی

نگاه علمی و انصاف، رمز ماندگاری آثار اوست...

من بیشتر از افکار ایشان استفاده کردم و چندان توفیق حضور در درسهای ایشان را پیدا نکردم، اما خود را به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های شهید صدر می‌دانم و فکر می‌کنم افرادی چون من، کسانی بودند که از اندیشه‌های ایشان در راه فعالیت‌های تبلیغی استفاده می‌کردند، بی‌آنکه به شکل رسمی در درسهای ایشان حضور داشته باشند.

از دیدگاه شما در حال حاضر، حوزه‌های علمی و دانشگاهها و مجامع علمی چه استفاده‌هایی می‌توانند از آثار شهید صدر بکنند؟ دو کتاب «اقتصادنا» و «فلسفتنا» ماندگار و جاوید شده‌اند، در حالی که انگیزه تألیف آنها در واقع مقابله با موج مارکسیسمی بود که جوامع اسلامی آن روز، به ویژه عراق را تحت تأثیر خود گرفته بود. اکنون مارکسیسم در بزرگ‌ترین پایگاه خود، یعنی اتحاد جماهیر شوروی سابق، شکست خورده و در بسیاری از پایگاههای دیگر خود در سراسر دنیا نیز صاحب نفوذ و اعتبار چندانی نیست، اما این دو کتاب اهمیت و ارزش خود را از دست نداده‌اند و همچنان مورد استفاده حوزه‌ها و دانشگاههای ما هستند. قطعاً در این مسئله، سر و رازی وجود دارد. اولاً شیوه برخورد علمی شهید صدر با یک پدیده جدید در این دو کتاب، بسیار جدید و بدیع است. حفظ بی‌طرفی و انصاف، در هنگامی که فرد قصد دارد اندیشه‌ای را نقد کند، کار سهلی نیست. برخی تصور می‌کنند که اساساً این دو با یکدیگر قابل جمع نیستند، اما افرادی چون شهید صدر می‌توانند با شیوه‌ای کاملاً علمی به نتیجه‌ای دست پیدا کنند که بسیاری از افراد با دست‌یازیدن به شیوه‌های تعصب‌آمیز و غیر علمی و رفتارهای غیر استدلالی، قصد رسیدن به آن را دارند و نمی‌توانند. به نظر من شیوه خاص شهید صدر در این زمینه، یکی از عوامل ماندگاری آثار اوست. عامل دیگر را می‌توان طرح فلسفه و اقتصاد اسلامی به شکلی فراتر از پاسخگویی به ایده‌های مارکسیستی از سوی شهید صدر دانست. وقتی مسئله‌ای به شکل اعم و گسترده بیان می‌شود، ضمن پاسخگویی به بسیاری از شبهات مطرح شده، شالوده و پایه آن موضوع نیز تبیین می‌شود و ایشان نیز در این دو کتاب، مبانی اقتصاد و فلسفه اسلامی را به شکلی جامع مطرح ساخته‌اند و آرا و نظراتش در گذر زمان نیز، ارزشهای خود را حفظ کرده‌اند. چنانچه تلاش فرد معطوف به پاسخگویی به برخی از شبهات مطرح شده توسط یک اندیشه باشد، بدیهی است که با امحای آن اندیشه، آثار آن اندیشمند نیز نفوذ و تأثیر خود را از دست می‌دهد، اما نگاه جامع و بسیط از سنخ و نوع اندیشه‌های شهید صدر، اعتبار و ارزش و ماندگاری خویش را از جامعیت و اصالت و جاودانگی مسائل مطرح شده در آن، می‌گیرند و گذر زمان را بر آنان تأثیری نیست. لذا شالوده‌ریزی و بازخوانی یک نظام فلسفی، بدانگونه که شهید صدر مطرح می‌کند، ماندگار خواهد بود و هر پدیده و اندیشه جدیدی را نیز می‌توان با مراجعه به آن اثر، تحلیل و نقد کرد. به نظر من شیوه مواجهه شهید صدر با پدیده‌های فکری و همچنین میراثی که وی از لحاظ طرح مفاهیم اسلامی در حوزه‌های مختلف، آن هم در صورتی عام که در هر عصری می‌تواند پاسخگوی شبهات باشد، بر جا نهاد، برای حوزه‌های علمیه، دانشگاهها و محققین ما یک درس بزرگ است و لذا از این جنبه نیز آثار آقای صدر همچنان ارزش ویژه خود را دارند.

محکمی در مقابل آرا و عقاید مارکسیسم ایستاده بودند. این کتابها چند ویژگی بارز و جذاب داشتند. اولاً استدلالهای مطرح شده در رد مارکسیسم در این کتابها به گونه‌ای بودند که همه افرادی که به این کتابها مراجعه می‌کردند، مطالب آنها را می‌فهمیدند و در عین حال ذره‌ای از دقت، وزانت و قدرت استدلال کتاب، به دلیل زبان همه فهم آن کاسته نمی‌شد و این، مهارت ویژه‌ای است که هر کسی از آن برخوردار نیست، اما شهید صدر به تمامی از آن برخوردار بود. چه افرادی که از نظر مطالعه و آشنایی با مبادی و جزئیات مسئله، در سطح پایینی بودند و چه محققین و پژوهندگانی که در پی یافتن پاسخهای مستدل و منطقی به سئوالات خویش بودند. انصافاً پاسخهای قانع‌کننده‌ای را در این دو کتاب پیدا می‌کردند. قدرت استدلال و جامعیت این دو کتاب موجب گردید که اینها در خارج از حوزه‌های تخصصی و پژوهشی و در میان افرادی که در لایه‌های متوسط و پایین جامعه عراق زندگی می‌کردند و نیز در میان افراد علاقمند به پیگیری این مباحث، حتی در خارج از عراق، به عنوان کتابهای شاخص و ممتازی معرفی شوند. این دو کتاب از لحاظ غنای محتوایی و توانایی نشان دادن نقاط ضعف اندیشه‌های مارکسیستی، در کشورهای همسایه عراق نیز ترجمه شدند و مورد اقبال فراوان قرار گرفتند و تأثیرات قابل ملاحظه‌ای را بر جا گذاشتند، مضافاً بر اینکه ادبیات و نوع نگارش آقای صدر هم بسیار بدیع و به تعبیر امروزیها، مدرن بود و همین مسئله موجب می‌شد که تحصیلکرده‌ها با این دو کتاب احساس انس و الفت ویژه‌ای داشته باشند. یک عالم دینی، صرف نظر از بیان دلایل متقن و محکم برای اثبات نظرات و آرای خویش، باید با ادبیات روز هم آشنایی کافی داشته باشد تا بتواند کسانی را هم که در فضای فکری و ادبی جدید سیر می‌کنند و گفتمان آنها متفاوت است، جذب کند و بر آنها تأثیر بگذارد. به هر حال یکی از معدود کسانی که توانست بی‌آنکه از ارزش علمی و فنی مطالب خویش بکاهد، آنها را به شکلی ساده و در عین حال، پخته و مفید ارائه کند، مرحوم شهید صدر بود و لذا ما از آثار وی بهره‌های فراوان بردیم و علاوه بر آن، از محضر ایشان نیز استفاده کردیم.

آیا شما نزد شهید صدر درس خاصی هم خواندید؟



حفظ بی‌طرفی و انصاف، در هنگامی که فرد قصد دارد اندیشه‌ای را نقد کند، کار سهلی نیست. برخی تصور می‌کنند که اساساً این دو با یکدیگر قابل جمع نیستند، اما افرادی چون شهید صدر می‌توانند با شیوه‌ای کاملاً علمی به نتیجه‌ای دست پیدا کنند که بسیاری از افراد با دست‌یازیدن به شیوه‌های تعصب‌آمیز و غیر علمی و رفتارهای غیر استدلالی، قصد رسیدن به آن را دارند و نمی‌توانند.

نحوه آشنایی با شهید صدر و افکار و نوآوریهای ایشان چگونه بود؟ مرحوم آیت الله صدر از همان جوانی از چهره‌های برانده، معروف و شناخته شده حوزه نجف به شمار می‌رفت و به همین دلیل بسیار مورد احترام زعمای حوزه بود. به رغم اینکه سن و سال ایشان چنین موقعیتی را ایجاد نمی‌کرد؛ او با نبوغ سرشارش توانسته بود بسیاری از دروس حوزوی را در مدتی کوتاه فرا بگیرد و سپس نقد کند. پیشرفت او در زمینه آموزش و تحقیق و تفحص، بسیار اعجاب‌برانگیز و لذا از اقتصادات سنی و زمانی خود، بسیار پیش‌تر و جلوتر بود. علاوه بر این، طلاب جوانی که در درس شهید صدر حاضر می‌شدند، به ایشان به دیده تحیر می‌نگریستند و ابداعات و نوآوریهای فکری ایشان را به کرات در گفتگوها و مباحثات علمی با دوستانشان در حوزه مطرح می‌ساختند و برای ایشان جایگاه بسیار والایی قائل بودند و همین امر موجب می‌گردید که حساسیت کسانی که در درس سایر علما و مراجع حاضر می‌شدند، نسبت به این شخصیت جلب شود و به هر شکل ممکن، خود را به این کانون نزدیک سازند و از مباحث مطرح شده در درس ایشان آگاه شوند و ببینند آنچه که از وی نقل می‌شود تا چه میزان صحت دارد. من در آن ایام، جوان بودم و لذا به کتاب و کتابخوانی علاقه وافر داشتم و تمایل داشتم با آرا و عقایدی که در دوران ما در محیطمان وارد شده و رشد کرده بود، آشنا شوم. در آن مقطع به مقتضای اوضاع فکری و سیاسی، افکار و اندیشه‌های مارکسیستی در میان جوانها رواج فراوانی پیدا کرده بود و ما خواه و ناخواه با پیروان و معتقدین به مارکسیسم که انصافاً در آن زمان کم هم نبودند، مباحثاتی داشتیم. مارکسیسم در عراق موجی را به وجود آورد که هر چند زودگذر بود، ولی در آن مقطع، پدیده تأثیرگذاری به شمار می‌رفت و بدیهی است که این اندیشه با آرا و مقدسات دینی ما در تعارض بود و همین موجب می‌شد که در فضای فکری و عقیدتی آن روز عراق، تشنجاتی به وجود آید. به هر حال، مادر آن دوران با پیروان و مروجین اندیشه‌های مارکسیستی، از لحاظ فکری چالش داشتیم. این چالشها اشکال مختلفی داشتند. گاه مباحثه رودرو می‌کردیم، گاه سخنرانی می‌کردیم و ایستادگی در برابر این اندیشه الحادی را برای خود یک وظیفه شرعی تلقی می‌کردیم. در این مقطع بود که اندیشه‌های آقای صدر، ارزش خودشان را به تمامی به ما نشان دادند و در واقع آنچه که ایشان در قالب دو کتاب بسیار ارزشمند «اقتصادنا» و «فلسفتنا» تدوین کرده بود، برای ما بسیار آموزنده و موجب اعتلای و تقویت و توانایی ما برای مقابله با اندیشه جدید، یعنی مارکسیسم، بود.

این گفت‌وگوها در داخل دانشگاه پیش می‌آمدند یا خارج از آن؟ بیشتر با دانشگاهیها در داخل و خارج از آنجا، بحث می‌کردیم. دوستانی از دانشگاهیان متدین داشتیم که اینها راه را باز می‌کردند تا ما بتوانیم با دانشجویانی که تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی قرار گرفته بودند، گفت و گو کنیم و این برای ما به صورت یک کار روزمره و حتی وظیفه در آمده بود و مدت زیادی هم گرفتار آن بودیم. طبیعی بود که ما به کتابهایی که در این زمینه نوشته شده بودند، نیاز داشتیم و بهترین کتابهایی که در رد مارکسیسم، چه از لحاظ فلسفی و چه از لحاظ اقتصادی، در آن زمان در دسترس ما بودند، دو کتاب ارزشمند شهید آیت الله صدر بودند که در اوضاع آشفته آن روز، به مثابه سد



می شنیدیم.

به نظر شما چرا شهید صدر در یکی دو سال آخر عمر، به شکل بسیار بارزتر و جدی تری وارد عرصه حمایت از انقلاب اسلامی شدند؟

در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی بود که مسائل، هم در عراق و هم در ایران مشخص تر شدند. ابعاد قیام حضرت امام و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، روشن شدن همراهی مردم با این حرکت و جنبش، همه اینها در موضعگیری شهید صدر مؤثر بودند و ایشان با این حرکت ارتباط وسیع تری پیدا و آن را به عنوان پیشواز حرکت های معاصر در دسترسی به حکومت اسلامی تلقی کردند. از طرف دیگر حرکت مسلمانان و جنبش های اسلامی در عراق هم از قدرت و توان بیشتری برخوردار شدند و در مقابل، حزب بعث هم اقدامات وسیع تر و شدیدتری را در برنامه کار خود قرار داد. این دو علت موجب شدند که با راه افتادن لکوموتیو انقلاب در ایران، واکنش های دیگری هم به این لکوموتیو ملحق شوند و عراق در صف مقدم این واکنش ها قرار گرفت و با توجه به اینکه طبق نظریه فقها، هنگامی که فقیه یا مرجعی تصدی امری را عهده دار می شود، بقیه فقها و مراجع باید با او همراهی کنند و نظر او را حتی بر نظریات خود مقدم بدانند؛ این بود که نوعی التزام بیشتر و ارتباط ارگانیک تر با حضرت امام (ره) پدید آمد و لذا شهید صدر از تمام مردم عراق و ایران خواستند که در حرکت امام به طور کامل ذوب شوند و از انتخاب مسیرهای دیگر شدیداً خودداری کنند و لابد عبارت معروف ایشان را می دانید که گفتند: «همان گونه که امام در اسلام ذوب شدند، شما هم باید در حرکت امام ذوب شوید.» از آنجا که شما در هنگام اقامت حضرت امام (ره) در عراق، در آنجا بوده اید، از ارتباط بین شهید صدر و حضرت امام (ره) چه خاطراتی دارید؟

من شخصاً ملاقات های این دو بزرگوار را شاهد نبوده ام و آنچه می گویم از مسموعات من است. آندو احترام فوق العاده زیادی برای یکدیگر قائل بودند. امام از ابتکارات و خلاقیت های فکری شهید صدر تعریف می کردند و می فرمودند که ایشان در عراق و جهان اسلام، آینده درخشانی خواهند داشت و شهید صدر پیوسته از جرئت و شهامت و بلند نظری امام در راه اندازی حرکت اسلامی در ایران تمجید و تعریف می کردند. می دانید که حضرت امام در عراق، محظوراتی داشتند و تلاش می کردند به مسائل عراق به طور کامل وارد نشوند، زیرا هدف اصلی ایشان ایجاد تغییر در حاکمیت ایران بود و لذا به حکومت عراق به شکل ثانوی نگاه می کردند، اما در برابر تعدیه های حاکمیت عراق نسبت به حوزه علمیه و طلاب به شدت عکس العمل نشان می دادند، بنابراین، این مواضع را باید از یکدیگر تفکیک کنیم تا زمینه های برای تداخل این موضوعات در اذهان ایجاد نشود. حضرت امام نسبت به مسائل عراق موضعگیری داشتند، منتهی در ابراز علنی و آشکار آنها، جانب احتیاط را رعایت می کردند تا شائبه دخالت در امور عراق بر فعالیت های ایشان مترتب نشود. ایشان به هنگام تعرض حکومت عراق به حوزه ها و طلاب، به شدت موضعگیری می کردند، اما از صدور بیانیه و اعلامیه مشخص درباره اعمال حکومت عراق امتناع می ورزیدند، زیرا به عنوان یک مهمان در آنجا حضور داشتند و عالم و مرجع در ایران تلقی می شدند. توضیح درباره آن شرایط، به دقت و تأمل بیشتری نیاز دارد، این دو بزرگوار گویی در مقابل یکدیگر به یک تعهد و قرارداد نانوشته ای رسیده بودند که حضرت امام اهتمام اساسیشان متوجه مسائل ایران و اهتمام شهید صدر متوجه امور عراق باشد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، شهید آیت الله صدر به اعتقاد برخی از منتقدین، به سرعت دست به شبیه سازی آن در مورد عراق زدند و این نگرش حاکی از واقع بینی و تحلیل دقیق شرایط و مقتضیات دو کشور نبود. به نظر شما آیا این انتقاد وارد است؟

شرایط در ماه های آخری که به پیروزی انقلاب اسلامی ایران منجر شد به گونه ای بود که در عراق و سایر کشورهای اسلامی، شرایط تازه ای بر رهبران و مبارزان سیاسی آنها تحمیل شد و

در واقع، برخی از ابتکار عملها را از دست رهبران آنجا خارج کرد.

نمونه ای را ذکر کنید.

حزب بعث عراق با احساس اینکه انقلاب اسلامی ایران، پیروز خواهد شد، علائم خطر را به شدت احساس کرد و متوجه شد جریانی که در ایران در حال پیروز شدن است، اوضاع عراق را هم تحت تأثیر قرار خواهد داد و لذا از همان ماه های قبل از پیروزی انقلاب، آمادگی های بیشتر دفاعی را تدارک دید و نیروهای طرفدار شهید صدر و حرکت اسلامی در عراق را محاصره کرد، بسیاری از آنها را به زندان انداخت، تعدادی را ترور کرد و چندین بار بیت شهید صدر را محاصره کرد و حرکت هایی را که بازتاب حرکت ایران بودند، در همان چند ماه قبل از پیروزی انقلاب رصد کرد و کنار زد. این وضعیت بر رهبران جنبش اسلامی عراق تحمیل شد و مهار کار را تا حدودی از دست آنها خارج کرد و مجبور شدند به شیوه هایی دست بزنند و از تلفات و خسارات بیشتر، جلوگیری کنند.

پس شما معتقدید که شهید صدر، بعد از پیروزی انقلاب ایران، از سر اضطرار فعالیت خود را تسریع کردند؟

بله، ایشان مجبور شدند حرکت های زودرسی را به دلیل شرایط خاصی که حاکم شده بود، انجام دهند.

پس اگر شرایط عادی تری بود، ایشان حرکت اصلاحی خود را با تأمل بیشتر و در زمان مناسب تری انجام می دادند؟

قطعاً همین طور است.



برخورد ایشان با همه، سازنده و مثبت و مؤدبانه بود. وقتی که برخی از مخالفین سئوالات خود را مطرح می کردند، با نهایت ادب و دقت و حوصله و به خصوص با آرامش جواب می دادند. اعتراضاتی را هم که دیگران به ایشان داشتند؛ با نهایت آرامش و بدون ذره ای تشنج پاسخ می دادند و اشکالاتی را که در دیگران می دیدند و یا از ایشان سؤال می شد، باز هم با نهایت احترام و ادب جواب می دادند.

برخی معتقدند شهادت آیت الله صدر صرفاً معلول اراده حزب بعث نبوده و برخی از افراد در عراق و حتی در ایران، در این فرایند نقش داشته اند و اگر آنها از شهید صدر حمایت می کردند و یا دست کم در تسریع این امر نقش نداشتند، ایشان چنین فرجامی پیدا نمی کردند. نظر شما در این مورد چیست؟

من فکر نمی کنم عناصر دیگری غیر از حزب بعث در این امر دخالت چندانی داشته باشند. البته عمده کشورهای عربی با شکل گیری حرکت ها و جنبش های اسلامی متأثر از انقلاب اسلامی ایران، سر سازش نداشتند. اما در این مورد که افراد خاصی به این مسئله کمک کرده باشند، اخبار یقینی وجود ندارد و فقط حدس و گمان هایی درباره بعضی از نیروهای داخل حوزه علمیه وجود دارند، اما به صورت یقینی ندیده و نشنیده ام. یعنی به نظر شما مرجعیت وقت عراق این توانایی را نداشت که مانع از این رویداد شود؟

خیر، مرجعیت عراق متلاشی شده بود. آیت الله حکیم مرحوم شده بودند، آیت الله خوئی هم قدرت آن چنانی در به حرکت در آوردن مردم عراق نداشتند و ایشان اصلاً قصد این را هم نداشتند که کار سیاسی را تصدی کنند و نمی توانستند جلوی چنین اقداماتی را بگیرند.

از ویژگی های اخلاقی آیت الله صدر که شما را بسیار تحت تأثیر قرار می دادند، خاطراتی را نقل کنید.

تواضع؛ صراحت و صمیمیت. چندین بار اتفاق افتاد که غیر از مدرسه و جلسه، برای سئوالاتی که داشتم شخصاً مراجعه می کردم و در شرایط سخت آن روزگار، ایشان شخصاً در باز می کردند، چون دوره ای بود که مستخدم هم نداشتند، شخصاً چای را فراهم می کردند و بعد سئوالات من دانش آموز کم تجربه را پاسخ می دادند.

از برخوردهای ایشان با مخالفان خود چه خاطراتی دارید؟ برخورد ایشان با همه، سازنده و مثبت و مؤدبانه بود. وقتی که برخی از مخالفین سئوالات خود را مطرح می کردند، با نهایت ادب و دقت و حوصله و به خصوص با آرامش جواب می دادند. اعتراضاتی را هم که دیگران به ایشان داشتند؛ با نهایت آرامش و بدون ذره ای تشنج پاسخ می دادند و اشکالاتی را که در دیگران می دیدند و یا از ایشان سؤال می شد، باز هم با نهایت احترام و ادب جواب می دادند.

شما تلاش های فرهنگی و سیاسی و شخصیت خود را تا چه حد تحت تأثیر آموزه های شهید آیت الله صدر ارز بایی می کنید؟ بسیار زیاد. من در حال حاضر هم دائماً به آثار ایشان مراجعه می کنم و آرای ایشان به نظرم همچنان تازه و باطراوات هستند.

چه پیشنهادهایی داشتند؟

بحث مبارز بودن یا نبودن مراجع، هیچ‌گاه در بین آنان مطرح نبود و در واقع کسانی که در حواشی و نزدیک به بیت امام و آیت‌الله صدر بودند، این‌گونه مباحث را مطرح می‌کردند، اما من از امام یا آیت‌الله صدر، هرگز مطلبی در رد شیوه مبارزاتی یکدیگر نشنیدم. آنچه که من از شهید صدر شنیدم این بود که علما و مراجع هر کشور نسبت به آنچه که در کشورشان اتفاق می‌افتد، آگاه‌تر و لذا نسبت به انتخاب نحوه مبارزه در آنجا، اولی هستند. این رویکرد را نمی‌توان عقب‌نشینی از موضعگیری نسبت به وقایع ایران دانست، بلکه از یک سو نوعی واقع‌بینی و از سوی دیگر احترام نسبت به امام بود، ولی ایشان نسبت به کلیات موضوع در آن دوران، با حضرت امام متفق‌النظر بودند، یعنی در اینکه نظام شاه، نظام فاسدی است، در اینکه نظام سلطنتی نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای عصر باشد و در اینکه نظام وابسته به امریکا نمی‌تواند بر مسلمین تسلط پیدا کند، اتفاق نظر داشتند، اما در مورد بقیه مسائل، آیت‌الله صدر معتقد بودند که علمای آن بلاد آگاه‌ترند، بنابراین وقتی شاگردانشان درباره رویداد یا مطلب یا اختلافی که به ایران ارتباط پیدا می‌کرد، از ایشان سؤالی می‌پرسیدند، پاسخ ایشان متوجه جزئیات نمی‌شد. مثلاً در اوایل دهه پنجاه که من حضور داشتم، در مورد اختلافاتی که بین مرحوم دکتر شریعتی و شهید مطهری پیش آمده بود، شاگردانشان وقتی سؤال می‌کردند، پاسخ صریحشان این بود که من نمی‌توانم در مورد این مسائل اظهار نظر کنم «الحاضر یری ما لایراه الغائب» و این کمال واقع‌بینی و اوج تواضع ایشان بود.

ایشان به مسائل ایران، از جمله همین موردی که مطرح کردید، چقدر اشراف داشتند و اطلاعات، چقدر به ایشان می‌رسید؟ شما شخصاً چه گفت‌وگوهایی با ایشان داشتید؟ دوستان ایشان که در ایران بودند، مرتباً تحولات اجتماعی را به ایشان منتقل می‌کردند. در زمانی که من با ایشان در این‌گونه موارد صحبت می‌کردم، دوره تبعید امام از نجف و بقیه رویدادها بود، بنابراین نوعی همراهی و همدلی با حرکت انقلابی امام در آنجا مورد توجه بود و شهید صدر از این حرکت به عنوان یک حرکت اسلامی و نمونه‌ای از امکان تحرک در جهت معرفی اسلام و اجرای احکام اسلام در مسائل اجتماعی و سیاسی سخن می‌گفتند. جزئیات و تفصیلات این حرکت، هنوز به طور کامل، روشن نبود و ایشان وارد جزئیات نمی‌شدند، ولی اینکه یک عالم و مرجع دینی، حرکت سیاسی را رهبری کند، برای شهید صدر بسیار اهمیت داشت و آن را نمونه قابل توجهی در خیزش اسلامی می‌دانستند و از مؤمنین هم می‌خواستند که حمایت لازم را از این حرکت بکنند و ارتباط لازم را با آن داشته باشند. این جهات کلی بود که ما در آن شرایط از ایشان

کرد. کتابهای ایشان، در آنجا که به اصول فقه مرتبط می‌شد، حتی در میان معاندترین افراد اهل سنت هم مورد استقبال قرار گرفت و شخصیت‌های علاقمند به اهل بیت، به دلیل قدرت علمی و توانمندی و تازگی مباحث و مخصوصاً به دلیل لحن معتدل و محترمانه مرحوم صدر نسبت به همه فرقه‌ها و ادیان، به ایشان علاقه و توجه نشان دادند و آثارشان در حد گسترده‌ای از سوی فرقه‌ها و ادیان گوناگون پذیرفته شد.

شکافی که حاسدان نسبت به مرجعیت ایشان ایجاد کرده بودند تا

سالهای پایانی عمر ایشان، چقدر تعمیق پیدا کرد و آیا تأثیری بر گرایش فراوان افراد جامعه نسبت به مرجعیت ایشان گذاشت؟

ایشان از لحاظ اجتهادی بر اساس آنچه که خود من از علمای بزرگ شنیدم، در سن ۱۸ یا ۲۰ سالگی به اجتهاد رسیده بودند، اما تصدی مرجعیت را تا سالهای نیمه دوم دهه چهل نمی‌پذیرفتند. بعد از آن، حیطه پذیرش عمومی مردم نسبت به ایشان بسیار گسترده شد و حسادتها و طعنه‌ها و حتی بعضی از سعایتها مؤثر واقع نمی‌شدند و ستاره مرجعیت ایشان درخشش فوق‌العاده پیدا کرد و همین اوجگیری وضعیت ایشان بود که حزب بعث سعی کرد با ایشان برخورد شدید کند و بعد هم محدودشان کند و بعد هم ایشان را به شهادت برساند. این رفتار هرگز نسبت به مراجع و علمای بزرگ انجام نمی‌شد، مگر اینکه موقعیتی تا این پایه ممتاز می‌یافت که حاکمیت دست به چنین کاری می‌زد. در عین حال رحلت آیت‌الله حکیم، در تقویت جایگزینی ایشان بسیار مؤثر بود و آیت‌الله خوئی هم زیاد از شهید صدر تقدیر و نام ایشان را مطرح می‌کردند، هرچند از شیوه‌های مبارزاتی ایشان حمایت نمی‌کردند، ولی آیت‌الله صدر از احترام فوق‌العاده آیت‌الله خوئی هم برخوردار بودند و همین باعث شد که سعایتها، بدگوئیها و حسادتهای سایرین چندان کارگر نیفتند.

عده‌ای معتقدند که ایشان ابتدا نسبت به تحولات ایران بی‌تفاوت بودند و بعدها با توجه به شناختی که از امام خمینی و سیر تحولات انقلاب پیدا کردند، به این جریان علاقمند شدند. حتی عده‌ای از اطرافیان امام هم در خاطر ایشان به این نکته اشاره کرده‌اند. از نظر شما این تحلیل تا چه حد صحت دارد و ایشان در زمینه حمایت از انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن،



در مورد اختلافاتی که بین مرحوم دکتر شریعتی و شهید مطهری پیش آمده بود، شاگردانشان وقتی سؤال می‌کردند، پاسخ صریحشان این بود که من نمی‌توانم در مورد این مسائل اظهار نظر کنم «الحاضر یری ما لایراه الغائب» و این کمال واقع‌بینی و اوج تواضع ایشان بود.

تأمل داشتند، ولی مواردی را که عرض کردم، از جمله نفوذ در نیروهای نظامی و مترصد فرصت بودن را، تشویق می‌کردند. برخی معتقدند چون در مرجعیت آن زمان عراق، فردی که مصداق تعبیر «مرجعیت رشید» که از سوی ایشان مطرح شد، نبود، لذا شخصاً به عرصه مرجعیت که بعدها موجب ایجاد خصوصتهایی هم با ایشان شد، قدم گذاشتند. آیا این گمانه را تأیید می‌کنید؟

ایشان در سالهای اول که قرار شد رساله‌ای بدهند و مرجعیت ایشان مسلم و مسلح شد، به احترام آیت‌الله حکیم و آیت‌الله خوئی و امام (ره)، پاسخهای فقهی را به آنان ارجاع می‌دادند و ما هم پاسخهای مقتضی را از آنها دریافت می‌کردیم؛ ولی هنگامی که فرهنگ مبارزه شکل گرفت و از مراحل اندیشه و فرهنگ مبارزه به مراحل سازماندهی و ایجاد تشکلهای جوانان دانشگاهی و فرهنگی رسید، ایشان نقاط ضعف مبارزاتی را به تدریج علنی کردند و گفتند که روحانیت، علاوه بر احکام و عبادات، باید در اینگونه عرصه‌ها هم وارد شود و بتواند سؤالاتی را که مطرح می‌شوند، پاسخ دهد، به همین دلیل نظریه «مرجعیت رشید» را مطرح کردند، اما از آنجا که فضای حوزه، فضایی سنتی بود و نمی‌توانست پاسخگوی سؤالات و نیازهای زمان باشد، کم‌کم به عرصه مرجعیت وارد شدند و موضعگیریهایی علنی کردند که طبعاً باعث برخی از حسادتها و رفتارهای ناپسند شد، منتهی این رفتارها در دایره‌های بسیار محدودی بودند و چندان گسترده نبودند و نمی‌توانستند در جریان کلی تمایل همگان به مرجعیت ایشان، خدشه‌ای وارد کنند.

مرجعیت شهید آیت‌الله صدر تا چه حد مورد استقبال قرار گرفت؟

فتاوی‌ای ایشان از سوی طلاب جوان، دانشجویان انجمنهای اسلامی دانشگاهها و بازارها مورد استقبال قرار گرفت و آرای ایشان نه تنها در عراق که تا شبه‌قاره هند هم گسترش پیدا



● ۱۳۴۹. نجف، شهید صدر در مراسم تشییع مرحوم آیت‌الله العظمی حکیم.

شهید صدر معتقد بود که ما باید به این شیوه به دلیل اخلاص و صداقت مستتر در آن، احترام بگذاریم و اگر سنت را چیزی به معنای اصالت و فراتر از آداب و رسوم صرف بگیریم، طبیعتاً واجب المراءعات است و من در این زمینه در پاسخ به سئوالات قبلی شما مطالبی را عرض کردم. مسلماً بخشی از جامعه سنتی، اعم از متفکرین و نیز عامه مردم که سنت در میان آنها جایگاه مستحکم تری دارد، به علت عدم آشنایی با اندیشه‌های جدید، شک و تردیدها و شبهاتی را علیه افراد نوگرا برمی‌انگیزند. البته در اینجا باید نوگرایی اصیل و صحیح را که در شیوه بزرگانی چون شهید صدر تبلور پیدا می‌کند؛ از برخی از نوگرایهای بی‌ملاک و بی‌ضابطه که این روزها رایج شده‌اند و عمدتاً از سوی روشنفکران مطرح می‌شوند، تفکیک کنیم. برخی از این نوگرایها، انکار محترمانه دین و مذهب هستند. نوگرایی ثمربخش، مبتنی بر اصالت‌های دینی و در جهت



دکتر شریعتی از اندیشه‌های شهید صدر آگاه شد، گفت: «این انسان توان آن را دارد که آب دریا را در یک فنجان بگنجاند.» و نیز او را به عقابی تشبیه کرد که بر فراز یک روستا پرواز می‌کند و به هر سو می‌نگرد و آنچه را که مناسب اهداف خویش تشخیص می‌دهد، برمی‌گزیند. میان دکتر شریعتی و شهید صدر نقدها و بحث‌هایی هم وجود داشت که در آثار آنها منعکس است. نمی‌دانم چرا نقدهای شهید صدر و بعضی از آثار دکتر شریعتی در ایران منتشر نشدند.

پاسخگویی به نیازهای زمانه است و به هر حال برخی از افراد ناآگاه، حتی با نیت خالص دینی، در برابر این گونه نوگرایها می‌ایستند. این مشکل برای شهید صدر هم وجود داشت و این جریان، با ایشان هم مخالفت‌هایی می‌کرد. در سالهای آخر عمر شهید صدر، این مخالفت‌ها تا بدان پایه شدت پیدا کردند که ایشان تمام دروس حوزوی خود را تعطیل کرد، فقه و اصول را کنار گذاشت و دیگر تدریس نکرد. این سخن وی را از یاد نمی‌برم که می‌گفت، «کار با حوزه‌ای که حتی نفس‌های انسان را تعقیب می‌کند، ممکن نیست و فایده ندارد». یعنی احساس می‌کرد بعضی از افراد به جای فهم درست سخنان و اندیشه‌های او، به شیوه‌ای عوامانه در پی می‌گیرند. این تعطیلی ادامه پیدا کرد تا وقتی که استادمان مرحوم آیت‌الله خوئی برای ایشان پیمای شفاهی فرستادند و از ایشان خواستند که درس‌های خود را از سر بگیرند. حتی یادم هست که آقای خوئی، خطاب به ایشان قریب به این مضمون گفته بودند که، «اگر شما مرا عاقل می‌دانید، به حرفم گوش کنید و به بحث‌های خود برگردید، زیرا حوزه نمی‌تواند از این گونه بحث‌ها مستغنی و بی‌نیاز باشد.» به هر حال ایشان به رغم اینکه از سوی برخی از عناصر ناآگاه و احساساتی، رنج و محنت زیادی را تحمل می‌کرد، به خوبی، فکر و اندیشه آنها را درک می‌کرد و معتقد بود که بسیاری از آنان اخلاص و صداقت دارند و تصور می‌کنند که با این شیوه به حوزه علمیه دینی، خدمت می‌کنند. او معتقد بود که به رغم وجود این افراد، نهاد و ذات حوزه، پاک و مستعد برای انجام فعالیت‌های علمی سازنده است و طبعاً انسان باید برای انجام حرکت‌های نوگرایانه و اصلاحی، هزینه آنها را بپردازد که حداقل آن، مواجهه با این گونه جریان‌ها و افراد است. شما می‌دانید که این پدیده منحصر به حوزه نجف نیست. در حوزه علمیه قم هم بسیاری از علما، فلسفه را تحریم می‌کردند و استدلال آنها این بود که فلسفه در واقع محملی است برای طرح تشکیک‌ها و به نوعی موجب انتشار شبهات می‌شود و لذا تدریس آن حرام

اینجاست که ایشان به موازات این رویکرد، در برخی از آرا و شیوه ارائه نظریات جدید خود هم تجدید نظر می‌کرد و در سال پایانی عمر، یک بار دیگر اندیشه فلسفی خود را مورد بازبینی قرار داد. روزی به ایشان عرض کردیم، «جناب استاد! شما در کتاب فلسفتنا مطالب مهم و زیبایی را ارائه و خلاص‌بندی را بر کردید، اما در «الاسس المنطقیه لاستقرا»، شیوه جدیدی که همان حساب احتمالات است، برای نیل به حقیقت، عرضه می‌کنید که ظاهراً به نوعی فاصله گرفتن از شیوه فلسفتناست. مخاطبین شما، علی‌الخصوص آنان که متعلق به لایه‌های میانی جامعه علمی هستند، متوجه نمی‌شوند که شما در اینجا در واقع مطالبی را که در فلسفتنا آورده‌اید، تکمیل کرده و شیوه بدیع‌تر و بهتری را برای رسیدن به مقصود، به کار گرفته‌اید.» ایشان پس از مدتی به صحت این گفته ما پی برد و در کلام و فلسفه اسلامی خود تجدید نظر کرد. شهید صدر پنج تن از شاگردان خود از جمله آقای آیت‌الله هاشمی‌شاهرودی و بنده را که کوچک‌ترین آنها بودم، گرد آورد و نوشته‌هایش را برامان خواند. آغاز این بحث درباره وجود ذهنی بود. ایشان وجود ذهنی را بر اساس «من هستم» پایه‌گذاری کرد و توانست تحلیل بسیار جذاب و جدیدی را از این مبحث ارائه دهد. شهید صدر پنج جزوه درباره وجود ذهنی و چیزی فراتر از سبب چهارصد صفحه مطلب در این مورد نوشت. ایشان با طرح این موضوع در جمع کوچک ما، سعی داشت بحث را پخته کند و با استفاده از نظرات شاگردانش، آن را برای ارائه در سطح عمومی‌تر و گسترده‌تر، آماده سازد. بدیهی است که اگر در آن شرایط، ایشان متصدی انجام این امر نمی‌شد، کس دیگری توان استمرار وی را در به نتیجه رساندن این کار نداشت. این نوشته‌های ارزشمند پس از شهادت ایشان مفقود شدند، زیرا حزب بعث همه کتابخانه و دست‌نوشته‌های ایشان را ضبط کرد. شیوه برخورد شهید صدر با اندیشمندان اسلامی غیر حوزوی و یا به عبارت دیگر روشنفکران دینی چگونه بود؟ طبیعتاً ایشان از همان شیوه «جادالهم بالتی هی احسن»، یعنی استدلال و ارائه منطق در جهت شناخت منطق برتر در خلال بحث استفاده می‌کرد. به عنوان نمونه، من شاهد مکاتبات ایشان با دکتر شریعتی بودم. هر چند که این دو نفر با زبان یکدیگر آشنا نبودند، ولی نامه‌های آنها به یکدیگر ترجمه می‌شدند. در همان زمان برای ما نقل می‌کردند که وقتی دکتر شریعتی از اندیشه‌های شهید صدر آگاه شد، گفت، «این انسان توان آن را دارد که آب دریا را در یک فنجان بگنجاند.» و نیز او را به عقابی تشبیه کرد که بر فراز یک روستا پرواز می‌کند و به هر سو می‌نگرد و آنچه را که مناسب اهداف خویش تشخیص می‌دهد، برمی‌گزیند. میان دکتر شریعتی و شهید صدر نقدها و بحث‌هایی هم وجود داشت که در آثار آنها منعکس است. نمی‌دانم چرا نقدهای شهید صدر و بعضی از آثار دکتر شریعتی در ایران منتشر نشدند و چه سرنوشتی پیدا کردند. در مجموع، شهید صدر اعتقاد داشت که برخورد‌های ما باید روشنگرانه باشند و در جهت فهم بیشتر حقیقت به کار آیند و به رغم اشتباهاتی که روشنفکران دینی داشتند، شهید صدر از برخورد سلبی پرهیز می‌کرد و بر این باور بود که برخورد سلبی از لحاظ منطقی، هیچ نتیجه مفیدی را در بر نخواهد داشت و افراد را از حداقل انگیزه دینی نیز تهی می‌سازد.

شیوه‌های اصلاحی و نوگرایانه شهید صدر در درون حوزه تا چه حد با مخالفت مواجه می‌شدند؟

در نجف و حتی در حوزه علمیه قم، شیوه‌ای وجود دارد که به شیوه سنتی معروف است.

مسئله موجب شد که آرا و اندیشه‌های وی به سرعت در این کشورها گسترش یابند و حامیان بسیاری بیابند. شهید صدر در این کشورها، مقلدین بی‌شماری داشت و کسانی که تشنه شنیدن آرای جدید در چهارچوب مبانی و احکام اسلامی بودند، به ایشان گرایش عمیقی پیدا کردند، به طوری که رساله عملیه ایشان به نام «الفتاوی الواضحه» تنها رساله متعلق به یکی از مراجع شیعه بود که در قاهره چاپ شد و تمام نسخه‌های آن در مصر فروخته شدند. چنین چیزی تا آن زمان، بی سابقه بود. یکی از علمای اهل سنت برای این رساله، مقدمه‌ای نوشت و شیوه شهید صدر را در ارائه طبقه بندی بدیع فتاوا و مطالب، ستود. توان بسیار بالای او در شناخت دیگر تمدن‌های جهان، او را به عنوان یکی از توانا‌ترین متفکران اسلامی، در جهان مطرح ساخت. در شرایطی که اندیشه اسلامی زیر فشار امواج الحاد و کمونیسم قرار داشت، دو کتاب «فلسفتنا» و «اقتصادنا» و همچنین کتابی که ایشان درباره بانکداری بدون ربا و تلاش برای اسلامی کردن این پدیده نوین نوشت، توجه تمامی محققان و اندیشمندان دنیا را به سوی او جلب کرد. این کتاب‌ها هنوز کهنه نشده‌اند و مطالب آنها هنوز زنده و باطراوت هستند، در حالی که حدود نیم قرن پیش نوشته شده‌اند. یکی از مشکلات اساسی بعضی از متفکرین دینی ما این است که اینها از مقطعی به بعد از عمرشان، به ویژه در سالهای پایانی عمر، از کاروان علم و اندیشه زمانه خود عقب می‌مانند و تقریباً خود را بازنشسته می‌کنند. پویایی و حرکت با زمان، به شکلی مستمر و مداوم در زندگی شهید صدر تا آخرین لحظات حیات او به اشکال مختلف دیده می‌شود. به نظر شما رمز بقای این تحرک و پویایی چیست؟

به نظر من این رویکرد، منطق روشنی دارد. فلسفه وجودی و هدف یک عالم متفکر دینی، پاسخگویی به نیازهای زمانه است و طبعاً وظیفه او هم تا وقتی که مکاتب و افکار نوین مطرح می‌شوند و اندیشه دینی را به چالش می‌کشند، همچنان تداوم دارد. اگر عده‌ای از علما نتوانند به شکل مداوم با سیر اندیشه و دیدگاه‌های زمانه خود، پیش بروند، طبیعتاً اشکال در نحوه نگرش و عملکرد آنان است و همان گونه که اشاره کردید؛ شهید صدر پیوسته در حال رصد اندیشه‌های جدید بود. جالب



نوگرائیهای او مبتنی بر حفظ اصالت اسلامی بود...

۴

■ «شهید صدر و نیازهای زمان» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام و المسلمین سید صدرالدین قبانچی
ترجمه: عبدالکریم زنجانی

شاگردان شهید صدر از تعامل او با زمانه خویش گفتنیهای فراوان دارند؛ گفتنیهایی که بسیاری از آنها ناگفته مانده اند. با حجت الاسلام سید صدرالدین قبانچی در حاشیه کنفرانس وحدت اسلامی در باره استادش سخن گفتیم و او به رغم مشغله فراوان با رغبتی تمام به پرسشهای ما پاسخ گفت. در پایان گفت و گو، هنگامی که سخن به اوضاع عراق امروز رسید؛ احتیاط پیشه کرد که مسلماً ما و شما، دلیل آن را می دانیم.

● دیدار



رویارویی با پدیده‌های زمانه خویش، برخورد کنیم، بی تردید آرای ما نیز از همان قوام و ارزش برخوردار خواهند شد. در کلام هم شیوه ایشان همین گونه بود. ایشان از من خواستند که کتابی در موضوع عقاید و شبیه به بخش یازدهم منظومه و شرح و تجرید و امثالهم بنویسم و در آن مطالب و آرای کتابهای قدیم و جدید را گردآوری کنم. همچنین ایشان از برخی از طلاب خود خواستند که نوشتن کتاب مجمع فقه و دائرة المعارف فقهی را به انجام برسانند. این نگرشها و گرایشات نوین در فضای نجف مطرح می شدند، یعنی جایی که در آن نشانی از آشنایی با افکار و فضای جدید وجود نداشت. ایشان در چنین شرایطی از یک سو توجه به سنت و اصالت و از سوی دیگر توجه به اندیشه‌های نوین و معاصر را خواستار بود. در این شرایط شهید صدر پیوسته نگران تردید برخی از علمای حوزه در زمینه پذیرش این رویکرد بود. آنها به این نکته توجه نداشتند که حوزه علمیه در واقع چراغ راهنما و پرتو افکن مسیر جامعه دینی است و طبعاً این نقش را باید با توجه به شرایط روز و مقتضیات زمانه، ایفا کند. بدیهی است حوزه با ساختار صرفاً سنتی و کهن خود نمی توانست خود را با دگرگونیهای زمانه هماهنگ سازد. جنابعالی به نگاه جهانی شهید صدر اشاره کردید. با توجه به اینکه اغلب شاگردان ایشان هم به نوعی از همین رویکرد و نگرش برخوردار هستند، بفرمایید که ایشان چگونه در انتقال این نحوه تفکر و نگاه به شاگردان خود موفق شدند؟ این مسئله یک علت طبیعی داشت. شهید صدر به دلیل ویژگیهای علمی و شخصیتی، به شکلی طبیعی از سوی طلاب مورد پذیرش قرار می گرفت و شاگردان ایشان، به خودی خود، شیوه ایشان را به عنوان شیوه برتر می پذیرفتند و یاد می گرفتند و به آن عمل می کردند. همه مشاهده می کردند که شهید صدر نگاه اصلاحی خود را به مرزهای جغرافیایی خاصی محدود نمی کرد. ایشان در عین حال که به فکر راهی جامعه عراق از شرایط کابوس ماندنی بود که حزب بعث بر آن تحمیل کرده بود، از مسائل ایران هم غفلت نداشت و همان طور که می دانید از ابتدای اوگیری انقلاب اسلامی، لحظه‌ای از حمایت این جنبش و رهبر آن، حضرت امام (ره) فروگذار نکرد و این در حالی بود که مسائل الجزایر و مسائل کل جهان عرب و دنیای غرب و کشورهای شمال آفریقا از نگاه او دور نمی ماندند و اتفاقاً همین

شهید خواستم که برای یک سلسله مطالعات فلسفی و تحقیقات علمی، مراراً همنامی کنند. توصیه ایشان این بود که به اصول فلسفه و کتابهای اصلی و کلاسیک فلسفه نیز رجوع کنم، چون بدون فهم مبانی و اصول فلسفی مستتر در این کتابها، درک مکاتب فلسفی معاصر، میسر نیست و آگاهی به عمق مطالب و مکاتب فلسفی قدیم، فهم این علم را برایم آسان خواهد کرد. ایشان شاگردانشان را به شدت از سطحی نگری و شتابزدگی در فهم مطالب، برحذر می داشتند و پیوسته آنان را به ژرف اندیشی و تأمل و تفکر تشویق می کردند. شهید صدر در تمامی عرصه‌ها و به ویژه در زمینه فلسفه، تسلط بر متون و مطالب کهن را پیش شرط ورود به مباحث فلسفی نوین و مایه



رساله عملیه ایشان به نام «الفتاوی الواضحه»
تنها رساله متعلق به یکی از مراجع شیعه بود
که در قاهره چاپ شد و تمام نسخه‌های آن
در مصر فروخته شدند. چنین چیزی تا آن
زمان، بی سابقه بود. یکی از علمای اهل سنت
برای این رساله، مقدمه‌ای نوشت و شیوه
شهید صدر را در ارائه طبقه بندی بدیع فتاوا
و مطالب، ستود.

استحکام و قوام فکری پژوهندگان می دانستند. ایشان پیوسته به من تأکید می کردند که باید به اصالت و تعمق در فقه گذشته توجه داشته باشم و بر این نکته واقف باشم که نوآوری فقهی، بدون احاطه بر آرای فقهای سلف و اشراف به شیوه‌های استدلالی فقهای گذشته، ممکن نیست و اگر ما در مواجهه با پدیده‌های نوین، با همان استحکام فقهای پیشین به هنگام

در میان ابعاد شخصیتی شهید آیت الله سید محمدباقر صدر، قطعاً نقش ایشان در بازسازی اندیشه دینی، از درخشش و برجستگی ویژه‌ای برخوردار است. شما به عنوان یکی از شاگردان آن شهید، بارزترین ویژگی ایشان که موجب برکات و آثار ارزشمند فراوانی شده است، کدام است؟

سخن گفتن در مورد اندیشه استاد بزرگ و نام آور ما، آیت الله العظمی سید محمدباقر صدر، فرصتی بیش از یک جلسه را ایجاد می کند، به ویژه بازبینی آثار فکری و اندیشگی او که هنوز تازه و مورد مراجعه اهل نظر و تحقیق هستند، طبیعتاً در این فرصت اندک به شکلی جامع، میسر نیست و نمی توانم به همه نکات مهم اشاره کنم. البته من کتابهای متعددی درباره شهید صدر نوشته‌ام، از جمله کتابهایی درباره اندیشه سیاسی شهید صدر و همچنین ویژگیهای اخلاقی ایشان نگاشته‌ام که شما می توانید پاسخ بسیاری از نکاتی را که مطرح کردید، در آنها بیابید. در پاسخ به سؤال شما باید عرض کنم توجه به اندیشه جهانی شهید صدر بسیار مهم است. طبیعتاً کسی اندیشه جهانی دارد که بتواند جهان معاصر خود را به خوبی بشناسد و در جریان آخرین دستاوردهای فکری و نظری زمانه قرار داشته باشد، نیازها و مقتضیات دنیای کنونی را بشناسد و قادر به پاسخگویی پرسشهای ناشی از شرایط نوین جهانی باشد. یکی از علل بسیار مهم موفقیت و درخشش شهید آیت الله صدر، جمع بین اصالت، سنت و نوگرایی است. او که یکی از بزرگترین اندیشمندان اسلامی معاصر بود و هرگز پا را فراتر از مرزهای مکتب اسلام نمی گذاشت، بر این باور بود که اسلام اصیل، ماهیتی پویا و جریان ساز دارد و به خوبی قادر است همگام با نیازهای زمانه حرکت کند و به آنان پاسخ مقتضی دهد و این میسر نمی شود مگر آنکه ما بر اساس قضاوتها و آرای خویش، نکته‌ای را بر آن تحمیل نکنیم و آن را به شائبه‌های فکری دیگر نیالاییم و به این ترتیب، مانعی بر سر راه پویایی و دینامیسم آن ایجاد نکنیم. با این همه بر این نکته تأکید می کنم که نوگرایی و توجه به مقتضیات و شرایط زمانه در ایشان، مبتنی و متکی بر حفظ اصالت اسلامی بود. شهید صدر معتقد بود که احقاق هر نوع نوگرایی و تجدید میسر نمی شود، مگر اینکه ریشه در سنتها و اصالتهای صحیح و متقن داشته باشد. ایشان این شیوه تفکر را در تدریس و تحقیق نیز اعمال می کرد. یک بار از



دردم

حجت الاسلام والمسلمین علی اسلامی از جمله شاگردان ایرانی شهید صدر است که پس از بازگشت از نجف، بیشترین نامه‌ها را از وی دریافت داشته است. او که فرزند مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ عباسعلی اسلامی، مؤسس جامعه تعلیمات اسلامی است، به دلیل برخورداری از امکان فعالیت گسترده فرهنگی و اجتماعی، از سوی آن شهید گرانمایه وکالت یافت کلیه آثار او را به فارسی و زبانهای زنده دنیا ترجمه و منتشر کند. اسلامی استقبال جامعه فرهنگی ایران از آثار شهید صدر را مطلوب ارزیابی می‌کند و آن را معلول گره‌گشایی این آثار از مشکلات فکری نسل جوان می‌داند. با او در یکی از آغازین روزهای اردیبهشت ماه در محل بنیاد بعثت به گفت و گو نشستیم که حاصل آن در پی می‌آید.

■ «شهید صدر و دغدغه نشر معارف دین» در
گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین شیخ علی اسلامی

او در پس آثارش، تقویت فرهنگ دینی جامعه را جستجو می‌کرد...

قبل از دیدن و بر آن مبانی، حرفهایی را می‌زند؛ یا نقد و یا تأیید می‌کند. مثلاً مرحوم نائینی یا دیگر بزرگانی که در حوزه نجف بودند، طبعاً گذشته را طی کرده بودند و با حرف و مطلب و بحث جدیدی، وارد جرگه عرضه فقه و اصول شدند. بعضی از مراجع هستند که این گزیده را می‌گیرند و بعد نقد و نظر خود را اثبات می‌کنند. از نظر من درس ایشان اینگونه بود. به علاوه، ایشان نبوغ بسیار حادی داشت، مثلاً فرض کنید که اگر در محضر ایشان از یک حدیث یا مطلبی صحبت می‌شد، همه فروشی را که بر این مطلب بار می‌شد، می‌آوردند و جالب این بود که تمام اینها دفعتاً به ذهنشان می‌رسید. اگر حدیثی را از عالمی پرسید، ممکن است معنایی بدهد، ولی فروض متعدد را اکثراً به ذهنشان نمی‌رسد، ولی ایشان فکر بسیار جوالی داشت.

داوریهایی که در حوزه نجف درباره ایشان بیان می‌شدند، چند گونه بودند؟

نمی‌شود این مطلب را به این سادگی تبیین کرد. می‌دانید که حوزه‌های علمیه با مسئله تخلف و حزب زیاد آشنا نبود و حزبیت در ذهن حوزویان، تقریباً معنای منفی داشت. آنها یا قدیمی بودند یا روحیه شان با شرایط جدید سازگار نبود و یا آن را درک نمی‌کردند. شهید صدر با همکاری علامه عسکری حزب الدعوة را تأسیس کردند. طبعاً جنبه فکری و نظری این حزب با اینها بوده و جنبه‌های عملی را دیگران انجام دادند. یادم هست که فعالیت این حزب در ابتدای امر، کارهای فرهنگی و تبلیغی بود و فعالیت‌های سیاسی نداشتند، مثلاً دانشجویان را جمع می‌کردند و کارهایی را انجام می‌دادند. بعضیها ایشان را به این اعتبار نقد می‌کردند. بعضیها هم ایشان را در این جایگاه و سطح نمی‌دیدند و با ایشان انس نداشتند.

شما وقتی رسیدید که ایشان درس خارج می‌گفتند؟ بله، درس خارج می‌گفتند.

چه ویژگی‌هایی در درس ایشان بود که با وجود اساتیدی که از نظر سن و سابقه، بر ایشان تقدم داشتند، باز هم عده‌ای با اشتیاق در درس شهید صدر شرکت می‌کردند؟ چه نکاتی آنها را جذب می‌کرد؟

بعضی از مراجع هنگامی که وارد درس خارج می‌شوند، اقوال مختلفی را نقل و نقد می‌کنند که ممل است. بهترین درس خارج این است که آخرین نظرات فحول عصر را ارائه کنند، چون کسی که در این زمینه بحث می‌کند، یعنی تمام مباحث



مرحوم شهید صدر هنگامی که نوجوان بودند، در بغداد به مدارس علامه عسکری می‌رفتند. علامه عسکری در بغداد مدرسی داشتند. پدر من وقتی به عراق می‌روند، از مدارس علامه عسکری بازدید می‌کنند. آقای علامه می‌فرمودند که آقای سید محمد باقر، کوچک بود. آقای اسلامی از ایشان سئوالاتی پرسیدند و او سریع جواب داد و آقای اسلامی یک دینار به این نوجوان جایزه دادند.

چه زمینه‌هایی موجب آشنائی و ارتباط وسیع شما با شهید صدر شد؟

بنده وقتی که به نجف مشرف شدم، مورد لطف همه آقایان مراجع بودم، چون پدرم، مرحوم حجت الاسلام والمسلمین آقا شیخ عباسعلی اسلامی، از معارف بودند و از حیث مبارزه با شاه و مسائل مختلف اجتماعی و خدمات اجتماعی، به شکل وسیعی فعالیت می‌کردند، به خصوص مدارس اسلامی را اساساً ایشان بنیان گذاشتند. بعد از رفتن رضاشاه پهلوی، در منزلشان مدرسه شبانه‌اسلامی را تأسیس کردند، بنابراین همه مرا به عنوان پسر ارشد ایشان، می‌شناختند. پدرم وقتی به آقای خوئی گفتند که این پسر من است و معرفی می‌کردند، آقای خوئی گفتند، «مگر کسی برای پسر خود من باید سفارش بکند؟» یعنی مرا این طور تلقی کردند که پسر ایشان هستم. همه مراجع پدرم را می‌شناختند و به همان اعتبار هم برای من احترام قائل بودند. مرحوم شهید صدر هنگامی که نوجوان بودند، در بغداد به مدارس علامه عسکری می‌رفتند. علامه عسکری در بغداد مدرسی داشتند. پدر من وقتی به عراق می‌روند، از مدارس علامه عسکری بازدید می‌کنند. آقای علامه می‌فرمودند که آقای سید محمد باقر، کوچک بود. آقای اسلامی از ایشان سئوالاتی پرسیدند و او سریع جواب داد و آقای اسلامی یک دینار به این نوجوان جایزه دادند. آقای سید محمد باقر از همان جا پدرم را می‌شناختند و من هم که نجف رفتم، تقریباً با همه آشنا بودم. من اول درس اصول آقای خوئی و فقه امام می‌رفتم. بعد تمایل پیدا کردم که فقه آقای صدر را بروم و خدمتشان بودیم و اکثر تقریرات را هم می‌نوشتیم و وقتی به ایران آمدم، متأسفانه همه اینها متروک شد.



ایشان یک روز همه ما را به منزلش دعوت کرد. ما البته نمی دانستیم که علت این دعوت چیست، ولی وقتی رفتیم به ما گفت که در جوانی، به اندازه سه برابر طلاب دیگر کار می کرده و از ما هم خواست خودمان را برای نبرد در جنگ جهانی اسلامی آماده و جایگاه و موضع خودمان را در این نبرد پیدا کنیم و تواناییهای خود را بشناسیم و در این مسیر، خلأهایمان را پر کنیم.

عن الدستور الجمهوریه الاسلامیه» شمه‌ای از قانون اساسی جمهوری بود، در حالی که در آن زمان هنوز قانون اساسی تدوین نشده بود. او می دانست که این نظام تازه تأسیس، در پی نگارش سلسله قوانینی خواهد بود و لذا از همان ابتدا باید غنای فکری و محتوایی لازم برای آن ایجاد شود. ایشان اعتقاد داشت که جمهوری اسلامی همچون نهال نوری است و از نظر فکری نیاز به کمک دارد. همچنین جزواتی درباره منابع قدرت در نظام اسلامی و در مورد فلسفه حکومت در اسلام با عنوان «خلافه الانسان و شهادت الانبیاء» نوشت. به هر حال، به هنگام برقراری جمهوری اسلامی احساس می کرد که ایران خانه اوست و موفقیت جمهوری اسلامی به معنای پیروزی اسلام است. وظیفه اجتماعی که ایشان برای خود متصور بود، چقدر قائم به فرد است؟

سؤال شما را این گونه می فهمم که آیا ایشان انجام این وظیفه را صرفاً منحصر به خود می دانست یا اگر فرد دیگری موفقیت بیشتری در انجام این رسالت اجتماعی پیدا می کرد، طبعاً از او حمایت می کرد و انجام این وظیفه را به او می سپرد؟ اگر منظور شما این باشد، طبیعتاً سخن درستی است. ایشان معتقد به اسلامی بود که در تمام عرصه های فردی و اجتماعی، هادی باشد. چنین اسلامی این قدرت را تا پایان جهان دارد و اگر فردی بتواند تکلیف پیروان این دین را در عرصه های مختلف، به شکل مطلوب تری مشخص کند، باید از او حمایت کرد و حمایت وی از امام خمینی از همین اندیشه نشأت می گرفت. او می دید که یک عالم دینی توانسته بر آرزوهای فقهایی بزرگ اسلام جامه عمل بپوشاند. فقها در طول تاریخ احکام را به این دلیل تبیین کردند که روزی در جامعه محقق شوند و در محدوده کتابها محصور نمانند و صرفاً تدریس و آموخته نشوند. ایشان پیوسته از افرادی که در انجام وظایف اجتماعی خود ساعی و کوشا بودند، حمایت و به آنها کمک می کرد و نمونه های شاخصی از این شیوه در زندگی او هست که دفاع و حمایت از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران که به قیمت شهادت او هم تمام شد، بارزترین شاهد این مدعاست.

به عنوان آخرین سؤال، از فعالیتهای خود و دوستانتان در مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق نکاتی را ذکر کنید. در شرایطی فعلی، تحولات عراق را تا چه حد برگرفته از آرا و اندیشه های شهید صدر می دانید؟

باید گفت که اندیشه شهید آیت الله صدر، اندیشه اسلامی است، یعنی هنگامی که در زمینه اندیشه سیاسی در اسلام بر پایه اندیشه شهید صدر سخن می گوئیم، اشاره به مکتبی جدید و نوین نداریم. مکتب سیاسی شهید صدر مبتنی بر اسلام و حکومت بر پایه ایمان است. در این مکتب، تحجر و در لاک خود باقی ماندن، جایی ندارد، بلکه هنگامی که از اندیشه سیاسی شهید صدر سخن می گوئیم، منظورمان اسلامی سیاسی است که با رویکردی باز به جهان نظر دارد. ما معتقدیم که با توفیق خداوند متعال، در عراق در این راستا گامهایی برداشته ایم. گام نخست، آزادی عراق از چنگال استبداد رژیم بعث و روی آوردن به تلاش و اندیشه های سیاسی است. عراق امروز از آزادی اندیشه و آزادی سیاسی برخوردار است و ما این وضعیت را مدیون اندیشه های آیت الله شهید محمدباقر صدر هستیم. این آزادی ملتها همان هدفی بود که امام خمینی هم خواستار آن بودند. گام دیگر آن است که رژیم فعلی عراق، رژیمی قانونی و مبتنی بر قانون اساسی است و گام سوم اینکه نظام سیاسی موجود در عراق بر پایه خواست ملت شکل گرفته است و وارداتی نیست. در عراق چندین همه پرسی انجام شده اند و ماطی یک سال شاهد اجرای سه همه پرسی بزرگ بوده ایم که در طی آنها قانون اساسی، پارلمان و مجمع عمومی ملی تعیین و انتخاب شده اند و این همان راهی است که آیت الله شهید صدر درباره آن سخن می گفت. مادر عراق گامهای بلندی برداشته ایم، اما این بدان معنا نیست که کار، تمام شده است. ما اکنون در آغاز راهیم، ولی اصولی که اکنون در عراق دنبال می کنیم، اصول صحیحی هستند و به امید به خدا، این راه را ادامه خواهیم داد.

است. شاهد بودیم که مرحوم امام خمینی (ره) به دلیل اینکه در حوزه، فلسفه تدریس می کردند، چه خاطرات تلخی از این گونه افراد داشتند. مهم این است که فرد نوگرا و متجدد در کار خود استمرار داشته باشد و شهید صدر بدون توجه به این جریانات، شیوه خود را دنبال می کرد. ممکن بود در بعضی از موارد، شرایط ایجاب کند که او شیوه جدیدی را اتخاذ کند و به جای تدریس به تألیف مشغول شود، ولی هیچ وقت وظیفه ای را که به عنوان یک عالم دینی احساس می کرد، کنار نگذاشت و معتقد بود فردی که از وجوه شرعیه حوزه علمیه استفاده می کند؛ تکلیفی جز تلاش برای استنباط احکام و پاسخگویی به نیازهای دینی جامعه ندارد و همین احساس دین و وظیفه موجب می شد که هیچ وقت به عوامل بازدارنده توجهی نداشته باشد. به موازات فعالیت آقای صدر در بازسازی اندیشه دینی، شاهد سیری از تلاشهای عملی ایشان در جهت تحقق این اندیشه ها هستیم. ما بسیاری از اندیشمندان جامعه اسلامی را می بینیم که صرفاً در محدوده نظریه پردازی محصور مانده و تلاشی برای انجام آنچه که گفته اند، نمی کنند. از دیدگاه شما چه عاملی موجب شده بود که شهید صدر به موازات تولید اندیشه، در صدد عملی کردن آن هم برآیند؟

شهید صدر به عنوان یک عالم دینی معتقد بود که در این زمینه باید از شیوه بزرگان و انبیای دین الهام گرفت. هر چند نخستین وظیفه انبیا، هدایت اعتقادات مردم بود، ولی فقط مردم را موعظه و برای آنان طرح مسئله نمی کردند و عملاً نیز برای تحقق آن جامعه آرمانی، تلاش می کردند. این روحیه، هم در خود آقای صدر به شدت وجود داشت و هم شاگردان ایشان، به وفور از این روحیه برخوردار می شدند. مادر آغاز حضور در درس ایشان حدود ده طلبه بودیم که کوچک ترین آنها من بودم که هیجده سال داشتم. در میان ما، طلاب عراقی، پاکستانی و



ایشان شنیدند که به رغم آنکه یک مرجع مسلم تقلید بود و در سراسر جهان تشیع مقلدین بی شماری داشت، می گفت، «من آماده ام که حتی در یکی از روستاها، نماینده امام خمینی باشم». ایشان در این مورد به شاگردان خود در ایران نامه های متعددی نوشت و از آنها خواست که تمام توان خود را برای موفقیت تجربه ای که در ایران در حال شکل گیری و تحقق است، به کار گیرند و به دنیا نشان دهند که اسلام، توان اداره امور کشور را دارد. او به این هم بسنده نکرد و با توجه به شتاب رویدادهای انقلاب ایران و پس از آن و علاقه شدیدی که نسبت به این رویداد در خود احساس می کرد، پنج جزوه را با عنوان «الاسلام یقود الحیات» نوشت. یکی از این جزوه ها به نام «المحبه

لبانی هم حضور داشتند. ایشان یک روز همه ما را به منزلش دعوت کرد. ما البته نمی دانستیم که علت این دعوت چیست، ولی وقتی رفتیم به ما گفت که در جوانی، به اندازه سه برابر طلاب دیگر کار می کرده و از ما هم خواست خودمان را برای نبرد در جنگ جهانی اسلامی آماده و جایگاه و موضع خودمان را در این نبرد پیدا کنیم و تواناییهای خود را بشناسیم و در این مسیر، خلأهایمان را پر کنیم. همین انگیزه بود که از او چهره ای ساخت که به عنوان یکی از با سابقه ترین چهره های مخالف رژیم بعث شناخته می شد و خود او هم از سالها قبل پیش بینی کرده بود که این مخالفت به شهادت وی منتهی خواهد شد، ولی به هیچ وجه حاضر نشد در این عرصه از موضع خود کوتاه بیاید، زیرا

همین مسئله را آقای موسی صدر با من داشت. وقتی جنگ لبنان شروع شد، اخوی را فرستادم لبنان تا به دفتر من در آنجا رسیدگی کند. قبل از انقلاب و دوره شاه بود و آقای موسی صدر کسی را نداشت که با ایشان مساعدت کند. ایشان نامه‌ای را به دست برادر من داد تا برای من بیاورد. یک نامه برای ملت ایران و یک نامه هم برای من و اخویم، محمد آقا که در حال حاضر از طرف مقام معظم رهبری به نیویورک رفته است، نوشته بودند که تو نماینده ما هستی و وجوهای دریافتی مردم را در اختیار مسائل جنگ قرار بده. زمان شاه بود و کسی در این باب همکاری چندانی نکرد، اما نامه‌ای را که خطاب به ملت ایران نوشته بودند، از روی آن تعداد زیادی کپی گرفتم و برای شخصیت‌های مختلف فرستادم. شهید صدر هم این گونه مسائل را با ما مطرح می‌کردند، نامه می‌نوشتند، وکالت می‌دادند. به من وکالت تام داده بودند.

در امور حسبه؟

در همه امور. تعدادی از آثار ایشان را چاپ کردیم. استقبال چطور بود؟ خوب بود.

در چه سالی؟

سالهای قبل از انقلاب. سالهای ۵۰ تا ۵۷. من انتشارات داشتم و در جاهای دیگر هم دستی داشتم و توانستم کتابهای ایشان را چاپ کنم. بعضی‌ها را هم ترجمه کردیم و دادیم دیگران چاپ کردند، یعنی با نظارت ما این کار را کردند، مثل فلسفه ما. جزواتشان را خودمان چاپ کردیم، مخصوصاً بعد از انقلاب که عنوان شهید رابع را بنده برای ایشان گذاشتم. قاضی نورالله شوشتری شهید ثالث بودند و ایشان شهید رابع، چون فقیه بودند، جامع الشرائط بودند و این عنوان برایشان مناسب بود. دیگران هم از این عنوان استفاده کردند.

بله، دیده‌ام که این کار را کرده‌اند. به هر حال اصرار ایشان این بود که کتابهایشان سریعاً ترجمه و منتشر شوند و چیز دیگری از ما نمی‌خواستند.

یعنی این حد نامه که برای شما نوشتند، تنها برای ترجمه آثار ایشان بود؟

بله، اتفاقاً شما به شکل تلویحی سؤال خوبی پرسیدید. ایشان به خاطر خلوصی که داشت تنها می‌خواست از طریق انتشار آثارش در ایران خدمتی به تثبیت اندیشه دینی و مبارزه با انحرافات کرده باشد، چون احساس می‌کرد در ایران اتفاقات فرهنگی و سیاسی مهمی در راه است و لاجرم باید زمینه‌های آن آماده شود. ما در طول مدت عمر، به ویژه در مقطعی که پدرم در قید حیات بودند، خیلی موارد داشتیم که عده‌ای برای بهره‌گیری از امکاناتی که در اختیار ما بود، می‌آمدند و در مجموع هم هدفشان تحقق اهداف شخصی خودشان بود، اما شهادت می‌دهم که ایشان در این مدت طولانی معاشرت و بعد هم مقطعی که ما در ایران بودیم، در تمامی تماسها و مکاتبات، چیزی جز خدمت به بسط اندیشه اسلامی و تقویت فرهنگ دینی جامعه در نظر نداشت. اینکه گاهی از فکر عده‌ای از جوانان گشوده شود و شبهه‌ای آنان را تحت تاثیر قرار ندهد، بهترین مژده برای ایشان بود.

به عنوان آخرین سؤال، آیا شما تصمیم دارید بخش انتشارات، به ویژه انتشارات فرامرز و خارجی بنیاد بعثت را فعال کنید؟ البته الان هم در حوزه فارسی انتشاراتی داریم، اما برای انتشار کتب به زبانهای دیگر نیاز به امکانات بیشتری داریم که امیدواریم به زودی فراهم شود. ما در سالهای اولیه انقلاب، بسیاری از کتب شهید مطهری و شهید صدر و بسیاری از متفکرین اسلامی را منتشر کردیم که در خارج کشور بازتاب بسیار مثبتی داشت. من معتقدم به رغم اینکه دولت می‌تواند در این زمینه نقش خوبی داشته باشد، اما باید بنیادها و موسسات خصوصی را هم به کمک بگیرد. این نهادها می‌توانند کمک بسیار زیادی بکنند. امیدوارم به این مسئله توجه جدی شود.



می‌گذارند که از نظر کیفیت غذای خوبی است، ولی شکل و شمایل و رنگ و لعاب چندانی ندارد. ایرانی‌ها یک ذوقهایی را در نظر دارند که مخصوص خودشان است. در این اواخر یک بار هم مرحوم آقای سید محمد باقر حکیم را اینجا دعوت کردم، با گروه خودشان که ده بیست نفری می‌شدند؛ آمدند. آنجا هم وقتی سفره را انداختیم، ایشان گفتند، «اول بگذار سفره را تماشا کنم و بعد، غذا بخورم.» البته باید بگویم من زیاد در حرکت‌های اجتماعی و سیاسی شهید صدر شرکت نداشتم و بیشتر همان درس را می‌رفتم.

به هر حال به ایران که آمدید، بیشترین تعداد نامه را از شهید صدر دریافت کردید؟ چه چیزی باعث شد که ایشان به شما بیش از دیگران نامه بنویسند؟

اولاً که به من اظهار محبت خوبی داشتند و خدمتشان که می‌رسیدم، مثل فرزندشان با من رفتار می‌کردند. اینجا هم که آمد، صاحب نفوذ بودم و اکثر آما را می‌شناختند. اکثر شاگردان دیگر ایشان، ایران نبودند و طبعاً چون پدرم زنده بودند و در همه ایران هم مدرسه داشتیم و روابط گسترده‌ای با افراد داشتیم، بهتر می‌توانستیم با ایشان همراهی کنیم. شهید صدر فرمودند کل کتابهایشان در ایران، نباید بدون نظر من ترجمه شوند که من به ایشان گفتم که در ایران، چنین قانونی حاکم نیست و کسی به حرف من گوش نمی‌دهد. اتفاقاً

ایشان خواندم؛ انسان بسیار ظریف طبعی بود، منتهی در موضوعات سیاسی، موقعی که در قم بودند، بی‌توجهی‌هایی می‌کردند. در نجف هم که بودند، گاهی انتقاداتی می‌کردند. آدم اهل غرض نبودند. فهم ایشان از مسائل سیاسی این‌گونه بود. بسیار اهل معرفت بودند. مثلاً وقتی به منزلشان می‌رفتم، با اینکه استاد ما بودند، کفشهای ما را جفت می‌کردند، مقابل ما دو زانو می‌نشستند. موقعی که بیرون می‌آمدیم، چون مستحب است که باید مهمان را بدرقه کرد، حتماً می‌آمدند بیرون و هفت و هشت قدم پشت سر ما می‌آمدند و بعد برمی‌گشتند داخل خانه. ناراحتی سینوس هم داشتند و هر چه ما اصرار می‌کردیم که برگردند، قبول نمی‌کردند. رابطه شاگرد و استادی این‌طوری است، یعنی واقعاً طلبه در مقابل استادش خضوع دارد، نه خضوع از سر ریا. چطور اگر انسان مقابل امامش برسد، خضوع دارد، در مقابل استاد هم همین‌طور است. طبعاً در چنین فضایی، اگر طلبه با استادش اختلاف نظر هم داشته باشد، آن را ابراز نمی‌کند و لذا آقای صدر هم از استادشان، آقای خوبی با کمال احترام یاد می‌کردند.

از خاطرات شخصی خود با شهید صدر شمه‌ای را نقل کنید. گاهی خصوصی خدمتشان می‌رسیدم و سؤالاتی را که داشتم با ایشان مطرح می‌کردم. گهگاه با شاگردانشان به کوفه می‌رفتند و ما همراهشان بودیم. من مدتی در ایران بودم و نتوانستم در درس ایشان حضور پیدا کنم. شهید صدر به آقای سید کاظم حائری دستور دادند که این دوره را با من بگذرانند. معمولاً روزهای تعطیل با هم به کوفه می‌رفتیم، بلم سوار می‌شدیم و به آن سوی شهر که فقط باغ بود می‌رفتیم. جای بسیار خوبی بود و آقای حائری نوشته‌هایشان را می‌آوردند و با هم مرور و تمرین می‌کردیم. یاد هست یک شب شهید صدر و تمام شاگردان درجه یکشان، یعنی آقای شاهرودی، آقای حکیم، آقای حائری، آقای سید عبدالغنی اردبیلی، آقای برهانی و خلاصه هفت هشت ده نفری را دعوت کرده بودم. تابستان بود و سفره را روی پشت‌بام منزل پهن کردیم. خانم واقعاً زحمت کشیده و غذاهای بسیار خوشگوار و خوش آب و رنگی را تدارک دیده بودند. مرحوم صدر فرمودند، «این سوری که تو به ما دادی، هر چه سور را که تا به حال خورده بودیم، از یادمان برد. معلوم هم نیست در آینده، چنین چیزی گیرمان بیاید.» خانم در این غذاها کیفیت‌های خاص ایرانی را در نظر گرفته بودند. عربها معمولاً یک گوسفند بریان وسط سفره



ایشان به خاطر خلوصی که داشت تنها می‌خواست از طریق انتشار آثارش در ایران خدمتی به تثبیت اندیشه دینی و مبارزه با انحرافات کرده باشد، چون احساس می‌کرد در ایران اتفاقات فرهنگی و سیاسی مهمی در راه است و لاجرم باید زمینه‌های آن آماده شود. تقویت فرهنگ دینی جامعه در نظر نداشت.

تثبیت شده بود، از جمله آقای خوئی، آقای شاهرودی، آقای حکیم، آقای اصطهباناتی و دیگران مراجعه کرده بودند و رجوعشان به مرجع جدید، هم دشوار بود و هم از نظر شرعی، چندان کار ساده‌ای نیست و باید شرایطی را مراعات کرد، ولی نسل جدید طبعاً این شرایط برایش وجود ندارد و می‌تواند با آزادی، مرجع خود را انتخاب کند و مانعی برای او نیست. معمولاً نسل نو با ایشان ارتباط بیشتری داشت. شهید صدر از نظر نوع نگرش و اعتقاد به دخالت در امور سیاسی، گرایش زیادی به امام(ره) داشتند. شما از رابطه این دو نفر چه خاطراتی دارید؟

اولاً من در سال ۴۸ به ایران آمدم و چون در مسئله‌ای با بعضیها درگیری پیدا کرده بودم، ایشان به من نامه نوشت که نیا که تو را دستگیر می‌کنند و من دیگر نرفتم. ایشان در سال ۵۹ شهید شدند. من مدت یازده سال از محضر ایشان دور بودم و فقط با ایشان مکاتبه داشتم که نامه‌ها همه خدمت آقای اشکوری هست، لهذا در آنجا حضوری نداشتم. طبعاً ایشان قلباً به حضرت امام(ره) علاقمند بودند. یکی از ویژگیهای آقای صدر، عواطف ایشان بود. عواطف بسیار ظریفی داشتند. من با اکثر مراجع قم و نجف در تماس بوده‌ام و این نوع عواطف ظریف را معمولاً در آنها ندیده‌ام. خیلی عواطف ظریف و زیبایی داشتند. مثلاً گهگاهی، موقع درس وقتی به بابی می‌رسیدند که درباره فضائل اهل بیت بود، اشکهایشان می‌ریخت، یعنی این قدر عواطفشان زنده بود. به شاگردانشان علاقه داشتند و بسیار با آنها مأنوس بودند. به امام خیلی احترام می‌گذاشتند، خیلی ایشان را بزرگ و همفکر خود می‌دیدند. شاید چون شاگرد آقای خویی بودند و در محضر ایشان، رعایت حد و حدود را نسبت به بزرگ‌ترها و اساتید و پیشکسوتان یاد گرفته بودند و لذا محبت خود نسبت به امام را تا مدتی چندان آشکار نمی‌کردند، اما قلباً و صمیمانه، ایشان و راه ایشان را قبول داشتند.

از رابطه مرحوم صدر و مرحوم آقای خوئی چه خاطره‌ای را به یاد دارید؟

همیشه وقتی که از ایشان نقل قول می‌کردند از تعبیر «سیدنا الاستاد» استفاده می‌کردند. بسیار با احترام از ایشان یاد می‌کردند. متأسفانه این نکته‌ای که عرض می‌کنم در میان طلبه‌ها ضعیف شده. واقعاً رابطه‌ای که بین استاد و شاگرد در عالم طلبگی هست، ابداً در هیچ جا نیست. به عنوان نمونه، استادمان مرحوم آیت الله کویکی که از مراجع قم بودند و یک سال و نیم پیش فوت کرد و من کفایه را در نجف در خدمت

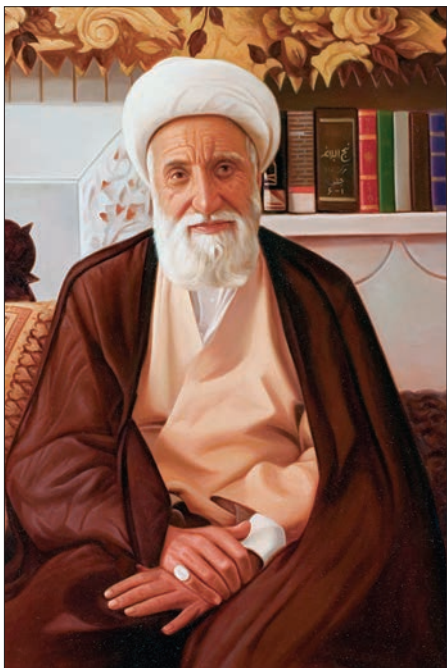
«بیت المرجعیه» را طراحی کرده بودند، اعتقاد داشتند که این نهاد هم مثل سایر نهادها، باید نهادی باشد که مشخصات و کار خود را داشته باشد، مثل نهاد رهبری ما. این نهاد، جایگاهی است برای مرجعیت و هر مرجعیتی باید بیاید و اینجا بنشیند و در چهارچوب سازمان منسجم و منضبطی که می‌خواهد با عالم تشیع تعامل داشته باشد، با عالم اسلام تعامل داشته باشد، با دیگران در جهت اهداف اسلامی ارتباط و همکاری داشته باشد. این مرجعیت باید سازمان داشته باشد، نه اینکه مرجعی بیاید و با سه چهار نفر افرادی که ممکن است صلاحیت اجرایی کار را هم نداشته باشند، کارش را شروع کند. لذا طرح بسیار سامان یافته و دقیقی بود و طبیعتاً جامعه، این افکار نورانی نمی‌پذیرد. در جامعه خودمان هم همین طور است. هنگامی که فکر و طرح نوبی ارائه می‌شود، در ابتدا همه موضعگیری منفی می‌کنند و بعد به تدریج و یکی یکی می‌آیند. خود این مدارس اسلامی که مرحوم پدر تأسیس کردند، در ابتدای امر، علمای بزرگ تهران، سخت با آن مخالفت کردند. دارالفنون هم هنگامی که به ایران آمد، علما تحریم کردند و با این بزرگ‌ترین جفا به ایران، به اسلام و به نسل ما شد. وقتی که عالمی فتوا می‌دهد، چه کسی تبعیت می‌کند؟ کسی که مقلد و مقید و مؤمن است. چه کسی تبعیت نمی‌کند؟ کسی که لایالی و بی‌دین است. وقتی دارالفنون با سبک جدید آموزشی به ایران آمد، علمای ما گفتند، «بچه‌هایتان را به آنجا نفرستید، چون بی‌دین می‌شوند». چه کسانی آنجا نرفتند؟ بچه متدینها! چه کسانی رفتند؟ بی‌دینها! لذا نسل اولی که در ایران تربیت شدند، بی‌دینها بودند. پدر من که این مدارس را شروع کردند، مخالفت‌های سنگینی با ایشان شد که شرحش مفصل است. بسیاری از متدینین نفس راحتی کشیدند و دیدند مجالی پیدا شده که بچه‌هایشان درس بخوانند و در عین حال متدین باشند، لذا در فوت پدر ما در سال ۶۴ که خلیفه‌ها همسمن من بودند، جلو آمدند و گفتند، «خدا پدرت را رحمت کند. اگر او نبود، من مهندس نمی‌شدم. دکتر نمی‌شدم». این جنبه‌های منفی متأسفانه همیشه در مقابل هر فکر نوبی هست، چون ما یک سازمانی هم نداریم که قبلاً تدبیری بیندیشد یا مقدماتی بچیند که این فکر نورانی‌پندازد و معمولاً نسل قدیم در مقابل این افکار جدید، موضع منفی می‌گیرد و طبعاً این جنبه‌های منفی به عنوان و در اشکال مختلف، بروز می‌کنند و طبیعی هم هست.

با توجه به مخالفت‌هایی که شما به گوشه‌هایی از آنها اشاره کردید، مرجعیت آقای صدر چقدر مورد استقبال قرار گرفت؟ چون ایشان با تفکر نسل نو عراق، همراهی می‌کرد و با توجه به تشکیلی که ایجاد کرده بود، طبعاً خیلی بر آنها تأثیر گذاشته بود. از شهرها و گوشه‌کنارها هم افرادی نزد ایشان می‌آمدند که بیشتر دانشجو و جوان بودند. افراد قدیمی، کمتر به سراغ ایشان می‌آمدند، چون قبلاً مرجع خود را پیدا کرده و با توجه به شرایطی که انتخاب مرجع دارد به کسانی که اعلیت آنها



ایشان در نوزده سالگی مجتهد شد و زمانی که کمونیستها به عراق می‌آیند و معرکه‌ای برپا می‌کنند، ایشان «اقتصادنا» را در مجموع در ظرف هشت ماه مطالعه و تحقیق می‌کند و می‌نویسد. به هر حال امر بدیع و عجیبی است که فردی بدون سابقه مطالعاتی، وارد عرصه‌ای بشود و در ظرف مدتی به این کوتاهی تحقیق و پژوهش کند و بهترین حرف را هم در آن زمینه بزند. این نبوغ را خلیفه‌ها نمی‌توانند ببینند و یاد رک کنند. و یا فرض کنید چند نفر با هم به درس آقای خوئی می‌روند؛ بقیه هنوز دارند درس ایشان را ادامه می‌دهند، اما این شاگرد، درس ایشان را که تمام کرده هیچ، دارد شاگرد هم جذب می‌کند و درس خارج می‌دهد. این تعارضات معمولاً در محیط‌های علمی رخ می‌دهند و نمی‌شود به آنها جهت و عمقی داد، برخی به شکل طبیعی رخ می‌دهند. برخی از خود می‌پرسند، «ای بابا! ما که تا دیروز با هم مباحثه می‌کردیم، حالا چطور شده که او دارد درس خارج می‌دهد؟» به خصوص این مسائل در محیط‌هایی مثل نجف که حوزه بنیه‌داری بود و افراد فحول بسیار قدری آنجا بودند و مدرسینی چون آقای حکیم بودند و آقای حاج شیخ حسین حلی بودند که از علمای بسیار برازنده بودند که می‌گفتند خلیفه‌ها درس ایشان را اصلاً درک نمی‌کنند، چون بسیار عمیق است. آقای زنجانی بودند و بسیاری از علمای دیگر و لذا وقتی جوان‌هایی مثل ایشان وارد گود می‌شوند، عکس‌العمل‌هایی از سوی دیگران دیده می‌شود. مرحوم صدر سی و پنج سال بیشتر نداشتند که درس خارج را شروع کردند. الان هم در قم وقتی جوانها وارد این عرصه می‌شوند، از سوی بعضی‌ها بازتاب‌هایی هست. آقای خوئی هم جوان بودند که وارد این عرصه شدند و خودشان هم این مسئله را داشتند.

با توجه به مراجع بزرگی که حضور داشتند، علت ورود مرحوم شهید صدر به عرصه مرجعیت چه بود؟ آیا این اقدام با نظریه مرجعیت رشید که از سوی ایشان مطرح شد، ارتباط داشت؟ ایشان مرد تحول بود. مثلاً در درس حوزه، ایشان معتقد بود که تمام این مواد درسی باید متحول شوند و لذا «معالم‌الجدید» و متون دیگر را نوشتند و یا رساله «الفتاوی‌الواضحه» را به سبک خاصی نوشته و در مقدمه آن هم مسائلی را گفته‌اند. در موضوع مرجعیت، ایشان معتقد بودند که باید یک سازمان مرجعیت بنا نهاده شود و این که مرجعیتی پا بگیرد و پس از فوت، همه دستگاه او برچیده شود و همه تلاش‌هایی که کرده، ناتمام بماند و باز مرجع دیگری بیاید و همه آنها کارها را از سر بگیرد، ایشان سخت با این امر مخالف بودند و طرحی به نام



مرحوم حجت الاسلام والمسلمین شیخ عباسعلی اسلامی.



خیلی عواطف ظریف و زیبایی داشتند. مثلاً گهگاهی، موقع درس وقتی به بابی می‌رسیدند که درباره فضائل اهل بیت بود، اشکهایشان می‌ریخت، یعنی این قدر عواطفشان زنده بود. به شاگردانشان علاقه داشتند و بسیار با آنها مأنوس بودند.

شاگردان آقای خوئی هستند. یعنی قضیه تا این حد رسیده بود. این رفتار اطرافیان بود، با اینکه خود شاگردان آقای خوئی می دانستند که مرجعیت عام بعد از آقای خوئی به کسی جز آقای صدر نمی رسد. ومن از سید جعفر صدر نقل می کنم که ایشان -یعنی سید جعفر- یک روز در خدمت مرحوم میرزا جواد تبریزی بودند با حضور سید حسین هادی صدر، و آقای حسین صدر با حضور میرزا تبریزی یک داستانی از خود میرزا نقل کرد، که یکی از آقایان به آقای صدر اعتراض می کردند، میرزا جواد به ایشان گفت: اعتراض کردی یا نکردی، مرجعیت بعد از آقای خوئی به هیچ کس جز سید محمد باقر صدر نمی رسد، آن آقا گفت: اینها معمر نیستند، یعنی عمرشان کم است، منظورشان

آقای صدر در این زمینه اعلامیه ای هم دادند. بله، اعلامیه را دادند ومن در کتاب آن را منتشر کردم، و اطرافیان آقای خوئی در نوشته هایشان و مجله هایشان خیلی منتشرش می کنند، ولی باید دید سبب صدورش چه بوده است. محض تجلیل از استاد خویش نبود. آقای صدر در جایی گفته بودند که فلانی از طرف آقای خوئی نزد من آمده و گفته که باید اعتراف کنید که چاپ رساله عملیه چیزی است و مرجعیت چیز دیگری و من مزاحم مرجعیت آقای خوئی نمی شوم. مسئله تا این حد صراحت داشته است و فروتنی آقای صدر به آنها خیلی کمک کرد.

آقای صدر رساله رایگان به کسی دادند؟ به بعضی از شخصیت های علمی دادند، ولی اکثر آفرخته شد و آن رقم عجیبی که گفتم، همگی حاصل فروش رساله بود. به هر حال آقای صدر در داخل حوزه، حامی نداشتند و می دانستند اگر وضعیت دشواری پیش بیاید، نمی توانند از داخل حوزه، متوقع کمک و همراهی باشند.

یعنی اگر دستگیر شوند یا در معرض شهادت قرار بگیرند، ایشان توقعی نداشتند که حوزه حمایت چندانی بکنند. بله، آقای صدر به این نتیجه رسیده بودند.

آقای صدر در مقطعی از مرجعیت خود، به دلیل گرایشات و فعالیت های سیاسی، قاعدتاً از حوزه نجف فاصله می گیرند و به دلیل هم سنخ بودن شیوه شان با امام، به ایشان نزدیک می شوند. از این ارتباط و نزدیکی چه گفتنی هایی دارید.

در سال ۸۵ هجری که امام وارد نجف شدند، آقای صدر به استقبال ایشان رفتند و مردم را هم برای استقبال ایشان آماده کردند. بعد از ایشان پرسیدند که آیا شما در ایران حزبی دارید که برای شما کار کند؟ امام گفتند خیر. می دانید که شیوه امام در مبارزه مبتنی بر حرکت مردمی بود و به حزب و این گونه سازماندهیها اعتقادی نداشتند. آقای صدر تعجب کرده و به شاگردانشان گفته بودند، «تعجب می کنم که امام بدون داشتن یک حزب که برای اهداف ایشان فعالیت کند، چگونه می توانند به اهداف خود برسند؟» این یکی از تفاوت های امام و آقای صدر است، چون آقای صدر قبل از برقراری حکومت اسلامی، معتقد به تشکل و فعالیت حزبی بودند و حضرت امام معتقد بودند که حرکت باید توسط عامه مردم صورت بگیرد. به زودی شایع شد که بین حضرت امام و آقای صدر از نظر شیوه های مبارزاتی، اختلاف نظر هست. یکی از شاگردان آقای صدر به نام حسان حسانی که فکر می کنم دو سال پیش فوت کرده باشد، رفت پیش ایشان و گفت، «شنیده ام که شما با جنبش امام مخالفید. آمده ام نظر شما را بدانم.» آقای صدر جواب دادند، «او محبوب ترین و نزدیک ترین شخصیت برای من است.»

از جمله مبارزاتی که از اروپا می آمدند: آقای دکتر صادق طباطبایی بودند. آقای صدر اصرار داشتند که بعضی از شعارهای مبارزان در اروپا باید اصلاح شوند. مثلاً بعضیها، عکس چه گوارا را به عنوان انقلابی می آوردند و شعارهای او را مطرح می کردند. آقای صدر می گفتند که او ملحد است و درست نیست برای یک حرکت اسلامی، عکس او را مطرح کنید. در سال ۱۳۹۱ قمری که آقای آیت الله خوئی به لندن رفتند، آقای صدر نزد امام رفتند و می خواستند که یک عملیات شهادت طلبانه انجام بدهند و گفتند من به این موضوع اقدام نمی کنم



در سال ۸۱ که آقای خوئی به لندن رفتند، آقای صدر نزد امام رفتند و می خواستند که یک عملیات شهادت طلبانه انجام بدهند و گفتند من به این موضوع اقدام نمی کنم مگر اینکه تأیید امام را بگیرم. خود آقای صدر، مرجع تقلید بودند، ولی این را نزد امام مطرح کردند. امام گفتند من نمی دانم. آقای صدر از این جواب چنین نتیجه گرفتند که شاید امام صلاح نمی دانند که آقای صدر به حرم مطهر بروند و چنین اقدامی کنند.

ببرند، وضعیت بسیار دشوارتر و خطرناک تر می شود، لذا مرجعیت ایشان علنی تر و آشکارتر شد و در سال ۱۹۷۵ به طور رسمی مرجعیت خود را اعلام کردند. یکی از نتایج ارزشمند مرجعیت آقای صدر این بود که حرکت اسلامی، یک حامی و پشتیبان خوب پیدا کرد ولی برد و گسترش سخنان آقای صدر به اندازه آقای حکیم نبود، چون اطرافیان حوزه از او ناراضی بودند.

چرا؟ چون ایشان وارد مسائل سیاسی می شدند و کلاً حوزه، ورود به عرصه سیاست را قبول نداشت؛ مثل موضعگیری حوزه قم نسبت به امام. خیلیها هم در حوزه قم، از حرکت سیاسی امام ناراضی بودند. از طرفی آقای صدر به هنگام اعلام مرجعیت، هنوز چهل سال بیشتر نداشتند و این سن، در میان مراجع، بی سابقه و یافوق العاده کم سابقه است، به همین دلیل به همان نسبت که در خارج حوزه از مرجعیت آقای صدر استقبال شد، در داخل حوزه وضعیت شکل دیگری داشت. در آنجا بعضیها حتی ایشان را به عنوان مجتهد هم قبول نداشتند، چه رسد به مرجعیت، ولی از لحاظ مردمی خیلی از مرجعیت ایشان استقبال شد. **مرجعیت آقای صدر تا چه حد توسعه پیدا کرد؟**

مردم بسیار زیاد استقبال کردند مخصوصاً در عراق و لبنان، واز استفتاءاتی که به دست آمده معلوم می شود که در لبنان مقلد کمی نداشتند. مثالی می زنم. در سال ۱۹۷۵ تعلیقه ایشان بر منهاج الصالحین چاپ شد. بر اساس اسناد، یکی از کتابفروشیها در یک روز، تعداد ۲۵۰ جلد از این کتاب آقای صدر را فروخت. کتاب فتوای الواضحه هنوز در صفای بود که چهار هزار نسخه از آن به فروش رفت. شش هزار نسخه آن طی بیست روز فروخته شد. طی یک ماه آقای صدر دوباره ده هزار نسخه از این کتاب را چاپ کردند. دوباره چند ماه دیگر چاپ دوم کتاب، به بازار عرضه شد. این مثال را زدم برای اینکه ببینید رساله های عملیه ایشان از سوی عامه مردم با چه استقبال عجیبی روبرو می شد. بر خلاف حوزه که از ایشان استقبالی نکرد. شاگردان و اطرافیان آقای خوئی به آقای صدر فشار می آوردند که ایشان اعلامیه بدهند که مرجعیت ایشان در طول مرجعیت آقای خوئی است و مرجعیت ایشان، مزاحم مرجعیت آقای خوئی نیست و ایشان از

خودشان وارد عرصه مرجعیت شوند؟

این اوایلش بود. چند ماه بعد آقای صدر به این نتیجه رسیدند که تأیید مرجعیت آقای خوئی، مناسب نبود، یعنی راه حل قاطع مسئله نبود. ایشان دوباره مسئله مرجعیت حضرت امام را در جلسه استشاری هفتگی مطرح کردند و دوباره همان بحث مطرح شد که امام را نمی توان مرجع عراق اعلام کرد و زمینه های لازم برای مرجعیت ایشان در عراق فراهم نیست و لذا، آقای صدر عملاً از سال ۱۹۷۳ میلادی به عنوان مرجع مطرح شدند. این مطرح شدن آقای صدر به عنوان مرجع به چه شکل بود؟ آقای صدر گفتند من شخصاً نمی خواستم وارد عرصه مرجعیت شوم، ولی برخورد های منفی و نادرست اطرافیان آقای خوئی باعث شد که من مرجعیت را قبول کنم و خود مردم خواستند که آقای صدر مرجع شوند، چون با توجه به فعالیت جنبشهای اسلامی و حزب الدعوه، مردم می خواستند که یک حامی و پشتیبانی پیدا کنند، چون می دیدند که آقای خوئی، در امور اجتماعی و سیاسی از آنها حمایت نمی کنند و آنها نمی توانند از کسی تقلید کنند که گرایش اجتماعی ندارد. آقای صدر می خواستند حتی الامکان تصدی و رهبری اجتماعی به دست آقای خوئی بماند، ولی با شرایطی که پیش آمده بود و با احساس مسئولیت اجتماعی و سیاسی توسط آقای صدر، ایشان بیش از این سکوت را جایز نمی شمردند و لذا قبول کردند که به عنوان مرجع وارد میدان مبارزه شوند. بعد هم که در سال ۱۳۷۴ (۱۹۷۴ میلادی) مسئله اعدام شیخ عارف بصری و آن پنج نفر پیش آمد که مسئله فوق العاده حساسی بود.

از شاگردان آقای صدر بودند؟

بله (بعضی این شهدا از شاگردان ایشان بودند، وبقیه از مریدین). در سال ۷۴ و ۷۵ هجوم گسترده و شدیدی از طرف بعضیها به حزب الدعوه شروع شد و بسیاری از اعضا و سرمداران آن را دستگیر، زندانی و اعدام کردند. آن سال برای حرکت اسلامی در عراق، سال بسیار فاجعه باری بود. آقای صدر به این نتیجه رسیدند که اگر اینها مرجعیتی نداشته باشند که به او پناه





دکتر

شاید بسیاری از خوانندگان، پس از مطالعه این گفت و شنود، چون ما به این باور برسند که گفتنیهای ناب و جذاب در باره شخصیت‌های بزرگ علمی و تاریخی، لزوماً نزد اطرافیان آنان نیست که محقق با انگیزه و موشکاف می‌تواند قلیل بسیاری از ناگفته‌ها را مسخر خویش سازد. «ابوزید» از طلاب پژوهنده لبنانی ودانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث و مقیم حوزه علمیه قم است که داستان آشنائی خویش با شخصیت و اندیشه شهید صدر و نیز تحقیق مبسوط خویش در باره ابعاد گوناگون حیات آن بزرگوار را در گفت و گوی حاضر بیان داشته است. او مولف کامل‌ترین مجموعه در باره حیات علمی، اجتماعی و سیاسی آیت الله صدر است که در ۵ جلد نفیس در بیروت منتشر شده است، عنوان کتاب: محمد باقر الصدر السیره والمسیره فی حقائق ووثائق... عرض تفصیلی موثق لسیره الشهید الصدر من الولاده حتی الشهاده.

«شهید صدر و چالش‌های حوزه و دانشگاه»

در گفت و شنود شاهد یاران با ابوزید عالمی

آمریکائیا پس از سقوط صدام، پرونده شهادت آقای صدر را برده اند!...

بی تردید نقش شهید صدر در ایجاد جنبش‌های فکری و سیاسی اسلامی در عراق و کشورهای اسلامی و همجوار غیرقابل انکار است. به طور مشخص افکار عمومی از چه مقطعی شاهد ایفای این نقش بود؟

ابتدا باید به تاریخ جنبش‌های اسلامی در عراق نگاهی بیندازیم. می‌دانید که آقای صدر جزو مؤسسين حزب الدعوة عراق بودند، ولی دو سه سال از تأسیس این حزب نگذشته بود که به دستور مرحوم آیت الله سید محسن حکیم از این حزب خارج شدند، ولی از نظر فکری، همکاری خود را با حزب الدعوة ادامه و در این زمینه، کارها و فعالیت‌هایی را انجام دادند، از جمله در تنظیم خط مشی و برنامه‌های حزب کمک می‌کردند. خلاصه اینکه از نظر فعالیت رسمی و عملی، حزب را رها کرده بودند، اما از نظر فکری، با آن همکاری داشتند. این وضعیت تا رحلت آقای حکیم ادامه داشت. آقای حکیم تمایل نداشتند تمایلات حزبی در میان اطرافیان‌شان آشکار باشد. حزب الدعوة زیر سایه آقای حکیم فعالیت می‌کرد و حتی اعضای حزب الدعوة در دفتر و تشکیلات آقای حکیم کار می‌کردند، مثلاً افتتاح کتابخانه‌های آقای حکیم به دست حزب الدعوة بود، ولی تحت این نام، فعالیت نمی‌کردند، بلکه تحت نام آقای حکیم، این فعالیت‌ها را انجام می‌دادند. شیوه‌های آقای خوئی و آقای حکیم و امام خیلی با هم فرق می‌کنند. آقای حکیم با اینکه فعالیت سیاسی آشکار نداشتند، اما گرایش‌های اجتماعی و سیاسی ایشان، علنی بود، اما آقای خوئی در این حدهم دخالت نمی‌کردند، لذا می‌بینید هنگامی که آقای صدر، پس از رحلت آقای سید محسن حکیم، نامه‌ای برای پسر ایشان، سید مهدی حکیم می‌فرستند، در آن به نکات خاصی اشاره می‌کنند، مثلاً می‌نویسند ما پس از رحلت آقای حکیم، سایه‌ای را که بر سرمان داشتیم از دست دادیم. این اشاره نشان می‌دهد که آقای حکیم حامی مهمی برای جنبش‌های اسلامی در عراق بوده‌اند. البته آقای صدر از آقای سید محسن حکیم توقع بیشتری داشتند، ولی بالاخره آقای حکیم در زمینه امور سیاسی و اجتماعی، گرایش‌ها و فعالیت‌هایی داشتند که آقای خوئی نداشتند. پس از رحلت آقای حکیم، آقای صدر به تثبیت مرجعیت حضرت امام تمایل داشتند و این مسئله را در مجلس استشاری خودشان مطرح می‌کنند.

مجلس استشاری؟

بله، ایشان هر هفته پنجشنبه‌ها با بعضی از شاگردانشان جلسه داشتند؛ از جمله سید کاظم حائری، سید محمود هاشمی، سید محی الدین مازندرانی، سید نورالدین اشکوری، مرحوم عبدالغنی اردبیلی که ثابت بودند و بعضی‌ها هم متحرک بودند و می‌آمدند و می‌رفتند. در آن جلسه این مسئله مطرح می‌شود و بعد از بررسی به این نتیجه می‌رسند که امام، خودشان را به عنوان مهمان در نجف معرفی کرده‌اند و نیز نزد مردم عراق و عرب‌ها از شهرت لازم برای احراز مرجعیت در آنجا، برخوردار نیستند و عمده شهرت ایشان در ایران است و در مجموع در نزد اعراب موقعیت آقای حکیم را پیدا نمی‌کنند و لذا مطرح شد که چه کسی باید در عراق مرجع شود. با آنکه آقای صدر به



در سال ۱۹۷۵ تعلیقه ایشان بر منهاج الصالحین چاپ شد. بر اساس اسناد، یکی از کتابفروشیها در یک روز، تعداد ۲۵۰ جلد از این کتاب آقای صدر را فروخت. کتاب فتاوی الواضحه هنوز در صحافی بود که چهار هزار نسخه از آن به فروش رفت. شش هزار نسخه آن طی بیست روز فروخته شد. طی یک ماه آقای صدر دوباره ده هزار نسخه از این کتاب را چاپ کردند.

مرجعیت تام امام در ایران معتقد بودند، ولی ایشان و اعضای آن مجلس به این نتیجه رسیدند که در آن شرایط زمانی و مکانی، نمی‌توان مرجعیت امام را در عراق، همه‌گیر کرد. شاگردان آقای صدر گفتند که شما خودتان باید متصدی امر مرجعیت شوید و ما شما را معرفی می‌کنیم و مخالف تأیید مرجعیت آقای خوئی بودند. آقای صدر گفتند که در حال حاضر

آقای خوئی هستند و اگر ایشان شیوه آقای حکیم را ادامه بدهند، من حاضرم مرجعیت ایشان را تأیید کنم. آقای صدر خودشان رفتند و با آقای خوئی مشورت کردند و گفتند من دو شرط دارم. آقای خوئی روشن بینی و بصیرت آقای صدر را قبول داشتند و معمولاً به شرط‌های آقای صدر پاسخ مثبت می‌دادند. یکی از شرط‌ها این بود که آقای خوئی، تصدی اجتماعی را از همان نقطه که آقای حکیم به اتمام رسانده بودند، شروع کنند، نه اینکه خودشان برنامه خاصی داشته باشند و از صفر شروع کنند و دیگر اینکه آقای صدر گفتند که مسئله وکلای آقای خوئی دست من باشد و من تعیین کنم که هر کسی کجا برود و کجا باشد. آقای خوئی قبول کردند و گفتند مانعی نیست و از این مرحله به بعد، آقای صدر مرجعیت آقای خوئی را تأیید کردند. این وضعیت یک سال و خرده‌ای برقرار بود و حرکت و جنبش عراق، کمی آسوده‌تر ادامه پیدا کرد تا مسئله اخراج ایرانیها از عراق پیش آمد که بسیار حساس و در واقع، اولین امتحان برای آقای خوئی بود. آقای خوئی در این وضعیت به لندن سفر کردند. اطرافیان امام از این اقدام ایشان، بسیار ناراضی بودند و این مساله در خاطراتشان پیداست. خود امام هم بسیار ناراضی بودند. آقای صدر هم بسیار تعجب کردند و چند ساعت قبل از رفتن آقای خوئی به لندن، نزد ایشان رفتند و اعتراض کردند و گفتند، «به محض دریافت این خبر، می‌خواستم نزد شما بیایم و بخواهم اعلامیه‌ای بدهید که طلاب در نجف بمانند، ولی شنیدم که می‌خواهید به لندن بروید.» آقای خوئی گفتند که بیمار هستند و پزشکان توصیه کرده‌اند که ایشان باید به لندن بروند. آقای صدر خیلی اصرار کردند که ایشان بمانند، ولی آقای خوئی نپذیرفتند. بالاخره آقای صدر گفتند حداقل یک فتوایی بدهید که طلاب از نجف خارج نشوند. آقای خوئی گفتند شما از قول من نقل کنید که من از این بابت ناراضی هستم. آقای صدر گفتند که این کافی نیست و شما باید خودتان بنویسید، چون من اگر نقل کنم، اطرافیان شما حرف مرا تکذیب می‌کنند. آقای خوئی گفتند خیر تکذیب نمی‌کنند و به مسافرت رفتند و اطرافیان آقای خوئی هم گفته آقای صدر را تکذیب کردند و این اولین برخورد علنی بین آقای صدر و اطرافیان آقای خوئی بود.

از همین جا بود که آقای صدر تقریباً به این نتیجه رسیدند که



درباره علل پیروزی انقلاب اسلامی در ایران از ایشان سؤال شد. آقای صدر گفتند امام وقتی در نجف بودند، یک کلمه حرف که می‌زدند، از طریق شبکه نمایندگان و مربیان نشان تا اقصى نقاط ایران می‌رسید و اگر دستوری می‌دادند، در همه ایران به سرعت پخش می‌شد و این یکی از علل پیروزی انقلاب اسلامی است، اما متأسفانه ما در نجف اگر حرفی می‌زنیم تا ابوالخیر هم نمی‌رسد، چه رسد به باقی نقاط عراق. (ابوالخیر نقطه‌ای بسیار نزدیک به نجف است.)

ایجاد انقلاب اسلامی در ایران است و تازه در ایران با وجود این زمینه مناسب، پانزده سالی طول کشید تا انقلاب به ثمر برسد.

عوامل بسیاری بودند که اقدامات شهید صدر را تسریع کردند. یکی حزب بعث بود. من نمی‌خواهم بگویم که شاه آدم مهربانی بود، ولی به هر حال او به یک اموری مقید بود، حداقل اینکه ظاهر را حفظ می‌کرد، اما حزب بعث هیچ نوع مانعی را بر سر راه خود احساس نمی‌کرد. آقای صدر اگر سر کار می‌ماند که هیچ، ولی اگر حتی از عراق اخراج هم می‌شد، وضعیت بهتر بود، اما حزب بعث از این نوع قیدها نداشت که ایشان را تبعید کند. عامل دوم موضعگیری حوزه علمیه نجف نسبت به امور سیاسی بود. موضعگیری حوزه قم نسبت به این مسئله، بسیار بهتر بود.

چون در حوزه قم افراد روشن‌بین‌تری حضور داشتند. بله، همین‌طور است. درست است که امام مخالفینی داشتند، ولی اغلب طلاب با امام همراه بودند. حتی مخالفین امام هم تا جایی با امام می‌آمدند و از آنجا به بعد مخالفت می‌کردند، ولی آقای صدر به هیچ‌وجه چنین موقعیتی نداشتند و حتی بعضی از اطرافیان آقایان که اسم نمی‌برم، خودشان از بعثیها خواستند که آقای صدر را اعدام کنند و خود آن آقایان هم به این قضیه اعتراضی نکردند. این نشان می‌دهد که آقای صدر در جای دیگری غیر از حوزه باید دنبال حمایت می‌بودند. اولین بار بعثیها در سال ۱۹۶۳ و بعد هم در سال ۱۹۶۸ به سراغ آقای صدر آمدند. همان بار اول، آقای صدر گفتند من یقین دارم که اینها رهایم نمی‌کنند تا مرا بکشند. از آن موقع ایشان یقین داشتند که به



شهادت می‌رسند. عوامل تسریع شهادت آقای صدر، خود بعثیها بودند که بعد از انقلاب اسلامی ایران بسیار نسبت به حرکات اسلامی حساس تر شدند و می‌ترسیدند که انقلاب اسلامی در عراق ایجاد شود و مطمئن بودند که در چنین وضعیتی، رهبر انقلاب، آقای صدر خواهند بود. موضعگیری آقای صدر نسبت به امام، معلوم بود و بعثیها می‌ترسیدند که عراق با ایران، یکی شود و اتحاد این دو کشور، کشورهای عربی و انگلیس و آمریکا را تهدید می‌کرد. بعثیها نقل می‌کنند که سازمان اطلاعات انگلیس هم در شهادت آقای صدر نقش مستقیم داشت که البته من در تحقیقاتم نتوانستم سند محکمی برای این حرف پیدا کنم ولی به هر حال این بعید نیست، بلکه خیلی طبیعی است، چون آنها می‌ترسیدند از سه گوشه این مثلث: امام خمینی در ایران، محمد باقر صدر در عراق، و موسی صدر در لبنان، لذا دومی را اعدام کردند، و سومی را مخفی کردند. در مجموع، بعثیها از ایجاد انقلاب اسلامی در عراق وحشت داشتند و لذا رفتارشان، با افرادی که به جنبش

با شتاب، درصدد شبیه‌سازی جریان‌ات داخل عراق با ایران افتادند. برخی نیز اعتقاد دارند که فشارهای حزب بعث عراق موجب شدند که ایشان ناخواسته، مجبور به این کار بشوند، در حالی که اگر شرایط عادی بود، قطعاً موقع مناسب‌تری را انتخاب می‌کردند. شما به عنوان کسی که در زندگی شهید صدر، مطالعات و تحقیقات مبسوطی کرده‌اید، در این مورد چه نظری دارید؟

من بر اساس بسیاری از مدارک، نظر دوم را تأیید می‌کنم. مرحوم سید ذیشان حیدر جواد - یکی از شاگردان شهید صدر از ایشان نقل می‌کنند که آنهاپی که معتقدند که ما میتوانیم در حال حاضر در عراق انقلابی شبیه انقلاب ایران درست کنیم اینها اشتباه می‌کنند، شهید صدر این حرفها را ظهر روز ۱۶ رجب ۱۳۹۹ هجری زدند، یعنی یک روز قبل از دستگیری ایشان وبعد از تظاهراتی که رخ داد. البته آنهاپی که نظر اول را دارند، تقصیری ندارند، چون کسی از دور بر وقایع نظر می‌کند، همین تلقی را خواهد داشت، ولی قبلاً هم عرض کردم که آقای صدر می‌گفتند حضرت امام خمینی در عراق تادورترین نقاط ایران را



تحت کنترل دارند و حرفهایشان را تا آنجا می‌رسانند، ولی ما نمی‌توانیم تا ابوالخیر، مطلب خود را برسانیم، معنی این است که آقای صدر محال است که معتقد بوده باشند که ما می‌توانیم فی‌البداهه در عراق انقلاب اسلامی درست کنیم، مخصوصاً که ایشان می‌گفتند که وضعیت عراق از نظر سیاسی از وضعیت ایران بدتر است، چون در عراق مسئله شیعه و سنی به شدت مطرح است، ولی در ایران به هر حال شیعه تسلط کلی دارد، لذا در عراق برخوردها خیلی حساس ترند. من یقین دارم که آقای صدر معتقد بودند ایجاد انقلاب اسلامی در عراق، بسیار سخت‌تر از

می‌کنند، در حالی که اگر اینها با این ابزارها به جنگ او بروند، حتماً دکتر شریعتی پیروز می‌شود. »

منظوران ابزار «تکفیر» است؟

نه، منظور استفاده از ابزارهای قدیمی بود. ایشان می‌گفتند هر چند حرفهای دکتر شریعتی مخالف احکام اسلام است، ولی حداقل می‌تواند با جوانها صحبت کند. بر خلاف آقایان حوزه که این توان را ندارند. آقای صدر در بعضی از نامه‌هایشان اشارات جالبی هم داشتند. می‌دانید که آقای شریعتی نقدی نوشته بر کتاب «بحث حول الولایه» شهید صدر و در یکی از نامه‌هایش به علی حجتی کرمانی که در کتاب مخاطبهای آشنای دکتر شریعتی هم چاپ شده، این نقد را آورده است. البته این نقد بعداً به صورت مستقل و گمان می‌کنم مقارن با فوت دکتر شریعتی، چاپ شد. یک نسخه از نامه به آقای حجتی کرمانی را برای آقای صدر فرستاده بودند. آقای صدر مثل علامه طباطبایی گفتند، «فقط با زبان علم و منطق با ایشان مبارزه کنید.» و جوابشان را به ایران و برای شاگردانشان فرستادند که همراه با نقد دکتر شریعتی چاپ کنند و می‌گفتند که ما فقط با زبان علم و منطق باید آرا و آثار دکتر شریعتی را نقد و با آنها مبارزه کنیم. من خیلی سعی کردم این نامه را پیدا کنم، ولی کسانی که مخاطب این نامه بودند، به کلی منکر شدند و گفتند که آقای صدر چنین چیزی ننوشته‌اند، در حالی که آقای صدر صراحتاً نوشته و گفته بودند که من چنین پاسخی را نوشته‌ام و برای فلانی فرستاده‌ام و آقای نعمانی هم تأکید می‌کنند که آقای صدر املا کرده و آقای نعمانی چون خطشان خوانا تر بوده، نوشته و آن را به ایران فرستاده‌اند که الان نمی‌دانم کجاست. آقای صدر در یکی از نامه‌هایی که به شاگردانشان نوشته بودند که نصوص دکتر شریعتی را بفرستند، می‌گویند، که دکتر شریعتی انحراف دارد، ایشان در جواب می‌نویسند که دکتر شریعتی این مطالب را تحت تأثیر ماتریالیسم دیالکتیک نوشته است و سعی می‌کند مفاهیم اسلامی را بر قامت این مکتب بپوشاند و این، بسیار کار خطرناکی است و من در نامه‌ای که در نقد آثار ایشان نوشته‌ام، این را آورده‌ام. اما در مورد مطالبی که درباره حضرت علی (ع) می‌نویسد، من تناقضی با احکام و مبانی اسلامی پیدا نکردم. من دیدم که دیدگاه دکتر شریعتی درباره صحابه حضرت رسول (ص) اشتباه است، اما نسبت به حضرت علی (ع) چنین تناقضی نیست. » سپس به شاگردانشان می‌نویسند، «چگونه از



من توقع دارم علیه دکتر شریعتی موضعگیری کنم، در حالی که حوزه، مرا به تسنن متهم می‌کند، حال آنکه تشیع مثل خون، در رگهای من جاری است. » بعد از درگذشت دکتر شریعتی، تقریباً این بحثها متوقف شدند.

برخی معتقدند که شهید صدر پس از پیروزی انقلاب اسلامی،

آقای صدر گفتند امام وقتی در نجف بودند، یک کلمه حرف که می‌زدند، از طریق شبکه نمایندگان و مریدانشان تا اقصی نقاط ایران می‌رسید و اگر دستوری می‌دادند، در همه ایران به سرعت پخش می‌شد و این یکی از علل پیروزی انقلاب اسلامی است، اما متأسفانه ما در نجف اگر حرفی می‌زنیم تا ابو صخیر هم نمی‌رسد، چه رسد به باقی نقاط عراق. (ابو صخیر نقطه‌ای بسیار نزدیک به نجف است.)

موضع آقای صدر در مورد جریانات روشنفکری و نوگرایی ایران چه بود؟

موضع ایشان در مورد شهید مطهری این گونه بود که آثار ایشان و علامه طباطبایی را می‌خواندند و با علاقه دنبال می‌کردند. کتابهای دکتر شریعتی را هم مطالعه می‌کردند. ایشان اعتقاد بسیار عمیقی به علامه طباطبایی داشتند و این موضوع از نامه‌هایی که ایشان در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ میلادی نوشته‌اند هویداست. این دوره‌ای است که «فلسفتنا» را چاپ کرده بودند و نامه‌ای می‌فرستند برای آقای سید هادی خسروشاهی و از ایشان می‌خواهند که یک نسخه از این کتاب را به آقای طباطبایی برسانند و نظر ایشان را بخواهند و بسیار به ایشان اظهار علاقه می‌کنند. نکته دیگری هم هست. آقای صدر جلسه تفسیر قرآن را شروع کردند و بعد از چهارده جلسه، همزمان با دوران اول انقلاب اسلامی دستگیر شدند. ایشان به شاگردانشان می‌گفتند که من می‌بینم که درس قرآن در حوزه نجف، رونق ندارد، رنگ ندارد و خیلی ضعیف است. من معتقدم که باید در حوزه نجف یک جنبش قرآنی را شروع کنیم. باید درسهای قرآنی را برپا کنیم.

یکی از دانشمندان فرانسوی به نام فرانسیس بوکای در سال ۱۹۷۶ درباره تورات، انجیل و قرآن کتابی نوشته و در آن، تناقضاتی را که در تورات و انجیل با امور علمی وجود دارند، مطلبی آورده و به این نتیجه رسیده بود که امور علمی با آیات قرآن کریم تناقض ندارند و بسیاری از حقایق در قرآن وجود دارند که بنا بر تحقیقات او با حقایق علمی و کشفیات بشر، تناقض و تعارض ندارند، در حالی که تورات و انجیل این گونه نیستند. او از آقای صدر پرسیده بود که آیا شما در حوزه نجف یک مرجع علمی در قرآن دارید که من این نتایج را برای او بفرستم تا تأیید کند؟ آقای صدر اظهار تأسف می‌کرد که ما چنین شخصیتی نداریم که در زمینه علوم قرآنی تخصص داشته باشد و بتواند به این دانشمند جواب بدهد و می‌گفتند که اگر علامه طباطبایی الان به حوزه نجف بیایند و درس تفسیر بدهند، من خود، شاگردشان می‌شوم. این نشان می‌دهد که چه اعتقاد عمیقی به علامه طباطبایی داشتند. در مورد شهید مطهری، این را می‌توانم بگویم که به کتابهای ایشان علاقه بسیار داشتند و آنها را مطالعه می‌کردند. با شنیدن خبر شهادت آقای مطهری، شهید صدر فوق العاده ناراحت شدند و برایشان بسیار جای اہام و سؤال بود که چگونه چنین شخصیت علمی و ارزشمندی بدون محافظ تردد می‌کرده و چه طور مراقبت کافی از شخصیت علمی «شماره اول» ایران نشده است که این طور از دست برود.

شاگردان آقای صدر که در ایران بودند، از ایشان خواستند که در این مورد فتوایی بدهند. آقای صدر به شاگردانشان گفتند من اگر بخواهم فتوا بدهم، باید ذکر کنم که بر چه اساسی فتوا دادم و شما باید نصوصی موثق را برای من بفرستید تا من ببینم که واقعاً مشکلی دارد یا نه و بر اساس این نصوص نظر بدهم یا ندهم. شاگردان ایشان نصوص نفرستادند و فقط دائم می‌نوشتند که فتوا بدهید. آقای صدر به یکی از شاگردانشان نامه‌ای می‌نویسند که من بسیار اصرار کردم که شما نصوص را بفرستید تا من نگاهی واقعی داشته باشم، در حالی که شما فقط انتقاد کردید و ننوشتید که مثال در فلان کتاب دکتر شریعتی، در فلان قسمت، چه نقدی دارید تا من بتوانم بر اساس آن نظر بدهم. من از شما توقع داشتم که با دقت این کار را بکنید و شما فقط کلی‌بافی کردید. بعد که دیدند شاگردانشان تمایل ندارند با این شیوه دقیق، تحقیق کنند و پاسخ بگیرند، گفتند، «من می‌بینم که در مطالب دکتر شریعتی، مطالب مخالف با اصول و مبانی اسلامی هست، ولی متأسفانه آخوندهای ما در حوزه، دارند با ابزارهای دوران علامه مجلسی با آقای شریعتی مبارزه

مگر اینکه تأیید امام را بگیرم. خود آقای صدر، مرجع تقلید بودند، ولی این را نزد امام مطرح کردند. امام گفتند من نمی‌دانم. آقای صدر از این جواب چنین نتیجه گرفتند که شاید امام صلاح نمی‌دانند که آقای صدر به حرم مطهر بروند و چنین اقدامی کند. آقای صدر با اینکه مرجع بودند؛ به امام رجوع می‌کردند.

من شاید نتوانم چیز زیادی از رابطه آنها نقل کنم، ولی می‌دانم که آقای صدر نگاه خاصی به امام داشتند شیخ علی آل اسحاق نقل می‌کند که بعد از شروع امام به درس ولایت فقیه شهید صدر به آقای خوئی فرمودند: ان السید الخمینی أوعی المراجع، چون دارند این مباحث را مطرح می‌کنند، و آقای خوئی ناراحت شدند از حرف آقای صدر. امام هم بسیار به ایشان علاقمند بودند با اینکه این علاقه‌مندی از هر دو طرف در مراحل اولیه خیلی ظاهر نمی‌شد، به خاطر بعضی حساسیتها که بین اطرافیان هر دو وجود داشت. در رمضان سال ۱۹۷۸ میلادی، چند روز قبل از مفقود شدن امام موسی صدر، ایشان به شهید صدر رنگ می‌زنند و از ایشان می‌خواهند که نسبت به حضرت امام یک تأیید علنی تر نشان دهند. آقای صدر تردید داشتند و می‌گفتند که می‌خواهم این کار را بکنم، ولی شرایط چندان مساعد نیست. مدتی که گذشت، ایشان همین تردید را هم کنار گذاشتند و وقتی امام به پاریس رفتند، آقای صدر نامه‌ای خطاب به مردم ایران نوشتند و آنها را به حمایت از امام دعوت کردند که نامه بسیار جالب و معروفی بود. در آن زمان، آقای سید محمد غروی می‌خواستند به پاریس نزد امام بروند و رنگ زنند به آقای صدر. آقای صدر گفتند از امام بپرسید که انقلاب ایران به چه چیزهایی نیاز دارد که من فراهم کنم، چون می‌دانم در این اوقات، فشار امور سیاسی، بسیار زیاد است و امام وقت ندارند وارد برخی پژوهشهای فقهی یا حقوقی و مسائلی از این دست بشوند و این حداقل کمکی است که من می‌توانم بکنم. آقای صدر قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، اعلام حمایت می‌کنند و همین نشان می‌دهد که ایشان بسیار به این انقلاب، علاقه و امید داشتند.

بعد از پیروزی انقلاب موضعگیریهای ایشان به چه نحو بود؟
از واکنش آقای صدر در لحظات اولیه پیروزی انقلاب، داستان جالبی نقل می‌شود. آقای صدر داشتند می‌رفتند درس بدهند که یکی از طلاب آمد و به ایشان خبر داد که پادگان عشرت‌آباد تهران و رژیم شاه سقوط کرد. آقای صدر بسیار از شنیدن این خبر اظهار شادمانی کردند و به محض اینکه وارد کلاس درس شدند، با نهایت خوشحالی اعلام کردند که الان به من خبر دادند که انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد و حضرت امام خمینی، «آمال الانبیاء»، یعنی امیدهای پیامبران را محقق کردند و توانستند یک حکومت اسلامی را برپا کنند. من هم به میمنت این پیروزی، برای سه روز درس را تعطیل اعلام می‌کنم. دوسه روز بعد، آقای صدر به دیدار شیخ عبدالحلیم زهیری که بیمار بود و برای درس نمی‌آمد، رفتند و حرف جالبی زدند. در آنجا درباره علل پیروزی انقلاب اسلامی در ایران از ایشان سؤال شد.



آقای صدر داشتند می‌رفتند درس بدهند که یکی از طلاب آمد و به ایشان خبر داد که پادگان عشرت‌آباد تهران و رژیم شاه سقوط کرد. آقای صدر بسیار از شنیدن این خبر اظهار شادمانی کردند و به محض اینکه وارد کلاس درس شدند، با نهایت خوشحالی اعلام کردند که الان به من خبر دادند که انقلاب اسلامی در ایران پیروز شد و حضرت امام خمینی، «آمال الانبیاء»، یعنی امیدهای پیامبران را محقق کردند.

● ۱۳۴۷. نجف امام خمینی در حال عبور از منطقه شارع الرسول.



● مرحوم آیت الله العظمی سید محسن حکیم.



● مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خونی.





دکتر عباس خامه یار

جناب برادر دکتر عباس خامه یار معاون اداره تحقیقات و روابط فرهنگی بنیاد شهید و سردبیر مجله شاهد یاران «دامت برکاته».

با سلام و درود، موفقیت و کامیابی شما را از خداوند متعال خواستارم و آرزوی دیدار با شما را دارم. از شما به خاطر اعتمادی که به من داشته اید و خواهان انجام گفتگو درباره شخصیت امام شهید آیه الله العظمی شهید سید محمد باقر صدر «قدس سره» شده اید؛ تشکر می کنم. آیت الله صدر رهبری توانا بود که همه ویژگیهای کمال و برتری را با اوج فروتنی در پیشگاه خداوند متعال و اولیای با اخلاص در خود جمع کرده بود. خوشحالم از اینکه به سؤالات جنابعالی پاسخ دهم؛ هر چند می دانم واژه ها نمی توانند مرا در توصیف این شخصیت بزرگوار یاری کنند؛ بنابراین از کوتاهی در بیان خود و ناتوانی از ایفای وظیفه خود در ادای حقی که آن شهید برگردن من دارند؛ عذر خواهی می کنم.

پاسخهای حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمد یزک

به پرسشهای شاهد یاران

واژه ها نمی توانند مرا در توصیف شخصیت او یاری دهند....

از چه تاریخی با شخصیت شهید آیه الله سید محمد باقر صدر «قدس سره» آشنا شدید؟ ویژگیهای ایشان را چگونه دیدید؟

در سال ۱۹۶۶، در پی توفیق و خواست خداوند در زیارت مرقد مولا امیر المؤمنین علی (ع)، عازم حوزه علمیه نجف اشرف شدم و سپس، در کنار تنی چند از برادران، در مدرسه لبنانی به تحصیل پرداختم. برخی از دوستان با امام سید محمد باقر صدر «قدس سره» که از نظر شخصیت و دانش و فروتنی زبانزد همگان بودند؛ آشنائی داشتند. برخی از طلاب صراحتاً می گفتند که ایشان مرجع تقلید ویژه آنهاست. من در آن زمان شیفته شنیدن موضوعات تازه بودم؛ اما شرم داشتم بپرسم که آیا می توانم خدمت ایشان شرفیاب شوم یا نه. پس از گذشت چند ماه، بر اشتیاقم برای دیدار ایشان افزوده شد؛ از این رو از یکی از دوستانم پرسیدم که آیا می توانم به دیدار آیه الله صدر بروم یا نه. او لبخندی زد و گفت که در خانه ایشان به روی همه باز است. به آنجا رفتم. باور نمی کردم که به دیدار ایشان نائل خواهم شد. در خیالم، تصاویری را از این دیدار نقش زده بودم. وارد اتاق شدیم. ایشان روی قالیچه ای نشسته و چند کتاب را در برابر خود نهاده بودند. چند تن از شاگردانشان هم دور ایشان حلقه زده بودند. ایشان مرا در آغوش گرفتند و به سینه خود چسباندند. احساس کردم در آغوش پدری هستم که در غربت جویای او بوده ام. بردست ایشان بوسه زدم. خرسندی در دلم موج می زد. ایشان به من گفتند، «شما می توانید نزد من بیایید. من طلاب را دوست دارم و زندگیم وقف آنهاست.» از آن پس، فرصت را غنیمت شمردم و از آن پس، در فرصتهای مقتضی، نزد ایشان می رفتم و مسائلی را استفتاء می کردم. ایشان گاهی مطالب مرا تصحیح و به ممارست بیشتر، تشویق می کردند. در کلاسهای درس ایشان که درباره زندگی امامان (ع) بود و در روزهای تعطیل در مقبره آل یاسین برگزار می شد؛ حضور می یافتم. بعدها توفیق پیدا کردم در دومین دوره اصول، بحث خارج ایشان حضور یابم. پس از چند ماه دفترم را که در آن درس ایشان را ثبت می کردم؛ از من خواستند و پس از آنکه مطالعه کردند؛ در

حالی که خرسندی در چهره شان نمایان بود؛ آن را به من پس دادند و برایم آرزوی موفقیت کردند.

من در درس فقه، خارج، ایشان شرکت کردم و روابطمان صمیمی تر شد. برای بهره گیری از مجلس ایشان، در دیدارهای عمومی شرکت می کردم. شهید صدر همیشه توجه به مردم و مسائل آنها را به ما توصیه می کردند و می گفتند، «عالم نباید خود را از مردم جدا کند. فروتن باشید تا خداوند شما را بالا ببرد.»

ایشان همیشه درباره اوضاع مردم و طرحهای دشمنان سخن می گفتند و تأکید داشتند که حوزه علمیه باید در برابر همه طرحهای دشمنان ایستادگی و اسلام را در شکل واقعی خود اجرا کند. ایشان همیشه به ما می گفتند، «هیچگاه مردم را فاسق ندانید. سعی کنید نادانی را برطرف کنید.» ایشان همیشه بر گفتگو و احترام به اندیشه ها و افکار دیگران و وحدت مسلمانان تأکید داشتند. هنگامی که عده ای می خواستند برای تبلیغ به مناطق مختلف بروند؛ درباره این موضوع به ایشان مراجعه کردم. شهید بزرگوار با من سخن



ایشان همیشه درباره اوضاع مردم و طرحهای دشمنان سخن می گفتند و تأکید داشتند که حوزه علمیه باید در برابر همه طرحهای دشمنان ایستادگی و اسلام را در شکل واقعی خود اجرا کند. ایشان همیشه به ما می گفتند، «هیچگاه مردم را فاسق ندانید. سعی کنید نادانی را برطرف کنید.»

می گفتند و مرا در انجام این کار تشویق می کردند. یکی از سفارشیهای بسیار شایسته ایشان این بود که به من گفتند، «شما و هر مبلغ دیگری وظیفه دارید مردم را به حوزه علمیه ارتباط دهید تا حوزه عهده دار مرجعیت و رهبری مردم شود. مردم به کسانی نیاز دارند که این ارتباط را برقرار کنند.» در تابستان سال ۱۹۷۹ با ایشان گفتگو کردم و اطلاع دادم که می خواهم به لبنان بروم و شاید دیگر نتوانم بازگردم؛ از این رو ناچار خواهم بود منطقه ای را که در آن تبلیغ می کردم ترک گویم. ایشان به من گفتند تصمیم با خود شماست؛ ولی من دوست دارم شما بمانید و حتی اگر ناچار باشید تنها این کار را انجام دهید؛ نقش تبلیغی خود را ایفا کنید. نکته مهم این است که مردم، شما را در شهر ببینند. شهید آیت الله محمد باقر صدر «قدس سره»، مردم و به ویژه دانشجویان خود را بسیار دوست می داشتند. ایشان به فروتنی و تواضع و خوشروئی و اخلاق محمدی و دانش و پرهیزکاری و تقوی و موضوعگیری شجاعانه و انسانی شهره بودند.

فعالتهای فرهنگی عمده شهید محمد باقر صدر (قدس سره) چه بودند و این فعالیتها چه تأثیری از خود به جای گذاشتند؟

آیه الله محمد باقر صدر در خانه تقوی و علم و فرهنگ زندگی می کردند و از اوضاع و شرایطی که در آن به سر می بردند، آگاهی بسیار داشتند. ایشان از تهاجم فرهنگی و طرحهای دشمنان برای هدف قرار دادن کیهان حوزه های دینی و دور کردن آنها از زندگی مردم، رنج می بردند و از این رو، با فرهنگهای وارداتی و مسائلی که تجدد تلقی می شوند؛ ولی در واقع برای جدا کردن اسلام و دین از متن زندگی مردم طراحی شده اند؛ برخورد جدی داشتند.

مجله «رسالتنا» که سرمقاله آن با قلم شریف ایشان و با همکاری تنی چند از علمای فاضل و برجسته حوزه نوشته می شد و نیز مجله الاضواء که همچون نور انتشار می یافت؛ غبار از چهره احکام اسلامی می زدودند و به مقایسه میان فلسفه قدیم و جدید و مقابله با آرای معرفت شناسی و جامعه شناسی و اقتصاد و جامع الاطراف بودن مکتب اسلام در رهبری جامعه می پرداختند.



اسلامی گرایش داشتند و به ویژه با خود آقای صدر، بسیار شدیدتر از قبل شد.

بعد از گذشت ۲۷ سال از شهادت آقای صدر و سقوط صدام و دسترسی به برخی از مدارک، نحوه شهادت ایشان را چگونه می بینید؟ به چه شکل به شهادت رسیدند. در آن زمان گفته می شد که صدام، شخصاً ایشان را به شهادت رسانده است. خیر، یقین نیست. بعضیها می گفتند خود صدام، بعضیها می گفتند حضور داشت، ولی خودش این کار را نکرد.

پرونده ایشان در مخابرات عراق چه شد؟

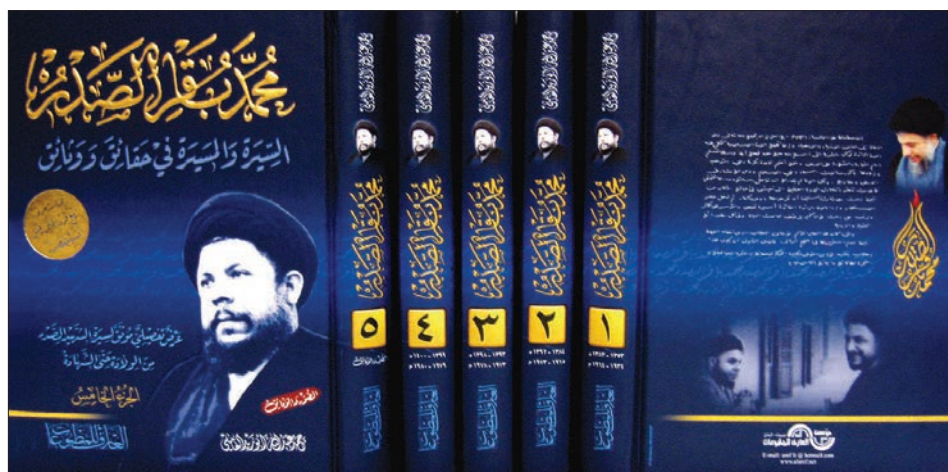
طبق آنچه شنیدم قسمت مهم و حساس آن را آمریکاییها بردند. در این مسئله که آمریکا و انگلیس در کشتن آقای صدر نقش داشتند، شکی نیست و لذا دستور دادند که بخش مربوط به اتهام خودشان را ببرند. آنچه که مانده است، اهمیتی ندارد و نمی دانم دست چه کسی است. مسائل شخصی است که می گویند منتشر خواهد شد. ولی شنیده ام که از اعدام آقای صدر فیلم ویدئویی است.

چقدر واقعیت دارد؟

نمی دانم. ولی اخبار دقیق و صحیح را درباره روش اعدامشان می شود از عباس بلاش که در سال ۸۰ آقای صدر را دفن کرده و همچنین از آقای کامل عمیدی که در سال ۹۴ و ۹۷ ایشان را در محل دیگری دفن کرد، به دست آورد. از گفته های این اشخاص معلوم می شود که بالای چشم چپ آقای صدر سوراخ

می توانستند معاویه را به عنوان نماینده خود نصب و بعد از چند روز عزل کنند و در این فاصله هم، مردم، خلافت امیر را قبول می کردند و امیر المؤمنین می توانستند به عنوان خلیفه، او را عزل کنند، ولی حضرت امیر قبول نکردند، چون این کار حداقل مشروعیت را به معاویه می داد و دست کم یک درصدا، او را موجه جلوه می داد. حضرت امیر یک جنگ طولانی را شروع کردند که این یک درصدا مشروعیت را به او ندهند. این عدم قبول آقای صدر، مرا به یاد این حکایت تاریخی انداخت. ایشان حتی نمی خواستند همین یک درصدا مشروعیت را هم به صدام بدهند. ایشان در همین حد هم نمی خواست با بعضیها صلح داشته باشد و مسالمت کند و خود شهید صدر یکی از مصادیق این نظریه بوده است.

سؤال آخر ما درباره این تحقیق و تألیف بسیار مبسوط شما درباره شهید آیت الله محمد باقر صدر است. این کامل ترین مجموعه ای است که درباره حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تمامی ابعاد زندگی شهید صدر نوشته شده و همین نشان می دهد که چگونه عشق و ایمان به یک فرد و یک مکتب، در یک فرد این توانایی را به وجود می آورد که با امکانات بسیار محدود، قادر به خلق اثری باشد که صدها مؤسسه و سمینار نبوده اند. چه شد که شما به فکر این کار افتادید، چه قدر زمان برد، با چه مشکلاتی روبرو شدید و آیا در حال حاضر تصمیم دارید آن را به فارسی ترجمه کنید؟



داستان آشنائی من با افکار شهید صدر جالب است. در سال ۱۹۹۰ میلادی در لبنان بودم و سیزده سال بیشتر نداشتم. شی بود و با جمعی از رفقا صحبت می کردیم. یکی از آنها نسبت به فتاوایی که درباره موسیقی صادر شده بودند، اعتراض داشت و می گفت اصلاً معلوم نیست که ما چگونه می توانیم به آنها عمل

پرازنه ای بوده که مشخص است که گلوله نیست؛ بلکه با مته سوراخ شده است. آقای نعمانی می گویند که ایشان را با مته کشته اند نه با گلوله. بلاش می گوید که نیمی از ریش ایشان هم سوخته بود و در بدنشان هم جراحتهای زیادی وجود داشت. درباره سیده بنت الهدی قطعی است ظاهراً که به با اسید بدنشان را از بین برده اند، چون نشان وجود نداشته است و مساله دفنشان با شهید صدر قطعاً اشتباه است. در خاتمه چه صحبتی را لازم می دانید اضافه کنید؟ چند روز مانده به شهادت آقای صدر، صدام حسین به ایشان پیشنهاداتی می دهد که اگر قبول کنند، آزاد خواهند شد. اول فتوا بدهند که اهتمام به حزب الدعوه، حرام و اهتمام به حزب بعث جایز است. از تأیید انقلاب اسلامی و امام خمینی منصرف شده اند و مصاحبه ای با یک روزنامه عراقی یا خارجی ترتیب داده شود و ایشان درباره یک سری مسائل فقهی که خود ایشان تعیین می کنند و هر جوابی که می خواهند بدهند و اشکالی ندارد. آقای صدر قبول نکردند و اینها شروع کردند به حذف بعضی از شروط. شرط ۱ و ۳ را حذف کردند و فقط ماند شرط مصاحبه و تأیید مسائلی که سیاسی هم نبودند. حتی اطرافیان آقای صدر هم به ایشان گفتند که این شرط چندان مهم نیست. شما می توانید آزاد بشوید و بعد از مدتی که شرایط مناسب شد؛ فعالیت های خود را شروع کنید. یاد آمد که شهید صدر در سخنرانیهایشان درباره شهادت حضرت امیر ع یک نظریه ای درباره صلح با معاویه مطرح می کنند در تاریخ، حضرت امیر (ع)

کنیم و بسیار مبهم هستند و مکلف نمی تواند بفهمد که بالاخره حرام است یا حلال. پدرم جمله ای گفتند که برای من بسیار جالب بود و در ذهنم ماند. ایشان گفتند، «اگر سید محمد باقر صدر زنده بود، این مسئله را به بهترین وجه بررسی و حل می کرد.» موضوع برایم بسیار جالب بود و در ذهنم ماند. شما می دانید که در حوزه عربی قم، کتابهای آقای صدر مطرح هستند. من در سال ۱۹۹۸ که به ایران آمدم، با علاقه شروع به خواندن کتابهای ایشان کردم و بعد هم در اثر رویائی که دیدم، هر چه را که درباره این شهید بزرگوار به دستم آمد، مطالعه و پیگیر و مستمر، مدارک مربوط به زندگی ایشان در ابعاد مختلف را گردآوری کردم. آن موقع قصد نداشتم اینها را چاپ کنم، ولی کتابی و سندی نبود که دستم به آن برسد و جمع نکنم. بعد از سقوط صدام به طور اتفاقی مطلع شدم که جناب سید حسن نصرالله دبیر کل حزب الله ایده الله از تلویزیون المنار خواسته اند که درباره شهید صدر فیلمی درست کند و از این شخصیت تکریم شود. من با تلویزیون المنار تماس گرفتم و گفتم که در این زمینه انگیزه دارم و اطلاعات و اسنادی هم در اختیار من هست. این اتفاق در سال ۲۰۰۳ پیش آمد و من اسناد و مدارک و اطلاعات را در اختیار آنها گذاشتم. در سال ۲۰۰۵ فیلم ساخته شد و در طی یک ماه این فیلم را درست کردند. بعد از گذشت ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ پیش آقای اشکوری هم رفتم که البته از طرح من استقبال نشد. بعد متوجه شدم که قضیه برای من جدی است و استقبال کردند و کلید گذارند که به من دادند. خیلی از اسناد را آنها داشتند، ولی بقیه اسناد را من خودم در طی سالها و مسافرتها متعدد که در ایران و لبنان انجام داده بودم، گردآوری کردم. نمی شد که به جمله ای و سطرایی از ایشان برسم و یادداشت نکنم. دیدم نوشتن تاریخ آقای صدر مفید است، ولی اگر به صورت روز شمار بنویسم مفیدتر خواهد بود، لذا شروع به نوشتن تاریخ زندگی آقای صدر از لحظه ولادت تا شهادت به صورت روز شمار کردم و دیدم که اگر بخواهم از حوزه نجف و حوزه قم و جنبش اسلامی صحبت نکنم، زندگی شهید صدر و نقش ایشان در دوران خودشان بی معنا می شود و دیدم ولو به طور مختصر هم که شده باید درباره این موضوعات هم صحبت کنم تا نقش شهید صدر روشن تر شود، لذا از بسیاری از منابع استفاده کردم که شامل حدود ۱۱۰۰ منبع به زبان عربی، فارسی، انگلیسی و فرانسه و ۶۰۰ سند می شود که اغلبشان خطی و درباره آقای صدر هستند و بیشترشان هم برای نخستین بار چاپ می شوند. حاصل کار، کتابی فشرده و پنج جلدی شد. اصل کتاب هشت جلد بود، منتهی من چون کسی را پیدا نکردم که آن را چاپ کند، ناچار شدم آن را فشرده کنم.

و برنامه ای برای ترجمه آن ندارید؟

تمایل دارم، ولی معتقدم خیلی سنگین است. مگر برای محققان، ولی برای اقشار عمومی حتی برای خواننده عربی هم قصد دارم آن را تلخیص کنم، چون پاورقیهای فوق العاده مفصلی دارد. قصد دارم آنها را حذف کنم که خواننده عادی، یک مجملی از شخصیت و زندگی شهید صدر در اختیار داشته باشد و اگر موضوعات و مباحث و اسناد مفصل تری خواست، به پنج جلدی مراجعه کند. اگر وقت پیدا کنم آن را برای خواننده عربی و فارسی تهیه خواهم کرد. البته اگر کسی حوصله و علاقه ترجمه این پنج جلد را هم داشته باشد، بد نیست. شیوه کتاب به صورت روز شمار است و نظر نویسنده به هیچ وجه مطرح نیست، مگر نظر تاریخی در صحت و سقم سندی و مطلبی، ولی مطلقاً قضاوت و ارزیابی نکرده ام.

در حال حاضر دارم می بینم اگر بتوانم کتابی را با همین روش درباره زندگی حضرت امام خمینی به زبان عربی بنویسم، یک سری موانعی وجود دارند، اگر برطرف شوند، شاید اقدام کنم، چون به نظر می آید که خیلی مهم و مفید است، و فکر می کنم حتی به زبان فارسی کتابی به صورت روز شمار و بدون ارزیابی نویسنده وجودی ندارد، امیدوارم فرصتی برای نوشتن همچنین کتابی داشته باشم



ایشان اعتقاد بسیار عمیقی به علامه طباطبایی داشتند و این موضوع از نامه هایی که ایشان در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ میلادی نوشته اند هویداست. این دوره ای است که «فلسفتنا» را چاپ کرده بودند و نامه ای می فرستند برای آقای سید هادی خسروشاهی و از ایشان می خواهند که یک نسخه از این کتاب را به آقای طباطبایی برسانند و نظر ایشان را بخواهند و بسیار به ایشان اظهار علاقه می کنند.



■ فرزاد زادمحسن

صدرای عصر فراموشی...

پیشنهادهای و نظریه‌های جدید او که از ۱۱ سالگی با نقد مباحث منطقی و در ۱۲ سالگی با نقد آراء اصولیین آغاز می‌شود و سرانجام نبوغ علمی او که در جلسات آیت‌الله محمدرضا آل‌یاسین در فقه به استنباط و اجتهاد، ابعاد تازه‌ای با درک عمیق نیازهای موجود می‌بخشد، خصلت نوآوری، نوجویی، تحول آفرینی، میناسازی و طرح‌ریزی زیرساخت‌ها و زمینه‌های تئوریک را در کلیه آراء و فتاوی او آشکار می‌سازد. او از همان دهه دوم عمر که به اجتهاد مطلق نائل می‌گردد و در ۱۷ سالگی (۱۲۷۰ق)، از طرف آیت‌الله شیخ عباس رمیثی دعوت به همکاری در حاشیه‌نویسی علمی و اجتهاد می‌شود و تادوران اوج شکوفایی خود در حوزه نجف، این خصلت کارآمدی، پاسخگویی و پیشگامی را در تمامی رویکردهای فکری، مباحث فقهی و انتخاب موضوع کتب و نگاشته‌های علمی خویش در نظر دارد. دو کتاب «فلسفتنا» و «اقتصادنا» به یقین هنوز و همچنان به عنوان سندی زنده از استحکام مبانی معرفتی و غنای فرهنگی اعتقادی در مواجهه با موج جریانهای معارض به شمار می‌رود. تألیفاتی که دستاورد دقیق و تعمق او در معارف دینی از سویی و شناخت همه جانبه مکاتب جدید از سوی دیگر است؛ نشان از بینشی انتقادی دارد که هیچ یک از عرصه‌ها و ساحت‌های مورد توجه و نیاز جامعه را از نظر دور نمی‌دارد. از تقنین و بانکداری و مباحث گوناگون اقتصاد نظیر: «الصورة الكاملة للاقتصاد المجتمع الاسلامی»، «البنک العربی فی الاسلام» و «ماذا تعرف عن الاقتصاد الاسلامی» که با هدف شناخت جامع و معرفی و تبیین مقوله اقتصاد اسلامی و راههای احیای آن در عصر جدید نگاشته شده‌اند تا نقد ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک و حتی حوزه‌های جامعه‌شناسی و تحلیل منابع مشروعیت و خاستگاه قدرت در اسلام و سرانجام طرح ابتکاری «شوراهای تخصصی استفتاء» که در صورت تحقق آن، شاهد یک تحول بزرگ در ساختار نهاد مرجعیت و بازتعریف و ارتقاء جایگاه و توسعه ظرفیتهای ناشناخته آن بودیم.

■ ویژگی دیگر در اندیشه و آثار این مرجع بزرگ، کنشگری و چالشگری اوست که در یافتن راه‌ها و عرصه‌های تازه و اندیشیدن به تحقق و عینیت بخشی نظرات خود متأثر از همان قاطعیت عملی و پرداختن به همه جوانب و جهات موضوع، خصلتی ذاتاً کارکردی و اجتماعی و متعامل و مرتبط با ساختارهای جمعی دارد و معطوف به «اصلاح» و «تغییر و تحول» و «دگرگونی» و «نوآفرینی» است و نه محصور در چهارچوب تئوری و مفهوم و مقید در لفظ حواشی و حرکت آن، نه در کنار و حاشیه که در متن و بر فراز حیات اجتماعی و به سمت استقرار و تثبیت نهادهاست.

■ «زمان شناسی» و «جریان شناسی» و شناخت و آبخشورها و سرچشمه‌ها و نقاط آغازین هر مسلک و مکتب و شناسایی تأثیر آن در افکار عمومی و در سطح اجتماعی از دیگر وجوه این نقش مصلحانه محسوب می‌شود.

■ ختم سخن آن است که باید این حضور قاطع و مؤثر را در امتداد سنت جاری اصلاح‌اندیشی و احیای مجدد آن تاریخ پرافتخار، از نو بازشناسی نمود و گوهرهایی ناب و نادیده را از این گنجینه بیرون کشید و به استمرار و دوام و پویایی این جریان عظیم و توسعه دامن‌های آن در عصر حاضر اندیشید.

والحمدلله...اولا و آخراً

اصفهان

بیستم فروردین ۱۳۸۶

صدرایی» موجب تلاش و تکاپوی بی‌سابقه‌ای در عرصه علوم عقلی گردید و مکتب اصفهان و سپس مکتب طهران را با محوریت حلقه‌ها و حوزه‌هایی چون «آقا سید محمد بیدآبادی» پایه‌ریزی کرد و در نهایت این شجره پربار و تناور، سرشاخه‌هایی چون «ملاهادی سبزواری» صاحب منظومه را شکوفا نمود؛ شهید صدر نیز با نگاهی ریشه‌یاب و کاوشگر و بر اساس رویکردی ابداعی و ابتکاری و راهگشا و عرصه‌آفرین با بسترسازی تئوریک و شناخت و توانمندسازی و گسترش ظرفیتهای پویای اجتهاد و فقاهاست و جستجوی زمینه‌های تحقق آن در عرصه حیات جمعی و ارائه و ترسیم الگویی عملی در این مسیر، همان نقش احیایرانه را در امتداد حیات طیبه فقه کلام و حکمت شیعه ایفا کرد. صدرای شیرازی در عصر ادبار و افول تفکر عقلی و در دورانی که کورسوی کم‌فروغ خرد فلسفی می‌رفت که به خاموشی گراید، به پی افکندن نظام و سامانی نودست زد و صدر نیز در زمانی که شرایط سیاسی و نامنی و خفقان ناشی از حاکمیت بعث و سلطه فراگیر و دامن‌گستر مکاتب الحادی و گرایشهای مختلف و ناهمگون فکری، عرصه را چنان تنگ کرده بود که راه بر هر گونه طراحی و مهندسی یک ساختار منسجم، متکامل و ارگانیک (به لحاظ فکری) و آماده استقرار و جایگزینی (به لحاظ عملی) بسته بود و چشم‌اندازی به غایت تیره و نامطمئن فرا می‌نمود، با نگاهی سیستماتیک به مجموعه مطالعات خود در علوم اسلامی که حاصل دریافت‌های عمیق و انتقادی و ابتکاری او از فقه و اصول تا مباحث اقتصادی و نقد مکاتب فلسفی و نحله‌های فکری جدید و معاصر بود؛ دست به کاری بزرگ زد و آن، بسط اندیشه زیر بنایی «هویت آفرینی، هدفمندی و جامعیت اسلام در عرصه جهانی و قدرت انطباق و استمرار آن بر اساس شرایط بود. بدین ترتیب «صدر» از پس «صدرا» مجدد و احیایرانی است که سلوک و سیره‌های مصلحانه را در



ویژگی دیگر در اندیشه و آثار این مرجع بزرگ، کنشگری و چالشگری اوست که در یافتن راه‌ها و عرصه‌های تازه و اندیشیدن به تحقق و عینیت بخشی نظرات خود متأثر از همان قاطعیت عملی و پرداختن به همه جوانب و جهات موضوع، خصلتی ذاتاً کارکردی و اجتماعی و متعامل و مرتبط با ساختارهای جمعی دارد و معطوف به «اصلاح» و «تغییر و تحول» و «دگرگونی» و «نوآفرینی» است.

ناگوارترین و فاجعه‌بارترین برهه‌های تاریخ معاصر از خود به یادگار گذاشت.

■ زمینه گسترده مطالعات و پژوهشهای او که با ذوق انتقادی و دیدی فرانکر و آینده‌بین توأم بود؛ میدانی فراخ از مطالعات و تحقیقات او را در حوزه‌های متعدد و متنوعی از اقتصاد و جامعه‌شناسی و تاریخ و فلسفه سیاسی و... ترسیم می‌کند.

■ اگر دستاورد اندیشه «صدرالمآلهین شیرازی» و «میراث فلسفی» او را در امتداد جریان باززایی، پوییش و عرصه‌گشایی تاریخ و تبارشناسی معرفت عقلانی اسلام و کلام فلسفی و حکمت انسی و آفاق تفکر معنوی شیعه، عملی با ماهیت و موقعیت «احیایرانه» و «مصلحانه» در این منظر تلقی کنیم، نقش و نشان «آیت‌الله شهید سید محمد باقر صدر» و آنچه از او در عرصه اندیشه‌ورزی و اجتهاد و تحقیق و تألیف و تدریس و تربیت شاگردانی زنده و نام‌آور در مکتب فقهی خود در بیش از سه دهه به جا مانده و نیز تأثیرگذاری و جریان‌سازی او در گشودن مرزها و گسترده‌ن ساختارها و افق‌هایی نوین و نیافته از اندیشه فقهی و فلسفی معاصر شیعه و در یک چشم‌انداز تاریخی را با گذشت ۲۷ سال از فقدان او چگونه باید ارزیابی کرد؟ آنچه بدیهی است در رهگذر شناخت عمیق و همه جانبه‌ای از آفاق و حضور حیات «مرجعیت شیعه» به مثابه مهم‌ترین منبع مشروعیت و اصلی‌ترین کانون اقتدار معنوی این آیین در تاریخ جنبشها و تحولات فکری، سیاسی و اجتماعی معاصر جهان اسلام، بازشناسی و بررسی کارنامه، شخصیت، ابعاد حیات فکری و دامنه نفوذ معنوی شهید آیت‌الله صدر، ضرورتی بایسته و ناگزیر به نظر می‌رسد.

■ اگر آن عالم مجاهد را در قامت یک «مجدد» و «مصلح» تمام عیار در عصر «گذار» و «انتقال» از بسترها، و بن‌مایه‌ها و بنیادهای معرفتی پیشین و تکانها و تحولات ناشی از فراگیری سامان جمعی مدرن و گسسته‌ها و گسله‌های عظیم فکری که پیامد ظهور و رواج جنبشها و جریانها و مکتبها و ایسمهای گوناگون و بازخوردهای پر تنش و پر تلاطم آن در سطح عمومی بود، بدانیم عصری که می‌توان از آن به افول و زوال و انحطاط و انسداد معرفتی یاد کرد و نیز عصر فراموشی و فروبستگی حاصل از فرونهادن سنت آفرینشگر و زاینده «علمای سلف» و حکمت و طریقت اصیل و متعالی «قدمای اقدمین شیعه» از «شیخ صدوق» تا «شیخ طوسی» در این منظر بنگریم و پوییش فقهی و فلسفی او را در راستای احیای آن سنت فراموش شده و از یاد رفته، در هنگامه‌ای آشفته و ناام و بحرانی خیز و در متن فضایی نابارور، ظرفیت زودده و عقیم از تربیت و ظهور و پرورش بزرگانی چون علامه حلی و خواجه نصیر و شیخ الطائفه و صاحب جواهر، مورد مذاقه و تأمل قرار دهیم؛ این نقش احیایرانه را می‌توانیم حضور «صدرالمآلهین» در عصری که به نظر می‌رسد تاریخ فلسفه اسلامی ظرفیت و استعداد امتداد، زایشگری و عرصه‌گشایی را از دست داده و پس از طریق حکمی شیخ‌الاشراق در فلسفه و سنت عرفان فلسفی و در آن زمان «مدرسی» و تئوریزه شده شیخ اکبر محی‌الدین عربی، دیگر دست یازیدن به قله‌ای قرین معماری شکوهمند فلسفه مشائی، محال و ناممکن است قلمداد کنیم به آفرینش نقطه اوج و سرفصل درخشانی چون «اسفار اربعه عقیده» در استمرار همان سنت و ظهور همان قابلیت ذاتی برای فلسفه منتهی شد، آنگاه «صدر» را هم از پس «صدرا»، معمار بنایی نوین در عصر ویرانی، انهدام و تخریب ساختارهای پیشین می‌بینیم. طراحی نظام فکری و سامان‌تئوریک پویا و پاسخگویی که هم به پشتوانه‌های عظیمی از منابع سنت متکی است و هم دریافت جامع و واقع‌بینانه و فراگیری از مقتضیات و نیازهای امروز و درک عمیقی از ضرورت‌های زیستن در دوران و دنیای جدید دارد و هم بینشی آینده‌نگر، رو به جلو و معطوف به گشودن گره‌ها ترسیم افق و چشم‌اندازهای بلند مدت که ناشی از نگرشی ساختارمند و سیستم‌ساز و در اندیشه فرد است. به همان‌گونه که «میراث خرد





قرار می گیرند و به بیراهه می افتند؛ لذا بسیاری از دانشگاهیان، نظریه پردازان، روشنفکران و نواندیشان دینی، برای مقابله با این جریانات به ایشان رجوع می کردند تا آنها را پذیرا شوند و سرپرستیشان را به عهده بگیرند. شهید صدر بی تردید بزرگ ترین نقش را در ایجاد پیکار اسلامی سازمان یافته و پیشرفت آن داشتند و همه مدیران اندیشه و آموزه های ایشانند. به رغم وجود دیگر مراجع تقلید در نجف، چه عواملی باعث ورود شهید صدر به عرصه مرجعیت شدند؟ برتری علمی و توانایی و قدرت بالای پاسخگویی به سئوالاتی که بنا بر مقتضات زمانه مطرح بودند، دلیل عمده مراجعه مردم به ایشان و پیروی از ایشان بود. دانشجویان دانشگاهها و طلاب علوم دینی در نجف اشرف که شرایط زندگی خود را در آن محیط درک می کردند؛ راه حل مشکلات خود را به ویژه با توجه به طرح اصلاحی شهید صدر در باره وضعیت حوزه و چگونگی شرایط مسلمین و اندیشه بازی که وی الگوی راستین آن بود؛ در مراجعه به ایشان می دانستند. استقبال از مرجعیت شهید صدر (ره) تا چه میزان بود و به نظر شما چه تأثیری در دیگر کشورهای شیعه

داشت؟

همه کسانی که از اندیشه ها و نقطه نظرها و مواضع شهید صدر (قدس سره) آگاهی داشتند؛ از مرجعیت ایشان استقبال کردند؛ رهبریشان را پذیرفتند و طرحهای ایشان را پاسخگوی نیازهای خود که تشنه معرفت و به دنبال مقابله با اندیشه های مادی و الحادی بودند؛ یافتند. آنها خواهان مرجعی بودند که مقتضیات زمانه را بشناسد و توان پاسخگویی به معضلات دنیای معاصر را داشته باشد؛ از همین رو، طلاب شهید صدر، حامل پیام مرجعیت ایشان در عراق و لبنان و ایران بوده اند. نظر شهید سید محمد باقر صدر (ره) را در باره انقلاب اسلامی ایران بیان کنید.

موضعی را از ایشان به یاد دارم که نقطه نظر شریفشان را



در شب ۲۱ ماه فوریه سال ۱۹۷۹، بعد از غروب، در مسجد جواهری انتظار آمدن ایشان را می کشیدیم. وقتی بر ما وارد شدند؛ ملاحظه کردیم که بشاشت در چهره مبارک ایشان نمایان است. ایشان به محض اینکه نشستند، گفتند، «امشب درس را تعطیل می کنیم؛ چون پیش از آنکه نزد شما بیایم؛ به من خبر رسید که آخرین دژهای شاه در ایران سقوط کرده است. آنچه به دست امام خمینی (ره) روی داده، آرزوی دیرین پیامبران (ص) بوده است.»

منعکس می کرد. در شب ۱۱ ماه فوریه سال ۱۹۷۹، بعد از غروب، در مسجد جواهری انتظار آمدن ایشان را می کشیدیم. وقتی بر ما وارد شدند؛ ملاحظه کردیم که بشاشت در چهره مبارک ایشان نمایان است. ایشان به محض اینکه نشستند، گفتند، «امشب درس را تعطیل می کنیم؛ چون پیش از آنکه نزد شما بیایم؛ به من خبر رسید که آخرین دژهای شاه در ایران سقوط کرده است. آنچه به دست امام خمینی (ره) روی داده، آرزوی دیرین پیامبران (ص) بوده است. ما این پیروزی بزرگ را به ایشان و به ملت ایران و امت اسلامی تبریک عرض می کنیم.

شهید محمد باقر صدر (قدس سره) تحقق آرزوهای خود را در آنچه که امام خمینی (ره) انجام دادند؛ می دیدند. امت به رهبر نیاز دارد و امام، امر رهبری را با موفقیت انجام دادند؛ از این رو، شهید صدر عقیده داشتند که همه باید در این رهبری حکیمانه که در خداوند متعال ذوب شده است؛ ذوب شوند. از مکاتباتی که میان ایشان و امام (ره) می شد؛ میزان عشق و جانبداری و فرمانبرداری و ایثار در راه اسلام عزیز مشخص است.

شهید صدر با نوشتن قانون اساسی و نوشته هایی در زمینه های دیگر، می خواستند روشن کنند که انقلاب با پرکت اسلامی ایران، برای امت اسلامی ارغمانهای گرانبهائی دارد. مشابه سازی پایه گذاری دولت اسلامی در عراق به عنوان الگو برداری از حکومت اسلامی ایران تا چه میزان مورد نظر و تأیید شهید صدر بوده است؟

شهید صدر دولت اسلامی در ایران را با همه ابعاد و آگاهی از میانی آن درک می کردند. ایشان این احساس را در مواضع خود و با به چالش کشیدن طاغوت مجسم ساختند. شایعه پیوستن سران رژیم عراق به اربابان خود، یعنی استکبار جهانی، بدین معنا بود که آنها با وجود خمینی دیگری در عراق مخالف بودند. به نظر ما، حکومت اسلامی همچنان به عنوان یک الگوی زنده برای حاکمیت اسلام عزیز باقی خواهد ماند و ما امیدواریم نقطه نظرهای رهبران عراق یکپارچه شود و کشور از فتنه ها و گرفتاریها و از لوث وجود اشغالگران نظامی رها شود و عراقی نوین بر پایه حکومت اسلامی تشکیل شود که در آن پیروان تمامی فرقه ها و مذاهب بتوانند با برخورداری از عدالت اسلامی، خوشبختی و عزت را تجربه کنند. به نظر شما مراکز علمی و دانشگاهی جهان اسلام از اندیشه ها و عقاید شهید محمد باقر صدر (قدس سره) چه بهره هایی می توانند ببرند؟

مطالعه و بررسی در باره آرا، نظریه ها و عقاید و تحلیلهای شهید صدر (قدس سره)، وفاداری به اسلام و احیای میراث شهیدان است و تعمیم آنها برای تمام کسانی که می خواهند از نگرش نوین اسلامی برخوردار باشند؛ مفید خواهد بود. متأسفانه باید گفت که شهید صدر (قدس ره) مظلوم بود و امت اسلام و جهان از اندیشه ها و عقاید ایشان محروم ماند؛ از این رو ما آرزو داریم نهادهای علمی به انجام این مأموریت مبارک اقدام کنند. با توجه به گسترش قدرت کمونیستها در سراسر کشورهای عربی در آن زمان، نوشته های شهید محمد باقر صدر (قدس سره)، به ویژه کتابهای «اقتصادنا» و «فلسفتنا» چه تأثیری بر کشور های اسلامی داشتند؟

بدون تردید کتابهای «اقتصادنا» و «فلسفتنا» نقش عمده و برجسته ای در دانشگاههای عراق و در دیگر کشورها داشته اند و همین نوشته ها، در زمانی که بیگانگان، رژیم طاغوت گذشته عراق را تقویت می کردند؛ پایه های حکومت آنها را متزلزل ساختند. اندیشه های شهید صدر (قدس سره) و آموزه ها و نظریه های او همچنان مورد نیازند. در شرایط کنونی برای انتشار و تبلیغ این اندیشه ها و ابلاغ آنها به دیگران امکانات بیشتری وجود دارند.

شهید صدر به سئالات همه پاسخ می دادند و راههای سعادت و رستگاری انسانها را بیان می کردند. در علم کلام و فقه و اصول، سرشار از اطلاعات مفید بودند. ایشان نظریه اصلاح حوزه را مطرح ساختند؛ بدین معنا که حوزه باید توان به عهده گرفتن رهبری را در زمینه های گوناگون به عهده بگیرد تا با اتکاء به احکام جهان شمول اسلام بتوان راه مطمئنی را فراروی بشر قرار دهیم که به سعادت او منجر گردد.

شما در کدامیک از زمینه های علمی و فرهنگی با سید صدر (قدس سره) همکاری کرده اید؟

بندۀ توفیق نوشتن درسهای اصول فقه ایشان را داشتیم و به راهنماییهای ایشان در تدریس به برخی از طلاب در مقدمات و برخی سطوح و فعالیتهای فرهنگی پایبند بودم. من ایشان را به منطقه تبلیغی خود در عراق و لبنان می بردم؛ درسهای فرهنگی ایشان را که مرجع بودند؛ در چند دفتر می نوشتیم. درس ایشان در تفسیر موضوعی قرآن، بیشترین تأثیر را در ساخته شدن شخصیت من داشت.

زمینه های شکل گیری سازمانهای حزبی و نقش شهید محمد باقر صدر در ایجاد و پیشرفت کار این سازمانها چه بوده است؟ شهید صدر (قدس سره) پی برده بودند که حمایت از اسلام و صیانت از آن، تنها با کار گروهی سازمان یافته امکان پذیر است (علیکم بنظم امرکم) «امور خود را سازماندهی کنید». کارهای تبلیغی را که از سوی یک نهاد، سرپرستی و برای آن برنامه ریزی و اوضاع موجود و نیازهای آن را بررسی نشود؛ بی نتیجه می دانست؛ زیرا مبلغ، نجات دهنده و راهنماست و باید خواسته های جوانان و مردم را پاسخگو باشد. ایشان معتقد بودند که روشنفکران برای پاسخگویی به مشکلات و مسائل ناشی از تهاجم فرهنگی و جریانات الحادی و لائیک و مقابله با آنها به راهنما و رهبر دینی نیاز دارند؛ وگرنه در معرض التقاط

● ۱۳۴۰. لبنان، شهید آیت الله صدر در کنار امام موسی صدر.



عموی من آقا سید موسی، از کی فقهاء معاصر در مسائل مستحدثه است».

در باره مباحثات فلسفی شهید صدر و امام صدر نیز نکاتی را ذکر کنید.

هم امام موسی صدر و هم شهید صدر، هر دو به فلسفه علاقمند و متمایل بودند. امام صدر زمانی قم را به قصد نجف ترک کردند که مشتاقانه و مرتباً در دوره دوم درس اسفار مرحوم علامه طباطبایی که در مسجد سلما سی تدریس می شد، شرکت داشتند. همزمان با آن، هم درس اسفار مرحوم علامه طباطبایی و هم کتب اشارات و شرح شیخ هادی و شیخ الرئیس را با شهید بهشتی به صورت بین‌الائینی مباحثه می کردند. طبیعتاً رفتن ایشان به نجف اشرف، محرومیت از درس اسفار مرحوم علامه طباطبایی و مباحثه با شهید بهشتی را در پی داشت؛ به همین جهت در نجف به فکر جبران و چاره جویی افتادند. ظاهراً در ابتدا به اتفاق شهید صدر از مرحوم آیت الله سید محمد علی موحد ابطحی خواسته بودند تا برای آنها و یکی دو نفر دیگر درس اسفار بگویند. دلیل رجوع به مرحوم آقای ابطحی نیز گویا این بوده است که آن بزرگوار خود از شاگردان فعال اولین دوره درس اسفار مرحوم علامه طباطبایی در قم بوده و نقطه نظرات استاد را خوب ثبت و ضبط کرده بودند. اما مرحوم آقای ابطحی به احترام جانشان، صاحب مکیال المکارم، که فرزندان را از تدریس فلسفه منع کرده بود، عذر خواسته بودند. ظاهراً پس از آن بود که شهید صدر و امام صدر در درس عمومی اسفار مرحوم آیت الله شیخ صدر بادکوبی در نجف شرکت کردند. البته آن درس عمومی نیز به سبب موضع منفی حوزه نجف علیه فلسفه و اعتراض برخی از مراجع وقت، خصوصاً مرحوم آیت الله العظمی سید محمود شاهرودی، چند هفته ای بیش دوام نیاورده بود. به همین جهت در عین حضور در درس خصوصی مرحوم آیت الله صدر بادکوبی، خود با یکدیگر به مطالعه و مباحثه کتاب اسفار پرداختند. آیا خاطره ای در باره مباحثه اسفار شهید صدر و امام موسی صدر دارید؟

جناب آقای حاج شیخ حسن اختری که خود از شاگردان امام صدر در فلسفه هستند، از یکی از علمای بزرگ نجف که به رحمت ایزدی پیوسته است بر ایمان نقل کردند که روزی در مورد توان فلسفی امام صدر صحبت به میان آمد. آن عالم نجفی نقل کرده بود که در ایام مباحثه فلسفه امام صدر و شهید صدر، به این دو بزرگوار مراجعه و درخواست کرده بود تا در جلسات مباحثه آنان شرکت کند؛ اما آن دو بزرگوار به رغم آنکه آن عالم نجفی همان وقت از اساتید بزرگ و سرشناس نجف بود و بعدها نیز از مراجع شیعه شد، به سبب تفوق علمی و فلسفی خود بر وی و تمایل به استفاده علمی هر چه بیشتر از یکدیگر، به شکلی بسیار محترمانه عذر خواسته بودند.

این خاطره را در زمستان سال ۱۳۷۸ شمسی از جناب حجت الاسلام والمسلمین، آقای شیخ علی پاکستانی در لبنان شنیدم که هم عظمت علمی این دو پسر عمو را می رساند و هم عظمت اخلاقی آنان را. آقای شیخ علی پاکستانی یکی از مدیران مجلس اعلای اسلامی شیعیان لبنان است که تحصیلات حوزوی خود را در نجف و بخشی از آن را نزد شهید صدر گذرانده است. ایشان تعریف می کردند که وقتی در نجف اشرف درس می خواندند، یکی از شاگردان برجسته شهید صدر از آن بزرگوار نقل کرده بود که یک بار در یکی از فروعات فقهی با امام صدر اختلاف نظر پیدا کرده بودند. مباحثات آن دو بزرگوار روزهای متمادی به طول انجامیده بود و طرفین بر رأی خود ایستادگی کرده بودند؛ یعنی نه شهید صدر کوتاه آمده بود و نه امام صدر. نهایتاً استاد مشترک خود مرحوم آیت الله العظمی خویی را حکم قرار داده و برای داوری خدمت ایشان رفته بودند. مرحوم آقای خویی هم رأی امام صدر را تأیید کرده بودند. آقای پاکستانی می گفتند که مدتی پس از آنکه به لبنان آمدم و در خدمت امام صدر به کار مشغول شدم، روزی شرح ماجرا را از خود آن بزرگوار سوال کردم. امام صدر اول پرسیده بودند که این خاطره را چه کسی نقل کرده است؟ پس از آنکه آقای پاکستانی از شاگرد شهید صدر را نام برده بودند، امام صدر ضمن تأیید صحت خاطره تذکر داده بودند، «البته آقای یک موقع اشتباه نشود؛ این قصه به معنای آن نیست که سید موسی از سید محمد باقر اعلم است!»

آیا از شهید صدر نیز در باره علمیت امام صدر جملاتی به یاد دارید؟
فراوان! بسیاری از شاگردان عراقی و لبنانی شهید صدر طی گفتگوهایی که با ما داشتند نقل کردند که آن بزرگوار از همان دوران مباحثات خود با امام صدر در نجف، ایشان را مجتهدی مسلم می دانسته اند. حجت الاسلام شیخ ادیب حیدر یکی از شاگردان لبنانی شهید صدر در این باره خاطره جالبی را بر ایمان تعریف کرده است. ایشان می گفت وقتی در سال ۱۳۵۵ تصمیم گرفتم به لبنان، برگردم؛ نزد شهید صدر رفتم و نظر ایشان را در باره امام صدر و همکاری با آن بزرگوار جویا شدم. شهید صدر نظر خود را در باره علمیت و تقوای امام صدر با دو جمله بیان کرده و در باره علمیت امام صدر گفته بودند، «اگر آقا موسی به سنت حوزه پایبند بود و در نجف باقی می ماند، بدون شک، مرجع مطلق و بلا منازع شیعه می شد!» یعنی با کمال تواضع، امام صدر را در امر مرجعیت بر خود مقدم دانسته بودند.

نجف، شدت بیشتری یافت. آیت الله العظمی شبیری زنجانی در گفتگویی که در سال ۶۹، در باره امام صدر خدمتشان داشتیم، این طور فرمودند که امام موسی صدر وقتی از قم به نجف رفتند، در آنجا درخشش بسیار داشتند و چنان مورد توجه واقع شدند که نجفیه ها گفته بودند: «ما خیال نمی کردیم قم چنین محصولی داشته باشد! شما روی قم و قمیه ها را سفید کردید.» مرحوم آیت الله سید محمد باقر سلطانی طباطبایی (باجناق شهید صدر) نیز در گفتگویی که در سال ۱۳۷۴ با ایشان داشتیم؛ چنین فرمودند، «آقا موسی به قدری مورد توجه حوزه نجف قرار گرفته بود که گفته می شد فضلی قم افضل از فضلی نجف هستند». همچنین برخی از مراجع بزرگوار امروز قم از مرحوم آیت الله سید محمد روحانی نقل می کنند که مرحوم آیت الله العظمی خویی به مناسبتی گفته بودند، «سه طلبه از قم به نجف آمدند، اما نماندند و پس از مدت کوتاهی باز گشتند. کاش من هرگز اینها را نمی دیدم و به آنها دل نمی سپردم.» بعد امام صدر و آیت عظام شبیری زنجانی و موسوی اردبیلی را نام برده بودند. غرض آنکه این رقابت شیرین میان دو حوزه از قدیم وجود داشته است و حوزه قم و فضلی آن همواره مورد تأیید مراجع بزرگ حوزه نجف بوده اند.

از مباحثات فقه و اصول شهید صدر و امام صدر دیگر چه خاطراتی دارید؟ آیا شنیده اید که امام موسی صدر جمله ای در باره شهید صدر گفته باشند؟

همان طور که اشاره کردم، این نوع خاطرات که اتفاقاً ظرافت اخلاقی و نکات آموزنده بسیاری در آنها نهفته است، زیادند. آیت الله موسوی اردبیلی در گفتگوی سال ۱۳۷۶ خود با ما تعریف می کردند که امام صدر وقتی در تابستان سال ۱۳۳۴ و پس از یک سال اقامت در نجف به قم بازگشتند تا چند ماهی را در ایران بگذرانند، از شهید صدر خیلی تجلیل کرده و گفته بودند که ایشان خیلی قوی است. ایشان حتی از امام صدر نقل می کردند که در مباحثاتی که با شهید صدر داشته اند، گاهی اوقات مشکل می توانستند در برابر آن بزرگوار مقاومت کنند. همچنین آیت الله شیخ علی اصغر مسلمی کاشانی به واسطه یکی از شاگردان برجسته شهید صدر از قول امام صدر نقل کردند که گاهی اوقات هر چه مطالعه می کردم، در مقابل آقا سید محمد باقر چون گنجشکی بودم در برابر باز! یعنی در کمال تواضع خودشان را کوچک تر گرفته بودند.

آیا واقعیت نیز همین طور بود؟
قطعاً خیر! اینهایی که گفتیم تنها یک روی سکه بود. بسیاری از بزرگان که هر دو بزرگوار را می شناختند و طی این سالها خدمتشان



شهید صدر نظر خود را در باره علمیت و تقوای امام صدر با دو جمله بیان کرده و در باره علمیت امام صدر گفته بودند، «اگر آقا موسی به سنت حوزه پایبند بود و در نجف باقی می ماند، بدون شک، مرجع مطلق و بلا منازع شیعه می شد.» یعنی با کمال تواضع، امام صدر را در امر مرجعیت بر خود مقدم دانسته بودند.

رسیدیم، اعتقاد داشتند که امام صدر و شهید صدر، از نظر هوش و استعداد، همدیگر یکدیگر و تالی تلو جدا اعلای خاندان صدر، مرحوم آیت الله العظمی سید صدر الدین موسوی عاملی بودند. همان طور که مقام معظم رهبری نیز در دیدار سال ۱۳۸۳ خود با خانواده شهید صدر عنوان کردند، خاندان صدر استعداد های درخشان زیاد داشته است. بگذارید برایتان خاطره دیگری را تعریف کنم که آن روی سکه را نشان می دهد.



● درامد

شاید در تمام ایران و لبنان، در پیگیری سرنوشت امام موسی صدر، کسی به سختکوشی کمالیان را نتوان یافت. فهرست مقالات و نامه ها و مصاحبه های او در دو دهه گذشته در باره ابعاد و جوانب شخصیت، آرا، اندیشه ها و فرجام امام موسی صدر، در این مختصر نمی گنجد. او که مدتی مدیریت موسسه مطالعات فرهنگی امام موسی صدر را بر عهده داشته است، هم اینک مجموعه نفیس «عزت شیعیه» را آماده انتشار دارد و نیز سایت «روایت صدر» را راه اندازی کرده است و آخرین اخبار و تحلیلها را در باره امام موسی صدر در اختیار پژوهندگان قرار می دهد. او در گفت و شنود حاضر، ناگفته هائی را پیرامون ارتباط وثیق شهید آیت الله صدر با امام صدر بیان داشت و نتیجه آن را نیز با دقتی شایان توجه به مدت یک هفته، مورد بازبینی و تجدید نظر قرار داد.

■ «شهید صدر و امام موسی صدر»

در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر محسن کمالیان

پسر عموها تقسیم کار کرده بودند.....

شواهد تاریخی نشان از ارتباط و اعتماد بین شهید صدر و امام موسی صدر دارند، به گونه ای که اگر این ارتباط و اعتماد وجود نمی داشت، اساساً بسیاری از حوادث در زندگی این بزرگواران رخ نمی داد. به اعتقاد شما این اعتماد در چه عوامل و عناصری ریشه داشت؟

به نظر من ریشه این اعتماد متقابل و ارتباط، در شناخت عمیقی است که طرفین از یکدیگر داشتند، در دردها و آرزوهای مشترکشان است، در نیازی است که به همکاری تنگاتنگ با یکدیگر در آینده حس کرده بودند و نیز در امیدهایی است که به آتیه یکدیگر داشتند. همان طور که می دانید، هم شهید صدر و هم امام موسی صدر، انسانهایی بسیار زیرک و آدمشناس بودند که به راحتی شخصیت و توانمندی طرف مقابل خود را تشخیص می دادند. این دو بزرگوار، در فاصله سال های ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ شمسی، تقریباً شب و روز را در نجف اشرف در کنار یکدیگر به سر بردند؛ هم همدرس بودند، هم مباحثه علمی بین الاثنینی داشتند، هم رفت و آمد خانوادگی داشتند، هم دوستانشان مشترک بودند و هم مهم تراز همه، همفکریهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی فراوانی با هم داشتند. طبیعتاً این فضا باعث شد که آن دو، از یکدیگر شناختی عینی و دقیق پیدا کنند و در عین حال در یابند که تا چه اندازه در آینده برای تحقق اهدافشان به همکاری با یکدیگر نیاز دارند.

در زمینه فعالیتهای علمی مشترک، مشخصاً در کدام درسها به طور مشترک حاضر می شدند و مباحثات علمی آنها به چه شکلی بود؟

امام موسی صدر در فروردین سال ۱۳۳۳ و اندکی پس از درگذشت پدرشان، مرحوم آیت الله العظمی سید صدرالدین صدر، به نجف رفتند. ارتباط علمی ایشان با شهید صدر از همان بدو ورود آغاز شد. بیشتر درسهای آنان مشترک بود، هر دو در درسهای اصلی آن زمان حوزه نجف، یعنی دروس فقه و اصول آیات عظام سید محسن حکیم و سید ابوالقاسم خویی شرکت داشتند. مرحوم آیت الله العظمی شیخ مرتضی آل یاسین، دایی شهید صدر نیز یک درس خصوصی فقه داشتند که همه بزرگان خاندان صدر، از جمله شهید صدر، برادرشان مرحوم آیت الله سید اسماعیل صدر

و نیز امام موسی صدر در آن شرکت داشتند. همزمان با آن، مرحوم آیت الله شیخ صدر با دکوبی، تنها مدرس فلسفه آن روزگار نجف، درس اسفاری گذاشته بودند که باز هر دو پسر عمو در آن شرکت می کردند. البته امام موسی صدر در درسهای آیات عظام سید عبدالهادی شیرازی و شیخ حسین حلی نیز حاضر می شدند. نمی دانم که آیا شهید صدر نیز در آن درسها حاضر می شدند یا خیر. طبیعتاً مباحثات این دو بزرگوار با یکدیگر نیز از همان بدو ورود آغاز شد. امام صدر در نجف با دو نفر مباحثه بین الاثنینی داشتند: یکی با شهید صدر و دیگر با مرحوم آیت الله سید محمد علی موحد ابطحی. البته ایشان با شهید صدر، هم فقه و اصول را مباحثه می کردند و هم فلسفه را.

از مباحثات فقه و اصول شهید صدر و امام صدر چه خاطراتی دارید؟

در این باره خاطرات شیرین و آموزنده زیادی نقل شده اند. معروف است که این دو بزرگوار از همان آغاز مباحثات بین الاثنینی خود، در باره اینکه از لحاظ علمیت، آیا حوزه قم مقدم است یا

حوزه نجف، با یکدیگر بحث و مطایبه داشتند. ظاهراً شهید صدر ابتدا بر این اعتقاد بودند که مرحوم آقای خویی در فقه و اصول از مراجع قم مسلط تر و اعلم هستند. پاسخ امام صدر نیز تا آخر آن بود که «آقای خویی اگر چه خیلی مسلط است، اما ما از آن ارادتنی که به آقای داماد داریم، دست بر نمی داریم». امام موسی صدر از شاگردان برجسته مرحوم آیت الله العظمی سید محمد محقق داماد بودند و ایشان را به هیچ وجه از آقای خویی کمتر نمی دانستند. البته خود شهید صدر نیز برای مقام علمی مرحوم آقای داماد خیلی احترام قائل بودند. آقای دکتر سید مصطفی محقق داماد، فرزند مرحوم آیت الله العظمی داماد، مکرراً از دیدار اردیبهشت سال ۱۳۵۸ خود با شهید صدر نقل کرده اند که آن بزرگوار تصریح کرده بودند، «من شاگرد «بالمنزله» پدر شما هستم. برای اینکه وقتی آقا موسی صدر به نجف آمدند، ایشان تحصیل کرده قم بودند و نوشته هایشان در قم را همراه خود آورده بودند. من احساس کردم که باید بنشینم و مباحثی را که ایشان نوشته اند، به واسطه بشنوم».

نتیجه این بحث و مطایبه چه بوده است؟ بالاخره شهید صدر و امام صدر چگونه با هم به تفاهم رسیدند؟

بحث علمیت آقایان خویی یا داماد تا آخرین روز حضور امام صدر در نجف میان این دو پسر عمو بزرگوار ادامه یافت. البته همان طور که می دانید، این فضای شیرین و سازنده رقابت میان دو حوزه قم و نجف، از اواخر دوران مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری به طور جدی وجود داشته است. شما اثرات این رقابت را حتی در آثار امام خمینی نیز به کرات مشاهده می کنید؛ از جمله آنجا که حضرت امام پس از اولین سفر خود به نجف تصریح می کنند که در سراسر حوزه کهنسال نجف، عالمی در حد و اندازه «آقا سید محمد رضای خودمان» [مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی] مشاهده نکردند. طبیعتاً در زمان مرجعیت آیت الله العظمی بروجرودی که دوران شکوفایی حوزه قم بوده است، رقابت میان دو حوزه نیز اوج گرفت و به خصوص با ظهور و بروز قوی دانش آموختگان برجسته قمی، از جمله امام موسی صدر و آیات عظام سید موسی شبیری زنجانی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی و میرزا جواد تبریزی در دروس مراجع حوزه



بسیاری از بزرگان که هر دو بزرگوار را می شناختند و طی این سالها خدمتشان رسیدیم، اعتقاد داشتند که امام صدر و شهید صدر، از نظر هوش و استعداد، همدیگر یکدیگر و تالی تلو جد اعلای خاندان صدر، مرحوم آیت الله العظمی سید صدرالدین موسوی عاملی بودند. همان طور که مقام معظم رهبری نیز در دیدار سال ۱۳۸۳ خود با خانواده شهید صدر عنوان کردند، خاندان صدر استعدادهای درخشان زیاد داشته است.



هر دو به این نتیجه رسیده بودند که تنها راه تبیین و گسترش فرهنگ تشیع در جهان امروز آن است که روحانیت شیعه سازماندهی خود را به روز کند و با دو بازوی قوی، یعنی مرجعیت صالحه و زعامت دینی، در صدد اصلاح وضع جوامع اسلامی بر آید؛ بنابراین هر دو بازو باید فعال، تقویت و هماهنگ می‌شد.

لبنان است که پس از تأسیس مجلس اعلای اسلامی شیعه صورت گرفت. از سال ۱۳۴۸ و با شدت یافتن برخوردهای دولت بعثی عراق با حوزه‌های علمیه نجف و کربلا، شهید صدر دیگر امکان خروج از عراق را نیافتند.

یعنی از سال ۱۳۴۸ به بعد شهید صدر و امام صدر تنها در نجف با هم دیدار داشتند؟

خیر. امام صدر هم بعد از رمضان سال ۱۳۴۷ که برای آخرین بار به عراق رفتند، به سبب عدم اجازه دولت بعثی عراق، دیگر امکان سفر به آن کشور را نیافتند. یکی از محرومیت‌های شهید صدر و امام صدر همین بود که از سال ۱۳۴۸ به بعد، دیگر از امکان دیدار با یکدیگر محروم شدند.

در باره چگونگی همکاری‌های شهید صدر و امام صدر پس از استقرار امام صدر در لبنان به نکاتی اشاره کنیم. همکاری‌ها و روابط شهید صدر و امام صدر در چهار بخش مختلف متمرکز شدند: بخش اول همکاری‌ها، حمایتی بود که مرجعیت شیعه در نجف و شخص شهید صدر از اقدامات اصلاحی امام صدر در لبنان به عمل آوردند. بخش دوم همکاری‌ها، اقداماتی بود که امام صدر در مناسبت‌های مختلف، به درخواست شهید صدر از حوزه علمیه نجف و نیز شیعیان عراق به انجام رساندند. بخش سوم همکاری‌ها، حمایتی بود که آندواز حرکت اسلامی مردم ایران و شخص امام راحل مبذول داشتند. بخش چهارم همکاری‌ها نیز همفکری‌ها و مبادلات علمی بود که از زمان استقرار امام صدر در لبنان هرگز قطع نشد.

شهید صدر از برنامه‌های اصلاحی امام صدر در لبنان چه حمایت‌هایی کردند؟

شهید صدر در حمایت از اقدامات اصلاحی امام صدر در لبنان اقدامات مفید و موثر فراوانی کردند. اولین اقدام ایشان که بلافاصله پس از هجرت امام صدر به لبنان انجام گرفت، آن بود که حلقه‌ای مقتدر و متنفذ در نجف پدید آوردند تا موجبات حمایت موثر حوزه نجف و خصوصاً مرجعیت وقت شیعه از اقدامات اصلاحی پسر عموی خود را فراهم آورند. افراد این حلقه، علاوه بر خود شهید صدر، شهیدان بزرگوار آیت الله سید محمد باقر حکیم، آیت الله سید مهدی حکیم و نیز مرحوم آیت الله شیخ محمد مهدی شمس الدین را در بر می‌گرفت. در سفرهایی که امام صدر به نجف انجام دادند، جلسات متعددی در منازل این بزرگان تشکیل شدند که طی آنها، همفکری‌های پیشین شهید صدر و امام صدر در سطح گسترده‌تر ادامه یافتند، جزئیات اجرایی برنامه‌های اصلاحی امام صدر در لبنان مورد بحث و توافق قرار گرفتند و زمینه حمایت مطلق مرجعیت وقت شیعه از آنها فراهم گردید. آن طوری که مرحوم آیت الله شیخ محمد مهدی شمس الدین در گفتگوی سال ۱۳۷۷ خود با ما عنوان کردند، طرح تأسیس مجلس اعلای اسلامی شیعه در برخی از همین جلسات بود که توسط امام صدر مطرح شد و دقیقاً در باره آن بحث و نهایتاً تصویب شد. مرحوم شمس الدین همچنین تعریف کردند که در سفر سال ۱۳۴۷ امام صدر به نجف، امام صدر و دوستانشان موفق شدند تأیید و حمایت بی چون و چرای مرحوم آیت الله العظمی سید محسن حکیم مرجع بزرگوار وقت را از طرح تأسیس مجلس

اعلای شیعه کسب کنند که در قالب یک فتوا و پیام تبریک ایشان به امام صدر منعکس شد. مرحوم آیت الله حکیم در آن فتوا که هم‌اکنون یکی از اسناد تاریخی مجلس است، بر ضرورت تأسیس مجلس و مشروعیت آن تأکید کردند.

چه شد که مرحوم آیت الله حکیم در جریان تأسیس مجلس اعلای اسلامی شیعه این چنین از امام صدر حمایت کردند؟ مرحوم آیت الله العظمی حکیم مرجعی بسیار خوشفکر و روشن ضمیر بودند. ایشان به این نتیجه رسیده بودند که تأسیس این مجلس، اقدامی بزرگ و تاریخی است که برای شیعیان لبنان و جهان خیر و برکت در بر خواهد داشت. به همین جهت و به رغم همه مخالفت‌ها، با ارسال تلگراف تبریکی به امام صدر، مشروعیت مجلس اعلای اسلامی شیعه و حمایت و تأیید مرجعیت شیعه از آن را رسماً اعلان کردند. البته مرحوم آیت الله العظمی حکیم نه تنها در قضیه تأسیس مجلس، بلکه پیش از آن نیز همواره حامی و پشتیبان آقای صدر بودند. ایشان در همان سال ۱۳۳۸ که امام صدر راهی لبنان شدند، برای علماء، شخصیت‌ها و محترمین آن کشور نامه‌ای نوشتند و ضمن معرفی امام صدر، ضرورت حمایت آنها از ایشان را متذکر شدند. یا در قصه طهارت اهل کتاب، امام صدر پیش از آنکه مرحوم آیت الله العظمی حکیم بر طهارت ذاتی اهل کتاب فتوی صادر کنند، این نظر را داشتند و به سبب شرایط اجتماعی خاص لبنان بر اساس آن عمل کرده بودند. همان طور که می‌دانید، این رفتار امام صدر انتقادات فراوانی را در لبنان و حتی نجف علیه ایشان موجب شد؛ اما مرحوم آیت الله حکیم از رأی امام صدر حمایت و نهایتاً خود بر طهارت ذاتی اهل کتاب فتوا صادر کردند. از طرفی آن طور که آیت الله شیخ محمود خلیلی در گفتگوی سال ۱۳۸۳ خود با ما عنوان کردند، امام صدر به واسطه احتیاط‌هایی که داشتند، برای اینکه محکم‌کاری کنند و جلوی برخی اشکال تراشیه‌ها را بگیرند، مقید بودند تا به هنگام تصرف در اموری که به اذن ولی فقیه نیاز است، از مرجعیت اجازه بگیرند. مرحوم آیت الله حکیم به همین جهت اجازه مفصلی به آقای صدر

مرجعیت مطلق، اقتداری شبیه زمان آیات عظام میرزای شیرازی، سید ابوالحسن اصفهانی و بروجردی در پی خواهد داشت. اجازه دهید خاطره تلخی را که یکی از دردهای امام صدر بود برایتان نقل کنم تا مطلب بیشتر روشن شود. در یکی از سفرهایی که مرحوم آیت الله حکیم به خارج از عراق داشتند، هواپیمای حامل ایشان از آسمان لبنان عبور کرد. آن زمان عرف دیپلماتیک چنان بود که وقتی هواپیمای حامل پاپ رهبر کاتولیک‌های جهان از آسمان کشوری عبور می‌کرد، رئیس آن کشور نسبت به وی ادای احترام و برای وی پیام خوشامد ارسال می‌کرد. طبیعتاً امام صدر نیز مایل بودند که وقتی رهبر عالم تشیع از آسمان کشوری عبور می‌کند، به همان شکل مورد احترام و تکریم قرار گیرد؛ زیرا عزت و اقتدار مرجع شیعیان، عزت و اقتدار کل شیعه، تشیع و مکتب اهل بیت (ع) است. اما شارل حلو، رئیس جمهور وقت لبنان که اتفاقاً به امام صدر بسیار علاقه داشت، پیامی نفرستاد. امام صدر در اولین دیداری که پس از این قضیه با وی داشتند، صمیمانه گله کردند که چرا آن حرمتی را که برای رهبر کاتولیک‌ها قائل هستید، برای مرجع شیعیان قائل نشدید؟ پاسخ شارل حلو آن بود که من نمی‌دانستم آقای حکیم مرجع مطلق شیعیان جهان است. اگر می‌بینید که پاپ را تکریم می‌کنیم، برای آن است که تکلیف ما در مورد او روشن است. رهبر کاتولیک‌های جهان تنها یک نفر است که همان پاپ است و همه دنیا، جایگاه و مقام او را به رسمیت شناخته‌اند؛ اما در عالم تشیع، مراجع تقلید متعددی وجود دارند و ما واقعاً نمی‌دانیم که چه کسی مرجعیت اعلی را بر عهده دارد تا او را به رسمیت بشناسیم و او را مخاطب قرار دهیم. می‌خواهم بگویم که امام صدر و همین طور شهید صدر، به همان اندازه که مسئله علمیت و اعلامیت برایشان اهمیت داشت، مسئله مقبولیت و در نتیجه وحدت مرجعیت را نیز مهم می‌دانستند. هم ایشان و هم شهید صدر مصلحت عالم تشیع را در این می‌دانستند که مرجعیت واحد داشته باشد؛ نه متعدد. مصلحت آن روز شیعیان عراق و لبنان اجازه نمی‌داد که به واسطه اختلاف نظر در



امر مرجعیت، دچار چند دستگی شوند.

در عراق روز به روز بر قدرت حزب بعث افزوده می‌شد و در چنین شرایطی، نهاد مرجعیت نباید گرفتار تزلزل و تشتت می‌شد. در لبنان نیز امام صدر تازه توانسته بودند جامعه شیعیان را از جنوب تا بقاع و شمال آن کشور متحد و منسجم کنند و اصلاً به پشتوانه همین اتحاد و انسجام بود که در سال ۱۳۴۸، یک کیان رسمی برای آنان ایجاد و مجلس اعلای اسلامی شیعه را تأسیس کردند. از طرفی امام صدر مصرانه در پی آن بودند که حرکت المحرومین و مقاومت لبنان در برابر اسرائیل را راه اندازی کنند. اگر در حوادث آن روزگار لبنان دقت کنیم، خواهیم دید که امام صدر در همان گیر و دار حاد شدن بیماری و نهایتاً رحلت مرحوم آقای حکیم بود که اعتصاب سراسری و تاریخی سال ۱۳۴۹ لبنان را در اعتراض به



داده بودند تا در اموری که به اذن ولی فقیه نیاز است، از جانب ایشان تصرف کنند.

با توجه به اهمیتی که شهید صدر و امام صدر برای مرجعیت شیعه قائل بودند، چه شد که آنها پس از درگذشت مرحوم آیت الله العظمی حکیم، مرحوم آیت الله العظمی خویی را به عنوان مرجع اول معرفی کردند؟ آیا آنها واقعاً آقای خویی را اعلم می‌دانستند؟ تا آنجایی که من فهمیدم، از نظر شهید صدر و امام صدر، علمیت و اعلامیت، به هیچ وجه تنها شرط مرجعیت نبود. از نظر آندو، مجموعه‌ای از شرایط می‌بایست در شخص مرجع جمع شود که یکی از مهم‌ترین آنها مقبولیت است. چه مرجعیتی که اعلم باشد، اما مقبولیت کافی نداشته باشد، تشتت، پراکندگی و ضعف حوزه‌های علمیه و عالم تشیع را موجب خواهد شد. از آن طرف



تنگاتنگی که در آغاز گفتگو مطرح کردید، همین بود.

طرح مشخص این دو چه بود؟

آن طور که من فهمیدم، مدل مرجعیت و رهبری شهید صدر و امام صدر بر سه اصل کلی مبتنی بوده است:

۱. مرجعیت عالیه دینی که بنا بر سنت هزار ساله در حوزه دینی بزرگ نجف [یا قم] مستقر و متمرکز است، رهبری علمی و خصوصا فقهی عالم تشیع را بر عهده دارد و علاوه بر اداره شئون و توسعه حوزه‌های علمیه، از حرکت‌های اصلاحی رهبران جوامع اسلامی به طرق مقتضی حمایت می‌کند.

۲. برگزیدگانی از فقه‌های جامع الشرایط و زمان شناس باید از حوزه‌ها هجرت کنند و در متن مردم و جوامع اسلامی مستقر شوند تا با ایجاد رهبری و زعامت حرکت‌های اصلاحی و تشکیلات مناسب، زندگی مردم را بر اساس آموزه‌های دینی و مذهبی ساماندهی کنند.

۳. مرجعیت صالحه و زعامت دینی دو مسئولیت کاملاً مستقل و جدا از یکدیگر هستند. نه مرجعیت شرط زعامت است و نه زعامت از وظایف مرجعیت.

چه تقسیم کاری میان آندو صورت گرفته بود؟

هر دو به این نتیجه رسیده بودند که تنها راه تبیین و گسترش فرهنگ تشیع در جهان امروز آن است که روحانیت شیعه سازماندهی خود را به روز کند و با دو بازوی قوی، یعنی مرجعیت صالحه و زعامت دینی، در صدد اصلاح وضع جوامع اسلامی بر آید؛ بنابراین هر دو بازو باید فعال، تقویت و هماهنگ می‌شد. راهی که شهید صدر انتخاب کرده بود، باقی ماندن در حوزه بود و تلاش برای ساماندهی آن و نیز اصلاح، تقویت و حمایت از مرجعیت صالحه. راهی هم که امام صدر برگزیده بود، هجرت به لبنان بود و در دست گرفتن زعامت دینی آن دیار و تلاش برای احیای هویت شیعیان و درمان محرومیتهای آنان. هر دو آرزو داشتند که تجربه امام صدر در لبنان قرین موفقیت باشد تا الگویی برای دیگر مناطق شیعه‌نشین جهان باشد. آندو می‌دانستند که تحقق این موفقیت در گرو هماهنگی و بلکه همکاری تنگاتنگ مرجعیت صالحه و زعامت دینی است و با شناختی که از استعداد و توانمندی دیگری داشتند، به موفقیت و آتیه وی دل بسته بودند. آثار این همفکری و تقسیم کار را در جای جای حرکت آنها طی دهه‌های چهل و پنجاه شمسی به روشنی می‌توان مشاهده کرد.

برخی از جلوه‌های این همکاری را بیان کنید.

پس از آبان سال ۱۳۲۸ که امام صدر در لبنان مستقر شدند، خصوصاً در نیمه اول دهه چهل شمسی، هم ایشان سفرهای متعددی به نجف کردند و هم شهید صدر چند بار به لبنان رفتند.

شهید صدر چند بار و در چه سالی‌هایی به لبنان سفر کردند؟

من در مورد دو سفر شهید صدر به طور مشخص حضور ذهن دارم. یکی سفر زمستان سال ۱۳۴۰ ایشان به لبنان است که ازدواجشان با یکی از خواهران امام موسی صدر هم طی همان سفر انجام گرفت. یکی هم سفر تابستان سال ۱۳۴۸ ایشان به

که ایشان باور داشتند که اگر بخواهند افکار اصلاحی خود را پیاده کنند، نباید در نجف یا قم باقی بمانند. آقای دکتر طباطبائی در گفتگوی سال ۱۳۷۶ خود با ما از دایی بزرگوار خود امام صدر نقل کردند که وقتی در آخرین روز اقامت در نجف اشرف می‌خواستند با شهید صدر خداحافظی کنند، برای آخرین بار با هم درد دل کردند. اشک در چشمان هر دو جمع شده بود. ایشان به شهید صدر گفته بودند، «پسر عمو! هر دو یک هدف داریم، منتها دو راه مختلف برای رسیدن به آن در پیش گرفته ایم. من احساس می‌کنم که نمی‌توانم در این شرائط بنشینم. احساس می‌کنم که زمانی می‌توانم بیشتر منشأ اثر باشم که حرکت کنم؛ علاوه بر اینکه کار ناتمام سید جمال را هم امثال ماها باید تمام کنیم. از طرفی حرکت آینده، حرکت علم و دنیای تمدن است و نمی‌توان این مقوله‌ها را نادیده گرفت. من نمی‌توانم بمانم و باید از اینجا بروم. من به امید خدا و با توکل بر او می‌روم؛ اما چشم امید ما به شماسست تا به عنوان مرجعیت آینده، کار را بر ما آسان کنید». البته این دو راهی که شهید صدر و امام صدر برای اصلاح شیوه‌های دعوت اسلامی در دنیای امروز مد نظر داشتند، قابل جمع و مکمل همدند.

درست است. اساساً رمز ارتباط و همکاری تنگاتنگ شهید صدر و امام صدر نیز به نظر من همین بود. شهید صدر و امام صدر نهایتاً به این جمع‌بندی رسیده بودند که تا زمانی که حضور دین و مذهب به محافل علمی و درسی حوزه‌های علمیه نجف و قم محدود باشد و فقه برای ساماندهی شئون مختلف زندگی روزمره جوامع اسلامی به کار گرفته نشود، هیچ نوع پیشرفت و بهبودی حاصل نخواهد شد. نمی‌توان از توانمندی و برتری اسلام و مذهب حقه جعفری سخن گفت و دنیا را به پذیرش این حقیقت ترغیب کرد، اما در همان حال بیشترین آمار فقر، فلاکت، بی‌سوادی، عقب‌ماندگی، فساد و محرومیت در جوامع اسلامی و شیعی باشد. شهید صدر و امام صدر به این جمع‌بندی رسیده بودند که دین و مذهب باید در زندگی روزمره جوامع اسلامی وارد و پیاده شود تا با ساماندهی آن، قابلیت‌ها و توانمندی‌های خود را عملاً و با اقتدار نشان دهد. طبیعتاً چنین تحولی امکان‌پذیر نخواهد بود، مگر آنکه فقه‌هایی آگاه به رموز زمان و مکان، خوشفکر، مدیر،

اشاره داشتید که شهید صدر و امام صدر طی این چند سالی که در نجف در کنار هم تحصیل و مباحثه علمی می‌کردند، در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نیز همفکری‌های مهمی داشته‌اند. در این باره نیز کمی توضیح دهید.

همان طور که اطلاع دارید، ایامی که شهید صدر و امام صدر در نجف تحصیل و مباحثه می‌کردند، سالیهای او جگیری افکار و فعالیت‌های طرفداران ناسیونالیسم عرب، چپ و کمونیسم در جهان عرب و خاورمیانه بود. در همان دوران بود که جمال عبدالناصر و یارانش در مصر، بساط سلطنت را جمع و یک نظام جمهوری قومیت‌گرا و متحد با شوروی را جایگزین کردند. عراق نیز در همین دوران گرفتار تغییر و تحول شد و کودتای سال ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم راه را برای آمدن بعثیه‌ها هموار ساخت. در آن روزگار، دین و مذهب در حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع اسلامی کاملاً مهجور و متروک واقع شده بود. کشورهای اسلامی از انواع محرومیتهای عقب ماندگی‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، علمی، بهداشتی و سیاسی رنج می‌بردند و به معنای دقیق کلمه از قافله تمدن عقب افتاده بودند. دین و مذهب نه تنها نقشی در اداره جامعه نداشت، بلکه از سوی احزاب چپ و کمونیستی، افیون توده‌ها خوانده می‌شد و جوانان از آن گریزان بودند. طبیعتاً چنین فضایی برای فضایی جوان و پرشوری مثل شهید صدر و امام صدر قابل تحمل نبود. درست همان طور که در ایران نیز برای فضایی برجسته آن روزگار چون شهیدان بهشتی، مطهری، مفتاح، باهنر و بزرگان امروز حوزه قابل قبول نبود. این بزرگان با همه وجود اعتقاد داشتند که اسلام و مکتب اهل بیت (ع) به بهترین وجه قادر است جامعه بشری را اداره کند و آرزوی بزرگ آنها این بود که جایگاه دین و مذهب در جوامع اسلامی چنان که شایسته آن است، ارتقاء یابد. اینجا بود که به طور طبیعی، بحث ضرورت اصلاح شیوه‌های دعوت اسلامی میان شهید صدر و امام صدر پیش آمد. هر دو بزرگوار اعتقاد داشتند که شیوه‌های دعوت اسلامی را باید متناسب با شرایط زمان، مکان و با توجه به نیازها و مقتضیات روزگار اصلاح کرد. به عبارت دیگر، این دو بزرگوار، هم دردت مشترک داشتند و هم آرزوها و اهداف مشترک.

آیا برای دستیابی به این اهداف، روش‌های مشابهی را پیشنهاد می‌کردند؟

نکته کلیدی همین جاست. به نظر من تفاوت مهم شهید صدر و امام صدر و نیز رمز ارتباط و همکاری تنگاتنگ بعدی آن دو بزرگوار با یکدیگر، همین جاست. راه‌هایی که شهید صدر و امام صدر برای اصلاح شیوه‌های دعوت اسلامی در نظر داشتند، متفاوت و البته مکمل هم بودند. بگذارید در این مورد خاطره‌ای را که همان روزها در میان فضایی مرتبط با این دو بزرگوار شهرت یافت، نقل کنم. آیت‌الله شیخ عبدالامیر قیلبان، نائب رئیس کنونی مجلس اعلای اسلامی شیعه که آن روزگار خود نیز در نجف اشرف تحصیل می‌کردند، در گفتگوی سال ۱۳۷۵ خود با ما چنین فرمودند که روزی امام صدر و شهید صدر در باره ضرورت اصلاح شیوه‌های دعوت اسلامی گفتگو می‌کردند. هر دو بزرگوار اعتقاد داشتند که شیوه‌های دعوت اسلامی باید متناسب با شرایط زمان، مکان و همچنین با نگاه به مقتضیات جهان امروز متحول شوند، اما در مورد چگونگی انجام این اصلاحات، نظرات متفاوتی داشتند. شهید صدر اعتقاد داشتند که اصلاحات باید از نجف و از طریق حوزه علمیه آن انجام گیرد. ایشان معتقد بودند که تشکیلات روحانیت و روش‌های آموزشی حوزه باید اصلاح شوند تا وقتی که فارغ‌التحصیلان آن به جامعه وارد می‌شوند، بتوانند از سوئی بر معارف مسلمانان بیفزایند و از سوی دیگر، اسلام را به غیر مسلمانان نیز معرفی کنند. این، نظر شهید صدر بود. اما امام صدر نظر دیگری داشتند. ایشان اعتقاد داشتند که طرح صحیح دعوت اسلامی در جهان امروز همچنین نیازمند آن است که روحانیت مستقیماً با توده‌های مردم رابطه برقرار و برای ساماندهی زندگی دنیوی آنها چاره‌اندیشی و اقدام کند. امام صدر اعتقاد داشتند که روحانیت امروز نمی‌تواند در حوزه‌ها بنشیند و متوقع باشد که دنیا به سراغ او برود و نیازهای خود را بپرسد. ایشان معتقد بودند که روحانیت امروز باید مانند حضرت پیامبر (ص)، خود به سراغ جامعه و مردم برود و برای حل مشکلات زندگی و در نتیجه هدایت عملی آنها اقدام کند. در راستای همین نظر بود



● درگذشت

یار وفادار و مونس صمیمی شهید صدر در دوران سخت حصر، بسیاری ناگفته های دردناک را از آن دوران نه ماهه می داند که به توصیه مراد خویش کتمان کرده است. او می گوید، «اگر وصیت سید نبود، حوادثی را نقل می کردم که طفل شیرخوار از شدت هول انگیز بودن آنها، پیر می شود».

حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمد رضا نعمانی که هم اینک امام جمعه نعمانیه و نیز مدیر استان «واسط» عراق است، برخی از رویدادهای غیر قابل انتشار از دوران پایانی حیات شهید صدر را برای آیت الله سید کاظم حائری بیان داشته، بلکه به این شکل، آنها را به حافظه تاریخ سپرده باشد. با او در جریان آخرین سفرش به ایران در سال گذشته در باره واپسین ماههای حیات شهید صدر و ریشه های شهادت آن بزرگوار به گفت و گو نشستیم که حاصل آن در پی می آید.

«ریشه های شهادت آیت الله صدر» در گفت و شنود شاهد یاران
با حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمد رضا نعمانی

در روزهای آخر، جز ذکر نمی گفت...

متحمل شدند، از دست رفتن شهید صدر بود. البته تشکیلات آقای خوئی و بخشی از حوزه نجف، تمایل نداشتند که بعد از ایشان، مرجعیت به جای دیگری منتقل شود و می خواستند سلسله وار در همان نقطه باقی بماند و مرجع بعدی با توصیه شخص آقای خوئی انتخاب شود. من معتقدم اشکالی ندارد که مرجعی توصیه کند که بعد از او چه کسی این صلاحیت را دارد و به نظر من، آقای خوئی در زمان حیاتشان هم غیرمستقیم به آقای اصفهانی نظر داشتند؛ ولی ایشان زودتر از آقای خوئی فوت کردند. مسئله این است که تشکیلات آقای خوئی، ارزش شهید صدر را به درستی درک نکرد. به هر حال ایشان فرزند عراق و متعلق به خانواده ای سرشناس، اصیل، بزرگ و ریشه دار صدر در نجف اشرف بود. به علاوه درایت و تیزی بینی شهید صدر می توانست بسیاری از توطئه های بعثیها و شخص صدام را که علیه حوزه علمیه نجف و مرجعیت می چیدند؛ خنثی کند و یادست کم به حداقل برساند و دیدیم که با شهادت آقای صدر، نه تنها فشارها بر حوزه علمیه کاهش پیدا نکردند، بلکه صدام حرمت شکنیهای زیادی، هم به حوزه و هم نسبت به آقای خوئی انجام داد. شما اشاره کردید به قبول مرجعیت توسط شهید صدر. این رویداد به چه شکل اتفاق افتاد و چه زمینه هایی داشت؟ من همیشه سعی کرده ام وقتی می خواهم درباره آقای صدر مطلبی را بگویم، نه راه افراط را در پیش بگیرم نه تقریط، زیرا نمی توانم با حرفهای خودم بر شأن ایشان چیزی اضافه کنم. بنده باید با صراحت بگویم مردم موقعی برای تقلید به ایشان مراجعه کردند که هنوز رساله اش منتشر نشده بود و این نکته ای است که کمتر در بین مراجع یافت می شود. هیچ چیز بیش از این شهید صدر را آزرده نمی کرد که کسی خدمت ایشان برسد و بگوید من مقلد شما هستم. ایشان به مرور و پس از اینکه مردم بسیاری از کاستیها، چه از لحاظ تولید فکر و پاسخگویی به شبهات، و چه از لحاظ نگاه جهانی و تصدی بر شئون اجتماعی احساس کردند، به مرور، بیشتر به او مراجعه کردند و ایشان از این نظر تحت فشار قرار گرفت. مردم نزد ایشان می آمدند و می گفتند که ما به هر حال از شما تقلید می کنیم و این از کنترل شما خارج است. کتاب یا رساله ماندی را به ما معرفی کنید که ما به آن مراجعه کنیم. شهید صدر ملخصی از منهاج الصالحین آقای حکیم را گرفت و بر آن شرح نوشت و من و تعدادی از شاگردان ایشان تقسیم کار کردیم

می دانستند؛ از جمله مرحوم حجت الاسلام حاج سید احمد آقا، اقدام آقای صدر را منطقی می دانست. ایشان در مقطعی که در عراق بود، یکی از نزدیکان و شاگردان شهید صدر بود و از این تصمیم به هیچ وجه ناراحت نشد، چون حقیقت امر را به خوبی درک می کرد.

پس چه شد که شهید صدر از این اقدامی که در مورد آقای خوئی انجام دادند، فاصله گرفتند و عملاً مرجعیت را پذیرفتند؟ البته آقای صدر به لحاظ احترامی که برای آقای خوئی قائل بود، به هیچ وجه رفتاری نشان نداد که بشود از آن استنباط کرد که ایشان از معرفی آقای خوئی پشیمان شده است. مرجعیت شهید صدر هم یک سیر کاملاً طبیعی داشت و بسیاری از افراد، خودشان به ایشان مراجعه و با اصرار اظهار می کردند که ما مقلد شما هستیم. اگر در ادامه گفت و گو، مجالش پیش بیاید، بیشتر به این مسئله خواهم پرداخت. در مورد تفکیک شخصیت آقای خوئی و تشکیلات دفترشان باید به نکته ای اشاره کنم. شخص آیت الله خوئی، شهید صدر را خیلی دوست داشتند؛ چون یکی از بهترین شاگردان و به مثابه یکی از ستونهای جایگاه علمی و اجتماعی ایشان به شمار می رفت. یکی از خسارتهایی که آقای خوئی

اگر بخواهیم بحث در مورد ریشه های شهادت شهید صدر را از یک مقطع تاریخی خاص شروع و از آن مقطع به بعد را بررسی و بازبینی کنیم، قطعاً آغاز آن از هنگام رحلت مرحوم آیت الله حکیم و آغاز مرجعیت آقای صدر و در عین حال حمایت ایشان از مرجعیت آیت الله خوئی است. قبل از هر چیز، بهتر است بر همین مقطع متمرکز شویم و فلسفه حمایت آیت الله صدر از مرجعیت آیت الله خوئی را تبیین و علل صرف نظر کردن ایشان از تصمیم اولیه را بررسی کنیم.

قبل از هر چیز باید بگویم که شهید صدر به علت سیطره بعثیها بر عراق، اعتقاد داشت که پراکندگی مرجعیت بین چند نفر، قطعاً مانع از این می شود که مرجعیت بتواند موضع قاطعی در برابر رژیم بگیرد و برای شرایط آن روز عراق، وجود مرجعیتی واحد که اغلب عراقیها نسبت به او تمکین داشته باشند، لازم بود؛ چیزی شبیه به جایگاهی که آیت الله حکیم داشتند، البته شهید صدر در آن مقطع، اعتقاد داشت که از لحاظ روشن بینی و تصدی امور سیاسی، طبیعتاً امام گزینه مناسبی برای این مسئله هستند؛ اما نکته مهم این بود که اولاً امام در عراق، نسبت به آقای خوئی، شهرت و آوازه کمتری داشتند و ثانیاً ایشان بنا نداشتند چندان در مسائل عراق دخالت کنند و بیشتر سعی داشتند به پیگیری امور ایران و مسائل مبارزاتی بپردازند. شهید صدر از لحاظ تأثیرگذاری بر حوزه علمیه و بالطبع بخش قابل توجهی از نخبگان و مردم عراق از جایگاه ویژه ای برخوردار بود و در این مقطع در معرفی امام و آقای خوئی، در حرج اخلاقی و معنوی زیادی قرار گرفت؛ با وجود این که در آن مقطع، خودش مرجع تقلید عده ای بود و بسیار دشوار است که مرجعی از مردم بخواهد که از مرجع دیگری تقلید کنند. ایشان به دلیل اینکه آیت الله خوئی در اقصا نقاط عراق، شناخته شده بود و زمینه بیشتری برای مرجعیت داشت، ایشان را معرفی کرد. این طور نبود که شهید صدر به خاطر اینکه مدتی شاگرد آقای خوئی بوده، ایشان را برای مرجعیت معرفی کند، بلکه منفعت عامه را در این می دید که مقلدین آیت الله حکیم که در زمان حیاتشان، مرجع اعلای شیعه بودند، متفرق نشوند. آقای صدر علاقمند بود که مرجع تقلیدی در عراق باشد که بتواند ملت را گرد هم بیاورد و مرجعیت آقای خوئی، این قابلیت را داشت. در مجموع با در نظر گرفتن تمام جوانب، این اقدام منطقی بود و برخی از نزدیکان و اطرافیان امام هم این رفتار را واقع بینانه



بنده باید با صراحت بگویم مردم موقعی
برای تقلید به ایشان مراجعه کردند که
هنوز رساله اش منتشر نشده بود و این
نکته ای است که کمتر در بین مراجع یافت
می شود. هیچ چیز بیش از این شهید صدر
را آزرده نمی کرد که کسی خدمت ایشان
برسد و بگوید من مقلد شما هستم.

می دانستند و اعتقاد داشتند که ایشان با آن مذاق فقهی و مبانی درستی که دارند، بهتر از دیگران قادرند به نیازهای حکومتی دنیای امروز پاسخ گویند.

اشاره داشتید که شهید صدر از موقعیت امام صدر در حمایت از حوزه نجف و شیعیان عراق کمک می گرفته اند. اگر در این باره خاطرات مشخصی دارید، ذکر کنید.

یکی از مهم ترین مواردی که پیش آمد، در جریان فشار دولت بعثی عراق بر مرحوم آیت الله العظمی حکیم در تابستان سال ۱۳۴۸ بود. در آن جریان که اتفاقاً شهید صدر نیز به لبنان آمده بودند، امام صدر با تحرکات وسیع دیپلماتیک و با نامه ها و تلگرافهایی که برای سران کشورها و سازمانهای جهانی فرستادند، دنیای عرب و جهان اسلام را به حوادث نجف متوجه ساختند. شهید صدر در نامه ای که دو هفته پس از ورود خود به لبنان برای آیت الله سید محمد باقر حکیم نوشتند، خاطر نشان ساختند که امام صدر به نام مجلس اعلاى اسلامی شیعه برای تمامی پادشاهان و روسای جمهور کشورهای عربی و اسلامی تلگراف فرستاده اند و ضمن تشریح اوضاع اسفبار نجف، مداخله و کمک آنها را خواستار شدند و در همین راستا جوابهای جمال عبدالناصر، ملک فیصل و اربانی رئیس جمهور یمن را تاکنون دریافت کرده اند. آنگونه که بعضی از بزرگان در گفتگوی با ما تصریح کردند، شاید این اولین بار بود که دنیا متوجه شد که در نجف چه می گذرد و اصلاً مرجعیت شیعه چه هست و چه موقعیتی دارد. پس از درگذشت مرحوم آیت الله حکیم نیز هرگاه فشار بعثیهای عراق بر حوزه علمیه و شیعیان آن کشور اوج می گرفت، شهید صدر برخی از شاگردان خود را مخفیانه نزد امام صدر می فرستادند تا از طریق تماسهایی که با سران عرب و شخصیتهای جهانی دارند؛ برای کاستن از فشارها اقدام کنند و یا حداقل، حقایق عراق را صراحتاً در رسانه های جمعی دنیا منعکس سازند؛ چون مطبوعات و رسانه های عراق همه خاموش بودند و اخبار آن کشور به خارج هیچ راهی نداشت. هیچ کس در دنیای نمی دانست که بعثیها چگونه شدیدترین تعرضها را به مردم، شیعیان و علما روا می دارند. شهید صدر به همین سبب برخی از شاگردان خود را نزد امام صدر می فرستادند تا از طریق ایشان لااقل دنیا و افکار عمومی را مطلع سازند که چه مصائبی در عراق و حوزه های علمیه آن بر شیعیان و علما وارد می شوند. آن طور که خانم لیلا موسوی، خواهر شهید سید عباس موسوی، دبیرکل فقید حزب الله در سال ۱۳۷۸ برای ما تعریف کردند، در طول دهه پنجاه شمسی، بارها چنین وضعیتی پیش آمد و شهید صدر، آقای سید عباس موسوی را در اوقات مختلف سال به طور مخفیانه راهی لبنان می کردند تا اخبار دستگیریه و فشارهای بعثیها بر شیعیان عراق را به امام صدر منتقل کند. آیا مورد خاصی از این نوع سفرها را به یاد دارید؟ بله؛ مثلاً در یکی از سالها که مردم بنا بر آداب ایام سوگواری با پای پیاده از نجف عازم کربلا بودند، هواپیماها، تانکها و توپخانه های ارتش بعث به آنان حمله ور شدند و شمار زیادی را به خاک و خون کشیدند و متأسفانه خیلیها کشته و مجروح شدند. شهید سید عباس موسوی پس از آن حادثه بلافاصله مخفیانه به لبنان رفت و امام صدر را از شرایط سخت عراق مطلع کرد.

دیگر چه خاطراتی از همکاری شهید صدر و امام صدر در کمک به شیعیان عراق دارید؟

این نوع خاطرات زیادند؛ از جمله حجت الاسلام و المسلمین شیخ ادیب حیدر در گفتگوی سال ۱۳۷۵ خود با ما تعریف کرد که شهید صدر به مناسبتی از امام صدر درخواست کرده بودند تا نزد حافظ اسد رئیس جمهور فقید سوریه که با مردم عراق همدردی زیادی داشت، بروند و وساطت کنند. جریان از این قرار بود که سوریه قصد داشت آب رودخانه فرات را از مسیر اصلی خود منحرف کند. اگر چنین می شد، تأثیر مخربی بر زندگی شیعیان جنوب عراق بر جای می گذاشت. مردم آن منطقه که با مرجعیت شیعه در نجف پیوند نزدیک و تاریخی داشتند، به شهید صدر تظلم کرده بودند. آن شهید نیز از امام صدر خواسته بودند تا برای حل این مشکل اقدام کنند. همین طور هم شد. امام صدر مسئله را بدون سر و صدا حل کرده بودند و بنا بر برخی از دلائل سیاسی و امنیتی، اقدامات خود را هرگز آشکار نداشتند.

امام موسی صدر ظاهراً در آن مصاحبه از حضرت امام و شهید صدر نیز نام برده بودند؟

بله و اتفاقاً یکی از ظرافتهای مصاحبه آن روز امام صدر نیز همین بود. ایشان در ادامه آن مصاحبه، حضرت امام و آیات عظام شریعتمداری و شهید صدر را در یک رده قرار دادند و آنها را به عنوان مراجع درجه دوم معرفی کردند. ایشان با این کار اگرچه آقای خویی را به عنوان مرجع اصلی معرفی کردند، اما با ذکر نام این سه تن، اولاً افکار عمومی و دنیا را رسماً با جایگاه و شأن بلند حضرت امام و شهید صدر آشنا کردند؛ ثانیاً زمینه های ایجاد گله و اختلاف در محافل حوزوی ایران و لبنان را به حداقل کاهش دادند.

در باره شهید صدر چه نظری داشتند؟

باور من این است که ایشان شهید صدر را از نظر علمیت، بر همه مقدم می دانستند. ایشان نه تنها در سال ۱۳۴۹ که آیت الله حکیم مرحوم شدند؛ چنین باوری داشتند، که به نظر من از سالها پیش از آن به چنین باوری دست یافته بودند. در ادامه همان بحث دوران طلبگی که ایشان و شهید صدر در قیاس میان آیات عظام داماد و خویی با هم داشتند، خاطره ای از ایشان نقل شده است که همین معنا را بیان می کند. می گویند شهید صدر در تابستان سال ۱۳۳۷ و در آخرین جلسه مباحثه ای که با امام صدر داشتند، در قالب شوخی و مطایبه از ایشان سوال کرده بودند که، «پسر عمو! پس از این چند سال حضور در درس آقای خویی، بالاخره ایشان را اعلم می دانی یا آقای داماد را؟» امام صدر نیز لبخندی زده و پاسخ داده بودند، «پسر عمو! من امروز تو را هم از آقای خویی اعلم می دانم و هم از آقای داماد».

به نظر شما امام موسی صدر چرا در باره شهید صدر به چنین جمع بندی دست یافته بود؟

شما اگر خاطرات آیت الله جوادی آملی از امام صدر را در کتاب «مهر استاد» مطالعه کرده باشید، حتماً این مطلب را به یاد دارید که ایشان از همان دوران حضور در درس مرحوم آیت الله داماد در قم، گله مند بودند که چرا طلاب آن روز در باره دمای ثلاث حیض، نفاس و استحاضه که چندان محل ابتلا و نیاز نیست بحث می کنند، اما در باره مسائل مستحدثه و نیازهای روز مردم و جوامع اسلامی چاره اندیشی نمی کنند. توجه عمده امام صدر به مباحث اجتماعی، اقتصادی و حکومتی فقه بود و آن را بیشتر مورد نیاز مردم و جامعه می دانستند. امام صدر اعتقاد داشتند که مذاق فقهی و مبانی فکری، سیاسی و اجتماعی شهید صدر با علمای دیگر تفاوت دارد. ایشان معتقد بودند که مبانی فقهی شهید صدر مبانی جدیدی است که بهتر می تواند جوابگوی نیازهای امروز جامعه اسلامی باشد. ایشان اعتقاد داشتند که شهید صدر جزو معدود فقهایی است که به درستی درک کرده است که عناصر زمان و مکان در فقه چه جایگاهی دارند. ایشان شهید صدر را در تشخیص موضوعات، بسیار باهوش و بر دیگران مقدم

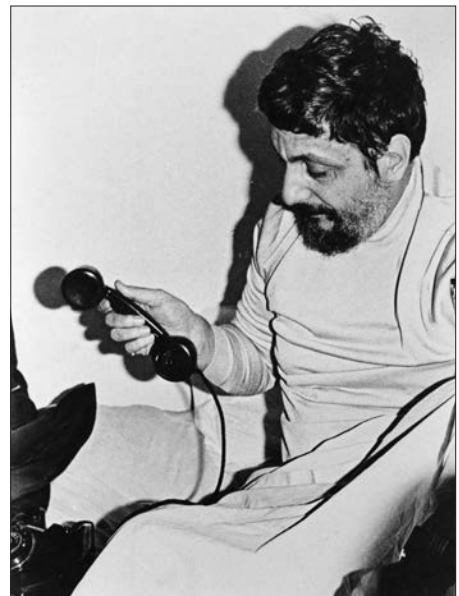


کوتاهیهای دولت وقت لبنان در دفاع از جنوب آن کشور در برابر تجاوزات اسرائیل سازماندهی کردند. ایشان تنها زمانی می توانستند برنامه های اصلاحی و جهادی خود را پیش ببرند که مردم در صحنه باشند و تنها زمانی می توانستند مردم را این گونه به صحنه بکشانند که شیعیان لبنان، متحد و یکپارچه باشند. علمای آن روز لبنان همه، بدون استثناء، دانش آموخته حوزه نجف اشرف و شاگرد آیت الله خویی بودند. آنها آقای خویی را اعلم می دانستند و به همین جهت نیز بلافاصله پس از درگذشت آیت الله حکیم، جمعاً یا منفرداً بیانیه دادند و آقای خویی را به عنوان مرجع معرفی کردند. معروف است که حضرات آیات شیخ محمد مهدی شمس الدین و سید محمد حسین فضل الله یکی از معدود بیانیه های مشترک خود را در همان ایام دادند و آقای خویی را به عنوان مرجع معرفی کردند. شخصیت علمی و فقهی حضرت امام در آن زمان هنوز برای مردم کشورهای عربی و نیز علمائی که شاگرد ایشان نبودند، شناخته شده نبود. می خواهم بگویم امام صدر حتی اگر اعتقادی هم به اعلمیت حضرت امام یا بزرگ دیگری داشتند، مصلحت نمی دانستند که با اجماع علمای وقت لبنان بر مرجعیت آیت الله خویی مخالفت و از این راه آن



از نظر شهید صدر و امام صدر، علمیت و اعلمیت، به هیچ وجه تنها شرط مرجعیت نبود. از نظر آندو، مجموعه ای از شرایط می بایست در شخص مرجع جمع شود که یکی از مهم ترین آنها مقبولیت است. چه مرجعیتی که اعلم باشد، اما مقبولیت کافی نداشته باشد، تشبث، پراکندگی و ضعف حوزه های علمیه و عالم تشیع را موجب خواهد شد.

اتحاد و انسجام مورد نیاز شیعیان لبنان را متزلزل کنند؛ به همین سبب نیز در مصاحبه ای که چند هفته پس از درگذشت آقای حکیم انجام دادند، بدون آنکه واژه «اعلمیت» را به کار ببرند، اعلان کردند که «مجلس اعلاى شیعه پس از مشورت گسترده ای که با علمای لبنان انجام داده است، آیت الله العظمی خویی را به عنوان مرجع اول شیعه و جانشین مرحوم آیت الله العظمی حکیم اختیار کرده است».





ما به دلیل محاصره بی‌رحمانه و قطع ورود مواد غذایی، ناچار بودیم از نانهای خشک و غیر قابل مصرف استفاده کنیم. یادم هست که یک روز من و شهید صدر با همین نانها مشغول صرف ناهار بودیم که ایشان در چهره بنده علائم ناراحتی را مشاهده کرد. من البته به خاطر خودم ناراحت نبودم. سید وقتی چهره مرا دید گفت، «این لذیذترین غذایی است که در عمرم خورده‌ام، چون در راه خدا و به خاطر خداست.»

کرد، در شب هفدهم رجب سال ۱۳۹۹ یعنی ۲۲ خرداد ۱۳۵۸، من از شکاف کوچک کنار پنجره بیرون را تماشا می کردم که در یک لحظه متوجه شدم سربازان و چکمه پوشان زیادی در اطراف منزل و کوچه منتهی به منزل شهید صدر مستقر می شوند. یقین پیدا کردم که آنها خودشان را آماده کرده‌اند تا آقای صدر را بازداشت کنند. نزد ایشان رفتم و از آنچه که در اطراف می گذشت، مطلعشان کردم، اما ایشان فرمودند مسئله‌ای نیست و من می روم بخوابم، چون خیلی خسته هستم. فقط انگشتی را که در واقع مهر و امضای فتاوها و نامه‌ها بود، تحویل من دادند که مبادا پس از شهید شدنشان به دست رژیم بیفتد و از آن، در جهت اغراض خود استفاده کند. صبح روز بعد، در حالی که هنوز مردم خواب بودند، بدون اینکه ما متوجه شویم، در خانه باز شد و ابوسعد، رئیس جنایتکار اداره امنیت نجف که آدم جنایتکاری بود، تقاضای ملاقات با سید را کرد. البته این مسئله غیرمترقبه نبود، چون شواهد نشان می دادند که شهید صدر در آن روز بازداشت خواهد شد. به هر حال وقتی این جنایتکار با شهید صدر ملاقات کرد، گفت، «جناب سید! سران حکومت تمایل دارند با شما ملاقات کنند.» سید جواب داد، «من تمایلی به دیدار آنها ندارم.» ابوسعد گفت، «چاره‌ای نیست.» سید گفت، «من همراه شما نمی آیم، مگر اینکه برای بازداشت من دستوری داشته باشی.» ابوسعد گفت که دستور بازداشت سید را دارد. در اینجا بود که شهید صدر با جدیت و قاطعیت به ابوسعد تشر زد که، «این چه رژیمی است؟ این چه آزادی است؟ ببینید چطور حرمت و کرامت انسانها را خدشه دار کردید؟» و بعد از پایان سخنانش، به ابوسعد گفت، «هر جا که می خواهید، برویم، سید از منزل خارج شد. من به اتفاق برخی از دوستان، سید بزرگوار را از خانه تا ماشین همراهی کردیم. ناگهان دیدم مادر سالخورده شهید صدر که ناتوان از راه رفتن بود

یک بار آن را شنید و از من خواست که دوبار دیگر هم آن را پخش کنم؛ سپس بلند شد و به اندرونی منزل رفت. من با طرز رفتار و سلوک سید آشنا بودم. این طرز رفتار نشانه آن بود که ذهن سید به شدت درگیر با موضوعی شده است. با توجه به پخش این تلگرام، ظاهراً چاره‌ای جز اتخاذ سیاست مواجهه رودررو با رژیم بعث باقی نماند. آقای صدر بعد از این جریان از من خواست که با آیت الله شاهرودی تماس بگیرم و در مورد منظور امام پیرامون عدم ترک نجف از ایشان سؤال کنم، چون شهید صدر اساساً قصد ترک نجف را نداشت و به هیچ وجه به این موضوع نمی اندیشید، بنابراین احتمال می داد مسئله‌ای پیش آمده که سیاق تلگرام امام این گونه است. چندین مرتبه سعی کردم با آقای شاهرودی تماس بگیرم، در برخی از این موارد، خود شهید صدر هم حضور داشتند. متأسفانه تماس تلفنی برقرار نشد و در مجموع سید تا زمان شهادتش هم از علل و انگیزه‌های ارسال این تلگرام آگاه نشد. اما انعکاس پخش خبر تلگرام امام به این شکل بود که مردم، به خصوص جوانها و روشنفکران، پی در پی از اکثر شهرهای عراق، راهی نجف می شدند و ضمن دیدار با شهید صدر، از ایشان می خواستند که عراق را ترک نکنند. آقای صدر از صبح تا شب، به رغم خستگی با هیئتهای مختلفی از مردم و مقامات ملاقات می کرد و آنها را با نهایت خوشرویی به حضور می پذیرفت. این هیئتها چند ویژگی مهم داشتند که همینها رژیم بعث را به شدت به هراس انداخت. یکی اینکه اولاً ترکیب جمعیتی اینها بسیار فراگیر بود و تمام طبقات جامعه اعم از پیر، جوان، زن، مرد، پزشک، مهندس، دانشجو، بازاری و امثالهم در صفوف واحدی برای بیعت با شهید صدر می آمدند. مسئله دوم کثرت جمعیت این هیئتها بود، به طوری که بازار العماره و کوچه‌های نزدیک به بیت شهید صدر گنجایش این همه جمعیت را نداشت و من به جرئت می توانم بگویم که شهر نجف پس از تشییع پیکر آیت الله حکیم، هرگز جمعیتی این چنینی به خود ندیده بود. نکته دیگر این که تعدادی از برادران اهل سنت در این هیئتها دیده می شدند و این پدیده بی نظیر بود. علاوه بر اینها زنان عراقی هم در این هیئتها به شکلی فعال حضور داشتند. چند روز بعد از این رویداد، شهید صدر به این نتیجه رسید که این مقدار تحرکات مردمی برای تحقق هدف مورد نظر، در آن مقطع کفایت می کند و لذا از برخی از نمایندگان و دوستان خود خواست به مردم اطلاع بدهند که عزیمت هیئتها و گروههای بیعت کننده کافی است و دیگر ضرورتی برای این کار نیست، زیرا رژیم بعث، اعضای هیئتها را شناسایی و از آنها عکسبرداری و اسامی آنها را در پستهای بازرسی ثبت و ضبط می کرد و همه اینها مقدمه‌ای برای بازداشت آنها در آینده بود. شهید صدر مایل بود که این افراد نیابند و شناسایی نشوند و می فرمود اینها ذخیره اقدامات بعدی ما هستند. **ظاهراً همین بیعتها بود که موجب دستیگری شهید صدر و سپس آزادی ایشان به فاصله اندکی شد.**

بله، وقتی حرکت این هیئتها به دستور شهید صدر کاهش پیدا

و به سختی هم نفس می کشید، در کوچه ایستاده است و به یکی از مزدوران بعثی می گوید، «من را هم با پسرم ببرید.» علاوه بر این، یکی از همراهان ما، یعنی شیخ طالب سنجر، خود را داخل ماشین انداخت و کنار سید نشست و به رغم تلاش نیروهای امنیتی برای ممانعت از این کار، سعی کرد همراه سید به اداره امنیت برود. در این لحظه شهید عزیز و جاوید، بنت الهدی که قبل از همه، خود را به محل توقف ماشین رئیس اداره امنیت رسانده بود؛ با کمال شجاعت و در حضور تعدادی از مزدوران بعثی که حدود سیصد نفر بودند، گفت، «شما صدها سلاح در اختیار دارید. هیچ از خود پرسیده‌اید چرا برای بردن برادر من که اسلحه‌ای ندارد، این همه مأمور مسلح آمده اند؟ من جوابتان را می دهم. شما می ترسید. نگاهتان پر از وحشت است. شما باید بدانید که برادر من تنها نیست و همه عراقیها با او هستند. این را هم این چند روز، به چشم خودتان دیدید، و گرنه چرا کسی را که نه ارتشی دارد و نه سلاحی، بازداشت می کنید؟» حقیقت اینکه من تا آن لحظه ندیده بودم که چه نیروی امنیتی عظیمی در اطراف خانه سید مستقر شده‌اند. رژیم علاوه بر نیروهای امنیتی، تعدادی از کارمندان حزب بعث و از جمله رئیس اداره آموزش و پرورش نجف و گروهی از مردم را که با حزب ارتباط مخفیانه داشتند، به آنجا آورده بود تا با پنهان کردن نقش خود، به این کار وجهه مردمی بدهد. پس از اینکه آنها شهید صدر را بردند، شهید بنت الهدی به من گفت صبح همان روز به حرم حضرت علی (ع) می رود تا مردم را از دستگیری سید باخبر کند و چنین کرد و عازم حرم شد. منتهی زود از حرم برگشت و گفت، «تعداد افراد داخل حرم کم بود. بعد از طلوع آفتاب که جمعیت بیشتری می آید؛ می روم.» من به ایشان گفتم، «بهتر است صبر کنید تا اوضاع مشخص تر شود، چون حرفهای شما پرورده تان را سنگین تر می کند. درست است که شما نمی ترسید، ولی ممکن است این کار، تبعات سنگینی برای سید داشته باشد.» ایشان با شجاعت گفت، «مسئولیت و وظیفه دینی من حکم می کند که چنین موضعی را اتخاذ کنم و الان زمان سکوت نیست.» من وقتی به جوابهای ایشان گوش می کردم، گویی زینب (س) را می دیدم که این حرفها را می زند. این شهید بزرگوار، نه تنها در طول دستگیری شهید صدر، بلکه در طول ده ماه حصر ایشان و تا روزی که بازداشت شد، در زندگی شخصی و فردیش، ایمان سرشار و استقامت شگفت انگیزی را به نمایش گذاشت. من از زمانی که شهید بنت الهدی را شناختم، پیوسته او را در چنین سطحی از ایمان و شهادت دیدم.

حرکت بنت الهدی چه تأثیری در تحرک مردم عراق داشت؟ البته من در منزل بودم. آن طور که نقل می کردند، پس از آنکه گروهی از مؤمنین در حرم جمع شدند و دعای فرج را خواندند، هنگامی که به نام امام زمان (عج) رسیدند، همه مؤمنان از جا برخاستند و بعد، تظاهرات گسترده‌ای در خیابانهای اطراف حرم آغاز شد و نیروهای امنیتی به شدت وحشت کردند و همین موجب شد که احمد حسن البکر، شخصاً دستور آزادی سید را صادر کند. خود شهید صدر بعدها به ما گفت که شیوه و لحن بازجوییها در ابتدا خشن و تند بود، ولی در اواسط بازجویی، شخصی وارد شد و برگه کوچکی را به دست بازجو داد و از آن پس روش بازجویی تغییر کرد. چند دقیقه بعد تلفن زنگ زد و به نظر می رسید که شخص مهمی پشت خط است، چون بازجو با جملاتی مثل «بله قربان» و «اطاعت قربان» پاسخ می داد. بعدها معلوم شد که آن شخص، احمد حسن البکر معدوم، رئیس جمهور وقت عراق بود که بعداً به سید گفت، «شما را برای دیدار به اینجا آورده‌ایم و اصلاً بازداشت نکرده‌ایم و این جمعیت، چیست که در خیابانها راه افتاده و در نجف و کاظمین تظاهرات می کند؟»

در دوران نسبتاً طولانی محاصره منزل شهید صدر، غیر از اعضای خانواده ایشان، شما تنها کسی بودید که شاهد وقایع بودید و ظاهراً از سوی شهید صدر مأموریت پیدا کردید که بعدها اینها را برای ثبت در تاریخ، بنویسید. محاصره منزل ایشان از چه موقعی شروع شد و این مقطع، بر ایشان چگونه گذشت؟ رژیم عراق با دستگیر کردن شهید صدر در روز هفده رجب، قصد داشت ایشان را اعدام کند، ولی وقتی با واکنش مردم روبرو شد، تصمیم گرفت ایشان را در شرایط حصر در منزل قرار دهد. این حصر آغاز شد و نه ماه به طول انجامید و در نهایت به شهادت شهید صدر منتهی شد. رژیم در ادامه اقدامات خود و پس از محاصره



۱۳۵۶. از راست ردیف اول: اول حجت الاسلام سید عبدالعزیز حکیم، آیت الله هاشمی شاهرودی، سوم آیت الله سید مرتضی مستجابی، چهارم شهید آیت الله صدر، پنجم شهید آیت الله سید محمد صدر، هفتم حجت الاسلام قمائی.

«رفتن آقای خمینی از نجف خسارت بزرگی است.» شهید صدر نسبت به وضعیت جسمانی امام هم حساسیت زیادی داشت تا جایی که در روز شهادت حاج آقا سید مصطفی، دستگاه فشار خون خود را برداشت و برد و فشار خون امام را گرفت که نکند این رویداد در سلامتی امام تأثیر سوئی بگذارد و البته صلابت و استواری امام در این مصیبت، برای آقای صدر جالب بود. با او جگیری انقلاب هم شهید صدر نسبت به حفظ اصالت مکتبی انقلاب، بسیار حساس بود. ایشان حضور و نفوذ بعضی از جریان‌های التقاطی و غیر اسلامی نظیر مجاهدین خلق را مایه نگرانی می‌دانست و می‌گفت برای عبور از این خطر، باید هر ایرانی رساله توضیح المسائل امام خمینی را نصب العین خود قرار دهد و اجرای آن را خواستار باشد و طبیعی است که این اقدام، موجب کنار رفتن نیروهای منحرف خواهد شد، زیرا شخص منافق، هیچ گاه نمی‌خواهد رساله توضیح المسائل که در بردارنده احکام قرآن و شریعت مقدس اسلام است، پیاده شود.

چه رویدادهایی موجب افزایش حساسیت بیشتر حزب بعث نسبت به شهید صدر شد؟ چون هنگامی که موضوع در حد تبریک گفتن است، سایر مراجع و حتی خود حزب بعث هم به مناسبت تشکیل جمهوری اسلامی تبریک گفتند. چه چیزی موجب نگرانی و حساسیت بیشتر حزب بعث نسبت به شهید صدر بود؟

شاید کمتر به این مسئله پرداخته شده که شعاع انقلاب اسلامی، سراسر عراق را دربرگرفته و در مردم عراق، نوعی احساس غرور و عزت ایجاد کرده بود. ما وقتی می‌شنیدیم که کودکانمان سرود معروف، «ایران، ایران، ایران؛ خون و مرگ و عصیان» را زمزمه می‌کنند، دچار شگفتی نمی‌شدیم. آنها با اینکه معنی این کلمات را نمی‌دانستند، آن قدر به رادیو ایران گوش داده بودند که این سرود و سایر سرودهای دوران پیروزی انقلاب را به خوبی حفظ کرده بودند و این امر، نشان‌دهنده میزان علاقه و همراهی مردم عراق با انقلاب اسلامی بود. البته شهید صدر در آن مقطع می‌دانست که شرایط موجود در عراق، برای تحرک مردمی مانند آنچه که در ایران به وقوع پیوسته است؛ مهیا نیست. یکی از مهم‌ترین موانع این تحرک، ددمنشی و ستمگری رژیم بعث عراق و نیز ضعف حرکت اسلامی و عدم آمادگی مردم برای رویارویی چه بسا طولانی با حزب بعث بود. مرجعیت سید هم هنوز به شکلی فراگیر در میان مردم، گسترده نشده بود تا بتواند یکتکه و بدون یاری بقیه روحانیون که برای مبارزه و قیام، ضرورتی احساس نمی‌کردند، دست به حرکتی بزند. با توجه به احساس تعلقی که شهید صدر نسبت به انقلاب داشت، از کمک به رویدادی که در ایران پیش آمده بود و او شاگردانش را به همراهی با آن و ذوب شدن در رهبر آن، توصیه کرده بود، دریغ نداشت. وی برای ایجاد هماهنگی بین خود و امام خمینی، آیت‌الله هاشمی شاهرودی را به ایران فرستاد و تأکید داشت که این کار به شکل سری انجام شود؛ البته بدیهی است که سری بودن این مسئله، مدت زیادی دوام نمی‌آورد، چون آیت‌الله شاهرودی از محبوب‌ترین و نزدیک‌ترین شاگردان شهید صدر محسوب می‌شد و از سوی رژیم بعث هم تحت کنترل بود و قطعاً آنها از سفر ایشان به ایران و نمایندگی از سوی شهید صدر مطلع می‌شدند. در واقع اقدام آقای صدر در اعزام آقای هاشمی شاهرودی به ایران، بعثیها را درباره آنچه که در آینده قرار بود در عراق پیش بیاید، سخت نگران و وحشتزده کرد، زیرا آنها می‌دانستند آقای شاهرودی شخصیت مهم و برجسته‌ای است و سفر ایشان به ایران نمی‌تواند بدون یک هدف بزرگ و مهم صورت گرفته باشد، لذا حزب بعث به شکل بی‌سابقه‌ای بر کنترل و مراقبت از شهید صدر افزود. بی‌تردید صدور تلگرام امام مبنی بر خارج نشدن شهید صدر از نجف و عراق، عامل یک رشته تحولات بعدی در مورد ایشان شد. از واکنش شهید صدر درباره این تلگرام و بازتابی که در میان مردم عراق داشت، مطالبی را بیان کنید.

من آخرالامر هم متوجه نشدم که منشأ این شایعه که ایشان قصد دارند نجف را ترک کنند، از کجا بود. همین شایعات، طاهرا امام را نگران کرده و تلگرامی فرستاده بودند مبنی بر اینکه آقای صدر از عراق خارج نشود. تلگرام پیش از آنکه به دست شهید صدر برسد، به دست رژیم بعث افتاد. من از طریق رادیوی عربی تهران که این تلگرام را خواند، از متن آن مطلع شدم و آن بخش از خبر رادیو را ضبط کردم و برای شهید صدر بردم و پخش کردم. ایشان



صدر در حمایت از امام خمینی هیچ تردیدی به خود راه نمی‌داد؛ فقط روش حمایت ایشان با امام موسی صدر متفاوت بود که البته شرایط جغرافیایی و سیاسی و اجتماعی در این امر تأثیر به سزایی داشت. شهید صدر مترصد بود که به انحای مختلف از انقلاب اسلامی ایران دفاع کند، منتهی نه لزوماً به روش امام موسی صدر.

از دیگر ریشه‌های شهادت شهید صدر، چالش‌هایی است که ایشان از دیر زمان با حزب بعث داشتند. این چالش‌ها به رغم اینکه تاریخ و داستان بسیار پر ماجرابی دارند؛ اما چون پرداختن به آنها ما را از بحث حمایت ایشان از انقلاب اسلامی دور می‌کند؛ از آن می‌گذریم. بی‌تردید حمایت شهید صدر از انقلاب اسلامی از عوامل بسیار مهم و بلکه مهم‌ترین عامل شهادت ایشان بوده است. برخی ادعا می‌کنند که شهید صدر در حمایت از انقلاب، بدون اینکه شرایط عراق و ویژگیهای آن را مد نظر قرار دهند؛ دچار نوعی برخورد عاطفی و شتابزده شدند. شما در این مورد چه دیدگاهی دارید و این انگاره را تا چه میزان صحیح می‌دانید؟ کسانی که چنین ادعایی می‌کنند از تاریخچه حمایت آقای صدر از انقلاب ایران بی‌اطلاع هستند و تصور می‌کنند که ایشان پس از مشاهده رویداد پیروزی انقلاب یک نوع واکنش عجولانه و عاطفی از خودش نشان داد. در پاسخ باید گفت با توجه به مدارکی که در دست هست، این موضعگیری سید شهید در دوره پیروزی انقلاب شکل نگرفت، بلکه موضع ایشان موضعی اصولی و ثابت بود که ریشه آن به سالهای قبل از پیروزی انقلاب و زمانی که هنوز خبری از انقلاب نبود، بازمی‌گشت. در این موارد نکاتی قابل ذکر هستند که به آنها اشاره می‌کنم. اولین نکته‌ای که شاید خلیه‌ها از آن مطلع باشند، این است که در بدو ورود امام خمینی به نجف و آغاز تدریس ایشان، شهید صدر تعدادی از شاگردان و نزدیکان خود را که برخی از آنها زبان فارسی را هم نمی‌فهمیدند، به شرکت در درس اصول و فقه امام ترغیب کرد. ایشان تشخیص داده بود که آقای خمینی قله آگاهی محسوب می‌شوند و بسیاری به ایشان امید بسته‌اند. امام در شرایطی که کمتر کسی به فکر حفظ کبان سیاسی اسلام بود، رنج غربت و تبعید را به جان خریده بودند. شهید صدر این همه را می‌دانست و ارجح می‌نهاد. از جمله حمایت‌های دیگر شهید صدر از امام این بود که پس از اطلاع از تصمیم امام برای ترک عراق، عازم بیت ایشان شد تا با امام دیدار و حتی المقدور ایشان را از این تصمیم منصرف کند. سید موفق به این دیدار نشد، چون امام صبح زود به طرف کویت حرکت کرده بودند و منزل ایشان در محاصره مأموران امنیتی بود. آنها ورود و خروج افراد را زیر نظر داشتند؛ با این حال سید به بیت امام رفت و ساعتی را با اهالی منزل که از مرتبطین با ایشان بودند، گفت و گو کرد تا به این ترتیب، مراتب حمایت و پشتیبانی خود را از امام اعلام کند. همان روز ایشان در جلسه درس خود فرموده بود،

و هر کدام پنج نسخه از روی شرح شهید صدر دستنویس کردیم. در نتیجه باید بگویم خود شهید صدر و یا حوزه فعالیت‌های انجام ندادند، بلکه این مردم بودند که ایشان را به این سمت برگزیدند؛ البته این را هم باید اضافه کنم که آقای سید مرتضی یاسینی، برای مرجعیت ایشان تلاش زیادی می‌کرد.

مرجعیت شهید صدر از طرف کدام طیف از طلاب، بیشتر مورد استقبال قرار گرفت؟

طلابی که افکار باز و روشنی داشتند؛ از این رویداد استقبال کردند. من در اینجا باید به نکته ناگفته‌ای اشاره کنم و آن اینکه طلاب لبنانی حوزه برای شهید صدر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بودند. می‌دانید که طرز فکر و اندیشه شهید صدر با بقیه مراجع نجف تفاوت داشت. ایشان از بینش واقعی روشنفکرانه برخوردار بود و اعتقاد داشت که اسلامی سیاسی باید بر جهان اسلام حکومت کند. طلاب لبنانی از این جهت از دید سیاسی و فرهنگی بازی برخوردار بودند. طبیعت لبنانیها این گونه است و در کشورشان تمام فرهنگ‌های جهان یافت می‌شود، به همین دلیل شهید صدر امید زیادی به آنها داشت و می‌خواست از طریق آنها، رهبری



شهید صدر نسبت به وضعیت جسمانی امام هم حساسیت زیادی داشت تا جایی که در روز شهادت حاج آقا سید مصطفی، دستگاه فشار خون خود را برداشت و برد و فشار خون امام را گرفت که نکند این رویداد در سلامتی امام تأثیر سوئی بگذارد و البته صلابت و استواری امام در این مصیبت، برای آقای صدر جالب بود.

اسلامی را به جهان معرفی کند. البته ارجاعات شخص امام موسی صدر به شهید صدر هم تأثیر زیادی در توجه طلاب لبنانی به ایشان داشت. این دو در بسیاری از موارد با هم مشورت می‌کردند و رهنمودهایی به هم می‌دادند، من جمله قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، امام موسی صدر از شهید صدر خواست که به شکلی آشکارتر از امام خمینی حمایت کند. ایشان دیدگاهی لبنانی داشت و شرایط و واقعیتهای عراق تا حدی از نظرش دور بود. شهید



برود. وقتی به ایران رسیدم، طبق وصیت شهید صدر، نامه را به آیت الله هاشمی شاهرودی حفظ الله دادم. آخرین روزهای زندگی شهید صدر چگونه سپری شدند؟ آقای صدر در این روزهای آخر انقطاع کامل از دنیا و توجه مطلق به سوی خدا پیدا کرده بود. او دائماً یا قرآن می خواند و یا ذکر می گفت. بیشتر هم تسبیحات اربعه می گفت. آخرین روزهای

حصر را هم با روزه داری سپری کرد و به هیچ چیز جز عبادت خدا فکر نمی کرد. گاهی اوقات که من درباره مسائل مربوط به فعالیتها و مبارزات اسلامی با او صحبت می کردم، پاسخی نمی داد و تنها به یک تبسم ملیح اکتفا می کرد، چون فایده و امیدی در آنها نمی دید. حزن و اندوه چون خوره ای به جسم و جان او افتاده بود، طوری که از شدت ضعف به پیکره ای استخوانی تبدیل شده بود. فکر می کنم اگر کسی در آن روزها، ایشان را می دید، نمی شناخت؛ اما خدا را شاهد می گیرم که این غم و اندوه ابداً به خاطر ترس از کشته شدن یا دل بستگی به زندگی و دوست داشتن دنیا نبود.

آخرین دستگیری شهید صدر، کی و چگونه انجام پذیرفت؟ روز شنبه شانزده فروردین ۵۹ ساعت ۲/۵ بعد از ظهر بود که رئیس اداره امنیت نجف همراه معاونینش به ملاقات شهید صدر آمد و گفت، «مسئولین مایلند شما را در بغداد ببینند.» شهید صدر گفت، «اگر به تو دستور داده اند که مرا بازداشت کنی، با تو هر جا که می خواهی مرا ببری، خواهم آمد.» آنها هم گفتند، «بله، هدف بازداشت شماسست.» سید گفت، «پس چند دقیقه ای منتظر باشید تا با خانواده ام خدا حافظی کنم.» آنها گفتند، «نیازی نیست، چون همین امروز و فردا برمی گردید.» شهید صدر که می دانست چه فرجامی در انتظارش است، گفت، «مگر برای شما ضرری دارد که من با کودکان خودم خدا حافظی کنم؟» در جریان بازداشت های متعدد، این اولین باری بود که می دیدم ایشان با خانواده وداع می کند. بعد از وداع، در حالی که تبسمی بر لب داشت، برگشت و به مأمورین گفت که برویم. وقتی ایشان رفت، اولین نشانه های اتفاق شومی را که در راه بود، به صورت بر چیده شدن بساط نیروهای امنیتی اطراف خانه مشاهده کردم. شهید بنت الهدی رفت تا پرس و جویی بکند، اما هیچ یک از آنها را در اطراف خانه ندید. ما فهمیدیم این بازداشت، مقدمه شهادت سید بزرگوار است. صبح روز بعد، نیروهای امنیتی بار دیگر منزل را محاصره کردند و این بار این سؤال برای ما پیش آمد که آیا آمدن اینها نشانه آن است که سید را آزاد کرده اند و حالا دوباره می خواهند خانه را محاصره کنند که این البته موجب خوشحالی ما بود، اما بنت الهدی گفت، «نه! اینها آمده اند مرا بازداشت کنند.» و رفت و لباسهایش را عوض کرد و مچ آستینهایش را محکم بست که به هنگام شکنجه شدن، کاملاً پوشیده باشد. رفتار وی به

به نمایندگی از طرف شهید سید محمدباقر حکیم، این مذاکرات را اداره می کردیم. خلاصه مذاکرات این بود که شهید حکیم می خواست نقش محوری را در مبارزات مردم عراق ایفا کند، ولی شهید صدر اعتقاد داشت که رهبری عراق باید به صورت شورایی اداره شود. من به یاد ندارم که در این مورد به توافق رسیده باشند. البته شاید بعضی از توجیهات شهید حکیم درست بود. ایشان به هر حال در میدان مبارزه بود و بیش از دیگران با مسائل عراق آشنایی داشت. از سوی دیگر عقیده داشت که شاید نتواند با سایر اعضای شورای رهبری، هماهنگ شود و این عدم انسجام و ناهمگونی، مشکلاتی را به بار می آورد. اما شهید صدر معتقد بود که رهبری باید شورایی باشد و در یک فرد جمع نشود، زیرا با کشته شدن یک فرد، مردم سرگردان می شوند. البته شهید صدر امید زیادی داشت که یک رهبری در عراق شکل بگیرد تا حداقل از ریخته شدن خون سید در جهت ادامه مسیر استفاده کند و از شهادت وی دستاویزی برای ادامه مبارزات بسازد. وقتی که طرح شورای رهبری با ناکامی مواجه شد، یأس و ناامیدی کشنده ای به ایشان دست داد. در همین شرایط بود که من روزی به ایشان عرض کردم که شما چرا دچار اندوه و ناراحتی و تشویش خاطر شدید؟ ایشان گفتند تمام فداکاریها و آرزوها بر باد رفت. من بالاخره کشته خواهم شد، اما مایل بودم که قتل من باعث برانگیختن مردم بشود. آیا فکر می کنی چیزی جز سلاح خون خودم در اختیار دارم؟ این سلاح را هم از دست داده ام.

سؤالی که ممکن است برای خواننده این مصاحبه پیش بیاید این است که آیا حضور شما در منزل شهید صدر، آن هم در دوران حصر، حساسیت رژیم را نسبت به شما در پی نداشت؟ چرا، آنها یک بار در همان اوایل حصر به بهانه ای دنبال من آمدند و گفتند که او باید به اداره ثبت احوال مراجعه کند. شهید بنت الهدی صدر به در منزل رفت و گفت او را بیرون از اینجا جستجو کنید و ایشان اینجا نیست. اما هنوز شک آنها باقی مانده بود که من داخل منزل هستم یا نه. شهید صدر به من توصیه کرد که از راهی مخفی از منزل بیرون بروم و از بیرون با وی تماس بگیرم تا آنها که تلفن ایشان را کنترل می کنند، تصور کنند که من در منزل ایشان نیستم. من همین کار را کردم و با نام و نشانی از بیرون از منزل با ایشان تماس گرفتم و طوری هم صحبت کردم که انگار نه تنها در خانه ایشان نبوده ام که حتی خارج از عراق هستم. این ترفند کارگر افتاد. شهید صدر در چند روز آخر حصر و قبل از شهادتش، از من خواست که خانه ایشان را ترک کنم و جان خود را نجات بدهم. ایشان فرمود، «تو رابه رنج و زحمت انداختی. تو به من وفادار بوده ای. فایده ای در شهید شدن تو در کنار خودم نمی بینم. سعی کن جانت را نجات بدهی.» البته ایشان چند بار و به روشهای مختلف، سعی کرد مرا متقاعد کند که خانه را ترک کنم و ایشان را تنها بگذارم، اما من زیر بار نرفتم. یک بار ایشان به من گفت، «تو به من وفادار بودی و همراه من همه چیز را تحمل کردی. از من چه چیزی می خواهی؟» گفتم، «به من قول بدهید وقتی وارد بهشت شدید، مرا هم همراه خود ببرید.» فرمود، «با خدا عهد می بندم که به خواست او وارد بهشت نشوم، مگر آنکه تو هم با من باشی.» در زندگیم هیچ چیز به اندازه این عهدی که ایشان با من بست، موجب افتخار من و برایم گرانمایه و گرانقدر نیست. در چند روز آخر هم که ایشان جواب قطعی و قاطع را به فرستادگان صدام داد و مطمئن بود که به زودی دستگیر و اعدام خواهد شد، به من فرمود که مجدداً از خانه خارج شوم و گفت که اگر اینها تو را بکشند، این بخش از تاریخ زندگی من ناشناخته خواهد ماند. البته طبیعتاً من قبول نکردم، لذا ایشان گفتند که اگر اتفاقی پیش آمد و اینها برای بازداشت من آمدند، تو همراه من نیا. من این کار را بر تو حرام می کنم و سپس نامه ای را که شباهت به وصیتنامه داشت، به من داد و گفت که این نامه را در صورت امکان باید به آقای سید محمود هاشمی شاهرودی برسانی. انشاء الله خداوند، تو را از دست اینها به سلامت نجات دهد. من تسبیحی را که دست سید بود، از ایشان خواستم و گفتم می خواهم این را نگه دارم. این تسبیح همچنان نزد من است. اصل این نامه ای را که عرض کردم، نزد آقای سید عبدالعزیز حکیم گذاشتم و از روی آن نسخه ای نوشتم و در داخل رادیوی کوچکی جاسازی کردم. نسخه اصلی را با خود نیاوردم، چون می ترسیدم در صورت بازداشت من، آخرین نامه شهید صدر یا وصیتنامه ایشان از بین

گونه ای بود که واقعاً صبر و مقاومت حضرت زینب (س) را در دل زنده می کرد.

بعدها در مورد نحوه شهادت آقای صدر متوجه چه نکاتی شدید؟ من آنچه را که از شاهدان عینی دریافت می کنم این است که جنایتکار معدوم، صدام تکریتی، شهید صدر و خواهر گرامیش را پس از شکنجه های فراوان، با بدترین شیوه ها به قتل رساند. سید شهید را با بندهای آهنی بسته بودند و صدام با تازیانه بر سر و روی او می کوبید و می گفت، «تو مزدور ایرانیها هستی و می خواهی در عراق انقلاب برپا کنی.» شهید بنت الهدی و برادرش در یک اتاق بودند. شهید مظلومه در گوشه اتاق به خاطر شکنجه های زیاد و جراحتهای ناشی از بریدن اعضای بدنش، بی هوش افتاده بود و متوجه آنچه که در پیرامونش می گذشت، نبود. در این مرحله، صدام شخصاً با شلیک گلوله به زندگی این دو انسان والا و بزرگوار خاتمه می دهد.

خبر شهادت آقای صدر چگونه منتشر شد و مردم از آن چگونه مطلع شدند؟

در شامگاه روز چهارشنبه بیستم فروردین سال ۵۹، رژیم بعث، برق شهر نجف را به طور کامل قطع کرد. در سیاهی شب، مأمورین امنیتی از دیوار منزل مرحوم حجت الاسلام سید محمدصادق صدر، پسر عموی شهید صدر، بالا رفتند و از او خواستند که به ساختمان استانداری نجف برود. در آنجا، ابوسعید، رئیس اداره امنیت شهر نجف، وقتی محمدصادق صدر را دید، گفت، «اینجا جنازه صدر و خواهرش هستند که اعدام شده اند. با ما بیا تا آنها را دفن کنیم.» مرحوم سید محمدصادق گفت، «باید آنها را غسل بدهم.» اما ابوسعید گفت، «غسل و کفن شده اند.» باز سید گفت، «باید بر آنها نماز بخوانم.» ابوسعید گفت، «بخوان.» پس از نماز، ابوسعید گفت، «آیا می خواهی جنازه آنها را ببینی؟» سید گفته بود بله. در تابوت را باز می کنند. جنازه شهید صدر غرق به خون و آثار شکنجه در نقاط مختلف صورتش پیدا بوده است. البته بعشها اجازه نداده بودند که سید صادق تمام جنازه را ببیند. ابوسعید گفته بود، «تو می توانی خبر اعدام سید را اعلام کنی، اما مراقب باش که در مورد اعدام بنت الهدی چیزی نگویی که در آن صورت خودت را اعدام خواهیم کرد.» مرحوم سید صادق هم از روی واهمه ای که پیدا کرد، سکوت کرد و سالتا بعد، وقتی در آستانه مرگ قرار گرفت، خبر اعدام بنت الهدی را داد. جنازه شهید صدر و خواهرش در قبرستان وادی السلام در شهر نجف به خاک سپرده شد. رژیم صدام جنایت و وحشیانه ای را که مرتکب شده بود، کاملاً مخفی نگه داشت، به طوری که تا چندی پس از این جریان، هیچ کس از این واقعه باخبر نبود، جز تعداد اندکی از مردم نجف که از طریق گورکنهای وادی السلام در جریان امر قرار گرفته بودند. ترفندی هم که رژیم به کار برد این بود که هر چند وقت یک بار، وقوع این جنایت از سوی یکی از اعضای حزب بعث انکار و سپس توسط فرد دیگری از همان حزب تأیید می شد و مردم از این همه تناقض، سردرگمی عجیبی پیدا کرده بودند. عمداً هم این کار را می کردند تا کسی عملاً نتواند موضع مشخصی را علیه این جنایت، اتخاذ کند. در آن شرایط، توجه همه به بخش عربی رادیوی جمهوری اسلامی ایران جلب شده بود تا خبر قطعی از ایران برسد. ظاهر اد ایران، چند روز پس از وقوع جنایت، از این خبر مطلع شدند و با پیام بسیار مهمی که از سوی امام منتشر شد، صحت خبر برای مردم مسجل شد.



آخرین روزهای حصر را با روزه داری سپری کرد و به هیچ چیز جز عبادت خدا فکر نمی کرد. گاهی اوقات که من درباره مسائل مربوط به فعالیتها و مبارزات اسلامی با او صحبت می کردم، پاسخی نمی داد و تنها به یک تبسم ملیح اکتفا می کرد، چون فایده و امیدی در آنها نمی دید.

کسانی است که به دیدار سید آمده و از شرایط هم اطلاع نداشته و دستگیر شده است؛ اما چند دقیقه بعد، وقتی که سئوالاتی را مطرح کرد، ماهیت واقعی خود را نشان داد و تا پایان دوره حصر، گهگاهی به منزل شهید صدر می آمد. در فاصله ای که شهید صدر در حصر بودند، صدام، حسن البکر را کنار گذاشت و زمام امور را به دست گرفت. صدام تمهیداتی را در نظر گرفت و با تماسی که ابوسعید، رئیس اداره امنیت نجف با شهید بخت الهدی داشت، از شهید صدر وقت گرفت و برای صحبت با ایشان آمد. لحنش ملایم بود و سخنانی از این قبیل می گفت که هر قدر پول لازم باشد برای شما می آوریم و آیا خدمتی می توانیم بکنیم؟ او سعی کرد خود را متفاوت با حاکم قبلی نشان دهد و چنین وانمود کرد که اوضاع

به فاصله نسبی میان خانه شهید صدر و منزل ایشان، ما توانستیم با اشاره دست، به یکدیگر پیام بدهیم، اما بعضی از این اشارات را می فهمیدیم و بعضیها را هم متوجه نمی شدیم. در نهایت با زبان اشاره قرار گذاشتیم که روز بعد در همان جا یکدیگر را ببینیم و بدین ترتیب پس از پنجاه روز بایکوت کامل، اولین ارتباط ما با جهان بیرون برقرار شد. روز دوم که بالای پشت بام رفتیم، دیدم او سعی می کند با زبان اشاره مطلبی را به من بفهماند. من هم سعی کردم این کار را بکنم، اما چندان فایده ای نداشت. روز سوم ایشان جملاتی را با خط درشت روی یک تکه مقوا نوشته بود که من می توانستم برخی را بخوانم و برخی را هم نمی توانستم. این اقدام و ابتکار ایشان، سرمشقی پیدا کردن شیوه ای مناسب برای ارتباط و

منزل، آب و برق و تلفن منزل شهید صدر را قطع کرد. این وضعیت، حدود پانزده روز به طول انجامید و اگر در خانه، منبع آب نبود، تشنگی، همه اهل خانه را تلف می کرد. به نظر می رسید که هدفشان هم همین بود. از سوی دیگر، آنها حاج عباس، خدمتگذار سید را از ورود به منزل، منع کردند تا شهید صدر و خانواده اش را با گرسنگی از پا در آورند. حاج عباس، پیش از محاصره منزل، وظیفه تهیه مایحتاج خانواده سید را به عهده داشت. ما به دلیل همین محاصره بی رحمانه و قطع ورود مواد غذایی، ناچار بودیم از نانهای خشک و غیرقابل مصرف استفاده کنیم. یادم هست که یک روز من و شهید صدر با همین نانها مشغول صرف ناهار بودیم که ایشان در چهره بنده علائم ناراحتی را مشاهده کرد. من البته به خاطر خودم ناراحت نبودم. با خودم می گفتم سبحان الله که نائب امام معصوم، این نانهای خشک را می خورد، اما سرکشها و طاغوتها لذیذترین و گواراترین خوراکیها را در اختیار دارند. سید وقتی چهره مرادید گفت، «این لذیذترین غذایی است که در عمرم خورده ام، چون در راه خدا و به خاطر خداست.» به هر حال روزها پشت سر هم می گذشتند و پیوسته بر رنج شهید صدر افزوده می شد. سید با مشاهده گرسنگی کودکان و رنج مادر بیمار و سالخورده اش، بیشتر احساس تنگنا و رنج می کرد و می فرمود، «اینها به خاطر من از گرسنگی تلف خواهند شد، اما تا وقتی که این وضعیت برای اسلام است، من راضی و خوشحال هستم و برای بالاتر از آن هم آماده ام.» با پیچیدن خبر محاصره غذایی منزل شهید صدر در میان مردم، رژیم بعث تحت فشار قرار گرفت، البته نه از ناحیه مرجعیت و حوزه، بلکه از سوی عامه مؤمنین و جوانان که با نوشتن شعار روی دیوارها و توزیع اعلامیه، محاصره غذایی مرجع شیعه را محکوم می کردند. این فشارها موجب شدند که رژیم بعث، محاصره غذایی را لغو کند و به حاج عباس اجازه داد که روزانه، تحت نظارت مأمورین، مواد خوراکی منزل شهید صدر را تأمین کند. یک مأمور امنیتی، هر روز، سایه به سایه، حاج عباس را در بازار همراهی می کرد و بعد هم اجازه نمی داد که او با خانواده شهید صدر صحبت کند؛ بلکه هر روز صبح باید می آمد و کاغذ کوچکی را که مواد غذایی مورد نیاز خانواده روی آن نوشته شده بود، تحویل می گرفت و می برد و می خرید. از روز هجدهم ماه رجب تا آخر ماه شعبان، ارتباط ما با بیرون از منزل کاملاً قطع شد. نه اخباری از مردم به ما می رسید و نه آنها از وضع ما مطلع می شدند. رادیو تنها مونس ما بود که از طریق آن اخبار را می شنیدیم. وقتی گاهی اوقات صدای بوق ماشین می آمد، خوشحال می شدیم، چون احساس می کردیم در نزدیکی جهان زنده ها به سر می بریم. علاوه بر این سروصدای نانوایی چسبیده به منزل هم شیرین تر از هر سروصدایی بود. هنگامی که انسان در قفسی تنگ و خفقان آور قرار بگیرد، حتماً چنین احساسی به او دست می دهد. اولین ارتباط بعد از چهل روز، در آخرین روز ماه شعبان برقرار شد، به این ترتیب که آن شب بالای پشت بام رفتیم و در گوشه ای دور از دید دوربینهای امنیتی که اطراف منزل شهید صدر قرار داده بودند، به جستجوی هلال ماه مبارک رمضان پرداختیم. آن شب چشمم به حجت الاسلام سید عبدالعزیز حکیم افتاد که ایشان هم برای رؤیت هلال به پشت بام آمده بود. با توجه



شهیده بنت الهدی صدر.



دوره حسن البکر فوق کرده است. شهید صدر در جواب او گفت، «بازداشت شدگان را آزاد کنید، چون آنها هیچ گناهی ندارند.» بعد از گذشت یک ماه از ملاقات رئیس اداره امنیت نجف، رژیم صدام شیخ عیسی شیبز خاقانی از روحانی نمایان درباری را با مأموریتی نزد شهید صدر فرستاد. لازم به ذکر است که این شیخ، در گذشته به هیچ وجه با شهید صدر ارتباط نداشت و از دشمنان انقلاب اسلامی هم بود و نقش عمده ای در ایجاد فتنه و آشوب و برانگیختن احساسات ناسیونالیستی در میان مردم عرب خوزستان داشت. این شیخ دو بار به دیدن شهید صدر آمد و هر دو بار سعی کرد با تقسیم بندیهای مثل فارس و عرب و تعدی ای که فارسها به عربهای خوزستان می کنند، به خیالی خام خود، سید را قریب امام خمینی جلوه دهد و سعی کند از این جهت وی را تحریک کند که البته موضع شهید صدر در این مورد، کاملاً معلوم بود.

از آنچه که از رفتارها و گفتارهای شهید صدر در دوران حصر بیان می شود و بخش قابل توجهی از آنها توسط شخص جناب عالی نقل شده اند، آشکار است که ایشان عزم خود را برای شهادت، جزم کرده و با یک محاسبه منطقی به این نتیجه رسیده بود که آنچه به فضای یخزده سیاسی عراق می تواند تحرکی بدهد و در مردم، برای مبارزه با رژیم، شور و شوقی برانگیزد، شهادت ایشان است. شواهد نشان می دهند که ایشان برای بعد از خودش، طرح یک رهبری جانشین را تهیه کرده بود تا بتواند کار مبارزه را ادامه دهد و مانع از نابودی دستاوردها شود. در این مورد چه خاطراتی دارید؟ ایشان معتقد بودند که رهبری مبارزات پس از خودشان باید توسط یک شورا متشکل از چند تن از علمای طراز اول، انجام شود و فهرستی هم از افراد دیگر که شاید تعدادشان بیش از ده نفر بود، تهیه کرد تا شورای چهار نفره در صورت مصلحت با افزایش اعضا بر اساس اساسنامه ای که ایشان تدوین کرده بود، بتواند عده ای را به عضویت در آورد. به طور مشخص بین شهید سید محمدباقر حکیم و شهید صدر در مورد رهبری مردم عراق، مذاکراتی انجام شد. من به نمایندگی از سوی شهید صدر و سید عبدالعزیز حکیم

گفت وگو با یکدیگر شد. از آن به بعد، هر چه را که شهید صدر می خواست، به خط درشت پشت سینی غذا می نوشتیم و البته این کار را با چند سینی انجام می دادم و هر واژه و عبارتی را با خط درشت، پشت یک سینی می نوشتیم و به این ترتیب کلمات را یک به یک به او نشان می دادم تا جمله تمام می شد. او هم با دوربین این کلمات و جملات را می خواند و از مقصود ما باخبر می شد. با این شیوه، شهید صدر توانست تا حدودی از جریان امور در خارج منزل، اطلاع پیدا کند و پیامهای خود را به مجاهدین و مؤمنین برساند.

در دوران حصر، چه کسانی اعم از مخالف و موافق، تلاش کردند با شهید صدر ملاقات کنند؟

از جمله اتفاقات دوران حصر، تلاش حجت الاسلام آقای سید محمود دعائی، سفیر وقت جمهوری اسلامی در بغداد برای ملاقات با شهید صدر بود. من هنگامی که داشتم از گوشه پنجره به کوچه نگاه می کردم، آقای دعائی را دیدم که به طرف خانه می آمد. با عجله، خودم را پشت در رساندم تا از صحبت های او با نیروهای امنیتی اطلاع پیدا کنم. وقتی آقای دعائی خواست زنگ در خانه را به صدا در بیاورد، یکی از مأمورین به ایشان گفت که آقای صدر در خانه نیست. آقای دعائی با جدیت گفت، «خیر! من می دانم که ایشان در خانه هستند.» مأمور امنیتی گفت که سید برای زیارت به کاظمین رفته است و صحبت هایی بین آنها ردوبدل شد که برخی از آنها را شنیدم. به هر حال آقای دعائی موفق به دیدار از سید شهید نشد. اما از عوامل حزب بعث هم افراد مختلفی می آمدند. به رغم اینکه اینها با نصب ابزارهای جاسوسی در درون خانه، سعی می کردند از آنچه که در خانه می گذرد، مطلع باشند، اما چون شاید حدس می زدند که ما برخی از نکات ایمنی را رعایت می کنیم، افرادی را می فرستادند که از جریانات درون خانه مطلع شوند و عده ای هم از طرف دستگاه، با هدف مذاکره با شهید صدر می آمدند. از جمله، یکی از زنان جاسوس مأمور شده بود که از امور داخل خانه شهید صدر، اطلاع کسب کند. ما ابدأ او را نمی شناختیم و این گونه تصور می کردیم که او هم از جمله



در چند روز آخر هم که ایشان جواب قطعی و قاطع را به فرستادگان صدام داد و مطمئن بود که به زودی دستگیر و اعدام خواهد شد، به من فرمود که مجدداً از خانه خارج شوم و گفت که اگر اینها تو را بکشند، این بخش از تاریخ زندگی من ناشناخته خواهد ماند. البته طبیعتاً من قبول نکردم، لذا ایشان گفتند که اگر اتفاقی پیش آمد و اینها برای بازداشت من آمدند، تو همراه من نیا. من این کار را بر تو حرام می کنم.



من به آقا نگفتم که دارم صدایشان را ضبط می‌کنم. گفتیم، « شما بفرمایید.» ایشان فرمودند، « پیام امام را درباره خودم از رادیو شنیدم و این برای من افتخار بسیار بزرگی است و لذا چون امکان پاسخ برای من وجود ندارد، حالا که شما تلفن زدید، این پیام مرا یادداشت کنید و به دفتر ایشان برسانید.» و دوبار هم تکرار کردند که داری می‌نویسی و پیام را آرام گفتند تا بنویسم و من ضبط کردم.

شما بود با حرف شهید صدر؟

خیر، سخن ایشان بود. تیتراژ ما این بود که، «آیت الله صدر در یک تماس تلفنی با خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی اعلام داشتند که اعتصاب، سراسر عراق را فرا گرفته است.» این تیتراژ از صحبت‌های خود آقا اخذ شد. من به ایشان عرض کردم که آقادر ایران به خاطر اعتراض به تحت الحفظ بودن شما تظاهراتی صورت گرفته است. ایشان فرمودند اتفاقاً من در اینجا هم شنیده‌ام که تظاهراتی در شهرهای مختلف به راه افتاده است. بعداً احساس کردم آقا می‌خواهند مطلبی را بگویند. فرمودند، « خودکار و کاغذ دم دستتان هست؟» من به آقا نگفتم که دارم صدایشان را ضبط می‌کنم. گفتیم، « شما بفرمایید.» ایشان فرمودند، « پیام امام را درباره خودم از رادیو شنیدم و این برای من افتخار بسیار بزرگی است و لذا چون امکان پاسخ برای من وجود ندارد، حالا که شما تلفن زدید، این پیام مرا یادداشت کنید و به دفتر ایشان برسانید.» و دوبار هم تکرار کردند که داری می‌نویسی و پیام را آرام گفتند تا بنویسم و من ضبط کردم. پرسیدند، « همه را نوشتی؟» گفتیم، « بله.» گفتند، «از رادیو شنیدم که آیت الله العظمی گلپایگانی هم برای من پیام فرستادند، لذا این یکی را هم لطف کنید بنویسید و به دفتر ایشان برسانید.» و آن را هم آرام گفتند که هر دو پ

پیام را ضبط و همراه خبر در روزنامه درج و روز بعد هم صدای ایشان را از رادیو پخش کردیم. بعد هم که در مورد اخوی بنده و خانواده سئوالاتی پرسیدند و واقعاً فرصتی نشد که سئوالات دیگری بپرسم. آن قدر شغف داشتم که سئوالاتم از یاد رفتند و گذاشتم که ایشان سئوال کنند. از حال آیت الله هاشمی شاهرودی پرسیدند. عرض کردم ایشان در بیروت هستند و حالشان خوب است. از یکی دو نفر بزرگوار دیگر هم که در قم بودند، سئوال کردند که من جواب دادم.

قطعاً تلفن ایشان شنود می‌شده است.

آیا شما چیزی احساس می‌کردید؟

بله، در صدای نوار هم معلوم است که کسی روی خط است. مگر می‌شد که بیت و شماره تلفن‌های ایشان تحت کنترل نباشد؟ انتشار این اخبار و به خصوص پخش صدای ایشان از رادیو، در شدت بخشیدن به برخورد بعثیها چقدر نقش داشت؟ نمی‌دانم، من که در آن ایام در عراق نبودم. این را رادیو ایران پخش کرد و تازه بعد از شهادت ایشان بود که رادیو عربی ایران آن را پخش کرد و با ما مصاحبه‌ای را انجام داد. عراقیها معمولاً یا به رادیو ایران گوش نمی‌دادند و یا احتمالاً صدا به آنجا نمی‌رسید. اما درباره تأثیرات مثبت و منفی آن واقعاً نمی‌توانم ارزیابی درستی داشته باشم. واقع امر این بود که بعثیها ایشان را در بدترین

در همه کشورها از جمله سوریه و لبنان هم فعالیت می‌کند. مسئول حزب بعث لبنان شخصیت قدرتمندی بود. امام موسی صدر در همان جلسه، تلفن او را گرفتند و با لحن بسیار تندی به او گفتند، «این چه وضعیتی است که حزب بعث عراق برای حوزه علمیه نجف درست کرده؟ الان من نامه‌ای از پسرعمویم دریافت کرده‌ام که در آن آمده که حزب بعث، صدها طلبه را گرفته و تحت شکنجه‌های وحشیانه قرار داده و در برابر یک نوجوان شانزده هفده ساله نشست که آثار شکنجه بر گردن و دست و پایش پیداست.» آقای صدر حمله بسیار شدیدی به مسئول حزب بعث لبنان کردند و او هم دائماً عذرخواهی می‌کرد و می‌گفت تماس می‌گیرم و پیام شما را می‌رسانم و خلاصه دائماً سعی می‌کرد آقای صدر را آرام کند، ولی ایشان فریاد می‌زدند که، «تعدادی از بهترین شاگردان آقای حکیم در زندان و در معرض اعدام هستند و وضعیت بسیار اسفباری دارند.» البته پیش بینی شهید صدر و وضعیت پیوست و جمعی از آنها در همان تابستان ۵۳ اعدام شدند. آقای شیخ عارف بصری، سید عمادالدین تبریزی، آقای قبانچی و بسیاری دیگر.

می‌رسیم به بخش اصلی این گفت و گو. مصاحبه تلفنی شما با شهید صدر، تنها مصاحبه‌ای است که در دوران حصر با ایشان انجام شده است. این مصاحبه، هم در ایران و هم در عراق، بازتابها و تبعاتی داشت. نحوه انتشار این مصاحبه هم محل تضارب آرا و گمانه‌هایی است. خاطرات خود را از نحوه ارتباط با شهید صدر و مصاحبه با ایشان بیان کنید.

آن زمان در روزنامه جمهوری اسلامی بودم و با آقای مهندس میر حسین موسوی همکاری می‌کردم و جزو اولین مؤسسين آن روزنامه بودم. من پیوسته در جریان اخبار جهان عرب بودم و به علت علاقه و نیز خویشاوندی با آقای صدر، اخبار وضعیت ایشان را با دقت دنبال می‌کردم. خبر تحت الحفظ بودن ایشان و عدم امکان ارتباط با بیرون و وضعیت دشواری که برای ایشان ایجاد کرده بودند، چیزی نبود که ما کشف کرده باشیم، بلکه قبلاً اخبار آن آمده و در نشریات، چاپ شده بود، اما برای اولین بار این ما بودیم که باخبر شدیم اعتصابها و تظاهراتی در عراق شکل گرفته‌اند، از جمله مطلع شدیم که عده‌ای از زنان در نجف، تظاهرات کرده‌اند، در حالی که سابقه نداشت زنها با چادر و حجاب در عراق تظاهرات کنند. دوسه خبر کاملاً موثق دیگر هم در باره آقای صدر به دست ما رسیده بود. من در آن زمان دبیر سرویس خبر روزنامه جمهوری اسلامی بودم و صحیح بودن خبر طبیعتاً برایم بسیار مهم بود و پیگیری می‌کردم. من از آقای صدر شماره خاصی داشتم، یعنی شماره خصوصی منزل ایشان و به طور مشخص، اتاق ایشان در اختیارم بود. منزل آقای صدر دو تا شماره بیشتر نداشت. یکی برای اندرونی و یکی برای بیرونی. من شماره اندرونی ایشان را از قبل داشتم. کمتر کسی این شماره را داشت، لذا با آقای مهندس موسوی که سردبیر وقت روزنامه ما بودند؛ مشورت کردم و گفتیم که من چنین شماره‌ای را در اختیار دارم. آیا صلاح می‌دانید زنگ بزنم؟ چون ما می‌دانستیم که تلفن‌های منزل شهید صدر تحت کنترل هستند. اخبار دستگیری و تحت الحفظ بودن ایشان در روزنامه‌های جمهوری اسلامی آن تاریخ آمده است، لذا من در عصر روز شنبه نهم تیرماه ۵۸، این تماس را با همان شماره خاص برقرار کردم و اتفاقاً بعد از چند لحظه، یکی دوبار که زنگ خورد، آقا خودشان گوشی را برداشتند. من با شوق و شغف بسیار با ایشان سلام و علیک کردم و هنوز نیم دقیقه نگذشته بود و خودم را معرفی نکردم بودم که در کمال حیرت دیدم که ایشان مرا شناختند و حال خودم و پدرم و خانواده‌ام را پرسیدند. هنگامی که از ایشان، حالشان را پرسیدم، سه بار تکرار کردند، «صحت و سلامت من در برابر وظایف اسلامی و رسالت سنگینی که به عهده داریم، هیچ ارزشی ندارد.» من پشت سر هم سئوال می‌کردم که بدانم حال ایشان چطور است و ایشان همان جواب را می‌دادند. این پاسخ آقا، واقعاً مرا تکان داد و بعد هم فرمودند، «خبرهایی که به من می‌رسد، حاکی از آن است که در همه جا اعتصاب و اعتراض دیده می‌شود.» و ما همین عبارت را در روزنامه بعد یعنی دهم تیرماه به صورت تیتراژ اصلی در آوردیم.

این عبارت که، «همه عراق را اعتصاب فرا گرفته است» حرف

وضعیت، در حصر قرار داده بودند، اما هیچ کس تصورش را هم نمی‌کرد که آنها دست به چنین جنایت هولناکی بزنند. در بعضی از کشورهای عربی از جمله بحرین و کویت مجالسی گرفته شد و در ایران و لبنان تظاهرات وسیعی علیه این وضعیت انجام شدند و لذا کار روزنامه جمهوری اسلامی در آن زمان که صدای اعتراض از همه جا برخاسته بود، قاعدتاً نباید مسئله بسیار مهمی تلقی شود و در روند شهادت آقای صدر تأثیر گذاشته باشد، به خصوص اینکه حساسیت صدام حسین ملعون، بیشتر متوجه کشورهای عربی بود، چون به هر حال با ایران که از قبل هم اصطکاک داشت، اما در کشورهای عربی برایش سنگین بود که نامی از شهید صدر برده شود. حتی شنیدم که روزنامه القبس کویت هنگامی که خبر شهادت ایشان را با تیتراژ «آیت الله سید محمدباقر صدر اعدام شد» اعلام کرد، به شدت از سوی بعثیها، توبیخ و یکی از مسئولین اخبار آنجا، بعدها ترور شد. این همان کسی بود که خبر شهادت آیت الله صدر را در روزنامه القبس زده بود. روزنامه جمهوری اسلامی زودتر از سایر روزنامه‌ها از خبر شهادت ایشان مطلع شد و آن را چاپ کرد. چگونگی کسب این خبر را بیان کنید.

من با تماسی که با خانواده آقای موسی صدر لبنان داشتم، خبر را کسب کردم. در واقع روزی نبود که من به خاطر کسب خبر از سلامت ایشان، با بستگانشان تماسی نداشته باشم. بین تهران و بغداد رفت و آمدی نبود، اما پروازها بین بغداد و بیروت برقرار بودند و اخبار به خانواده آقای صدر که نیمی در نجف و نیمی در بیروت بودند، می‌رسید. من خودم هم دائماً با نجف و بیروت تماس داشتم. اخوی دیگر من هم بیروت بودند و لذا اخبار به سرعت به من می‌رسید و ما قبل از همه باخبر شدیم که آقا پس از شکنجه به شهادت رسیده‌اند.

شما از کدامیک از اعضای خانواده برای بار اول شنیدید که ایشان شهید شده‌اند؟

در نجف با صبیبه ایشان صحبت کردم و دیدم ایشان گریه می‌کنند و منقلب شده‌اند. پرسیدم، «آیا خبری دارید؟» ایشان گفتند، «کار تمام است.» با چند نفر هم در بیروت صحبت کردم



و تأیید کردند که آن شب جنازه‌ها را تحویل گرفته و به سرعت دفن کرده‌اند. آقای میر حسین موسوی معتقد بودند که فعلاً این خبر رازنیم و لذا زدیم که جان آیت الله صدر در معرض خطر است تا به شکلی مقدمه چینی کنیم و بعد وارد موضوع اصلی شویم. این خبر را در روز ۲۴ فروردین ۵۹ زدیم و در روز ۲۵ فروردین، خبر شهادت ایشان را چاپ کردیم و اولین روزنامه‌ای بودیم که خبر را زدیم و حتی وزارت ارشاد آن موقع هم توبیخمان کرد. روز بعد وزارت امور خارجه از سوی امام موظف شد موضوع را پیگیری کند و دو روز بعد، خبر تأیید شد و امام به مدت سه روز عزای عمومی کردند.





۲۳

روزنامه جمهوری اسلامی تنها رسانه ای بود که در ماههای دشوار حصر شهید صدر توانست با وی گفت و گوی تلفنی داشته باشد. سید محمد هاشمی که از آغازین سالهای نوجوانی به سید شهید ارادت داشت؛ برای تماس با وی از امکان ویژه ای برخوردار بود و در مقام دبیر سرویس سیاسی روزنامه مذکور، توانست با او مصاحبه ای تلفنی را انجام دهد. این رویداد که به سرعت بازتابی جهانی یافت؛ تا کنون هم محل تحلیلهای مثبت و منفی برخی از پژوهندگان واپسین فصل از حیات شهید صدر است.

با سید محمد حسین هاشمی در باره چگونگی این مصاحبه به گفت و گو نشستیم که حاصل آن در پی می آید.

«آخرین گفت و گو، آخرین خاطره» در گفت و شنود شاهد یاران باسید محمد حسین هاشمی

گفت: سلامتی من در برابر مسئولیتم اهمیت ندارد..

عزیز» نام می بردند. می دانید که تقریرات آقای صدر را ایشان نوشته اند. وقت اذان که شد، نماز خواندیم و بعد سؤالات زیادی درباره کسانی که در حبس بودند، از من پرسیدند. آخر سر هم از لای قرآن، یک اسکناس ده دیناری بیرون آوردند و به دست آقا شیخ محی الدین دادند و گفتند، «برای این آقا سید محمد حسین ما، یک دوره تفسیر التبیان طبرسی بخرید.» بعد هم به من فرمودند، «این را بخوانید که حتماً به دردتان می خورد.» من این هدیه را گرفتم و دست ایشان را بوسیدم. بعد هم چون سه روز بعد از آزادی من، آمده بودند مرا بگیرند، فرار کردم و به بیروت رفتم.

ظاهراً در مقطع اقامت در بیروت هم عهده دار ماموریتی از طرف شهید صدر بودید.

بله، ایشان نامه ای درباره وضعیت حوزه علمیه نجف برای امام موسی صدر دادند. ایشان وقتی از طریق اخوی و آقای مازندرانی مطلع شدند که من تحت تعقیب هستم و می خواهم از عراق فرار کنم، ضمن تأیید این حرکت من، فرموده بودند، «زمانی که فلانی اینجا بود، نمی دانستم که قصد دارد به بیروت برود، ولی حالا که فهمیده ام، قصد دارم توسط او برای آقای موسی صدر نامه ای بفرستم. نامه بسیار حساس بود و اگر مقامات امنیتی عراق در فرودگاه متوجه می شدند، با توجه به اینکه گذرنامه من جعلی بود و خود و خانواده ام هم تحت پیگرد بودیم، قطعاً عاقبت بدی پیدا می کردم. اخوی بنده، نامه را داخل یقه پیراهنم جاسازی کرد و بالاخره توانستم آن را سالم به امام موسی صدر برسانم. من در اواخر سال ۱۳۵۳، بعد از جنگ اعراب و اسرائیل، وارد بیروت شدم.

در نامه، چه نوشته بودند؟

نامه بسیار مفصلی بود در دو سه صفحه که با دستخط مبارک خود آقا نوشته شده بود و امام موسی صدر تعجب کردند که چطور من توانسته ام این نامه را به ایشان برسانم. امام موسی صدر ابتدا خیلی با گشاده رویی و خوش اخلاقی شروع به خواندن نامه کردند، ولی وقتی تمام شد، به شدت برآشفته شدند. شاید این نکته را بدانید که حزب بعث یک رهبری در سطح جهان عرب دارد و یک رهبری در داخل عراق. نام اولی «القیاده القیومه» یعنی رهبری ملی است. این حزب در تمام جهان عرب فعال است و لذا

مراقبت نیروهای امنیتی بود. آندو شبانه و به شکلی مخفی و از خاکریزهایی که برای کشیدن لوله های قطور آب، کنده بودند با زحمت زیاد، مرا به خانه شهید صدر رساندند. یادم هست نزدیک اذان صبح بود که رسیدیم. آقای شیخ محی الدین، آهسته به در زد. آقای به نام حجت الاسلام خطیب که همه کاره منزل آقای صدر بود، انگار پشت در، منتظر بود؛ چون به محض اینکه آقای مازندرانی، خیلی آرام به در زد، ایشان در را باز کرد و ما سریع به داخل خانه رفتیم و در بسته شد. وارد که شدیم، آقای خطیب گفت که آقا منتظرند و بیکراست خدمت ایشان رفتیم. آقا مرحمت کردند و مرا در آغوش گرفتند و مورد لطف قرار دادند. ابتدا تشویقم کردند و فرمودند، «چه مرد دلآور و شجاعی!» من هم که جثه ریزی داشتم و نوجوان بودم، غرق شمع شدم. سپس از احوال آقایان روحانی دستگیر شده جويا شدند. اولین کسی که شهید صدر درباره شان سؤال فرمودند و خواستند بدانند که بر ایشان چه گذشته است، جناب آیت الله هاشمی شاهرودی بودند که از نزدیک ترین افراد و بارزترین شاگردان ایشان بودند و شهید بزرگوار پیوسته در نوشته هایشان از ایشان به عنوان «فرزند



در عصر روز شنبه نهم تیرماه ۵۸، این تماس را با همان شماره خاص برقرار کردم و اتفاقاً بعد از چند لحظه، یکی دوبار که زنگ خورد، آقا خودشان گوشی را برداشتند. من با شوق و شمع بسیار با ایشان سلام و علیک کردم و هنوز نیم دقیقه نگذشته بود و خودم را معرفی نکرده بودم که در کمال حیرت دیدم که ایشان مرا شناختند و حال خودم و پدرم و خانواده ام را پرسیدند.

قبل از پرداختن به موضوع مصاحبه، بفرمائید از چه مقطعی با شهید صدر آشنا شدید و چه خاطراتی از ایشان دارید؟ من از نظر خانوادگی با خانواده مرحوم شهید صدر، چه آیت الله صدر در نجف و چه امام موسی صدر در بیروت ارتباط داشتیم، اما آشنایی شخص من به اوایل دهه پنجاه شمسی برمی گردد. من نوجوانی شانزده هفده ساله بودم و به اتفاق خانواده، در نجف اقامت داشتم. پدرم مشغول تحصیلات حوزوی بودند و ما هم همراه ایشان رفته بودیم. در تابستان ۵۳، تعدادی از شاگردان آقای صدر دستگیر شدند. من هم در حالی که بیش از هفده سال نداشتم، دستگیر شدم. ابتدا شکنجه های مقدماتی را در همان نجف به ما دادند و به رغم اینکه هنوز نوجوان بودم، مرا همراه بقیه به بغداد منتقل کردند. قبل از دستگیری من، در همان تابستان جمعی از روحانیون نزدیک به شهید صدر، از جمله آیت الله هاشمی شاهرودی که ما از بستگان ایشان هستیم و شاگردانی چون آسید عمادالدین تبریزی، آقازاده های آیت الله تبریزی از جمله سید عمادالدین که بسیار روحانی شجاع و معروفی بود؛ دستگیر شدند. من ایشان را زیارت نکرده بودم، ولی شنیدم که در زندانهای عراق هم دلاور بسیار بنامی بود که همه از نام و یاد او روحیه می گرفتند و همان تابستانی که دستگیرش کردند، اعدام شدند و به شهادت رسید و نیز سید عزالدین قبانجی و جمعی از شاگردان مرحوم آقای صدر دستگیر شدند که برخی هم عرب زبان بودند از جمله شیخ عارف بصری، قاسم شیر، سید عبدالرحیم شوقی که من با بیشتر اینها در زندان آشنا شدم. دستگیری و حبس من یک ماه بیشتر طول نکشید و به خاطر سن و سالی که داشتیم؛ با آنکه بسیار اذیتم کردند، آزاد شدم. البته در آن مقطع، آن جمع همچنان در زندان بودند. در اینجا بود که مرحوم آقای صدر پیغام دادند که سید محمد حسین بیاید که می خواهم او را ببینم. جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای شیخ محی الدین مازندرانی که در حال حاضر از قضات محترم دیوانعالی کشور هستند و همین طور اخوی شهید بنده، مهندس سید محمد هاشمی که در زمره نیروهای شهید دکتر چمران در جنگهای نامنظم بود و در جریان آزادسازی خرمشهر به درج رفیع شهادت رسید، هر دو از شاگردان و حواریون مرحوم شهید صدر بودند. آن روزها منزل آقای صدر در حومه نجف، سخت تحت

نداشت که انسان بخواهد زحمت رفتن و دیدنش را به خود بدهد. انسان فرصت داشته باشد و باغ وحش برود، بهتر از آن است که برود و صدام را ببیند. به هر حال این پنج نفر رفتند و آقای دکتر موفق الربیعی در مورد شهید صدر از او سؤال می‌کنند و او با بددهنی و نهایت بی ادبی به ایشان پاسخ می‌دهد. اگر مایل باشید می‌توانید کل واقعه را از خود آقای دکتر که شاهد دادگاه بوده‌اند، بپرسید.

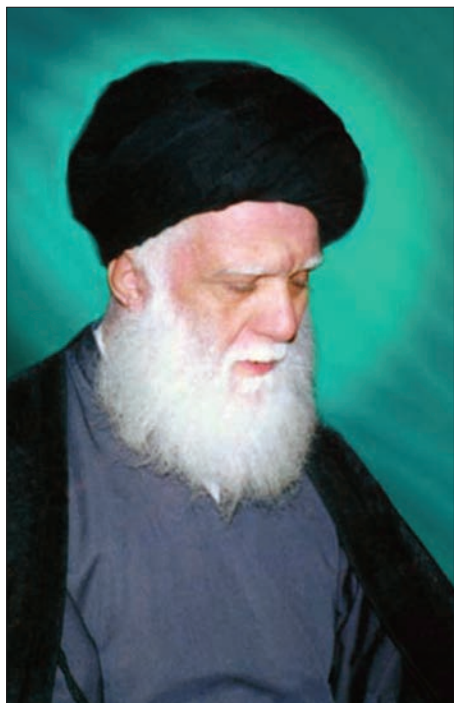
در عراق هستند؟

بله، اگر امکان صحبت با ایشان فراهم شود، نکات بسیار دقیقی درباره شهید صدر و پرونده صدام در مورد ایشان، آشکار خواهند شد. به هر حال صدام به شهید صدر جسارت کرد که در مطبوعات هم منتشر شد. بنده چون حضور نداشته‌ام، نمی‌دانم که آیا در تحقیقات و دادگاه، مطلب خاصی درباره شهید صدر گفته شده است یا نه.

بر اساس دانسته‌ها و دیده‌های شخصی خودتان، وضعیت صدام را قبل و پس از دستگیری چگونه یافتید؟

من این سؤال شما را به این شکل مطرح می‌کنم که صدام در مقابل دوربینهای رسانه‌ای و در پشت پرده و میله‌های زندان، چه فرقی با هم داشت؟ صدام در موقعی که می‌خواستند اعدامش کنند، به شدت ترسیده بود و شروع به لرزیدن کرد، به طوری که به او دو تا آمپول آرامبخش زدند. موقعی که داشت وارد مکانی می‌شد که چوبه‌دار آنجا بود، به شدت می‌لرزید، ولی به محض اینکه چشمش به دوربینهای تلویزیونی و عکاسها افتاد، خود را جمع کرد. همه همین را می‌گویند، زندانبانها، قاضی رسیدگی به پرونده و تمام کسانی که به هنگام زندانی شدن و محاکمه وی، او را دیده‌اند می‌گویند که فقط جلوی دوربینها، خود را محکم نگه می‌داشته و تظاهر به قوی بودن می‌کرده است، ولی پشت میله‌های زندان، بسیار ترسو و مفلوک بوده است. در دوره‌ای که در زندان بود، آیا از واکنشها و پیشنهادات و ترغندهایی که برای رهایی به کار می‌برد، خبری به شما می‌رسید؟

صدام نهایت تلاش خود را می‌کرد که بتواند به نوعی معامله سیاسی یا امنیتی بکند؛ از جمله اینکه گفته بود ما به ازای آزادی و یا حتی تبعید و فقط در حدی که بتواند زنده بماند، حاضر است به دارودسته‌اش دستور بدهد که در عراق از شدت ناآرامیها بکاهند، ولی دولت عراق با اتخاذ موضع سرسختانه، در مقابل این ترندها مقاومت کرد و هیچ‌یک از



شهید آیت الله العظمی سید محمد باقر صدر.



صدام در موقعی که می‌خواستند اعدامش کنند، به شدت ترسیده بود و شروع به لرزیدن کرد، به طوری که به او دو تا آمپول آرامبخش زدند. موقعی که داشت وارد مکانی می‌شد که چوبه‌دار آنجا بود، به شدت می‌لرزید، ولی به محض اینکه چشمش به دوربینهای تلویزیونی و عکاسها می‌افتاد، دست و پای خود را جمع می‌کرد.

و بین یاران عزت‌الدوری و یاران محمد یونس الاحمد که در سوریه است؛ اختلاف افتاد. پس از این اعدام نیز شاهد جنگهای وسیعی بین طرفداران حزب بعث و نیروهای القاعده هستیم. سوم اینکه تا زمان زنده بودن صدام، گروههایی که تحت عنوان مقاومت فعالیت می‌کردند و متشکل از طرابلسیها بودند؛ دست به فعالیتهای مسلحانه می‌زدند و هیچ یک حاضر نبودند وارد فرایند سیاسی و آشتی ملی عراق شوند، اما اینک خودشان درخواست این کار را می‌کردند. قبل از اعدام صدام، گروههای بی‌شماری تلاش کردند تا این گروهها را جذب پروژه آشتی ملی کنند، ولی آنها به هیچ وجه زیر بار نمی‌رفتند و همچنان به فعالیتهای مسلحانه خود ادامه می‌دادند، بنابراین اعدام صدام، تأثیرات شگرفی در کل وضعیت عراق داشت.

صدام در لحظات دستگیری و نیز در دادگاه، در مقابل نام شهید صدر چه واکنشی نشان داد؟

بعد از دستگیری صدام، پنج نفر رفتند و او را دیدند. آقای عادل عبدالمهدی که در مجلس اعلا هستند، دکتر موفق



شهید آیت الله العظمی حاج میرزا علی غروی.

چگونگی انجام مراحل دادرسی در این دادگاه مطرح بود. یکی اینکه دادگاه صدام را به یک دادگاه مستندساز تاریخ میدل کنیم و به تک تک جرائم صدام که درباره مردم عراق انجام داده است، رسیدگی کنیم و این محاکمه سالیان سال طول بکشد. راهبرد دیگر این بود که با اثبات اولین جرمی که محکومیت اعدام را برای او به همراه می‌آورد، فوراً او را اعدام کنیم. اولین دلیل ما برای انتخاب راه دوم این بود که با توجه به زدوبندهای صدام با سران عرب و دستهای پنهان و آشکاری که در حمایت او در سطح منطقه و نیز سطح بین‌المللی وجود داشتند، هر لحظه این احتمال می‌رفت که ما نتوانیم اعدام صدام را به سرانجام برسانیم. دوم اینکه محاکمه صدام در واقع محاکمه تمامی کسانی بود که در این جنایات دست داشتند و لذا بسیاری از سران و مقامات منطقه در این طیف قرار می‌گرفتند. از سوی دیگر طرفداران صدام به این امید که او بار دیگر به قدرت بازگردد، همچنان عملیات تروریستی را علیه مردم انجام می‌دادند. صلاح این بود که هر چه سریع‌تر این جرثومه فساد از بین برود تا هرگونه امید و انگیزه‌ای برای بازگشت به قدرت در آنها به یأس و نومیدی تبدیل شود که شد و تأثیرات خوبی هم در این زمینه داشت. حتی به قیمت مکتوم ماندن بخش عظیمی از اسناد و مدارک تاریخ عراق؟

بله، قطعاً برای اینکه ضرر وجود صدام، هر روز صدها بار بیش از صدها سند تاریخ عراق بود، زیرا همه بازماندگان پنج میلیون قربانی صدام در عراق و در کشورهای منطقه از جمله ایران، کویت و سایر ملتهای رنج‌دیده که از سیاستهای تجاوزکارانه صدام ضرر دیدند، احساس می‌کردند صدام بدون هیچ مشکلی همچنان به بقای خود ادامه می‌دهد و



شهید آیت الله العظمی سید محمد باقر صدر.

حتی همان شب آخری هم که قرار شد او را برای اعدام تحویل نیروهای امنیتی عراق بدهند، او خواهان ملاقات با یک مأمور عالی‌رتبه آمریکایی شد و اعلام کرد که من آماده هستم در زمینه آرام کردن اوضاع عراق همکاری کنم و حتی بعضی از اخبار وجود دارد که اگر صدام آن شب اعدام نمی‌شد، دیگر هرگز اعدام نمی‌شد. با توجه به فضای سیاسی و بسیاری از مسائل دیگر، این احتمال وجود دارد که چنین تصویری صحیح باشد، بنابراین قطعاً تأثیر روانی اعدام صدام بر یاران و هواداران و اعضای باند او فوق‌العاده زیاد بود، مثلاً بلافاصله بعد از اعدام صدام در حزب بعث انشعاب ایجاد شد



کشف زوایای تاریک رویداد شهادت آیت الله العظمی صدر و نیز دستهای پنهان و آشکاری که در این فاجعه، دخیل بودند، از جمله موضوعاتی است که پس از سقوط رژیم بعث عراق و به ویژه پس از دستگیری صدام، افکار عمومی را در جهان تشیع و بلکه جهان اسلام، به خود معطوف داشته است. عدم تحقق این خواست به حق را که تا کنون جامه عمل به خود نپوشیده و حتی پس از محاکمه و اعدام صدام رو به ناامیدی نهاده، علل یا توجیهات چندی است که در این گفت و گو به پاره ای از آنها اشاره رفته است. صرفنظر از صحت و سقم آنچه که در توجیه روند محاکمه صدام و سایر سران رژیم سابق عراق بیان می شود، هنوز این امید وجود دارد که اسناد پراکنده مرتبط با این رویداد در راستای شفاف سازی آن، هر چه زودتر منتشر شوند و در معرض بررسی پژوهان قرار گیرد.

■ «پیگیری پرونده شهادت آیت الله صدر پس از سقوط صدام»
در گفت و شنود شاهد یاران با سید محسن حکیم

اگر صدام آن شب اعدام نمی شد، دیگر هیچگاه اعدام نمی شد...

بخشی به دست مردم افتاد. برخی از این اسناد که در سازمان اطلاعات نجف بودند، هنوز در گونیهای دارند خاک می خورند. یکی از مشکلات عمده ای که ما داریم این است که هیچ مرکزی مسئول نگهداری از این آرشیو ملی نیست و به خاطر وضعیت امنیتی ویژه ای که اینک در عراق حاکم است، شاید ما هنوز باید مدتهای طولانی منتظر وضعیتی بمانیم که ایجاد چنین مرکزی ممکن باشد. در مورد شهید آیت الله العظمی صدر ممکن است اسنادی نزد محبان و شاگردان ایشان وجود داشته باشد.

آیا پس از اعدام صدام، در مورد نحوه شهادت آقای صدر چیزی بر اطلاعات شما افزوده شد؟ آیا مشخص شد چه کسانی در این جنایت، شریک بودند؟

شنیده ام که اسنادی وجود دارند، ولی خودم ندیده ام که خدمتتان عرض کنم. شاید مهم ترین صحبتها در مورد شهید صدر را همان کسی گفته باشد که ایشان را دفن کرده است، چون قبل از آن حتی معلوم نبود که شهید صدر در کجا مدفون هستند. این، کار بسیار مهمی بود که توانستند قبر مطهر ایشان را پیدا کنند، ولی در مورد جزئیات مسئله، بنده چندان مطلع نیستم. قطعاً اگر سندی هم در دست مردم بوده، به خانواده ایشان یا مؤسسه یا بنیاد شهید محمداً باقر صدر که در حال حاضر در عراق تأسیس شده و داماد بزرگ ایشان، سید حسین صدر و چند نفر دیگر، متولیان آن هستند؛ تحویل داده شده است. قطعاً با مراجعه به آنها می توان به بسیاری از اخبار و اطلاعات دست پیدا کرد. بسیاری معتقدند که اعدام صدام در واقع به منظور ممانعت از افشای هویت عناصر مختلف در انجام اعمالی چون شهادت شهید صدر و بسیاری از جنایات دیگر و نیز بر ملا شدن دستهای پنهان کشورهای بیگانه در این امر بوده است. شما در این باره چه تحلیلی دارید؟

بعد از سرنگونی صدام و تشکیل این دادگاه، دورا هبرد برای

در پرونده آیت الله صدر در مخابرات عراق که حاوی نکات افشاگرانه بی شماری درباره دخالت آمریکا در اعدام ایشان بوده، توسط مأموران آمریکا روده شده و باقی پرونده که صرفاً حاوی نکات شخصی است، تسلیم سید جعفر صدر (فرزند شهید) خواهد شد. بعد از سقوط صدام آیا اساساً به اسناد جدیدی برخوردید و چه اسنادی را در اختیار دارید؟ بعد از سرنگونی صدام با توجه به اینکه شاهد اشغال عراق توسط نیروهای انگلیس و آمریکا بودیم؛ از جمله مهم ترین کارهایی که آمریکاییها کردند؛ دستیابی به اسناد سازمانهای اطلاعاتی عراق بود. آنها در حدود هشتاد درصد این اسناد را به کشور قطر منتقل کردند و در پایگاه آمریکاییها در قطر از آنها کپی برداری شد و بخشی از اسناد، اینک به تدریج به دولت عراق بازگردانده می شوند، ولی از بیست درصد باقی،



**ضرر وجود صدام، هر روز صدها بار بیش از
فقدان صدها سند تاریخ عراق بود، زیرا همه
بازماندگان پنج میلیون قربانی صدام در
عراق و در کشورهای منطقه از جمله ایران،
کویت و سایر ملتهای رنج دیده که از
سیاستهای تجاوزکارانه صدام ضرر
دیدند، احساس می کردند صدام بدون هیچ
مشکلی همچنان به بقای خود ادامه
می دهد.**

پیگیری جنایات صدام در مورد نخبگان، مراجع و علما پس از سقوط وی به کجا انجامید؟

با توجه به اسناد موجود از سازمانهای اطلاعاتی عراق و شهودی که تاکنون از برخی از جرائمی که توسط صدام و باند فاشیستی او انجام شده اند، زنده مانده اند، چندین پرونده، از جمله پرونده «دوجی» آماده شده بود که با توجه به اثبات تمامی ارکان جرائم صدام از جمله ارکان مادی و معنوی و قانونی و نیز رسیدگی به پرونده انقال که در حال حاضر شاهد مراحل آخر آن هستیم و یا پرونده انتفاضه سال ۱۳۷۰/۱۹۹۱ و همچنین پرونده های دیگر از جمله قتل عام عشیره بارزانی یا کشتار نخبگان دینی و علمای شیعه نجف، از جمله شهید آیت الله العظمی صدر، همه اینها در کیفرخواست به وسیله دادستان این دادگاه، مراحل آماده شدن را طی می کنند، بعضیها هم آماده شده و حتی حکم آنها هم به نتیجه رسیده و مانند حکم دادگاه دوجی اجرا شده اند. دادگاه انقال را که عرض کردم در حال طی مرحله آخر آن هستیم و بعد از آن هم پرونده انتفاضه خواهد بود و پس از آن هم کیفرخواست علیه صدام و جنایات او علیه شهید صدر و سایر نخبگان دینی ارائه خواهد شد. البته در مورد صدام، حکم اعدام او پیشاپیش، اجرا شده است، اما پیگیری پرونده سایر افرادی که در این جنایات مشارکت داشته اند، اعم از آنان که تا قبل از سرنگونی صدام؛ در به شهادت رساندن مرجع بزرگوار آیت الله العظمی محمداً باقر صدر نقش داشتند و نیز آنان که در اعدام وحشیانه شصت و دو نفر از شهدای خاندان حکیم و در ایذا و شهادت شهید بزرگوار حضرت آیت الله العظمی محمد صدر و یا حضرت آیت الله العظمی غروی، حضرت آیت الله العظمی بروجردی و سایر نخبگان حوزه مشارکت داشتند؛ همچنان ادامه دارد.

اشاره کردید به اسناد باقیمانده از دوران صدام. برخی معتقدند پس از حمله آمریکا به عراق مهم ترین اسناد موجود



در این روزها قرار است کنگره بزرگی در بزرگداشت شهید بزرگوار در عراق برگزار شود. قطعاً گردهماییها و کنگره ها، زمینه های مساعدی را برای آشنایی هر چه گسترده تر و عمیق تر با اندیشه های شهید صدر فراهم خواهند آورد و تأثیرات شگرفی در روند سیاسی و تفکر کل عراق خواهند داشت. مجلس اعلا هنگامی که در ایران مستقر بود، در نشریاتش، از جمله الشهاده، به شکل بارز و مشخصی درباره شهید صدر سخن می گفت، اما اینک در تبلیغات رسمی مجلس اعلا، دیگر از آن تأکید خبری نیست. آیا این روش، با توجه به شرایط فعلی عراق، توسط مجلس اعلا اتخاذ شده است یا دلیل دیگری دارد؟

شهید صدر همواره سمبل مبارزات حق طلبانه ملت عراق بوده اند و این سمبل همواره همچون شمع فروزانی، مسیر و هدف و حتی شیوه ها را به کل ملت عراق نشان می دهد. ما این تأثیر را کمتر می توانیم

احساس کنیم؛ مگر اینکه عملاً ببینیم. از جنبه عملی تمامی دفاتر مجلس اعلا، مؤسسه شهید محراب و بدر سالگردهایی را برای شهید صدر گرفته اند و عکس ایشان به عنوان سمبل در تمام مقرهای این سازمانها وجود دارد. قابل ذکر است که در تمام جلسات مجلس اعلا، همیشه در ابتدای جلسه با قرائت فاتحه از شهید صدر، حضرت امام و شهید حکیم یاد می شود، به همین دلیل من فکر نمی کنم کاهش چشمگیری وجود داشته باشد. ممکن است در یک جا این یادمانها کمتر و در جای دیگر بیشتر بوده باشند، ولی در مجموع، شهید صدر پیوسته به عنوان سمبل این تلاشها مطرح بوده اند و خواهند بود.

برخی معتقدند که نفوذ معنوی آیت الله العظمی سیستانی و نقشی که در عراق ایفا می کنند، موجب شده است که مجلس اعلا از تمسک به چهره آرمانی شهید صدر به شکلی که در ایران بود، فاصله بگیرد. شما در این مورد چه نظری دارید؟ آیا چون مجلس اعلا، خود را مکلف به پیروی از فرامین آیت الله سیستانی می داند، از آرمانشهر شهید صدر و تبلیغ آن فاصله گرفته است؟

شهید صدر آرمان فقهی، آرمان سیاسی و آرمان فکری داشتند. بعد از شهید صدر، کسانی که تازمان حیات ایشان به سن تکلیف نرسیده بودند، مقلد حضرت امام یا دیگر

که آبشخور فکری و سیاسی آنها به شهید بزرگوار آیت الله صدر برمی گردد، یعنی چه مجلس اعلا و چه حزب الدعوة و چه طیف آقای صدر همگی معتقد هستند که سلسله جنبان و رهبر جنبش اسلامی عراق، شهید بزرگوار حضرت آیت الله صدر هستند.

این گروهها که اغلب با هم مخالف هستند. مخالف که خیر، ولی اختلاف دیدگاههایی با هم دارند. شهید صدر در واقع نقطه اتحاد همه اینها هستند.

در دوره صدام، در مقطعی، حتی بردن نام شهید صدر و آثار ایشان ممکن نبود. در حال حاضر چه گرایشاتی در جهت بازتولید سیره علمی و عملی ایشان در میان علما، روشنفکران و اقشار مختلف جامعه عراق وجود دارد؟ مراسم سالگرد شهادت آیت الله صدر در نهم آوریل، در تمام عراق به شکل گسترده ای برگزار شد. جنبشهای فکری، ادبی، هنری، سیاسی و فرهنگی مختلف، همگی در این مراسم حضور داشتند. شب شعرها، کنفرانسهای علمی و برنامه های سیاسی، تقریباً در تمام نقاط عراق برگزار شدند و این خود نمایانگر حجم و وسعت محبت و اعتقاد مردم به شخصیت و اندیشه های شهید صدر است و زنده نگهداشتن سالگرد شهادت، انتشار آثار، طرح سیره عملی و فکری ایشان قطعاً تأثیرات شگرفی دارند، اگر چه من معتقدم که باید بیش از اینها در این زمینه کار کرد. شاید وضعیت امنیتی و جروانی فعلی عراق تا حدی بر این امر اثر گذاشته است، هر چند



محاکمه صدام در واقع محاکمه تمامی کسانانی بود که در این جنایات دست داشتند و لذا بسیاری از سران و مقامات منطقه در این طیف قرار می گرفتند. از سوی دیگر طرفداران صدام به این امید که او بار دیگر به قدرت بازگردد، همچنان عملیات تروریستی را علیه مردم انجام می دادند.



۱۳۵۹. شهید آیت الله سید محمد باقر حکیم در حال ایراد سخنرانی پیش از خطبه نماز جمعه تهران.

مراجع تقلید از جمله حضرت آیت الله خوئی بودند. در حال حاضر مرجعیت عامه از آن آیت الله سیستانی است و ایشان مرجع حی و زنده ای هستند که ملت عراق از ایشان پیروی می کند و بالطبع در مواضع روزانه و مواضع سیاسی معاصر بایستی تابع مرجع حی و زنده بود، به خصوص که امور سیاسی هم از اموری هستند که مرجع در آن دخالت موضوعی می کند و نه فقط حکمی؛ بنابراین طبیعی است که مادر این فرآیند سیاسی، باید به حضرت آیت الله سیستانی رجوع کنیم. اما از نظر فکری و آرمانی، قطعاً زیر ساخت مجلس اعلا، تفکرات شهید صدر و همچنین شاگردان ایشان، شهید حکیم و سایر شاگردانی است که قبلاً در مجلس اعلا بودند.

هنگامی که آیت الله حکیم در ایران بودند، از نظر احبای نام و یاد شهید صدر و ایجاد یک جریان فرهنگی برای بازشناسی اندیشه های ایشان، چه آرمانهایی را برای عراق آینده در نظر داشتند و آیا این آرمانها محقق شده اند یا نه؟ همچنین خاطراتی را از رابطه بین این دو شهید بزرگوار نقل کنید.

آنچه که من از نزدیک دیدم، شاید یکی از افرادی که بیشترین تلاش را در راه زنده نگهداشتن اندیشه های پویا و منور شهید آیت الله صدر، مبذول می کردند؛ شاگرد ایشان، آیت الله حکیم بودند. البته شاگردان دیگر شهید صدر هم، در حد توانایی خود سعی کردند اندیشه های ایشان را تبلیغ و بیان کنند. بسیاری از کارهایی که شهید آیت الله حکیم انجام می دادند، بنا بر قول خود ایشان، مستند و مبتنی بر دیدگاهها و اندیشه های آیت الله العظمی شهید صدر بود، از جمله در قضایای فعالیت جهادی یعنی حکم جهادی که شهید صدر بر ضد صدام صادر کردند، از این حکم پیروی کردند. در زمینه سیاسی، در جزوات و کتابهای شهید آیت الله حکیم شاهد پیروی ایشان از اندیشه های سیاسی شهید صدر هستیم. تمام تلاشهای شهید حکیم در راستای بیان اندیشه های سیاسی شهید صدر بوده و گاهی هم به صورت جسته گریخته در آثار ایشان یا در سالگردهایی که برای شهید صدر در اینجا می گرفتند، مشاهده می شد. برخی از تفکرات مورد نظر شهید آیت الله حکیم در عراق قابل اجرا بودند، ولی برخی هم با توجه به شرایط فعلی عراق شاید قابل اجرا نباشند، ولی ما به عنوان ادامه دهندگان راه شهدای بزرگوارمان در حوزه علمیه نجف، امیدواریم بتوانیم آن دیدگاهها را پیاده کنیم. من می توانم صراحتاً این مسئله را عنوان کنم که تمام فعالیتهای آیت حکیم در راستای نظریات و دیدگاههای استادشان، شهید صدر بوده و این نکته در کتابهای آیت الله حکیم و در مقدمه هایی که بر کتابهای شهید صدر نوشته اند، آمده است.

از فرماندهان عالی‌رتبه سازمان القاعده، این کار را در نجف انجام دادند و بعد خودشان هم اعتراف کردند، یعنی در سندی که ما در دست داریم، هم زرقاوی و هم فرمانده عملیاتی اعتراف کردند که این کار را انجام دادند. جالب اینجاست که تمامی کسانی که در شهادت آیت‌الله حکیم نقش داشتند، کشته شدند یا در جنگ فلوچه اول یا دوم یا به واسطه هدف قرار گرفتن توسط مهاجمان آمریکایی یا عراقی. قدر مسلم این که شهادت آیت‌الله حکیم توسط شخص زرقاوی و سازمان القاعده انجام شد.

آیا پرونده آیت‌الله حکیم هم به سرنوشت پرونده آیت‌الله صدر دچار می‌شود؟

البته پرونده هنوز مفتوح است، ولی تمام عناصر ارتکاب جرم از بین رفته‌اند.

آیت‌الله حکیم هنگامی که در ایران بودند، اعتقاد داشتند که مجلس اعلا تنها تشکلی است که بر اساس

اعضای دولت، زیر بار سازشکاری با صدام نرفتند. با کشته شدن صدام و بسیاری از همدستان او، به نظر شما چگونه می‌توان واقعه شهادت مرحوم صدر را شفاف‌سازی و ابعاد آن را بررسی کرد؟

ذکر این نکته ضرورت دارد که ما نباید امید داشته باشیم که اگر صدام زنده بود، حقایق را می‌گفت. او در ابتدای امر، همه چیز را انکار کرد و ابدأ زیر بار نمی‌رفت که جرمی را مرتکب شده است و این شیوه را تا زمانی که دلایل و اسنادی ارائه شدند؛ ادامه داد و تازه همان موقع هم برخی از موارد را انکار می‌کرد. حتی هنگامی هم که امضای خودش را به او نشان می‌دادند، می‌گفت چه دلیلی وجود دارد که این امضای من باشد، شاید خودتان جعل کرده‌اید. منظور این است که این جور نیست که اگر صدام زنده می‌ماند، همه مسائل را صریح و شفاف می‌گفت.

آیا با محاکمه صدام، بخشی از حقایق افشا شدند؟ بله، هنگامی که اسناد رو شدند و هیچ‌گونه راهی برای فرار صدام وجود نداشت، مجبور شد به‌رغم میل خود به بسیاری از جنایاتش اقرار کند، ولی حکم دادگاه منحصرأ مبتنی بر اقرار نیست، هر چند اقرار مهم‌ترین دلیل اثبات جرم است، ولی نمی‌توان همیشه با استناد به آن، جرمی را اثبات کرد. ادله مادی و به‌ویژه شهود از ادله مهم اثبات جرم هستند. به هر حال من گمان نمی‌کنم صدام اگر هم زنده می‌ماند، مطالب بیشتری را افشا می‌کرد. مخصوصاً با آن برخوردهای زشتی که داشت، ما هیچ‌گونه انعطافی را در او مشاهده نمی‌کردیم.

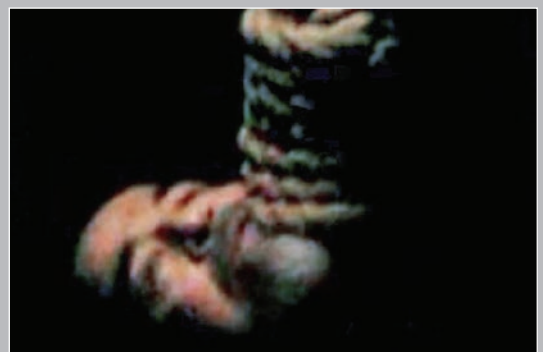
منظور من این بود که با وجود صدام می‌شد جوانب این رویداد، از جمله دخالت‌های دولتهای خارجی را روشن کرد. به نظر شما هنگامی که صدامی وجود ندارد که این ابعاد را روشن سازد، تشکیل دادگاه بی‌معنی نیست؟

بدیهی است که در جنایاتی که صدام انجام داد، تنها نبود و گروه‌ها و افراد زیادی در این رویدادها دخالت داشتند؛ از جمله ما سندی از سازمان اطلاعات عراق در اختیار داریم که نشان می‌دهد سفیر یکی از کشورهای بزرگ در تهران، تلاش می‌کرد گزارش دیدارهایی را که با شهید حکیم داشت، بلافاصله و مستقیماً به دولت عراق و صدام منتقل کند.

یعنی شما نمی‌دانستید که چنین کاری می‌کند؟ واضح است که وقتی سفیری به کشوری می‌آید، فقط در همان حیطه و منطقه فعالیت نمی‌کند، به خصوص در کشوری که با کشور همسایه سابقه دوستی دارد، ولی این مسئله، امری طبیعی است. نه فقط سفیر آن کشور که همه همین‌گونه عمل می‌کردند. به هر حال همه این اسناد باقی می‌مانند، حال یا به صورت سند در وزارت امور خارجه و یا وزارت اطلاعات که اینها همه باید جمع شوند. تصور من این است که بنیاد شهید بزرگوار آیت‌الله صدر، اسناد مربوط به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و مسائل مربوط به شهادت ایشان را گردآوری می‌کند و نظیر کتابهایی که اینجا در مورد اسناد ساواک که مربوط به شخصیت‌های مختلف هستند؛ چاپ می‌شوند، به نظر می‌رسد که آن بنیاد هم این کار را انجام می‌دهد.

هر چند اندکی از موضوع مصاحبه دور می‌شویم، اما طرح این موضوع هم می‌تواند برخی از نکات تاریخ معاصر عراق را روشن سازد. در رویداد شهادت آیت‌الله حکیم، آیا شما دست طرفداران صدام را در کار می‌بینید و یا این ماجرا را به گروه‌های القاعده و زرقاوی نسبت می‌دهید؟

اعترافات، شواهد و ادله‌ای که در دست داریم، نشان می‌دهند که این کار به دستور شخص زرقاوی انجام شده است، یعنی زرقاوی یاسین جراد به اضافه دو تن



ذکر این نکته ضرورت دارد که ما نباید امید داشته باشیم که اگر صدام زنده بود، حقایق را می‌گفت. او در ابتدای امر، همه چیز را انکار کرد و ابدأ زیر بار نمی‌رفت که جرمی را مرتکب شده است و این شیوه را تا زمانی که دلایل و اسنادی ارائه شدند؛ ادامه داد و تازه همان موقع هم برخی از موارد را انکار می‌کرد.

اندیشه‌های آقای صدر حرکت می‌کند و دیگر اینکه ما، در عراق پس از صدام، از لحاظ سیاسی و فرهنگی، از اندیشه‌های شهید صدر تبعیت خواهیم کرد. اینک که آرزوی سقوط صدام به حقیقت پیوسته، قانون اساسی عراق تا چه حد مبتنی بر این اندیشه‌هاست؟ در چه زمینه‌هایی موفق شده‌اید و در چه زمینه‌هایی هنوز به زمان نیاز است؟

بین آرمان و واقعیت پیوسته تفاوت وجود دارد، یعنی انسان همیشه باید آرمانی بیندیشد، اما برای رسیدن به آرمان، شاید نیازی به طی طریقی طولانی است. به نظر ما در حال حاضر، با توجه به شرایط فعلی عراق و حضور نیروهای خارجی در آن کشور و فشارهایی که بر کل ساختار شیعه در عراق وارد شده‌است، این قانون اساسی یکی از موفقیت‌های غیر منتظره ما بوده است. با توجه به این شرایط، بعید به نظر می‌رسد که چنین امری محقق شود، ولی به حمدالله شد و گام بسیار مهمی برداشته شد، ولی اینکه آیا همه گام‌های مورد نظر ما برداشته شده‌اند یا خیر، پاسخ منفی است و ما هنوز نیازمند سیر تکاملی فرآیند اسلامی‌سازی در عراق هستیم و برای رسیدن به آن آرمانها باید گام‌های دیگری را هم برداریم، ولی وقتی اقداماتی را که در تدوین قانون اساسی، در تشکیل دولت، در تشکیل پارلمان و قوانینی که در حال حاضر در پارلمان تصویب می‌شوند، مشاهده می‌کنیم، متوجه می‌شویم که جهش بزرگی داشته‌ایم و جالب اینکه طیف‌های اسلامی که هم‌اکنون زیر چتر ائتلاف یکپارچه عراق فعالیت می‌کنند، همگی بر این قول اتفاق نظر دارند

رسید که توسط حاج علی عبد الله حلی با خریدن هفت قطعه مجاور تأمین شد. سپس تعداد دیگری از افراد مؤمن، چهار قطعه اهداء کردند، از جمله دکتر حسن رکابی و سید ریاض نوری که سه قطعه اهداء کرد. همچنین حاج خلیل قنبر حلی و حاج محمد تقی حلی مبالغی پول نیز اهداء کردند.

تهیه تابوت و کفن

قبل از انتقال جسد، بر حسب تصادف، جسد یکی از علمای هند برای دفن در یک مقبره خصوصی در حرم علوی به مسجد شیخ طوسی آورده شد؛ ولی به علت ممانعت رژیم، جسد وی در وادی السلام دفن شد و تابوت در مسجد شیخ طوسی باقی ماند. هنگامی که سید کامل تابوت را مشاهده کرد که قطعه پارچه ای بر روی آن بود و بر آن جمله «لا اله الا الله محمد رسول الله» نوشته شده بود. از حاج حسن، متولی مسجد اجازه استفاده از تابوت را گرفت که این اجازه داده شد.

عملیات نخستین انتقال جسد:

قرار شد انتقال پیکر در روز ۷ صفر ۱۴۱۵ هجری قمری مصادف با ۱۹۹۴/۷/۱۷ میلادی انجام شود. شاهدان این عملیات که در ساعت ۸ صبح اجرا شد، شش نفر و عبارت بودند از: ۱. قبر کن اولی عباس بلاش خضیر رکابی ۲. سید کامل محمد علی رحیم عمیدی ۳. سرهنگ حمزه عباس نسیببای (ابوهدی) ۴. ابو حیدر از دوستان ابوهدی ۵. سید فاضل ابوالجسام موسوی ایحوی از اهالی کوفه که از عملیات اخراج جسد عکس گرفت ۶. مرتضی فرزند سید کامل عمیدی.

عباس بلاش قبر را که در نزدیکی باجه اطلاعات در کنار درب ورودی غربی قبرستان وادی السلام قرار داشت؛ تعریض کرد تا امکان دفن پیکر فراهم شود؛ سپس سید کامل عمیدی وارد قبر شد؛ ولی به زودی به علت شنیدن صداهایی یا گریه و ترس از قبر خارج شد و پس از آرام شدن، همراه عباس بلاش مجدداً وارد قبر شد. آنها سید صدر را دیدند که انگار که به تازگی دفن شده بود و جسد وی رو به حرم حضرت علی (ع) قرار داشت و در کنار وی جسد یکی از شهدا که رو به بیابان بود؛ قرار داشت. سید کامل خاک را از روی جسد سید صدر که طبق رویه معمولی دفن نشده بود؛ کنار زد. عباس بلاش، پس از قرار دادن کفن زیر جسد، آن را به طرف چپ برگرداند تا به پشت قرار بگیرد؛ در صورتی که قبلاً به طرف راست قرار داشت. وی به صورت سید صدر نگاه کرد و دید که از پشت سر، گردنش را بریده اند و سوراخی را روی ابروی راستش مشاهده کرد که با پنبه پر شده بود و جای سه ضربه چاقو نیز در سینه اش دیده می شد و نصف موهای محاسن وی سوخته بود. وی قطعه پنبه را از روی ابرویش برداشت. ناگهان قطرات خون خود به خود جاری شدند. پس از اینکه جسد را در لبه قبر گذاشت؛ خونهای خشک شده آغشته به خاک را مشاهده کرد. سید کامل هنوز این خونها را همراه با پنبه و تابوت و قطعه پارچه رانزد خود نگهداری می کند. همچنین مقداری از محاسن سید صدر نزد حاج علی حلی نگهداری می شود.

هنگامی که پیکر را برداشتند احساس کردند سنگین است و سرهنگ حمزه هنگام حمل پیکر دوبار زمین خورد. سید کامل به همراه سرهنگ حمزه و ابو حیدر، پیکر را توسط یک ماشین کروئای سفید رنگ متعلق به سید حسین بحر العلوم برای طواف به حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منتقل کردند. سید کامل قبلاً از پسر خواهر خود، زهیر عمیدی، خواسته بود که جاده منتهی به مرقد حضرت علی علیه السلام را مراقبت کند. آنها سه بار جسد سید صدر را دور حرم شریف طواف دادند و برای او زیارت (امین الله) را خواندند. آنها بعد از اینکه جنازه را از درب خروجی، بیرون بردند؛ یک مرد که فروشنده درب و پنجره بود؛ آنها را در حمل پیکر کمک کرد و بعداً معلوم شد که از محبین سید صدر است؛ ولی صاحب پیکر را نمی شناخت. سید کامل قبلاً از او سؤال کرده بود که آیا اطلاعی از درب و پنجره های منزل سید صدر که منهدم شده بود دارد یا نه تا شاید بتواند آنها را از او بخرد؛ ولی این مرد گریه سر داده بود.

پس از آن سید صدر را به وادی السلام برگرداندند و در قطعه ای که برای این منظور اختصاص داده بودند به خاک سپردند و به منظور پوشش، لوحی را روی آن گذاشتند که بر آن نوشته شده بود، «مرحوم سید محمد علی عمیدی: تاریخ وفات ۱۶/۵/۱۹۸۰» این نام پدر سید کامل بود.

زیارت سید صدر:

سوی ولایت و شخصی دیگر به سوی بیابان آرمیده اند. و سنگ لحد شهید صدر بسته نشده است بلکه بازمانده و خاک از هر سوی وارد آن می شود و بر روی ابروی سمت راست وی یک شکاف دیده می شود و محاسن وی نیز سوخته است. اما آن پیکر دیگر بر روی لحدش قطعه چوبی قرار دارد و در یک قطعه نایلون پیچیده شده است. سپس عباس بلاش پرسید، «آیا فتوایی از علما گرفته شده است؟» پاسخ سید کامل منفی بود. اجازه گرفتن انتقال پیکر از مراجع و همسر سید صدر سید کامل عمیدی نزد سیده ام جعفر همسر سید صدر رفت و موضوع انتقال پیکر سید صدر را با ایشان مطرح کرد و ایشان با خارج کردن پیکر موافقت کردند و یک هفته بعد اطلاع یافتند که عمل انتقال پیکر پایان یافته است. همچنین سید مصطفی، فرزند سید محمد صدر نیز از این کار اطلاع پیدا کرد. همچنین سید کامل نزد شیخ یاسر رکابی از اهالی بصره که از شاگردان سید حسین بحر العلوم بود، رفت و از وی خواست که از سید بحر العلوم اجازه بگیرد و سؤال را بدین صورت مطرح کند، «قبر یکی از روحانیون توسط عوامل بعثی منهدم شده و در خیابان قرار گرفته است. آیا به من اجازه می دهید که پیکر ایشان را از این مکان خارج کنم و در جای دیگری که شایسته ایشان است، دفن کنم؟» سید کامل، روز بعد موضوع را پیگیری کرد و سید یاسر تأکید کرد که سید بحر العلوم اجازه داده اند و پاسخ ایشان بدینگونه بوده است، «بقای جسد در این محل، هتک حرمت ایشان است. برو آن را خارج کن، حتی اگر جسد سید محمد باقر صدر باشد» اما سید کامل می خواست بیشتر مطمئن شود؛ بنابراین خواست که در حضور خویش این سؤال را تکرار کند.

در روز بعد هنگامی که سید عمیدی در محضر سید بحر العلوم نشسته بود؛ شیخ یاسر گفت، «من دیروز از شما پرسیدم آیا جایز است جسد یکی از علماء که قبر ایشان منهدم شده و اکنون در خیابان قرار گرفته است، خارج کنیم؟» سید بحر العلوم پاسخ داد، «بله و به شما گفته ام که ماندن جسد در آن محل هتک حرمت ایشان است.» بنابراین سید عمیدی بیشتر اطمینان حاصل کرد. سپس سید عمیدی موضوع را به اطلاع سید عبد الرحیم الشوکی و سید محمد صالح حکیم، برادر سید محمد سعید حکیم، مرجع کنونی و از سید محمد صالح خواست که از برادرش اجازه بگیرد؛ ولی نام صاحب جسد را به او فاش نکرد. چند روز بعد و پس از تمام شدن نماز ظهر و عصر سید محمد صالح حکیم گفت که موضوع را از برادرش سؤال کرده و ایشان اجازه انتقال را داده اند. وی از سید کامل خواست که نام صاحب پیکر را بگوید؛ اما سید کامل نپذیرفت و نامبرده بعد از سقوط رژیم صدام، نام صاحب پیکر را فهمید.

شیخ عبد العالی بصری هنگام کار کردن در (بیرونی) سید محمد صدر موضوع خارج کردن جسد را با ایشان مطرح کرده بود؛ ولی او پاسخ داده بود، «او را به خدا واگذارید؛ زیرا خداوند اولیای خویش را پنهان نمی گذارد».

خریداری یک قطعه زمین برای قبر جدید:

پس از اتمام جنبه شرعی انتقال پیکر، تلاش برای تأمین مالی طرح آغاز شد و سید کامل عمیدی توانست زمینی به مساحت پنجاه متر مربع تهیه کند که هزینه آن را جبار مکاوی حلی (ابو احمد) پرداخت کرد. سپس مساحت بقعه به یکصد متر مربع



سید کامل به همراه سرهنگ حمزه و ابو حیدر، پیکر را توسط یک ماشین کروئای سفید رنگ متعلق به سید حسین بحر العلوم برای طواف به حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منتقل کردند. سید کامل قبلاً از پسر خواهر خود، زهیر عمیدی، خواسته بود که جاده منتهی به مرقد حضرت علی علیه السلام را مراقبت کند.



■ روایتی شگفت از تدفین مجدد پیکر شهید صدر پس از ۱۷ سال
عبدالله عاملی / ترجمه: عبدالکریم زنجانی

سند مظلومیت سید، هنوز تازه است...

حمزه عباس نسیببوی را نزد سید کامل عمیدی فرستاد تا از او بخواهد به نجف اشرف بازگردد و به عنوان راننده پیش او کار کند و یک ماشین تویوتا کرونا مدل ۱۹۸۲ برای او خرید. سید کامل عمیدی نزد تنی چند از علما به کار مشغول شد، از جمله سید علی بهشتی، سید حسین بحر العلوم، سید عبد الاعلی سبزواری، سید محمد رضا خراسان، شیخ محمد رضا خراسان، شیخ محمد اسحاق فیاض و به عنوان همراه و نیز راننده سید حسین بحر العلوم و پس از درگذشت وی نزد سید بهشتی به عنوان همراه مشغول کار شد. سید بهشتی و سید بحر العلوم و شیخ فیاض همواره برای او از فضائل شهید صدر سخن می گفتند. پس از شهادت سید محمد صدر، مراقبت های امنیتی علیه علماء شدت گرفت و سید کامل عمیدی، برای رهایی از فشار و مزاحمت مأمورین امنیتی، ماهیانه جمعا ۴۸۰ هزار دینار به آنها پرداخت می کرد و این مبلغ را از سید علی بهشتی و شیخ محمد اسحاق فیاض و سید علی سیستانی می گرفت. از آقای سید علی سیستانی ۱۲۰ هزار دینار و از آقای علی سبزواری ۲۵ هزار دینار می گرفت. ۳ پیدا کردن مجدد قبر پس از صاف کردن آن:

هنگامی که سید کامل محمد علی رحیم عمیدی موضوع با خاک یکسان کردن گور سید صدر را فهمید، به این فکر افتاد که راهی برای حفظ جسد ایشان پیدا کند؛ از این رو به قبرکن اولی، یعنی عباس بلاش خضیر برکاو نزدیک شد تا محل گور را به وی نشان دهد و جسد را به جای دیگری منتقل کنند. از سوی دیگر عباس بلاش توانسته بود مجدداً از طریق گور کن دیگری به نام رسول کواخه، محل قبر سید صدر را شناسایی کند. رسول کواخه به اتفاق رویزی روی این قبر نشانه ای گذاشته بودند.

در ماه مارس ۱۹۹۴ میلادی (رمضان - شوال ۱۴۱۴ هجری قمری) شخصی به نام حمید علوان خویبر که از دوستان عباس بلاش بود، برای او پیغام فرستاد و محل قبر سید صدر را از او سؤال کرد. وی نخست از دادن پاسخ امتناع کرد و گفت، «از این قبر چه می خواهید؟» این شخص پاسخ داد، «یکی از دوستان می خواهد آن را زیارت کند.»

چند روز بعد سید کامل عمیدی نزد عباس بلاش رفت و موضوع را با او در میان گذاشت. عباس پس از تأمل گفت «سید کامل! این کار شما کردن زدن در پی خواهد داشت.» ولی انجام این مهم را پذیرفت و گفت «شهید صدر در لحد به

آغاز آشنائی سید کامل عمیدی با شهید صدر
سید کامل عمیدی هر گاه به محل کار خود در نجف اشرف می آمد، نماز خود را در صحن حیدری به جا می آورد. در یکی از روزها، پسر عموی سید کامل وی را برای شرکت در یک عزاداری که در (بیرونی) منزل سید صدر برگزار می شد دعوت کرد. هر دو برای عزاداری به آنجا رفته بودند و وی در آنجا سید صدر را دید و به ایشان سلام کرد و از همان روز به خاطر اخلاق پسندیده و تواضعی که سید صدر داشتند؛ به ایشان دل بستگی پیدا کرد و در تمام مجالس عزاداری که شیخ شاکر قرشی در آنها سخنرانی می کرد؛ حاضر می شد. بدین ترتیب روابط میان آن دو از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ ادامه داشت؛ تا اینکه سید کامل به شهر حله منتقل شد.

بازگشت به نجف اشرف:
هنگامی که سید صدر در سال ۱۹۸۰ اعدام شد؛ سید کامل عمیدی این خبر را از اخبار ساعت ۹ شب رادیو لندن شنید. در آن موقع وی در شهر حله بود. بعد از شروع جنگ میان عراق و ایران و احضار وی به خدمت وظیفه سربازی، به نجف اشرف رفت و در مقبره های وادی السلام، مخفی و به اتفاق برادر بزرگش و پسر عمویش (سید محمد رضا) و پسر خواهرش، سید زهیر عمیدی، نزدیکی از گورکنان به نام خلیل قزوینی مشغول به کار شد. سید کامل، داوطلبانه به جستجوی قبر سید صدر پرداخت تا اینکه در همان سال توانست توسط گور کن دیگری به نام عباس بلاش خضیر برکاو، آن را پیدا کند. چندی بعد سید کامل عمیدی از نجف اشرف مجدداً به شهر حله نقل مکان کرد.

عباس بلاش در سال ۱۹۸۶ و در دوران جنگ ایران و عراق، برای گذراندن سربازی احضار شد. او چون می ترسید که در این جنگ کشته شود و محل قبر سید صدر گمنام بماند؛ نزد دو نفر که به آنها اعتماد داشت و عبارت بودند از هلال حسین المختار و پیرمردی به نام رویزی رفت و موضوع را به آنها اطلاع داد و وادارشان کرد که در حرم حضرت امام علی (ع) قسم یاد کنند که این را از افشا نکنند تا محل قبر را به آنها نشان دهد و پس از قسم خوردن آنها، در نیمه های شب، محل قبر را به آنها نشان داد.

با خاک یکسان کردن قبرها پس از انتفاضه شعبانیه:
پس از انتفاضه شعبانیه در ۱۵ شعبان ۱۴۱۱ هجری قمری مصادف با ۳/۳/۱۹۹۱ میلادی، یکی از دستیاران صدام حسین به نامبرده پیشنهاد کرد «چنانچه بخواهید از شیعیان انتقام بگیرید، قبرهای آنان را نابود کنید؛ همان طور که آنها شما را ناراحت کرده اند.» پر واضح است که هر خانواده شیعه ای در استانهای عراق، در قبرستان وادی السلام، سهمی دارد. در پی این پیشنهاد، رژیم عراق عملاً اقدام به احداث جاده های زیادی در این قبرستان کرد. این خیابانها باعث تغییر نشانه های مجموعه زیادی از قبرها، از جمله قبر شهید صدر شدند.

طی انتفاضه شعبانیه علیه رژیم صدام، مأموران امنیتی، عباس بلاش را در منطقه (خان المخضر) دستگیر و در مورد اینکه آیا در باره قبر صدر با کسی صحبتی کرده است یا نه، از او بازجویی کردند. او مطلقاً موضوع را انکار کرد و بعد از تحمل انواع شکنجه ها از زندان آزاد شد.

بازگشت دوباره سید کامل عمیدی به نجف اشرف:
در سال ۱۹۹۳ میلادی آقای سید حسین بحر العلوم، سرهنگ



عباس بلاش، پس از قرار دادن کفن زیر جسد، آن را به طرف چپ برگرداند تا به پشت قرار بگیرد؛ در صورتی که قبلاً به طرف راست قرار داشت. وی به صورت سید صدر نگاه کرد و دید که از پشت سر، گردنش را بریده اند و سوراخی را روی ابروی راستش مشاهده کرد که با پنبه پر شده بود و جای سه ضربه چاقو نیز در سینه اش دیده می شد و نصف موهایی محاسن وی سوخته بود.





که نمی دانست چه کسی قرار است دفن شود، آمده بودند. سپس درب قبر را به منظور انتقال جسد باز کردند. سید زهیر عمیدی و داییش سید کامل با تعجب ابرهای پراکنده ای را روی جسد مطهر مشاهده کردند. سپس سید زهیر به همراه داییش وارد قبر شدند و پیکر مطهر را مشاهده کردند که پس از ۱۷ سال هنوز سالم و کامل باقی مانده بود. هنگام باز کردن کفن و کنار گذاشتن پنبه ها، علائم زیر توسط قبر کن، روی جسد سید شهید مشاهده شد:

۱- ذبح از پشت گردن

۲- نصف محاسن شریف سوخته بود.

۳- یک شکاف بر روی ابروی راست وی وجود داشت. ۴- سه ضربه چاقو بر روی سینه شریف خورده بود. پس از آن مراسم کفن شروع شد و نمونه هایی از کفن قبلی و قطعه ای از پنبه ها را که بر روی جسد مطهر گذاشته شده بود؛ برداشتند. سپس سید کمال عمیدی از سید زهیر عمیدی خواست جای اثر دستبندها را جستجو کند. در این هنگام سید زهیر عمیدی انگشتی را در انگشت کوچک دست راست پیدا کرد و به سید کامل داد. جریان دفن و مخفی ساختن قبر تا روز ۲۰۰۳/۴/۹ میلادی، یعنی روز سقوط رژیم دیکتاتوری صدام ادامه داشت. سپس سیده ام جعفر، همسر سید شهید به سید کامل دستور داد تا قبر شهید را به طور کامل بنا کند و به مردم نشان دهد و مبالغ لازم برای این کار را نیز پرداخت کرد. تذکر: به اطلاع می رسانم که در طی عملیات انتقال شهید در سال ۱۹۹۴، حتی قبل از سقوط رژیم کافر صدامی به چند ماه، همسر شهید به اتفاق دخترانش بدون اطلاع کسی به اتفاق سید کامل عمیدی به زیارت قبر شهید می رفت. همچنین به اطلاع می رسانم که عمل انتقال شهید از مقبره قدیم به مقبره فعلی با اطلاع سید جعفر فرزند سید محمد باقر صدر و سید مصطفی فرزند شهید دوم محمد صادق صدر انجام گرفته است. خداوند را به خاطر انجام این کار شکر و سپاس می کنیم. و هو ولی التوفیق و انالله و انالها راجعون».

«این نوشته را حرف به حرف در عصر چهارشنبه ۵/جمادی الاول/ ۱۴۲۵ مصادف با ۲۳/۶/۲۰۰۴ همراه با خواهر زاده ام سید حسین فرزند شهید علی حبل المتین نقل کرده ام.

سید محمد غروی

قبر فعلی سید صدر

پس از سقوط رژیم بعثی، سیده ام جعفر مبلغ ۶۰۰/۰۰ دینار برای ساختن قبر سید صدر اهدا کرد؛ ولی به علت تمایلات برخی از نیروها که مایل بودند پیکر سید صدر دوباره به دروازه شهر نجف اشرف منتقل شود تا ضریح بزرگی برای آن ساخته شود؛ از یک سو و خانواده صدر از سوی دیگر باعث توقف کار ساختن آن شد؛ ولی سرانجام مسئله به نفع خانواده صدر پایان یافت و ساختن ضریح فعلی دوباره از سر گرفته شد. هزینه های مربوطه توسط حاج عباس میرزا جنبانی حلی هدیه شده است. خانواده سید صدر اجازه ای بدین شرح برای ایشان صادر کرده است.

باسمه تعالی

برادر حاج عباس جنبانی حلی از ما، خانواده امام شهید سید محمد باقر صدر خواسته است اجازه ساختن مرقد شهید و بذل سعی و مال خود در این راه را به ایشان بدهیم و ما با تشکر، این اجازه را داده ایم. از خداوند متعال خواستار توفیق ایشان هستیم و می خواهیم که در امور مهم مربوط به این کار به ما مراجعه نماید. بنابراین نامبرده از طرف ما وکیل تام الاختیار هستند که امر ساختن مرقد شایسته شهی راد به عهده بگیرند؛ به شرطی که در اجرای مناسب امر از افراط و تفریط پرهیز کند. از برادران مسئول و دیگران خواستار همکاری با ایشان هستیم. همچنین سید کامل عمیدی در اتمام این عمل شریف و فراهم کردن تسهیلات و برداشتن موانع از سر راه اتمام آن نظارت کنند تا در اسرع وقت و به بهترین نحو ممکن صورت گیرد. در خاتمه اقدام مخلصانه و مودت آمیز ایشان را ج می نهیم؛ زیرا در زمانی قدم به میدان گذاشته که بقیه از این کار خودداری کرده اند و مسئولیت این کار را به عهده گرفته است؛ در حالی که مدعیان از تحمل مسئولیت، شانه خالی کرده اند. خداوند بهترین پاداش را به او بدهد و از شفاعت پدر شهیدمان بهره مند سازد.

محمد جعفر فرزند سید محمد باقر صدر



پس از به دست آوردن انگشت سید صدر، سید کامل عمیدی از سید حسین اسماعیل صدر در مورد انگشت عمویش سؤال کرد و وی گفت ک یک انگشت نقره عقیق یمانی بود که بر روی آن تعداد شش گل که نام محمد(ص) در وسط آن قرار داشت؛ نقش بسته بود. سپس سید کامل انگشت را نشان داد و نامبرده تصدیق کرد که این همان انگشت سید صدر است.

حسین آل بحر العلوم دستور انتقال جسد را داد؛ حتی اگر مربوط به شهید محمد باقر صدر باشد.

سپس سید کامل موضوع انتقال جسد شهید صدر را به آقای سید رحیم شوکی اطلاع داد و همچنین موضوع را به آقای محمد صالح حکیم، برادر مرجع دینی آقای محمد سعید حکیم، اطلاع داد که وی دستور انتقال آن را داد. سپس سید کامل هر گونه اقدام لازم همراه با هوشیاری و احتیاط را اتخاذ کرد تا در وقت مناسب، زمینه انتقال جسد فراهم شود. بدین منظور سردابی یکنفره را در مقبره فوق الذکر تهیه کرد و قبل از آن، جسد مطهر، برای طواف به حرم حضرت علی بن ابی طالب(ع) حمل شد و فقط دو نفر از اهالی مسیب که از محبین سید شهید بودند؛ همراه سید کامل در مراسم تشییع شرکت کردند. جریان انتقال جسد در سال ۱۹۹۴ اتفاق افتاد. در این عمل شجاعانه قبر کن دیگری به نام زهیر عمیدی از طرف دایی خود سید کمال مأموریت یافت تا مراقب دار و دسته رژیم سرنگون شده در منطقه خیابان و اطراف صحن شریف حیدری باشد. پیکر سید شهید بر روی ماشین که یک کرونا سفید و متعلق به سید حسین بحر العلوم بود و آقای کامل عبیدی رانندگی می کرد؛ گذاشته شد.

پس از طواف جسد، از مرقد حضرت امیر المؤمنین (ع) به قبرستان جدید رفتند و جسد در آنجا دفن شد. طی عملیات دفن جسد، نمونه ای از خاک آغشته به خون مطهر شهید و قطعه های کوچکی از پنبه که در اطراف جسد شریف بود؛ برداشته شد. همچنین پارچه ای که روی تابوت گذاشته شد؛ هدیه ای از هند بود. سپس قبر ایشان توسط سید کامل و خواهر زاده ایشان، سید زهیر عمیدی بنا شد، ولی نام شهید، روی قبر نوشته نشد و سید کامل، نام پدر خویش، سید محمد علی عمیدی را به عنوان صاحب قبر نوشت. سید کامل بار دیگر به همراه خواهر زاده اش زهیر عمیدی از طرف حاج علی عبدالله حلی مأموریت یافت قطعه های مجاور را با پول ایشان برای مرقد سید شهید با قیمت چند برابر خریداری کند. سپس سید کامل به خواهر زاده اش زهیر عمیدی دستور داد تا روزانه مراقب مرقد شهید باشد تا کسی موضوع را نفهمد.

در یکی از روزها سید زهیر یک ماشین پلیس امداد را در برابر مرقد سید شهید مشاهده کرد و یک مأمور پلیس به نام ابو حیدر را دید که از محبین سید بود که به منظور مراقبت نیامده بود. سپس سه نفر از منطقه خان مخضر (میدان تره بار نجف) را که از پیروان بودند؛ دید که مشغول زیارت قبر سید بودند. وی جریان را به اطلاع سید کامل رساند. در تاریخ ۱۹۹۷/۷/۴ سید کامل عمیدی به خانه خواهر زاده اش قبر کن سید زهیر عمیدی آمد و به او گفت آیا می توانی پیکر سید شهید را خارج کنی تا بتوانیم آن را مخفی نگه داریم و افراد قبلی که در عملیات دفن آن در سال ۱۹۹۴ حضور داشتند؛ محل دفن جدید را ندانند؛ چون وضع ما خطرناک تر شده است.

به همین منظور، آنها قبر دیگری را در کنار قبر سید مربوط به سال ۱۹۹۴ کردند. آنها در روز بعد با لوازم کافی برای انتقال جسد آمدند و به همراه آنان یک عکاس از بغداد به نام محمد هانو و حاج عبد ابورسول و یک کارگر به نام علی سید حسن عمیدی



سرانجام پس از سقوط رژیم بعث، دکتر مجاهد هاشمی نمونه ای از خون به دست آمده از قبر سید صدر و نمونه ای از خون دخترشان (صبا) را گرفت و به آزمایشگاهی در لندن ارسال کرد. پاسخ اولیه حکایت از مطابقت این دو خون داشت و قرار شد گزارش پزشکی رسمی متعاقباً ارسال شود.

همچنین سید کامل نزد خانم سیده ام جعفر صدر رفت و موضوع انتقال جسد و انگشتر را به اطلاع اورسند. ایشان به او گفت قبل از اینکه انگشتر را به من نشان بدهی، مشخصات آن را خواهم گفت که یک انگشتر عقیق یمانی بت شش ستاره است که در وسط آنها نام محمد (ص) نوشته شده است. سپس سید کامل آن را نشان داد و خانم سید ام جعفر آن را به عنوان هدیه و قدردانی از زحمات ایشان به وی بخشید. سیده ام جعفر به من گفت، «آن شخصی که جسد را منتقل کرد؛ مورد اعتماد ما ست و موضوع انگشتر صحیح است. به او اجازه دادیم که انگشتر را به عنوان قدردانی از تلاشهایشان نزد خود نگه دارد» سید عمیدی این انگشتر را به من نشان داد و شخصاً آن را بازدید و آثار خوردگی نقره آن را مشاهده کردم. در تابستان سال ۲۰۰۴ میلادی جزئیات انتقال جسد سید صدر را که به طور خلاصه توسط سید کامل عمیدی نوشته و در محل قبر ایشان در کنار عکسها آویزان شده است؛ به دست آوردم. متن آن را این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم
«گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده هستند، بلکه زنده اند و نزد خدا روزی دارند»
در تاریخ ۱۳۸۰/۴/۹ در ساعت یازده و نیم شب، شهید سید محمد باقر صدر در پشت ساختمان اطلاعات قبرستان به خاک سپرده شد. مأموران امنیتی به همراه قبرکن، عباس بلاش بر جریان دفن ایشان نظارت داشتند. سید صادق صدر، پدر شهید محمد صادق صدر، حضور داشت. قبر شهید بدون بنا ماند. سالها گذشت و در این میان عباس قبر کن مراقب قبر ایشان بود و جریان را به تعدادی از دوستانش از جمله مرحوم هلال حسین و مرحوم روضی و قبر کن رسول کوآخه که در قید حیات است، اطلاع داد. او به ما گفت که مرحوم روضی قبر کوچکی بدون ذکر نام شهید برای او ساخته بود. پس از انتفاضه شعبانیه در سال ۱۳۹۱، رژیم سرنگون شده، چند خیابان در این قبرستان احداث کرد؛ از جمله خیابانی بر روی قبر شهید صدر و قبر ایشان در وسط این خیابان قرار گرفت. جریان انتقال پیکر مطهر در سال ۱۳۹۴ و چگونگی آغاز آن: سید کامل محمد علی عمیدی جستجو برای پیدا کردن نشانه قبر شهید را به طور داوطلبانه آغاز کرد و شخص دیگری نبود. او به این منظور به قبرکن عباس بلاش نزدیک شد و سالها با وی مراوده داشت، بدون اینکه به موضوع شهید اشاره ای کند تا اینکه عباس به سید کامل اطمینان کامل پیدا کرد. بالاخره روزی سید کامل موضوع دفن شهید سید محمد باقر صدر را مطرح کرد. عباس گفت، «بله، من او را دفن کردم و محل قبر او را می دانم.» و او را سر قبر ایشان برد و گفت، «اینجا قبر شهید صدر است.» سید کامل هر روز به منظور زیارت شهید صدر به قبر ایشان که در وسط خیابان قرار داشت، رفت و آمد می کرد. سپس سید کامل در مورد انتقال جسد مطهر با قبر کن هماهنگی کرد و بدین منظور قطعه زمینی را به مساحت ۵۰ متر مربع در منطقه وادی السلام که دور از انظار بود؛ تهیه کرد که متعلق به شخصی به نام جابر مکاوی حلی بود. سپس موضوع توسط سید کمال، نزد آیت الله العظمی سید حسین آل بحر العلوم، بدون ذکر نام شهید و به عنوان یک روحانی که جسد وی در وسط خیابان قرار گرفته است مطرح شد که آیا انتقال جسد وی جایز است یا نه؟ سید

بعد از انتقال جسد به محل جدید، خانم سیده ام جعفر به اتفاق فرزندان به زیارت آن می رفتند. همچنین سید عبدالرحیم شوکی و حاج جبار مکاوی حلی و حاج علی حلی و حاج خلیل قنبر و حاج محمد تقی حلی و سید علی بهشتی و فرزندش محسن و سید علی سبزواری و سید محمد رضا حسن خرسان و سید محمد صادق خرسان و سید شریف کاشف الغطاء و شیخ محمد اسحاق فیاض و سید مقتدی صدر و سید احمد حسینی بغدادی آن را زیارت کردند. قابل ذکر است که شیخ عبد الامیر سمیسم از طریق قبرکنان، از محل قبر سید صدر اطلاع پیدا کرد؛ ولی چند روز بعد بازداشت شد و از سرنوشت وی خبری به دست نیامد.

حادثه ای برای حاج علی حلی:

در سال ۱۳۹۵ حاج علی حلی از سید کامل خواست تا خونهای خشک شده ای را که از قبر خارج کرده است به وی نشان دهد؛ به همین منظور رهسپار حله شد تا او را ملاقات کند. هنگامی که به محل کارش رسید؛ وی در دفتر نبود و سید کامل در دفتر به انتظار او نشست. حاج علی هنگام رسیدن به دفترش از راننده اش پرسید آیا بوی خوشی به مشامش نمی رسد؟ راننده جواب مثبت داد. هنگامی که راننده وارد دفتر شد؛ از دیدن سید کامل تعجب کرد. هر دو خاکی را که سید کامل به همراه داشت؛ بو کردند و بوی خوشی به مشامشان رسید. راننده حاج علی علت این رایحه را پرسید، ولی حاج حلی به وی پاسخ نداد و از او خواست که تاریخ همان روز را یادداشت کند تا در موقع مناسب صاحب این خاک را به او معرفی کند.

مطابقت دادن خون:

سرانجام پس از سقوط رژیم بعث، دکتر مجاهد هاشمی نمونه ای از خون به دست آمده از قبر سید صدر و نمونه ای از خون دخترشان (صبا) را گرفت و به آزمایشگاهی در لندن ارسال کرد. پاسخ اولیه حکایت از مطابقت این دو خون داشت و قرار شد گزارش پزشکی رسمی متعاقباً ارسال شود.

انتقال پیکر سید صدر در سال ۱۳۹۷:

پس از مدتی قبرکن اولی عباس بلاش همه جا آدرس محل جسد سید صدر را منتشر می کرد و دوستان او به زیارت قبر می رفتند؛ از جمله تعدادی از افراد پلیس امدادی، مخصوصاً عبد المنعم کاظم زبرجاوی و یک مأمور به نام حمزه. این موضوع باعث نگرانی سید کامل شد و تصمیم گرفت بدون اطلاع عباس بلاش، مجدداً جسد را به جای دیگری منتقل کند و در این امر از کمک پسر خواهرش، سید زهیر عمیدی و حاج عبد العلی عبد الحسین ابو رسول که از بازرگانان بازار شوره و یکی از نزدیکان سید خوئی و سید علی سیستانی است که به وی پول داد و برای فروش منزلش برای انجام این کار اعلام آمادگی کرد. همچنین سید علی سید حسن عمیدی با آنها همکاری کرد؛ ولی نمی دانست که چه کسی دفن خواهد شد. همچنین عکاسی به نام محمد هانو همراه آنها بود. این کار در تاریخ ۱۳۹۷/۴/۸، یعنی ۱۷ سال پس از شهادت سید صدر آغاز شد. آنها جسد را به مکانی چسبیده به مکان اول، یعنی حدود یک متر یا نیم متر دورتر از آن منتقل کردند؛ ولی قبر جدید به صورت یک (سرداب) کنده شد و این کار به دو روز طول کشید. آنها در این قبر، آب مشاهده و رایحه خوشی را استشمام کردند.

این بار مجدداً پیکر را کفن کردند و کفنی را بر روی کفن قبلی گذاشتند و هنگامی که به دستانش نگاه کردند؛ سید زهیر یک انگشتر عقیق در انگشت کوچک دست راست ایشان مشاهده کرد که بر روی آن تعداد شش گل و نام (محمد ص) نقش بسته بود.

پس از اتمام این کار، قبر را به صورت نبش شده باقی گذاشتند و عباس بلاش را احضار کردند و به او گفتند که سید حسین اسماعیل صدر، جسد را به مقبره خانوادگی برده است.

انگشتر سید صدر:

پس از به دست آوردن انگشتر سید صدر، سید کامل عمیدی از سید حسین اسماعیل صدر در مورد انگشتر عمویش سؤال کرد و وی گفت ک یک انگشتر نقره عقیق یمانی بود که بر روی آن تعداد شش گل که نام محمد (ص) در وسط آن قرار داشت؛ نقش بسته بود. سپس سید کامل انگشتر را نشان داد و نامبرده تصدیق کرد که این همان انگشتر سید صدر است.





آنچه که در پی می آید یادی و یادمانی از شهیده بزرگوار، بنت الهدی است که عمدتاً بر اساس خاطرات «ام جعفر»، همسر مکرمه شهید آیت الله صدر و نیز برخی از خاطرات فرزندان آن شهید سعید واگویه شده اند. «بنت الهدی» به حق، آوای غریب و برادر مجاهد خویش است. او که زینب وار، به ندای دعوت برادر لبیک گفت و تا قتلگاه او همراهیش کرد، در کنار او از خون خویش وضو ساخت و با روئی گلگون و لبی خندان تا آستان دوست پر کشید تا حدیث استواری شیعه راستین را در گوش سنگین انسان معاصر، فریاد کند و چون همیشه شاهی باشد بر مظلومیت تاریخساز انسانهای با ایمانی که پایمردی و صلابتشان را از مولایشان وام گرفته اند. جوانب گوناگون شخصیت کم نظیر این بانوی مسلمان، مجال فراخ تر را می طلبد و بی تردید می تواند دستمایه پژوهشهای ارزشمندی قرار گیرد.

■ «بنت الهدی» در آئینه خاطرات منتشر نشده

خانواده شهید صدر

ترجمه: عبدالکریم زنجانی

پیام آور بیداری...

ایشان هر سه شب مراسم احیای شبهای قدر را به همراه گروهی از خواهران مؤمن برگزار می کرد و دعای جوشن کبیر و قرآن و سایر ادعیه شبهای قدر را می خواند و خواهران به همراه ایشان این دعاها را می خواندند. این مراسم به علت ترس از رژیم دیکتاتوری صدام، به صورت مخفیانه برگزار می شد و پس از پایان مراسم، همه با هم سحری صرف می کردند. و با اخلاص تمام برای روز بعد، نیت می کردند. وی به سفر حج می رفت تا فرهنگ بیداری را در میان خواهرانی که همراه وی به سفر می رفتند؛ تبلیغ کند. خداوند متعال، فریضه حج را مقرر فرمود تا مردم ضمن انجام این فریضه، در مکانی جمع شوند که محل نشر دین و فرهنگ مسلمانان و اتحاد میان مردم اعم از سفید و سیاه و غنی و فقیر باشد. علویه شهید به اعتقاد به این اصل، نقش جهادی و راهبردی خود را انجام می داد. طی این سفرها، گاهی خواهرانی همراه وی بودند که برخی از آنها قبل از سفر ایمان و تقوای محکمی نداشتند و بعضی هم بی حجاب بودند؛ ولی پس از این سفر، با ایمان و تقوای کامل به دیار خود باز می گشتند.

وی در بازگشت از سفر حج هدایای گوناگونی را برای تحکیم روابط میان خواهران، همراه خود می آورد. این هدایا شامل پارچه و بعضی از اسباب بازیهای سرگرم کننده و ارزان قیمت، ولی بسیار جالب و در آن موقع در عراق کمیاب بودند. یک بار یک دستگاه رادیوی کوچک برای مادرشان آورد؛ چون مادرش از رادیو برای شنیدن تلاوت قرآن و اخبار استفاده می کرد.

وی از کودکان سید شهید به هنگام سفر ایشان به ایران مواظبت می کرد و برای فرزندان بزرگ تر، بعضی از لوازم سفر مانند لباس و غذا را تهیه و آماده می کرد و همچنین قبل از خواب برای کودکان قصه می گفت.

وی برای سید شهید بهترین خواهر بود و در تمام زمینه های

نمی شد؛ بلکه همیشه با بزرگ تر از خود همصحب بود. «در سن دوازده سالگی مجله ای به نام «جامعه» را که یک مجله فرهنگی دینی بود؛ برای زنان مسلمان نوشت. وی به مادرش علاقه بسیار زیادی داشت و به وی عشق می ورزید و غذای مخصوص او را شخصاً تهیه می کرد و قرصها و داروها را به دستش می داد.

علویه بنت الهدی بافندگی و خیاطی را خوب می دانست و برای برادرزاده های خود براساس رنگ و مدلی که دوست داشتند؛ لباس می دوخت. دستپخت ایشان هم زبانزد همه بود و غذاهای مشهور عراقی مانند کوفته و دلمه و خورشت بادمجان را می پخت؛ زیرا در خانه سید شهید (ره) در همه وقت برای میهمانان باز بود و علویه شهید بنت الهدی (ره) با همسر شهید صدر، علویه ام جعفر در تهیه غذا برای میهمانان همکاری می کردند.



مادر فاضله اش می گفت، «هرگز آمنة را به صورت یک دختر بچه ندیده ام. با همسنهای خود مشغول بازی نمی شد؛ بلکه همیشه با بزرگ تر از خود همصحب بود.» در سن دوازده سالگی مجله ای به نام «جامعه» را که یک مجله فرهنگی دینی بود؛ برای زنان مسلمان نوشت.

علویه شهید بنت الهدی (رحمة الله علیها)، در دهه اول ماه محرم الحرام به دنیا آمد و از همان زمان تولد با صبر و جهاد آشنا بود؛ زیرا در ماه مصائب متولد شد و شش ماه پس از تولد، پدرش آیت الله سید حیدر صدر وفات یافت. نام او را آمنة گذاشتند، زیرا خانواده بیم از آن داشتند که او را نیز همچون شش خواهرش از دست بدهند. وی در خانواده ای سرشار از محبت و ایمان و رابطه ای محکم میان اعضای آن و در میان دو برادر مهربان و مادری والا تربیت یافت و از علم و معرفت آنها بهره گرفت. وی همیشه می گفت، «عاشق علم و معرفت بودم و هر نوشته ای را که به دستم می افتاد، می خواندم.» وی همیشه دنبال یادگیری بود. سید شهید (صدر) بر تربیت ایشان بر اساس اصول اسلامی و جهادی نظارت می کرد تا زندگی او را وقف خدمت به اسلام و مسلمین و برافراشتن پرچم حق نماید. وی از الهامات و کرامات فراوانی برخوردار بود و اطلاعات زیادی از آنچه که در اطرافش می گذشت؛ داشت، به هر سؤالی که از وی می شد؛ پاسخ می داد و پاسخ های وی قانع کننده و موجه بودند. بسیاری از زنان نزد وی می آمدند. تادر مورد امور دینی و دنیوی و همچنین در مورد واجبات حج و خمس سؤالات خود را بپرسند و پاسخهای مناسب را بگیرند.

ایشان بسیار ساده پوش و عقیف بود و پیوسته تکرار می کرد که زیبایی فقط به ظاهر نیست؛ بلکه زیبایی حقیقی، زیبایی روح و عقل و ایمان است. یک بار یکی از زنان از او پرسید، «آیا شما رنگ سبز را دوست دارید؟ من همیشه می بینم که شما پیراهنهای سبز رنگ می پوشید.» شهیده بنت الهدی با لبخند پاسخ داد، «این همان پیراهنی است که شما قبلاً دیده بودید.»

رفتار او در دوران کودکی شباهتی به همسن و سالانش نداشت. مادر فاضله اش می گفت، «هرگز آمنة را به صورت یک دختر بچه ندیده ام. با همسنهای خود مشغول بازی

مصاحبه کانال تلویزیونی (العراقیه) با سید زهیر عمیدی در تاریخ ۱۸/۴/۲۰۰۴ میلادی ۷- مصاحبه عبد الرضا فرهود سردبیر مجله الکوثر با سید کامل عمیدی منتشر شده در تاریخ ۱۵ جمادی الاول ۱۴۲۵ هجری قمری مصادف با ۲۰۴/۷/۴ میلادی. ۸- مصاحبه مفصل با سید کامل عمیدی در تاریخ ۲۶/۴/۲۰۰۵ میلادی ۹- دو مصاحبه مفصل با سید کامل عمیدی نزد خانواده آقای صدر نگهداری می شود. ۱۰- مصاحبه با سید کامل عمیدی که بر روی سایت فرهنگی والفجر گذاشته شده است و از منبع قبلی استفاده کرده است. ۱۱- (وجع الصدر) دردهای صدر و همسرش ام جعفر که از منبع قبلی استفاده شده است. ۱۲- مصاحبه شخصی که طی آن در مورد نوشته های فعلی و برخی مطالب گمشده از وی سؤال کردم.

۲. روزنامه کوبیتی (القبس) شماره مؤرخ ۱۲/۵/۲۰۰۳ با عنوان «القبس جزئیات دفن محرمانه صدر اول را فاش می کند» و همچنین مصاحبه کانال ماهواره ای (العراقیه) با سید زهیر العمیدی که در تاریخ ۱۸/۴/۲۰۰۴ پخش شد. ۳. سید کامل می گوید که آنها عکسی از شهید صدر در داخل قبر گرفته اند که منتشر نشده است. انکار چنین مقدر بود که محمد باقر صدر پانزده سال بعد از خاکسپاریش به جایی برگردد که در دوران جوانی به ضریح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می آمد تا از او الهام بگیرد.

۴. محفوظاتی که بدون سند هستند و به نظر می رسد که قبل از این مرحله باشد. مضمون این کلام در ۵. مصاحبه با حاج علی عبد الله حلی آمده است. اضافه بر آنچه که سید کامل عمیدی درباره کراماتی که در کنار قبر شهید صدر دیده شده است مانند شفای بیماران و مانند آن.

۶. سید زهیر عمیدی گفته است که تعداد گلها پنج عدد بوده است ولی آنچه که ما ذکر کرده ایم صحیح است که مطابق با تصویر است و او این مطلب را در مصاحبه با مجله کوثر ذکر کرده بود. و همینطور سید کامل عمیدی هم آنرا ذکر کرده



در ماه رمضان ۱۴۲۷ هجری قمری، جسد مطهر به دروازه ورودی شهر نجف اشرف منتقل شد تا نهادهای علمی و اجتماعی پیرامون آن ایجاد شود. در این مورد تمامی قطعه زمین پیرامون قبر، بدون باز کردن قبر به محل جدید انتقال داده شد.

است. و من هم با چشم خودم انگشت را دیده ام. ۷. ولذا عباس بلاش مرتکب اشتباه می شود اگر فکر کند که آقای صدر در محل فعلی دفن شده است.

۸. پاسخ سیده ام جعفر صدر به پرسشهای نگارنده. ۹. از سید محمد غروی که نسخه ای از این لوحه به من داده است تشکر می کنم و ایشان مطالب این لوحه را شخصاً با دقت نوشته اند، در حالی که خواهر زاده او، حسین فرزند شهید علی، حبل المتین را برایش میخواند در تاریخ ۵ جمادی الاول / ۱۴۲۵ هجری قمری مصادف با ۲۰۴/۶/۲۳ میلادی.

۱۰. آل عمران: ۱۶۹

۱۱. سید محمد جعفر صدر این متن را در اختیار نگارنده گذاشته است.

۱۲. سید محمد جعفر صدر این متن را در اختیار نگارنده گذاشته است.

۱۳. سید کامل عمیدی این مطلب را به من گفته است.

شوال ۱۴۲۵ هجری قمری
همچنین خانواده شهید صدر و کالتنامه ای به شرح زیر برای سید کامل عمیدی صادر کرده اند:

باسمه تعالی

دیکتاتورهای ستمگر می خواستند در شب نهم آوریل سال ۱۹۸۰، نور ایمان و اخلاص و وفاداری به میهن و امت را خاموش کنند؛ ولی خواست خداوند عز و جل این است که نور همه جا را فرا گیرد؛ به همین علت پاسخ الهی به آن همه ظلم این بود که بت طاغوت و ظلم در چنان روزی پس از بیست و سه سال سرنگون شود تا معلوم گردد که خداوند فرصت می دهد؛ ولی اهمال نمی کند.

در دوران طاغوت گروهی از مؤمنان با آن نور آرمیده در وادی السلام، یعنی جسد مطهر شهید سعید آیت الله سید محمد باقر صدر، عهد بسته بودند و مانع از نابودی آن شدند و در موقع مناسب به رغم همه خطرهای دلهره ها، آن را به جای دیگری منتقل کردند.

هنگامی که کابوس عراق از بین رفت و محسبان و موالیان از هر سو به دنبال سید و رهبرشان آمدند، زمان آن فرا رسیده بود که قبر شریف ایشان نشان داده شود تا چراغی باشد برای عاشقان آزادی و کرامت و انسانیت.

در رأس این مؤمنان، برادر عزیز و مجاهد حاج سید کامل محمد علی رحیم العمیدی قرار داشت که همیشه نقش بارزی در حفاظت از این بقعه مطهر و صاحبش داشته است. بدین مناسبت و برای ارجمندی از خدمات شجاعانه و بزرگ ایشان و به علت اخلاص و وفاداری و مهارتی که دارد، خانواده شهید سید محمد باقر صدر، همسر شهید و فرزندش محمد جعفر و دخترانش، نظارت کامل بر بنای مرقد شهید محمد باقر صدر را به ایشان واگذار کرده اند.

وظایف وی عبارتند از:

۱- نظارت بر ساختن مرقد و تجهیز آن به کلیه امکانات. ۲- تعیین کادر لازم برای انجام کار.

۳- ارتباط با مؤسسات دولتی به عنوان وکیل خانواده در صورت مقتضی.

۴- قبول هدایا و نذورات و غیره برای مرقد شریف. ۵- جلوگیری از دخالت هر طرفی که می خواهد بدون اجازه خانواده و هماهنگی با وی فعالیت را در مرقد انجام دهد.

سید کامل عمیدی موظف است ما را در جریان تمامی جزئیات کار قرار دهد و همواره متعهد به حکم شرعی در موارد مسئولیت خویش باشد که انتظار ما هم چنین است. از خداوند متعال خواستار موفقیت ایشان هستیم. محمد جعفر فرزند سید شهید محمد باقر صدر ۲۰ شوال ۱۴۲۵ هجری قمری

اخیراً آدعاهایی در مورد وجود پیکر سید صدر در جای دیگری مطرح شدند که باعث شد حاج عباس جنبایی حلی عملیات ساختن ضریح را متوقف سازد؛ ولی در اواخر جمادی الثانی ۱۴۲۶ هجری قمری، سید کامل عمیدی خواست و جود پیکر را در مکانی که خود ادعا دارد؛ برای نامبرده ثابت کند و به همین منظور خواست شکاف کوچکی در قبر باز کند و هنگامی که رایحه معطر از قبر بلند شد، حاج عباس جنبایی، مطمئن شد و طرح را ادامه داد.

تذکر:

در ماه رمضان ۱۴۲۷ هجری قمری، جسد مطهر به دروازه ورودی شهر نجف اشرف منتقل شد تا نهادهای علمی و اجتماعی پیرامون آن ایجاد شود. در این مورد تمامی قطعه زمین پیرامون قبر، بدون باز کردن قبر به محل جدید انتقال داده شد.

آنچه در این فصل آمده است؛ مجموعه اطلاعاتی است که از منابع گوناگون به دست آمده است:

۱- مصاحبه با سید زهیر عمیدی که در انتقال جسد در سال ۱۹۹۷ کمک کرده است. ۲- مصاحبه با حاج علی عبد الله حلی ۳- مصاحبه با عباس بلاش قبرکن - مصاحبه نزار حاتم خبرنگار روزنامه کوبیتی القبس با عباس بلاش قبرکن که در شماره مؤرخ ۱۲/۵/۲۰۰۳ آن روزنامه چاپ شده است -





برگزار می کردند. فضای این مجلس بسیار غمناک و تأثر آور بود و جمع کثیری از زنان از هر طبقه و قشری در آن شرکت می کردند؛ زیرا وی میان مردم هیچ فرقی نمی گذاشت و می گفت، «مردم عیال خدا هستند». همه حاضران گریه می کردند و به خاطر ابا عبد الله الحسین (ع) سینه می زدند.

وی بسیار فداکار و ایثارگر بود و با تمام سعی و کوشش برای برافراشتن پرچم حق و اسلام فعالیت می کرد و برای هدایت زنان کوشش فراوانی انجام می داد. او کتابهای زیادی به سبک جدید تألیف کرد و اولین زن مسلمان شیعه بود که وارد این میدان شد. داستانهای وی از حقایق جامعه اقتباس می شد و به صورت انشاهای بلیغ و زیبا در می آمدند و شواهدی از قرآن و سنت به صورت روان و شیوا بر آنها اضافه می شدند تا جمع کثیری از آنها استفاده کنند.

ترجمه و استقبال و تحسین شدند. از خواهری شنیدم که مجموعه کامل داستانهای شهیده بنت الهدی را بارها خوانده است و هر بار هم که می خواند؛ چیز جدیدی را در آن کشف می کند و گویی که آنها را برای اولین بار خوانده است. کتابهای او در دوران طاغوت معدوم، صدام، جزو کتب ممنوعه بودند؛ ولی مردم با اشتیاق آنها را می خواندند و هنگامی که نیروهای امنیتی صدام به خانه آنها حمله می کردند؛ آن کتابها را در باغچه یا زیر خاک یا جای دیگر مخفی می کردند. ایشان با تمام زنان از هر مذهبی که بودند، ملاقات می کرد و میان آنها هیچ تفاوتی قائل نبود و سعی می کرد به تمام سئوالات آنان اعم از مسائل دینی و اجتماعی پاسخ دهد و مشکلات آنها را حل و فصل کند.



هنگامی که فشار امنیتی و سیاسی بیشتر می شد؛ شکایت و ناراحتی نمی کرد؛ بلکه تا آنجا که می توانست صبر می کرد و در اتاق خویش روبه قبله می نشست و دعا و ناله می کرد. گاهی آن قدر گریه می کرد که همه دستمالهایش خیس اشک می شدند. شکایت و ناراحتی خود را در مقابل هیچ کس آشکار نمی کرد؛ مگر در برابر پروردگار خویش.

یک روز گروهی به دیدن ایشان آمدند که پسر آنها همسری پیرو یک مذهب دیگر داشت و بستگان داماد از عروسشان شکایت کردند که به احساسات و شعائر آنها احترام نمی گذارد. همچنین این عروس از آنها شکایت داشت که به احساسات و شعائر وی احترام نمی گذارند. پاسخ علویه شهید بنت الهدی چنین بود، «این طرز فکر، صحیح نیست. باید احترام متقابل و مودت بین شما برقرار باشد؛ چون این رویه ای که در پیش گرفته اید؛ باعث تضعیف خانواده و تضعیف جامعه و بالاخره تضعیف اسلام می شود. رسول

اقامه شد و در پایان نماز یکی از خواهران از ام جعفر پرسید، «چگونه در نماز به خواهر شوهر خودت اقتدا می کنی؟» و ایشان پاسخ داد، «غیر از عدالت چیزی از ایشان ندیده ام.» وی سرگرمیهای گوناگونی داشت که تاحد خلاقیت و نوآوری می رسید؛ از جمله نظم شعر که در این زمینه سید شهید (ره) به وی می گفت، «شما موهبت و استعداد خاصی دارید که من ندارم و آن نظم شعر است.» وی از کودکی به نظم شعر می پرداخت و آنها را حفظ می کرد و به آسانی می توانست احساسات خود را در قالب ابیات شعری موزون و با احساس بیان کند. وی شعرهای زیادی داشت؛ از جمله ابیاتی در عشق به خداوند متعال و محبت اهل بیت (ع) همچنین قصیده ای در مورد حج سروده است که در کتاب وی به نام «اعمال حج» درج شده است. قصیده دیگری نیز در مورد نماز دارد که در مقدمه کتاب «آموزش نماز» بر اساس فتواهای سید شهید (قدس سره) چاپ شده است. همچنین قصاید دیگری سروده است؛ از جمله قصیده ای در رثای برادرش آیت سید اساعیل صدر (ره) که در مجلس ختم وی توسط مداح خوانده شد و همه حاضران تحت تأثیر آن قرار گرفتند و گریه کردند.

وی همچنان مقاوم بود و مصیبتها و سختیها بر وی اثر نداشتند. در برابر بازداشتهای پی در پی سید شهید (ره) ایستادگی و از وی حمایت می کرد و طاغوتیان را به چالش می کشید و مظلومیت برادرش و همه یاران وی را فریاد می کرد. روزی که دار و دسته شرور و ظالم صدام برای بازداشت وی آمدند؛ همچنان مقاوم و صبور بود و به خدا توکل داشت و راضی به رضای او بود. وی می خواست راه جهاد را در کنار سید شهید، همچون سیده زینب (ع) کامل کند و هنگامی که می خواست برود؛ مادر فاضله اش خواست همراه تنها دختر عزیز خویش برود؛ ولی ظالمان و ستمگران نپذیرفتند و یکی از ملعونان به او گفت، «اگر آمدی تو را از شیشه ماشین به بیرون پرت می کنیم.» وی انواع بلاها و مصیبتها را با صبر و گشاده رویی می پذیرفت و می گفت، «همه اینها در برابر چشمان خدا و در راه خداست.»

روابط وی با تمام کسانی که با او تماس می گرفتند؛ مستحکم بود و همه او را دوست داشتند و هر یک از خواهران احساس می کرد که نزدیک ترین فرد به علویه شهید بنت الهدی است. او به حق، مادری مهربان و خواهر فداکار برای همه بود و سعی می کرد روحیه مسئولیت پذیری و جهاد را در همگان تحکیم کند؛ زیرا که همه مسئول رعیت خویش هستند «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت».

همچنین روابط میان خواهران را تقویت و امور آنها را اصلاح و مواضع آنها را توجیه می کرد و سعی داشت به آن دسته از آنها که نیازمند بودند کمک کند. این کمکها هم از مادی و هم معنوی بودند و به همین منظور، در آمد نوشته های خود را به آنها می داد.

وی از اینکه می دید برخی از مؤمنین نیازمندند و کسی به آنها کمک نمی کند و در کنار آنها نمی ایستد؛ بسیار ناراحت و متأثر می شد و در این راستا تمام هدایایی را که برای ایشان ارسال می شدند؛ به این نیازمندان می داد و می گفت، «چگونه یک مؤمن می تواند شب آسوده بخوابد در حالی که همسایه اش گرسنه است و آیا این دنیا دار گذر و آخرت دار بقا نیست؟» و «کار خوب بکنید چون خداوند و مؤمنان ناظر کار شما خواهند بود.»

بسیاری از خواهران در پی ارشادات و راهنماییهای ایشان با حجاب شدند و بسیاری از آنها در رفاه کامل به سر می بردند؛ اما از این رفاه گذشتند و به جرگه دعوتگران به دین گرویدند و به کمک و ارشاد دیگران شتافتند.

علویه شهید بنت الهدی و علویه ام جعفر در ماه محرم، مجلس عزاداری ابا عبد الله الحسین (ع) را به مدت سه روز

الله (ص) «پیامبر همه خلق بود و رسول هدایت و بشارت و محبت و بخشندگی برای همه عالم بود؛ چه رسد به یک ملت یا یک خانواده. رسول خدا (ص) فرموده است، «من برای به کمال رساندن مکارم اخلاق میعوث شده ام»؛ «برای کارهای نیک و احسان همکاری کنید، نه برای گناه و تجاوز»؛ «شما بهترین امتی بودید که برای مردم عرضه شده اید تا امر به معروف و نهی از منکر بکنید.» و بدین ترتیب تلاش کرد که وفاق را میان دو خانواده برقرار سازد و آنها نیز قانع شدند و از وی تشکر کردند.

وی مصلح بزرگی بود که سعی داشت برای امت جدش رسول الله (ص) به اندازه توانش در همه زمینه ها مثرم ثمر باشد. از جمله در مورد نامگذاری افراد، مبتکر نام هایی با مدلول تربیتی و دینی شد که معانی و صفات زیبایی را به همراه داشت. وی می گفت که صاحب نام از خود نام بهره مند می شود و همچنین در روز قیامت انسان به نام خویش احضار می شود و اگر اسم نیکویی داشته باشد؛ برای او بهتر خواهد بود. در مثل می گویند، «فلانی اسم با مسمایی دارد» در این راستا ایشان نام های زیبایی برای دختران سید شهید (ره) و همچنین دختران آشنایان و سایر دوستان نامهای زیبایی را انتخاب کرد. از سوی دیگر برای قهرمانان داستانهایش نیز نامهای اصیل و خوبی را انتخاب می کرد و بسیاری از مردم همین نامها را به عنوان تبرک بر دختران خود می گذاشتند. شگفت نیست که ایشان الگویی صالح برای همه زنان مؤمن بوده باشد؛ زیرا وی دختر فاطمه زهرا (س) و زینب کبری (س) بود و قدرت و صبر خود را از آن دو بزرگوار آموخته و با آن اسطوره های صبر و اخلاص، مانوس بود. خداوند متعال اجر محسنین مخلص را به خاطر خدمت ایشان به اسلام و مسلمانان نثار او کند و ما را موفق سازد که قدر او را بدانیم و فضائل او را گسترش دهیم و در آخرت از شفاعت و همراهی وی بهره ببریم.



علویه بنت الهدی (ره) اتاق کوچکی در منزل سید شهید (ره) داشت؛ چون او و مادرش به خاطر علاقه ای که به سید شهید داشتند؛ با وی زندگی می کردند. همچنین وی می خواست که در جوار حضرت امیر مؤمنان (علی ع) باشد. همیشه مواظب بود که اتاقش تمیز و مرتب باشد و به همین خاطر کتابها را در یک جا و لباسها را در کمد لباس می گذاشت.

سعادت به مادست می داد؛ چون اتاقی نورانی و اتاق عمه ما بود. ایشان نیز از دیدن ما اظهار خوشحالی می کرد و به ما شیرینی می داد.

هنگامی که فشار امنیتی و سیاسی بیشتر می شد؛ شکایت و ناراحتی نمی کرد؛ بلکه تا آنجا که می توانست صبر می کرد و در اتاق خویش رویه قبله می نشست و دعا و ناله می کرد. گاهی آن قدر گریه می کرد که همه دستمالهایش خیس اشک می شدند. شکایت و ناراحتی خود را در مقابل هیچ کس آشکار نمی کرد؛ مگر در برابر پروردگار خویش. فشار امنیتی و سیاسی و اجتماعی علیه ایشان بسیار زیاد بود و برخی از افراد، از رفتارهای او انتقاد قرار می کردند و قدر و منزلت وی را نزد خداوند منعال درک نمی کردند. در یکی از روزها علویه شهید (ره) به همراه علویه ام جعفر به مجلس عزاداری حضرت امام حسین (ع) رفتند. هنگام ورود به مجلس همه خواهران حاضر به جز معدودی به احترام آنها از جا بلند شدند. آنها هیچگونه توجهی به این کار نکردند و تا آخر وقت در مجلس ماندند. هنگام بازگشت به خانه، در مورد این جریان از علویه شهید بنت الهدی سئوال شد و ایشان گفت، «پیش بینی می کردم که این حادثه اتفاق بیفتد؛ ولی امور دنیوی اهمیت ندارند و دوست ندارم با کسی قطع رابطه کنم.»

علویه ام جعفر، همسر سید شهید صدر (ره) نقل می کند که یک بار نماز جماعتی به امامت علویه شهیده بنت الهدی (ره)



علویه شهیده بنت الهدی (ره) همه امور مربوط به خانواده را انجام می داد. یک بار خانواده می خواست منزل را تعویض و خانه دیگری را اجاره کند؛ ولی چون اجاره ها گران بودند، از این کار صرف نظر شد و علویه شهید، خود به انجام تعمیرات همت گماشت و اتاق پذیرائی و اتاق نشیمن را شخصاً رنگ و نقاشی کرد. چند ماه بعد که زمان ازدواج سید شهید (ره) فرا رسید؛ همسرش علویه ام جعفر طبقه دوم منزل را نقاشی کرد.

علویه بنت الهدی (ره) اتاق کوچکی در منزل سید شهید (ره) داشت؛ چون او و مادرش به خاطر علاقه ای که به سید شهید داشتند؛ با وی زندگی می کردند. همچنین وی می خواست که در جوار حضرت امیر مؤمنان (علی ع) باشد. همیشه مواظب بود که اتاقش تمیز و مرتب باشد و به همین خاطر کتابها را در یک جا و لباسها را در کمد لباس می گذاشت. همچنین یک ضبط صوت کوچک داشت که آن را در یک طرف اتاق می گذاشت. وی در این اتاق درس می خواند و مطالعه می کرد و نماز می خواند و از برخی از دوستانش پذیرائی می کرد. هنگامی که ما بچه سال بودیم؛ به اتاقش در طبقه دوم خانه می رفتیم و احساس شادی و



سیاسی و اجتماعی و دینی با وی مشارکت می کرد و مانند مادری مهربان نسبت به او با محبت و شریک غم و ناراحتیهای او بود. در تصحیح کتابهای ایشان پیش از چاپ کمک و درباره نوشته های خود و هرکاری که می کرد؛ با ایشان مشورت می کرد و نظر او را می خواست. همچنین سید شهید (ره)، نظر علویه شهید را در بسیاری از امور می خواست و به نظریات صواب و صحیح او عمل می کرد. بسیاری از افراد به خواستگاری ایشان می آمدند، ولی او دست رد بر سینه همه آنها می زد و می گفت نمی تواند مسیری را که قبلاً با برادرش شروع کرده است؛ رها کند. او معتقد بود، «ازدواج یک تعهد است و باید به این تعهد پایبند باشم و اگر به این مسیر ادامه دهم؛ می ترسم که به آن پیمان خلی وارد شود.» همچنین می گفت، «من تنها دختر مادرم هستم و نمی توانم او را تنها بگذارم.»

وی در ادای فریضه نماز عادت خاصی داشت و وضو را طولانی می کرد. در نماز خود بسیار محتاط بود و واژه های نماز را با مخرج های صحیح می خواند؛ قنوتش طولانی بود و نماز نافله به جا می آورد و سعی می کرد نماز را با اطمینان و آرامش بخواند و ترجیح می داد که در جای آرام و به دور از سر و صدا نماز بخواند.

وی در بسیاری از اوقات قرآن را ختم و این ختم را گاهی به پدرش و گاهی به برادرش و یا یکی از اهل بیت هدیه می کرد. وی استعداد فوق العاده ای در خواندن قرآن با سرعت و صدای بلند داشت. وی پیوسته راضی به رضای خداوند متعال بود و هیچگونه فرقی میان پسر و دختر قائل نبود و هنگامی که سید شهید (ره) صاحب فرزند دختر شد؛ وی بسیار خوشحال شد و او را گوئی که دختر خود اوست؛ دوست می داشت و می گفت حضرت امام صادق (ع) فرموده اند، «دختر رحمت است و پسر نعمت. رحمت را نمی توان محاسبه کرد، ولی نعمت را می توان.» و سعی می کرد که آنها با تربیت دینی رشد کنند و از احساسات دینی برخوردار و در راه دین مسئولیت پذیر باشند.

به هنگام رسیدن به سن تکلیف برای تشویق آنها جشن ساده ای می گرفت تا آغازی باشد برای سیر به سوی خدای متعال و انجام تکالیف الهی. در مراسم جشن تکلیف و بلوغ، نخست قرآن کریم توسط او و یا یکی از دوستانش تلاوت می شد؛ سپس سؤالات دینی مطرح می شدند و حاضران به آنها پاسخ می دادند و در پایان، هدایای خاصی به این مناسبت میان حاضران پخش می شد.





آية الجهاد والاجتهاد...

لقد شهد تاريخ الشيعة دائماً مظلومية المجاهدين الذين رفعوا عالياً المشعل الإسلامي في رحاب افكارهم واعمالهم الدؤوبة ليكون في مستوى سمو الانسان و بذلوا كل غال ونفيس و ضحوا بأرواحهم في سبيل اعلاء كلمة الحق لهذا المذهب الاسلامي المناضل ليبقى في قمة التاريخ. الشهيد آية الله محمد باقر الصدر ذلك النجم للامع الذي لم يكتف في هذه الظروف الصعبة بانتاج الفكر والتنظير بل ضحى بروحه في سبيل تحقيق هدفه الاسلامي السامي و ضحى بكل ما يملكه في سبيل الطريق الذي لا يمكن فتحه و لا يبقى مفتوحاً سوى بهمم رجال من مثله في هذا العالم المليء بالظلم والجور. لقد كان تاريخ حياة الشهيد الصدر تاريخاً لغربة الاسلام و في عصر حالات الغدر والتعسف و في هذه الحرب غير المتكافئة لا يواجه المصلحون الحقيقيون شيئاً سوى ال آلام و المحن و التعذيب و الشهادة و هذه الرواية القديمة للشيعة الذين تزدهر اعمالهم بالفكر السامي تتوج اخيراً بالفوز بالشهادة. فالشهاد آية الله محمد باقر الصدر قد نقل بما يحمله من روح حديثه في الفكر و في ظروف مشحونة بالحدق و الانانية اسمى الرسائل الى اسماع المشتاقين الى افكاره المعتمدة على رصيدة الفكرى الضخم و نبوغه الفريد و في فرصة قليلة و بتأثير كبير من روحه السامية في نفوس الباحثين عن الحقيقة. فكان الشهيد الصدر يعاني الكثير دائماً من طرح فكر الإصلاح حيث كان التكاسل و الانفعال يخيمان على اجواء الحوزة العلمية في النجف الاشرف. و كان الشهيد الصدر يعرف الاسلام جيداً و محيطاً بكافة جوانبه بشكل مدتهش. لذلك كان يتعرض من جانب الى حقد اولئك الذين كانوا لا يطيقون تلك اللياقة الموجودة في هذا الرجل الشاب و لم يتوقفوا حتى لحظة واحدة عن السعاية و الفتنة و اثارة الحقد و الضغينة ضده و من جانب آخر كان يواجه حملات عملاء الامبريالية البريطانية و الامريكية الذين يعملون في تقييم معرفة هؤلاء الرجال بما يحملوه من لياقات و يتحينون الفرص للقضاء عليهم. لأنهم يعلمون جيداً بأنهم غير قادرين على مواجهتهم في الجوانب العلمية و الفكرية و ان الجهات الوحيدة القادرة على زعزعة قواعد الامبريالية هم العلماء و العظماء من ذوى الافكار و الاتجاهات الحديثة.

لقد شهد تاريخ الشيعة دائماً مظلومية المجاهدين الذين رفعوا عالياً المشعل الإسلامي في رحاب افكارهم واعمالهم الدؤوبة ليكون في مستوى سمو الانسان و بذلوا كل غال ونفيس و ضحوا بأرواحهم في سبيل اعلاء كلمة الحق لهذا المذهب الاسلامي المناضل ليبقى في قمة التاريخ. الشهيد آية الله محمد باقر الصدر ذلك النجم للامع الذي لم يكتف في هذه الظروف الصعبة بانتاج الفكر والتنظير بل ضحى بروحه في سبيل تحقيق هدفه الاسلامي السامي و ضحى بكل ما يملكه في سبيل الطريق الذي لا يمكن فتحه و لا يبقى مفتوحاً سوى بهمم رجال من مثله في هذا العالم المليء بالظلم والجور. لقد كان تاريخ حياة الشهيد الصدر تاريخاً لغربة الاسلام و في عصر حالات الغدر والتعسف و في هذه الحرب غير المتكافئة لا يواجه المصلحون الحقيقيون شيئاً سوى ال آلام و المحن و التعذيب و الشهادة و هذه الرواية القديمة للشيعة الذين تزدهر اعمالهم بالفكر السامي تتوج اخيراً بالفوز بالشهادة. فالشهاد آية الله محمد باقر الصدر قد نقل بما يحمله من روح حديثه في الفكر و في ظروف مشحونة بالحدق و الانانية اسمى الرسائل الى اسماع المشتاقين الى افكاره المعتمدة على رصيدة الفكرى الضخم و نبوغه الفريد و في فرصة قليلة و بتأثير كبير من روحه السامية في نفوس الباحثين عن الحقيقة. فكان الشهيد الصدر يعاني الكثير دائماً من طرح فكر الإصلاح حيث كان التكاسل و الانفعال يخيمان على اجواء الحوزة العلمية في النجف الاشرف. و كان الشهيد الصدر يعرف الاسلام جيداً و محيطاً بكافة جوانبه بشكل مدتهش. لذلك كان يتعرض من جانب الى حقد اولئك الذين كانوا لا يطيقون تلك اللياقة الموجودة في هذا الرجل الشاب و لم يتوقفوا حتى لحظة واحدة عن السعاية و الفتنة و اثارة الحقد و الضغينة ضده و من جانب آخر كان يواجه حملات عملاء الامبريالية البريطانية و الامريكية الذين يعملون في تقييم معرفة هؤلاء الرجال بما يحملوه من لياقات و يتحينون الفرص للقضاء عليهم. لأنهم يعلمون جيداً بأنهم غير قادرين على مواجهتهم في الجوانب العلمية و الفكرية و ان الجهات الوحيدة القادرة على زعزعة قواعد الامبريالية هم العلماء و العظماء من ذوى الافكار و الاتجاهات الحديثة.

فالشهيد الصدر كان قد بذل اهتمامه بأسلوب متقن و متين و راسخ و بسبك جديد في اعادة ضياغة علم الكلام و العقائد و المعارف الاسلامية و كان على كفاءة عالية في الاجابة على الاسئلة التي تقتضيها الظروف و بأسلوب عالم و دقة باحثة. و كان المامه بالعلوم الحديثة الى جانب تفاسيره الجديدة من المعارف الدينية قد جعلت حتى العلماء المنصفين من غير المسلمين أن يشيدوا به و

يعقدون الأمل عليهم. و كان ذكاؤه في الجانب السياسي قد اثار الذعر في نفوس اعلانه و يؤد بوارق الأمل في نفوس الاصدقاء. كانت حياته القصيرة مشحونة بال آثار القيمة التي تتكفل كل واحدة منها مهمة الرد على الكثير من الشبهات و حالات الغموض و ينبغي مرور الكثير من الزمن ليلة الدهر هكذا ولد و يتمكن ذووا الحكمة معرفة سمو افكار هذا الرجال. يقدم هذا العدد الخاص موجزاً عن تاريخ حياة آية الله السيد محمد باقر الصدر في ذكرى ذلك الشهيد كهدية متواضعة في مستوى بضاعة العاملين في هذه المجلة في الاشادة و التجليل بتلك الشخصية العملاقة التي لم يفصح حتى ال أن عن جانب كبير من ابعاد شخصيتها و بقي هذا الجانب في حيز الغموض. و اننا بهذه المناسبة التذكارية قد بذلنا ما بوسعنا من جهد لتقديم دراسة وافية وجيدة عن كافة ابعاد حياته و اذا ما لاحظ القارئ الكريم نقصاً في هذا المقال فلاشك يعود ذلك الى عدم حصولنا على الوثائق و المعلومات اللازمة بذلك. غير أن الكثير من النقاط و خاصة الوثائق و الصور المقدمة في هذا العدد الخاص تكون جديدة و جديرة بالاهتمام كما يؤيد القارئ الكريم ذلك. و ليكن هذا الموجز مقبولاً من جانب الروح الطيبة لذلك الرجل النابغ الذي كان حضوره و فكره و مؤلفاته مصدر فخر و اعتزاز للعالم الشيعي و الاسلامي بأسره.

● رئيس التحرير





تو «صدر» شهادتی

● هاید یزدانی

که گلهائیند به شکل نعره
 شاید من مکث کوتاهی باشم
 در لحظه سکوت
 رسالت را آغاز کن
 که ستاره ها، راهبرند
 و اسطوره ها، تاریخساز
 نمی دانم
 تو فریاد کدام حنجره ای
 آواز بلند کدام پر خاش
 مجنون کدام دیار
 کدامین سرزمین
 به گمانم
 تو نهایت صلابتی
 و همان قامت رسای استواری
 که نام مقدس میثاق را می داند
 تو بالاتر از ستاره
 تو «صدر» شهادتی
 وقتی می توانی با کلامت
 پر چم مشتتها را برافرازی
 خون
 کلام است
 باکی از دشنه ها نیست
 بدان
 بهار امتدادی دارد

در دوران بدی زندگی می کنیم
 که گفتارها تشنه اند
 و کرکسها گرسنه
 آهنگها در اوج عزاداری خود می میرند
 و مارشها سرودی تازه دارند
 آسمان را غبار غلیظی در بر گرفته
 و ابرها هم حالت تهاجم دارند
 در دنیای بدی زندگی می کنیم
 مخصوصا در آن لعن شده کویر
 که خوکها اسیر زرد
 و راحت از غم

با خود می گویم
 مسخره ها
 به خوک و خوکها
 به ترسوها و به بی شرفها
 سلاله زنجیر و بیگاری و همیشه جلاد
 شاهدان تکرار می شوند
 در متون
 همه تشنه، تشنه اسلام
 ملهم از حسین
 می آیند تا مرز اندیشه
 با مکتب باور
 رویش نجواها را می بینم

هرگز از آرمان خود باز نخواهم گشت

● شهید بنی الهدی صدر

سوگند که در مسیر خود
 موانع بازدارنده، زیاد می بینم
 سوگند که تلاش بی نتیجه زمانه
 مرا از اراده ام باز نخواهد داشت
 هر چند هم که روزگار خیانت پیشه بیهوده بکوشد
 تا بر سر راهم سختیهائی را فراهم آورد
 و همه شرایط دست به دست هم دهند
 و بر درد و رنج من بیفزایند
 و ابرهای غم و اندوه
 در افق اندیشه ام انباشته شوند
 و تیره و انبوه شوند
 هرگز از آرمانهای خود باز نخواهم گشت
 حتی اگر دو پای من خونین شوند
 هرگز، هرگز

ای که سختیها با تو آسان می شوند
 و استجابت دعوت گرانمایه و عزیز تو
 تلخیهای روزگار را شیرین می کند
 در هستی چیزی بالاتر از تو نیست
 و حق همواره اعتلا می یابد
 و در سراسر گیتی
 مبانی و اصول ارزشمند و عادلانه تو
 اجرا خواهند شد

اوجها را رها نخواهم کرد
 هدفم بالاتر و برتر از همه چیز است
 من می دانستم که راه حق پر از خار است
 و خالی از ریحانی که عطر خویش را در میان جویها
 بپراکند
 اما من حرکت بر رد گامهای پیشینیان را آغاز کردم
 و راه آنان را پی گرفتم
 زیرا تا هنگامی که مجاهدی
 هر چند تنها در میان لشکری باشد
 و تا زمانی که خداوند،
 جند خویش را که اندکند نصرت دهد
 حق در این هستی، جاودان خواهد ماند
 و هر چه غیر از حق نابود خواهد شد
 و من همواره ترانه سر خواهم داد که:
 «مسلمانم و باطل را نخواهم پذیرفت.»
 ای اسلام!
 ای محبوب!

شعر



introduction

Prologue

The Miracle of Jihad and Religious Leadership...

The Shiite history has always witnessed the innocent point of fighters who have kept bright this lantern over human elevation under the shade of thoughts and action. Giving generously their life, these personalities have placed this great religion on the pick of history. Martyr Ayatollah Mohammad Bagher Sadr is a luminous star, who did not content himself to thought and theorization, but devoted his lifetime for his ideal way. He sacrificed himself for the way that could not be opened except by the attempts of such great men in a world full of oppression.

The story of martyr Sadr is the adventures of Islam's expatriation in the era of oppression and dastardness. He had no other choice except accepting martyrdom, persecution and pain in his unfair fight. Real reformists had no other choice but pain, torture and martyrdom; this is the ancient Shiite narrative which blossoms in thoughts and boasts with martyrdom.

Having intellectual thoughts, respectful martyr Sadr conveyed the highest messages to the interested audiences and by his great thought and his unique spiritual characteristics, he influenced real researchers of the truth. he was always thinking to reform and the humiliation in Najaf Hozeh Elmiyeh (clerical school of Najaf) hurt his spirit. He knew Islam and His knowledge of Islam was so wonderful. Therefore, on one hand, he was envied by those who could not see these great characteristics in a young man and could not tolerate his greatness. On the other hand, he was attacked by the British and American agents who always detected his abilities and privileges and struggled to destroy them more than those who claimed they knew him. Since, they knew well that in the battle of thought and intellect they never could face him. The only groups who can shake the basis of colonization are these great intellectual personalities.

Using new, firm, strong and stable methodologies, Martyr Sadr's attempted to review Islamic logic, ideology and educations. He could answer the questions the times necessities by his scientific exactness and hairsplitting sagaciousness. Sometimes even non Muslim scientists admired him for his awareness of the new sciences along with his a new interpretation of religious ideology. He valued the time and was aware of his duties in his era.

He knew the shortages of Hozeh (clerical school) well and recognized the pathology of Hozeh. He taught the cleric students their responsibilities so that they could understand what heavy epistle they had on their shoulders in their campaign of faith against blasphemy. He also taught them that they couldn't answer the believers' profound question without knowledge of the time and science, to respond those who trusted on them. His sagacity in the politics had feared the enemies and spread hopes in the heart of his friends. His short lifetime is covered by precious works. Even one of these works v can clarify many doubts and ambiguities. The earth needs to spend a long time to bear another man like him so that the scientist and thinkers can perceive him. As far as the compilers of this collection could afford, this remembrance is a gift to glorify a great man whose many aspects of his personality is untold as well as unknown. In this collection we endeavored to consider all aspects of his life deservingly. Undoubtedly, in case there are inadequacies in this article, it is because we had not access to more documents, otherwise many documents and images presented in this collection possess reliable freshness and absolutely, the fair addressees would confirm this point. We hope that this brief collection can satisfy that brilliant man of the time whose presence, thoughts and works caused the pride and the glory of the Shiite world.

● Editor in chief

